اکادمی علوم ج. ا

مرکز زبان و ادبیات

انستیتوت زبان و ادب دری

دانای یمگان

مجموعه مقالات سیمینار بین المللی

ناصرخسرو، ستوده مرد گستردهٔ خرد، دانش و ادب»

مدون: حسین فرمند

دانای یمگان

مجموعه مقالات سیمینار بین‌المللی ناصر خسرو

مدون حسین فرمند

اکادمی علوم ج ۱۰
مرکز زبان و ادبیات
انستیتوت زبان و ادب دری



دانای یمگان

مجموعه مقالات سمینار بین المللی

«ناصر خسرو، نستوه مرد گسترهٔ خرد، دانش و ادب»

مدون: حسین فرمند

ناشر: اکادمی علوم ج.ا
نام‌کتاب: دانای یمگان (مـجموعـه مقالات،
تیراژ) ۲۰۰۰ جلد
سال: ۱۳٦٦ خورشیدی
مهتمم : م .ه . بهرامی
جای‌چاپ: مطبعه دولتی



حکیم ابو معین ناصر خسرو بلخی

(۳۹۴ - ۴۸۱ هـ)

سرخط مطالب

سخن آغازین

افق آبی و نا گرانمند زبان‌وادب‌دری را رخشان ستاره های آذیـن بسته اند که پرتو افشانی و نـــورپراگنی آنها ،نه تنها خاوریان‌ادبیار ودانشپر و ر ، بل با ختریان رانیزشیفته و گرویدهٔ خودذ سا خته‌است. راهکشا یانی میبا شند ،که درپرتواینان پیا مبران نورو روشنایی و خرد و دانش و تــلاش و تپش ،به‌آفرینش آثار و تالیفات ارزنـــدهٔ منظوم و منثور دست یازیده اند وسهم شان در هـــموار ســـازی شاهراه پیشر فت وانکشاف تمدن‌وفرهنگ بشری روشن و نمایا ن میباشد .

شمار توجه پذیری ازین فرزانه گان ، که نام شان تابش جاودانه‌ـ گی دارد ، مورد تکریم و بزر گد اشت جوامع فرهنگی قرار داشته‌و دارند ، چون فر دوسی بـــزرگ‌ومسعود سعد که یکی (بر رخـــش شکو هندهٔ شعر) جادارد و فریـــاد (نا ی)آ ن دیگر ش از (حصـــار نا ی) این ستمکدهٔ دو را ن ،تصویرزوشنی به دست میدهد . همچنا ـ نست سنایی‌وعطار، که خداوندگاربلخ ، با همه چکاد نشینی ووالا ـ منشی به پیروی آنان افتخار کرده‌و گفته است :

عطار روح‌بودو سنایی دوچشم‌او   ما از پی سنایی و عطار آمدیـــم

در کنار این شا خص های فرهنگی،که یك سرو گردن بلند تراز همر‌ـ وزگاران خود بودند، یکی هم(شاعربیهمتا) ، حکیم ناصر خسرو قبا‌ـ دیانی بلخی ثم مروزی را باید نـــام‌برد .

بدون تردید او سر بـــر آوردهٔدانشیان روز گارش بود و مرد با درد و درکی ، که نابرابر ی ها ی‌اجتماعی و نـــاروا پیهای‌مـحیط و ستمباره‌گیهای فر مانروایان زمانش‌را لمس کرده بود . دردو رنج توده های محروم و زیر ستـــــم ، روان‌بیدارش را به گداز آورد و قرار و آرام را از کفش ربود . خشمگنا نه‌بر ضدپستیهاو پلشتیها ،ناهنجاری ها و ستمباره گیها ایستاده گـــی نمود و با ســـلاح برا ن دانش‌و شعر به نبرد زور گویان شتافت‌و تا پا ی جا ن در پی آ ن بود که‌داد فرود ستان رااز فرادستان بستاند. خرافات پسندی و جهالت را نکوهید و در برابر پندار آنانی که بدبختی‌ها و ناکا میهای شان را زادهٔ قضا وقدر و یا فلك میدا نستند چنین‌فریاد بر آورد :

نکو هش مکن چرخ نیلو فری را برون کن ز سرباد خیره سری‌را

ناصر خسرو ، در جست وجوی‌حقیقت و روشنا یی بود، روشنایی و حقیقتی که سعا دت انسان را به‌بار آورد ، ولی دستیا بی ورسیدن بدان را جز در پرتو دانش و خردمیسر و مقدور نمیدا نست . روی همین باور است ، که ستا یش ازخرد و ترغیب به دانش ، جوهـــر سرا یشها ونبشته های او را می‌سازد و چون خون هستی بخش ، در رگ‌رگ‌آفریده‌هاو فرآورده‌هایش‌جاری و سار یست . تنها و تنهـا همین یك بیت میتواند بها و ارج‌دانش و خرد را از دیدگاه ناصـــر خسرو برجسته سازد :

درخت توگر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفر ی‌را

انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی‌علوم ج.ا. در روشنی مشی فرهنگی ومسا عدتهای بیدریغ‌مقا مات‌رهبری‌ج.د.ا.، و به پاس قدر دانـــی از شخصیت والا و اندیشه های وقاد روشنگرا نهٔ این انسا ندوســت خرد گرا ، سیمناری را زیر عنوان(ناصر خسرو ، نستوه مرد گسترهٔ خرد ، دانش و ادب) در سطح بین‌المللی دایر نمود .

درین سیمینار که از تاریخ ۱۱تا۱۳ حوت ۱۳٦٥ خو رشیدی برابر با ۱ـ۳ مارچ ۱۹۸۷ میـلا دی ادامه‌یافت ،افزوده بر استادان ودانشیان کشور، شماری از دانش مندان و ناصر شناسان خارجی‌نیز اشتراك داشتند . پژو هشگران پیرامـو ن‌زنده‌گی ، شخصیت اندیشه و افکار

پربار این فرهیخته فرزند بلــــخ، پژو هشهایی را ارایه کردند و در هر مورد بحثهای کافی علمی ، بـــه عمل آوردند .

بر بنیاد قطعنامهٔ سیمینار و به‌این نیت ، که پژو هشهایی علمی‌و پیامهای ارسالی مراجع فر هنگــی بتواند ، شنا خت دانشخوا هان‌و ارادت ارادتمندان ناصر، این‌دانشی‌مرد بارسالت‌را گسترده گی‌وژرفای بیشتر بخشد ، به نشر این مجموعه‌همت گماشته شد .

در تقدیم و تاخیر مقالتها ،آنچه‌مورد نظر بوده ، فقط ایجاد یــــك هما هنگی نسبی منطقی از لحـــاظ‌مو ضو عات است ، تا خوانش‌مقاله های پیشین پا سخگوی پرسشها ی‌احتما لیی باشد ، که هنگام خواندن مقاله های پسین در ذهن خواننده‌به‌رویش خواهد آمد و هر یك ازنوشته های بعدی مکمل و توضیحی باشدبر نوشته های قبلی تا در نهایــت تصویر و شناخت منظمتری ازحکیم‌ناصر خسرو و اندیشه ها وآفریده هایش فرا چشم خواننده ، پدیــدآید .

انستیتوت زبان و ادب دری آرزومند است . چاپ این اثر سودمنــد افتد و بتوا ند مرا تب سپـــــــاس‌ارجگزاری جامعهٔ فر هنگی مــــا را نسبت به(حجت‌خراسان) این‌زندانی‌یمگان ، که از پشت دیوار سده ها با قامت رسا و گردن افراشته ،برقلمرو دانش و فرهنگ دیده بانی دارد ، بازتاب دهد .

معاون سر محقق حسین فرمند
مسوول انستیتــوت زبان و ادب

گزارش کار کمیسیون برگزاری سیمینار بین المللی ناصر خسرو بلخی

در روشنی مشی دانشپر ورانهٔ حزب و دولت و پیوست به تجلیلها و بزر گداشت ها از شخصیت ها و شاخصهای عرصهٔدانش وفرهنگ انستیتوت زبان و ادب دری مرکززبان و ادبیات ، سال گذشتـــه پیشنهاد تدویر سیمینار بین‌المللی ناصر خسرو ، نستوه مرد گسترهٔ خرد ، دانش و ادب را ، به مقـــام ریاست اکادمی علوم ج.د.ا تقدیم داشت .

چنانکه بایست و توقع میر فت،هیئت رئیسهٔ اکادمی علوم ا یـن تجلیل را منظور و تدارك کار آن‌رابه مرکز زبان و ادبیات هدایـــت فرمودند . به تاسی‌از آن‌در نخستین‌نشست مقد ماتی که به اشترا ك شماری از دانشمندان اکادمی علوم نماینده گان پو هنتون کابـــل ، اتحاد یهٔ نو یسنده گا ن کمیته‌دولتی‌و ریاست نشرات و امور فر هنگی وزارت اقوام و قبایل دایر شـــد ،ضمن تثبیت جهت پژو هشمهـــاو دعوت از دانشمندان خارجی، تدویراین سیمینار زیر عنوان «ناصـــر خسرو ، نستوه مرد گسترهٔ خرد ،دانش و ادب» در ربع اخیر سال روان تصویب گردید . همـــچنا ن‌مجلس تجویز نمود که ترکیـــب کمیسیون برگزاری سیمینار وکمیته‌های همکار را مرکز زبان و ادبیات،

پیشنهاد و منظوری آن را از مقام ریاست اکادمی علوم حاصل بدارد .
بنا برین و به خاطر تنظیم وانسجام امور ، کمیسیون بر گزاری سیمینار و کمیته های همکار آن باترکیب زیرین پیشنهاد و منظوری آن حاصل گردید :

کمیسیون بر گزار ی .

رئیس ـ کاندیداکا دمیسین الهام
منشی ـ معاون سر محقق فرمند
اعضا
ـ اکادمیسین جاوید
ـ رر رشاد
ـ کاندید اکادمیسین شهرستانی
ـ رر رر روهی
ـ استاد مایل هروی
ـ استاد واصف باختری
ـ محقق حسین نایل
ـ محقق ناصر رهیاب
ـ محقق پروین سینا

کمیتهٔ علمی

ـ اکا دمیسین جاوید
ـ کاندید اکاد میسین الهام
ـ رر رر رو هی
ـ استاد واصف باختری
ـ محقق رهیاب

کمیتهٔ تهیه و تدارك

ـ سر محقق دوکتور لودین
ـ رر رر سالارزی
ـ داکتر امیر محمد اثیر
ـ معا و ن سر محقق هیواد مل
ـ محقق سهیم
ـ معاون محقق نصرالله ناصر
ـ رر رر شبگیر پولاد یان

ـ رز رز فاروق مهرزاد
ـ شیرین گیر ووال
ـحاجی گل
ـ جمیله
ـ زاهده روشن
ـ ناهید نظام

کمیته مشو رتی

ـ عبدالله خدمتگار بختانی
ـکاندید اکاد میسین واحدی
ـ محقق جوینده
ـ ظریف صدیقی
ـ امین متین
ـاسد الله جیلانی

البته رهنما ئیهای داهیانه مقامات‌رهبری اکادمی علوم، به ویژه محترم کاندید اکا دمیسین محمد ظاهر افق‌معاون اول و منشی علمی اکادمی علوم ج.د.ا، کار کمیسیون‌بوده‌است‌که بدینو سیله اظهار سپاس می شود .

کمیسیون و کمیته های همکار، در نشستهای پیهم و متناوب خویش به طرح و تصویب موارد و موضو عاتی دست یازید ، که نهاد های بنیادی وسازندهٔ سیمینارررا تشکیل میدهند، سیمیناری‌که‌در شرایط مصالحه ملی‌درمیهن‌ماوبه‌خاطربزرگداشت از مقام بزر گمرد خرد گرا و حقیقت جوی سده پنجم خراسان برگزار میشود .

فشر دهٔ کـــا ر کرد هـااقدامات کمیسیون را میتوان بد ـ ینگونه بر شمرد :

۱ـبه تاسی‌ازتصویب کمیسیون،خبر تدویر سیمینار در ماه سنبلهٔ ۱۳٦٥ از طریق تلویز یون بـــه‌آگاهی هم میهنان رسا نیده شد و همکاری استادان ، پژوهنده گان وخامه داران کشور ،در زمینه تقاضا گردید . افزون برین طی نامه‌های‌جداگانه به کانو نهای عمدهٔ دانش و فر هنگ ، که مو ضو ع‌واهداف‌سیمینار به ساحهٔ کار شان ارتباط

بهم میرساند ، چون : فاکو لته‌های‌ادبیات و تاریخ و فلسفهٔ پو هنتون کابل ، انستیتوت علوم اجتماعی کمیتهٔ مرکزی ح.د.خ.ا، کمیتهٔ دولتی کلتور ، اتحادیه نویسنده‌گان ج.د.ا، ریاست نشرات و امور فر هنگی وزارت اقوام و قبایل ،مراکززبان وادبیات، علوم اجتماعی .تحقیقات بین‌المللی پشتو، باستان شناسی و انستیتوت دایره‌المعارف اکادمی علوم ج.د.ا، نگاشته شد تابا پژو هشها و نوشته های علمی و دانشمندانه ،در بزر گداشت ازین‌شخصیت سترگ علمی واندیشمند مبارز و انسا نگرا وجیبهٔ فر هنگی‌خویش را به جا آوردند .

۲ـ در نتیجه (بیست و شش)عنوان پژو هش به‌دارالا نشای سیمینار ثبت شد. از آن میان فقط(هفده) مقاله را دریافت داشتیم و افتخار دستیابی به نوشته ها ی‌سایرین میسر نگردید .
مقاله های رسیده ، مورد ارزیابی‌کمیتهٔ علمی قرار گرفت که شماری از آنها اقبال خوانش در نشستهای‌علمی سیمینار را نصیب شدند .

۳ـ تجوین به‌عمل آمد که دیوان‌ناصر خسرو چاپ دانشگاه تهران با مقدمه و تعلیقاتی که محترم‌پوهاند همایون وعده سپرده بودند، به گونهٔ آفست از طریق انستیتوت‌زبان و ادب دری‌اکادمی علوم تجدید چاپ شودتا فیض‌آن بیشترودستر سی بدان سهلتر گردد . با وجود تقاضای زیاد و انتظار طولانی‌مقدمه‌و تعلیقات به دست ما نرسید . ناگزیر اصل دیوان را به مطبعه‌گسیل داشتیم که کارچاپ آن د ر جریان میبا شد .

٤ـ تجدید چاپ کتاب (تحلیل‌اشعار ناصر خسرو)) نگاشتهٔ پژوهندهٔ ژرف اندیش مهدی محقق به‌خاطر موثریت و مفیدیت آن درشناخت ابعاد گوناگون اندیشه و شعر ناصر خسرو ،به‌عهدهٔ انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی علوم گذا شته شد که خو شبختا نه به‌فرجام رسید و به دانشمندان شامل‌سیمینار هدیه میگردد .

٥ـ چاپ پنج ، پنج قصیده ،ازپانزده قصیدهٔ شرح شدهٔ ناصر ـ خسرو که فتح بابی است برای‌دست یابی به چکاد های شامخ شعر این گزیده فرزند بلخ، به‌حکم‌ادای دین از طریق مجله های وزین ژو ندو ن ، خرا سا ن ،وآوازرسماتقاضا گردید که به اساس اظهار مسو ولان ارگانهای مذکور درجریان‌چاپ میباشد .

٦ـ چاپ سفر نامهٔ ناصر خسرو،این مجموعهٔ پر ارج و معرف پربهای فرهنگ و کلتور و جغرا فیای‌منطقه،سهم پوهنتون کابل تعیین شده‌بود ولی نسبت محدود یت های مالـی‌میسر نگرد ید . خوشبختا نه دراثر تفاهم ، کمیتهٔ محترم دولتی طبـع‌و نشر این امر را وجههٔ همت‌خویش قرار داده و کار چاپ آن به سرعت‌در جریان است .

۷ـ ترجمهٔ بخشها یی از کتاب‌مولفهٔ عبدا لرزاق کانپوری به زبان اردو تحت عناوین (زنده گینامهٔ نا‌صر خسرو) و (اعـلام جغرا فیایی سفر نامهٔ ناصر خسرو) بنا بـــه‌خواهش استاد محترم اکاد میسین رشاد ، به ایشان تفویض و چاپ‌آن‌تجویز شد . امید است به فرجام‌آید و جهت چا پ گسیل بدار ند .

۸ـ ترجمهٔ بخشی از کتاب مولفهٔ(یحیی الخشاب) دانشمند مصری‌از زبان فرا نسوی به زبان دری بـــه‌محترم یو نس سر خابی سپرده شده است که کار آن در جریان میباشدودر نظر است از طریق مجلهٔ‌خراسان انتشار یابد .

۹ـ به ادارهٔ‌محترم جریدهٔ زیری، نشریهٔ مرکز زبان و ادبیات اکادمی علوم ج.د.ا، سفارش شده‌بود که‌بانشر شمارهٔ ویژه‌یی به این منا ـ سبت سهم خویش را در سیمیناربر جسته نماید ، که همکـــاری و همگا می آن ادارهٔ محترم در نشرچنین یك شماره و توزیـع آن در محفل گشا یش سیمینا ر قا بل‌یاددهانی است .

۱۰ـ باادارەهای محترم روزنامەهای حقیقت انقلاب ثور ،هیواد و انیس ، کابل‌نیو تایمز و جریـــده‌پامیر تحریری و تیلفونی تماس بر قرار و تقاضا شد تا در روز ها‌ی بر گزار ی‌سیمینار ،نشرات ویژه‌یی را در نظر داشته ، شماری ازنشریه‌های شان را به شا مـلان سیمینار توزیع بدارند .

۱۱ـ به مرا کز و کانو نهای‌علمی‌و فرهنگی چون: ادارهٔ‌ملی یونسکو، پوهنتون کا بل ،پو هنتو ن‌بایزیدروشان ، اتحادیه ژورنا لستـان ، کمیتهٔ دولتی‌کلتور جرگهٔ‌عالی قبایل‌و شورای مرکزی ملیت زحمتکـش هزاره نگاشته شد تا با فر ستادن‌پیا مهایی اقدام‌ما راارزیا بی‌نمایند، که از عـلا قمندی و لطف شان درزمینه سپا سگزاریم .

۱۲ـ کمیته های محترم دولتـیآژانس باختر و رادیو - تلویز یون و سینما تو گرا فی در جریان قرارداده شدند ، تا بالترتیب در پخش و نشر اخبار مربوط به سیمیناروترتیب و تنظیم برنامه های ویـژهٔ رادیویی و تلویزیونی درین بزرگد اشت علمی و فر هنگی با اکادمـی علوم ج.د.ا، همراه و همگام باشند.

۱۳ـ پور تریت ناصر خسرو ، شا عراند یشمند و رسا لتمند، بـه همکاری اتحادیهٔ هنر مندان ج.د.ا،تهیه و با نشر در کارتهای دعـوت سیمینار و جریدهٔ زیری تکثیـــرگردید .

١٤ـدر مجموعشا نزدهدانشمنداز کشور های آلمان دمو کراتیك ، اتحاد جماهیر شو روی ،ایـران ،بلغاریا ، پا کستان ، پولند ،چکوـ سلواکیا ، سوریه، سویدن ،عراق،مصر و هند جهت اشترك دریــن مجمع علمی فرا خوانده شدند .

از آن میان هیئت دانشمندا ناتحاد شو روی با ترکیب آتـی در سیمینار شرکت ورزیدند :

ـمحترم دکتور علوم بهرام شیرمحمد وف ، کار مند علمی انستیتوت زبان و ادبیات اکاد می علـــــومتاجکستان شو روی به حیث رئیس هیئت .

ـ محترم پرو فیسور گرونبرگ،دکتور علوم و کار مند علمـــــی شـــر قشنا سی اکا دمـی علـــوماتحاد شو روی در لنینگراد .

ـمحترم عبدا لنبی ستاروف ،پرو فیسور در پو هنتون دوشنبه.

ـ محترم غیا ثالدین قادرو ف،پرو فیسور در پو هنتون دوشنبه.

ـ محترم شمس الدین نورالد ینوف ،سر محقق انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستـــانشو روی .

از کشور هند دانشمندان محترم پرو فیسور نورا لحسن انصا ر ی استاد پوهنتون دهلی وپرو فیسورعبدا لودود اظهر دهلوی استـــاد پوهنتون جواهر لعل نهرو بهخاطرشرکت در سیمینار تشریف آورده اند.

همچنان محترم پرو فیسورریزی بیچکا از چکو سلو اکیا ،اسیستانت پرو فیسور ایو پانوف از بلغاریا ،محترم رحیم نامور از ایران و محترم

محمد اکبر خان از پا کستان بـــــاشرکت خویش در سیمینار افتخار بخشیده اند .

کمیسیون بر گزاری مقـــــد م‌دانشمند مهمانا نی را که رنـــج سفر برخویش هموارداشته وشکو هنده‌گی محفل را افزوده اند، گرامی میدارد و امید وار است تمنیات وآرزو های نیک‌مارابه خاطر سلامتی و دستیا بی به پیروزی های بیشترعلمی شان بپذیرند.

۱۵ـ افزون بر اعضای کمیسیون‌و کمیته های بر گزاری و دانشمند مهما نان خارجی به اساس موازین پرنسیپهای مشخص ،ذوات محترم آتی نیز به عضو یت سیمینار پذیر .فته شدند :

ـ اکاد میسین سلیمان لایق
ـ پو هنمل گلداد
ـ اکاد میسین دستگیر پنجشیری
ـاکاد میسین سرابی
ـاکاد میسین اعتمادی
ـ اجمل ختك
ـکاندید اکاد میسین حیــــدرمسعود
ـ کاندید اکاد میسین افـق
ـ کاندید اکاد میسین حبیب
ـکاندید اکاد میسین غفاری
ـ کاندید اکاد میسین میر حسین‌شاه
ـ کاندید اکا دمیسین محمـــودحبیبی
ـ کاندید اکاد میسین عطایی
ـکاندید اکاد میسین سیستانی
ـ کاندید اکا دمیسین اکرم‌عثمان ـ۹ـ
ـ کاندید اکاد میسین نومیالی
ـ کاندید اکاد میسین رنجبر
ـ کاندید اکا دمیسین بلوچ
ـ کاندید اکاد میسین سامیــه‌عبادی
ـ باریس نیکو لایویچ

ـ خدا داد بشر مل
ـ عبد القادر آشنا
ـ عوض نبی زاده
ـ سید منصور نادری
ـ اکبر کرگر
ـ شاه محمد یازمز
ـسید سعدی نادری
ـ آصف آهنگ
ـ سالم روان فخری
ـ سر محقق دوست شینوا ری
ـسر محقق معتمد
ـ سر محقق منگل
ـ سر محقق امر خیل
ـ سر محقق افریدی
ـ پوهاند صدیقی
ـ پوهاند ځدران
ـ پوهاند زیار
ـپو ها ند هما یو ن
ـ پوهاند قویم
ـ پوهاند همام
ـپوهاند زاهدی
ـمعاون سر محقق افضلی
ـ معاون سر محقق هـلالی
ـ معاون سر محقق جـلالی
ـ معاون سر محقق ځدرا ن
ـ معاون سر محقق واجد
ـمعا و ن سر محقق سر بن
ـ معاون سر محقق اولسپال
ـ معاون سر محقق پتوال

- محقق نژدی
- محقق معصو مه عصمتی
- محقق فنایی
-محقق اند ر
- محقق هاند
- محقق رحیمی
-محق ق نیازی
- محقق لمر
- محقق قویاش
- محقق مندوزی
-محقق مهر با ن
- محقق گربز
- پوهندوی یمین
- پوهندوی جلال الدین
- پو هنمل ناظمی
- پوهنمل نصر
- پوهنمل پژمان
-عبدالله نایبی
- رهنورد زریاب
- رفعت حسینی
- زرین انځور
- پویا فا ریابی
- کاوون توفانی
- پژوهان گردانی
- اسما عیل محشور
- حمید روغ
- پوهنیار عبدالله کشتمند
- پو هنیار وفامل
-پو هنیار یما
- محمد دین ژواک

- سردار محمد منگل
- صالح پرونتا
- عبدا لحسین توفیق
-ضیا قا ر یزاده
- یونس سرخابی
- معاون محقق شفیقه یارقین
- معاون محقق زمری محقق
- معاون محقق نیك سیر
- معاون محقق زیارن
- معاون محقق غوتی خاوری
- معاون محقق امینی
- پوهیالی راسخ
- ظریف صد یقی
- نیلاب رحیمی
- ناصر طهوری
- رضا مسکوب

با یاد این گزارش فشرده ، درفرجام بسی به جا و شایسته‌خواهد بود که با اغتنام فرصت از همکاری‌ها و همگا میهای مقا مات محترم حزبی ودولتی جمهوری دمو کراتیك‌افغانستان به ویژهٔ شعبهٔ محتر م تبلیغ و ترویج و آموزش کمیتهٔ‌مرکزی ح.د.خ.ا، وزارت اقوام و قبایل ، پو هنتون‌کا بل ، اتحادیهٔ‌هنر مندان و کمیتهٔ محترم دولتی رادیو تلویز یون و سینما توگرا فی و نیز سایر مراجع و ذوات محتر می که در امر تنظیم و تدویر این سیمینار بین المللی، کمیسیون بر گزاری را یاری رسا نیده اند به‌نیکی یاد و اظهار سپاس بداریم به آرزوی تامین شرایط صلح سراسری‌و فرو غناکی هر چه بیشتر دانش‌و ادب .

منشی سیمینار

بیانیه افتتاحیه کاندید اکادمیسین محمدظاهر افق معاون اول و منشی علمی اکادمی علوم ج.د.ا

در این مقام گرامی مقام باید کرد
به کار خویش ، نکوتر قیام باید کرد
ز خوی نیك و خرد در ره مروت و فضل
مرا سب تن را ،زین ولگام باید کرد

اکاد می علوم جمهوری دمو کرا_تیك افغا نستان ، این کانون والای تحقیقات علمی کشور بر مبنا ی‌مشی فرهنگی حزب و دولت ، ا ز هما ن آغا ز تا سیس خود به امرارجگزاری‌به علم و فرهنگك و گرامید_ اشت از مقام پاسدا ران دانش و ادب ،التفا ت دا شته و دردرازای‌این هشت سال، شمار ی از نخبه گان‌و سر بلند ان عرصهٔ دانش را به تجلیل نشسته است .

در افغا نستان انقـلا بی ،این‌زادگاه مردان ستر گك وپرور شگاه نامبر داران علم ، ادب و سیاست‌باید چنانکه شایسته و بایسته‌است

به بزر گداشت از مقام علمی وتحلیل آثار هر یك از ازین مشعلدا ران علم و ادب کشبورتوجه عمیق‌تر وپیشتربه عمل آید.

نا صرخسروچهرهٔ تابنا ك فلسفه،مسایل کـلامی ، هیئت و ادب وطن ما در قرن پنجم هجری قمری‌است،که مردم ما آگاهی زیادی در باره‌او و آثارش ندارند.

اکاد می علوم جمهوری دمـــو کراتیك افغا نستان شادمان است که این فرصت به دست آمد، تا درین‌نوبت به بزر گداشت این شخصیت بر جسته وخرد مند بپــــــــردازد بدین آرزو مندی که دانشمندان ما با تحقیقات ارزشمند خود به معرفـی‌شخصیت و بر رسی آثار او بـــه دستیابیهای بیشتر توفیق یابند وناصر را چنانکه هست به جامعـــهٔ فر هنگی و بر همه دانشمنـــــد ان‌ومحققان کشور و جهان بشنا سانند.

ناصر خسرو دربلخ‌زاده وپرورده‌شده و پس از هشتاد و هفت سال زنده‌گی پر افتخار ولی پر ماجرا ،در یمگان بدخشان دیده از جهـــان در پوشید . او درحیات پر طـلاطم‌خود سفر های دور و درازی را در سر زمین های اســلا می‌به انجـام‌رسا نید وآثار گرا نبهایی‌را بوجود آورد، که امروز دانشمندان از آ ن‌بهره میگیرند .

سفر نامهٔ ناصر خسرو یکـی ازمهمترین و معروف ترین آثاروی می با شد که‌شنا خت و برداشت های‌او را از جهان و مردم آن روزگاران باز تاب میدهد ، ولی دیوان اشعارناصر گنجینه یی از معارف بشری و تجلیات افکار و فلسفه اوست .

ناصر درلابه لای آثار خود، عقل‌و خرد را ستوده و چون خرد مندی بر ضد همهٔ کج اندیشی ها مبارزه‌نموده و ارمان والای رهایی انسان را از هر نوع زشتی های شیطا نی‌در بیت بیت خودپرورش داده‌است. دیوانش را که بر خوانی حکیم را مردی می یابی که در خط ستمدیده‌ـ گان قرار گرفته‌و ستمگران بیدادگررا، آنانی را که‌در رابطه های گونا‌ـ گون اجتماعی هیچ ضابطه یی نمـی‌شنا ختند ، سخت نکوهش کـرده است . او در اشعار استوار و پرتوان خود در سیمای یك انسان پر وقار که جهانرا با دیدهٔ به خصوص‌مینگرد ، ظاهر میگردد .

آثار دیگر مشهور او چون زاد المسا فرین ، خوان اخوان ،گشا ـ یش ور هایش نیز هر کد ام ازجانبی‌و جهتی شخصیت اوراچنان نمایان

میسازند ، که به حل بنیاد یترین‌مسایل فلسفی می اندیشد و می خواهد راز جهان را در یابد ،دست‌انسان را بگیرد و او را بر سکوی والای خرد مندی بنشاند .

آفریده ها و پر داخته های ناصررا که هیچگاه انسان را به حیث یك موجود اجتما عی و پیوند او رابا همنو عان خود فراموش نکرده است تاهستیم‌باید ارج‌بگذاریم‌واوراکه در زمانش به پیکار علیه نارا ستی برخاست بشنا سیم ، او راکه با خوان اربابان زور وزر وداع گفت ، برای دریافت حقیقت‌حوادث گوناگون جامعه و طبیعت هفت سال روز و شب آرام نگرفت،خان و مانش رارها کرد ودریمگان دره چون زندانی‌زیست‌و خشمگنانه‌بر تارا جگران زمانه فریاد بر آورد و از هیچ چیزی نهرا سید و به‌هیچ‌چیز سر فرود نیاورد ، جز توانایی مرد م و جز اند یشه هایش که‌درآن‌روز گاران مترقی و پیشرو نده بود .

هر چند ناصر چون حسن صباح‌و یاران او به آورد گاه روی نیاورد، لشکر نیار است وبر بالین‌ستمگران خنجر فرو نکرد ، مگر خوا ست ذهن انسا نها را پالوده گرداند و آنان‌رابه راستای بهرو زی ونیك بختی رهنمایی نما ید .

خواستی که هموفرهنگی و روشنفکر در دل خودمیپروراند .

ما این تجلیل پر جلال و پرشکوه ناصر را به خاطر پخش‌افکار انسان دوستانه و خدمت شا یانی‌به خاطرپیشبرد پروسه‌علم وفرهنگ او در چنان حالات و اوضاع پرتشنج وجنگ زده‌بر گزار مینماییم، که در جامعهٔ بلا کشیده ولی پرغرور در جامعهٔ ناتوان در اقتصاد ولی پر همت و توانا درکار ودرروان‌تحت شعار انسانی مصا لحهٔ ملی، قطع جنگ و برادر کشی ، قطع‌خونر یزی و دشمنی را خواستار شده‌ایم . از همه زحمتکشان ومعما ران جامعه واز همه جهانیان صلح طلب دانشپرورر آرزو می بریم تادرین آرمان والا و انسانی در همهٔ ابعاد و کلیه جهات‌آن سعی وتلاش‌پیگیر و انسانی، پرغرور وخستگی ناپذیر نمایند و نگذارند داعیهٔ‌امنیت‌و آرامش و آرمان جهانی صلح که

اصول و موازین نوین تحقق آن درابتکارات و پیشنهادات رفیق میخائیل گرباچف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طور عمیق و علمی فرمولبندی شده است ، توسط اعمال شوم امپریالیزم بین المللی در راس امپریالیزم امریکا ونیرو های جنگ طلب در منطقه و جهان بیش از این خدشه دار گردد ، و زنده گی و جهان زیبای بشریت ـ این محصول زحمت هزار ها هزار انسان زحمتکش ، از آغاز ایجادکار انسان در کره زمین ، تحت سایه وحشت جنگ هستوی و جنگ ستاره گان باز هم قرار داشته باشد.

به نماینده گی از دانشمندان اکادمی علوم ج.د.ا. و به نماینده گی از فرهنگیان و محققان کشور ، از همه جهانیان آرزو مندم تابه خاطر تحقق شعار های : زنده باد صلح، پیروز بادروند پرتوان علم و فرهنگ نابود باد جنگ بیش از پیش درهمه سطوح آن متحدانه ونیرومند برز مند .

پیام کمیته دولتی کلتور ج.د.ا

به مناسبت سیمینار بزرگداشت حکیم ناصر خسرو بلخی

دانشمندان گرانقدر !

جای مسرت است که اکادمی علوم ج.د.ا، سیمیناری را به منظور بزرگداشت از زنده گی ،کلام ،جهانبینی و جهانشناسی ناصر خسرو نستوه مرد گسترهٔ خود دانش ادب به راه انداخته است .

کمیته دولتی کلتور ج.د.ا، بدین مناسبت عالیترین مراتب تبریکات را به پیشگاه شما دانشمندان گرانقدرو شاملین سیمینار ابراز نموده موفقیت های مزید تانرا آرزو مند است .

حکیم ابو معین حمید الدین ناصربن خسرو قبادیانی بلخی ، از فرزانه گان بلند مقام دانش وفرهنگ غنا مند سدهٔ پنجم هجری قمری کشور عزیز ماست .

او که درسال ۳۹٤ هجری قمری،در قبادیان بلخ دیده بدنیا کشود بیش از هفتاد سال زنده گی کردودرسال ٤۸۱ هجری قمری در محلی از کوهپایه های سر به فلك کشیدهٔ یمگان بدخشان که امروز به حضرت سید شهرت دارد به جاودا نگی پیوست .

ناصر خسرو حکیم والا مقام متفکر بزرگ ، شاعر هدفمند و پاسدار استوار فر هنگ خراسان سالهای زنده گی پر ثمر خود را

وقف جستجوی حقیقت ، انسا ندو ستی، پر خا شگری بازور گویان انز جار از در بار ها ی ستمگرو خود کامه نمود اودرین راه‌تا پای جان رزمید .

و آنگاه که عرصهٔ زنده‌گی براوتنگ شد از قبادیان بلخ راه یمگان بد خشان پیش گرفت ، آنجا که‌محل منزوی و دور از دستر س‌ستم پیشه گان بود .

شهرت ناصر خسرو در بین مردم به شاعری است ، ولی با آن که ناصر خسرو بحق شاعری است توانا، بیش از آنکه شاعر باشد متکلمی است بزرگ و میتوان گفت‌شعر برای او وسیله بوده است نه هدف . وچون شعر در طبع مردمان‌بیش از برهان حتی بیش از خطابه است ، بنا ناصر از شعر برای‌اشاعه افکار خود استفاده کرده است .

اشعار ناصر خسرو هما نسان‌که‌پر طنین و کوبنده است ، هما‌نسان پر بار و غنا مند از مفاهیم عمیق‌فلسفی ،علمی وداشته های فرهنگ مردم است .مثلها ، اصطلا حات ودیگر نکته های ادب مردمی دراشعار او زیاد چشمگیر میافتد .

زنده گی علمی این اندیشمند‌بزرگ بدو بخش ت.قسیم میگردد (پیش از سال ٤٣٧ هجری قمر ی‌که سفر هفت ساله خود را آغاز کرده است و پس از آن) و قسمت‌دوم را نیز باید بدو بخش کرد (از آغاز سفر تاسال٤٤٤ که به‌خراسان‌باز گشت و ازین سال تا پایان عمروی).

او طی سفر هفت ساله اش ازخلق های مختلف جهان آنروز گار اندوخته های علمی‌وفر هنگی‌فراوانی‌را نصیب شد که در نضج وپختگی آرمان ها ،اندیشه هاوجها نشنا سی اش اثر عمیق نمود . او ازدربار ها ، رو گردان بود و قدر تمندان‌رادر ستم بر زحمتکشان نکو هش می کرد . او به فر هنگ پربار توده ها دلبستگی و علاقه مندی ویژه‌یی داشت و به هیچ قیمتی حاضر نشدتا زبان را به ستایش فرما نروایان ستمگر بیالا ید .

در آثار نظم و نثراو چون دیوان،روشنایی نامه ،سفرنامه ،زادالمسافرین رساله خوان الا خوان ،وجه دین و غیره در همهٔ آنها شخصیت براز نده اش به حیث «نستوه مرد گستر هٔ خرد ، دا نش وادب»تبارز نموده است .

کمیته دولتی کلتور ج.د.ا، اقدام نیکوو سود مند اکادمی علوم ج.د.ا. را به منظور بزر گداشت ازشخصیت های علمی و فر هنگی کشور عزیز به ویژه حکیم ناصرخسرو را که برای نخستین بار در چنین مقطع زمانی ، که مشی انسا ندوستانه حزب دمو کرا تیك خلق افغا نستان در زمینه تحقق مصالحه‌ملی در کشور همه اقوام ،قبایل و ملیت های با هم برادر و برابر رامتحد میسازد ستایش نموده ، سهمگیری فعال خویشرا به حیث ارگان مرکزی دولتی در رهبری فرهنگ و هنر بتا سی از مشی فر هنگی حزب دمو کراتیك خلق افغا نستان و دولت ج.د.ا، بخاطررشد و شگو فایی فر هنگ بالندهٔ همه اقوام ، قبایل و ملیت های باهم برادر ساکن در وطن عزیز مان ج.د.ا، ابراز میدارد .

فروزان باد مشعل دانش وفرهنگ
افتخار بربزرگ‌مردان دانش‌وفرهنگ

پیام پوهنتون کابل

به مناسبت سیمینار ناصر خسرو نستوه مرد گسترهٔ خرد دانــش و ادب

دانشمندان گرانقدر !

حکیم ناصر خسروقبا دیانی‌بلخی‌یکی از فرزا نگان فر هنگ بشر ی واز سر آمد ان تاریخ دانش و ادب‌کشور ماست. وی ازآن رجال سدهٔ پنجم هجر یست که نحو هٔاستدلال‌واندیشهٔ کـلا می وحکمت و فلسفه‌را باهم دار دو برا ی بیا ن عقاید شـ‌ـ‌سخن استوار استا دانه را وسیله قر ار داده است .

پژو هش در افکار و آثار ناصرخسرو هنوز در نخستین مراحـــل مانده است و فراوان مسایل مورداختـلاف میان محققان وجو ددار د که نیا ز مند رو شنی‌و نو ضیح‌مز یدمیباشد .

گذشته از فرا خنای اندیشه در هنر شا عر ی نیز او را از ستارگان تابندك تاریخ ادب می شناسند واوخود به حق نه بار در آثـــارش از کسایی مروزی شاعر نامدار بیشتراز خود یاد می آورد و هر بار بـــر آنکه شعر کسا یی فسردهٔو پژمرده‌و سخن ناصر برومند و برناست‌به معارضه بر می آید .

برای آشنایی با ناصر خسرو وسخنش دسترسی به‌آثار اورا پژوهند گان نیاز مند اند بنابر آن چاپ‌مجدد دیوان او و دیگر سروده هاو

نبشته هایش نهایت ضروری مـــیباشد . ما بر آنچه انجام یافته بـه نظر تمجید مینگر یم و انتظارداریم که دیگر آثار او نیز به وفـرت در دست استفاد ۀ اهل تحقق قـــرار گیـــرد .

تدویر سیمینار کنونی اقـــد امارزشمند یست که تاریخ فر هنگ ما را غنی تر می سازد و راه‌تلاش‌های علمی بعدی را می کشاید .

باشد که ناصر خسرو ایـــــن‌اندیشه ورو شاعر بزرگ که تمام عمرش به کشا کش شجا عانه‌و تلخ‌گذشت و در پهلوی پخش عقایدش به دانش گرایید و از سالاری خوددفاع کرد و سر انجام در یمگان لب از سخنان آتشین فرو بست بـاردیگر در پژوهش های محققان ، در سخنرانی هاو خطابه‌های دانشمندان،در مقاله هاونوشته های شماروشن دلان زندگی سزا وار ش را از سر گیرد. او خود چشم در راه چنیـن روزی بود که میگفت :

ارز سخن خوب خرد مندان‌دانند کزخا طر خودریگ بیابا ن بشمارند

مشك است سخن نافۀ او خاطر دانـــا

معنی بود آن مشك که از نافۀبرآرنـــد

پو هنتون کابل تصمیم اکادمـــی‌علوم جمهوری‌دموکراتیك افغانستان را در مورد گرد هم آیی کنو نـی‌ستایش مینماید و به محــــققان و دانشمندان گرامی که در سیمینـــارناصر خسرو شرکت میورزند و به همه اعضای محترم اکادمی علـــوم‌موفقیت های فراتر آرزو دارد .

پیام اتحادیهٔ نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان

به سیمینار علمی :

«ناصر خسرو نستوه مرد پهنهٔ خرد و دانش »

اتحادیهٔ نو یسنده گان جمهوری دمو کراتیك افغا نستان (ج.د.ا) بر گزاری سیمینار علمی (ناصر خسرو نستوه مرد پهنهٔ خرد و دانش) را به اکادمی علوم ج.د.ا، صمیمانـــه شاد باش و تهنیت میگوید .

در تاریخ فر هنگ ما این نخستین بار است که ناصر خسرو بزرگ مورد تجلیل قرار میگیرد و تبعیدی به یمگان نشسته در محا فـــل و مجالس اکاد میك حضور می یابد.

کمتر کسی چون ناصر خســـروطبل رسوایی فرو مایه گان فرادست را بر فراز بام تاریخ کوبیده است.او از آن خرد مندان آگا هیست که روان فرو غناك و نهاد نیـــك وخجسته دارند ، با دانش ستیزا نو بیداد ورزان به دشمنی بر می‌خیزندوسختی کشی و تهید ستی را بـــر گدا منشی و تن به پستی وآلایـــش دادن بر تری می نهند .

از میان آثار گرا نسنگ ناصرخسرو تنها دیوانش نـــام و آوازهٔ فراوان یافته و بر دیگر کتابهای اوچون جامع الحکمتین ، وجه دیـــن، زاد لمسا فرین ، گشایش و رهایش و آثار دیگری از این دست گـــرد

فرا موشی نشسته و در هر دوران‌تنها دانشوران انگشت شماری به بر رسی ژرف و همه جانبهٔ آنها پرداخته اند .

اتحادیهٔ نو یسنده گان ج.د.ا، به‌اکادمی علوم ج.د.ا، پیشنهاد میکند که‌آفریده های‌ناصر خسرو درکلیت‌آنها با تحشیه وتذییل به چاپ‌رسند ودر پیرامو ن‌آنهامنا ظر ات‌ومباحثه‌های گسترده صورت گیرد .

برای شنا خت جهانشنا سی ناصر باید پر خاشهای او را بر ضـــد اندیشه های دهریان ، طبیعـــیا ن، اصحاب هیولا و زنادقه بابرد باری، باریك بینی و بینش انتقادی خواندو آنگاه برای ارز شیابی‌اندیشه ها وجهت عمدهٔ تفکـــر او بـــه داور ی‌پرداخت .

نگرش ژرف بر بر خی‌از سخنان‌ناصر نشان میدهد که او پیش ا ز رفتن به مصر در زمینهٔ انگاره هایی‌چون ذات‌و صفات آفریدگار ،مسا‌ـ لـــهٔ رویت و درك معنای بسیاری از آیه ها ی قر آن مجید فرومانده‌و کـــلام اشعری نتوا نسته اســـــت‌پرسشهای او را پاسخ دهد . اواز يك سو مردی دیند ارو پابند موازین‌شرع و ازسوی دیگرآشنا به‌مباحث کـــلا می و عقلی بوده است. این وآن را برای حل دشواری های‌خویش فرا میخوانده اما پاسخی شایان‌نمی‌شنیده تا آن که سخنان کـــلامـــی باطنیان و استدلا لها و تاویلها ی‌آنان را شنوده و پذیرفته است.

ناصر خسرو سده هاست که باخشمی ستوده بر دیوار های حصار تاریخ مشت میکوبد تا دریچهٔ نوررابکشاید . در برابر روان نستوه او سر به ستایش فرو آریم . بـــــه‌گفتهٔ خودش تا آخشیجان و چهار اسطقس و شش جهت و نه بـــام‌بر جاست نام‌اوبه بلندی واستواری چکاد های کوهساران یمگان پرباجاخواهد بود .

در فرجام یك بار دیگر اکادمی علوم‌ج.د.ا، را به خاطر بر گزاری ایـــن سیمینار شادباش می گوییم وبرای‌دانشمندان اشتراك کنندهٔ سیمینار توفیق و پیروز مندی میخوا هیم .

هیئت رئیسه شورای مر کزی
اتحادیهٔ نو یسنده گان جمهوری
دمو کراتیك افغا نستان

پیام اتحادیهٔ ژورنالیستان ج.د.ا

به مناسبت برگزاری سیمینار بین المللی ناصر خسرو بلخی

اتحادیهٔ ژورنالیستان جمهوری دموکراتیک افغانستان اقدام نهایت ارزشمند اکادمی علوم ج.د.ا رادرزمینهٔ سیمینار بین المللی بزرگداشت ناصر خسرو فرزند نامور بلخ که زیر عنوان «ناصر خسرو ، نستوه مرد گسترهٔ خرد ، دانش وادب» دایر میگردد با تقدیر وعلاقمندی خاص استقبال مینماید . بهآرزوی موفقیت مزید درین امر مهم تمنا میکنیم مساعی و تحقیق علمیاشتراك کننده گان این سیمینار صفحهٔ جدیدی را در آشنا یی‌بیشترمردم ما با شخصیت دانشور و ادبی و هم ، آثار گرانبهای این فرزندهزار سال قبلٔ کشور گشوده،تاریخ ادب و ثقافت سر زمین ما را درروشنایی بهتری قرار دهد . زیرااز آثار موجود و نوشته هاییکه غالبافورم مقالات پراگنده را دارد اطلاعاتما دربارهٔ ناصر خسرو بههمین‌قدر محدود می ماند که:

ناصر دانشمند است ، در علوم معارف متد اول زمان خود از فقه و تفسیر گرفتهتا حکمت وریاضیاتپیوسته جستجو کرده و زحمت کشیده است . چنانچه محققی بدین‌باور است که اگر جنبهٔ شاعری نا صر خسرو در میا ن نبا شداورادر ردیف امام فخر رازی و امام محمد غزالی میتوان قرار داد. زیرافکر حکیم و دانش پژوه ناصر در دایره حکمت و سیانس مسحورعظمت کائنات و مبهوت گردش‌وقفه

ناپذیر کواکب است. افکار وتاملات او در کهکشا نها ، در فضای ناپیدا کران و در غا یه و مقصو دافلاك و راز آفر ینش سرگردا نست .ازلذت چنین جستجو قصا ید ش سر شارگردیده و شعرش ازین امر بالنده-گی یافته است ،او جز برای نشراندیشه نسروده وترانه های جاوید-انش را در ستایش این و آن ازفتورتنزل و افتاده گی حفظ کرده است، بهمین علت است که کلام ناصرخسرو بلخی از کمال مقصود و جـــلا ل اندیشه لبریز است .

به هر حال اقدام گرا نقدراکادمی علوم ج.د.ا،ونتایج مباحثات سیمینار یقینا شنا سایی بهتر همو طنـــان ناصر را به دانش ،ادب و خردمندی این شاعر حکیم با این حکیم شاعر فراهم ساخته شبهاتی را طردخواهد نمود ، که در مورد این شخصیـت فا خر ، نحو ۀ عقاید ومو طن اصلی او بوجود آورده اند .

اتحادیۀ ژورنا لیستـــان ج.د.ا،یقینا این افتخار را خواهد داشـت که به منظور گستر ش شنا خـــت ناصر خسرو از طریـق وسایل ار-تباط جمعی اعم از جراید و مجـلات رادیو تلو یز یو ن مناظره ومباحثات سهم گرفته با تعمیم ، اشاعه وانتشار کار و تـلاش این سیمینار علمی وجیبۀ مسلکی خود را ایفـــا نماید . برای اکادمی علو م ج.د.ا، که مساعی شان در جهت احیای خاطرات و تجلیل از مفاخر علمی و ادبـــی کشور منهمك است و دانشمندان ومحققان گرامی که درین ساحــــت محصول زحمات وتحقیقات ارزشمندخود راطی سیمینار ارایه می نمایند، درکار قیمتدار علمی ـ تحقیقی شان توام با این پیام موفقیت و پیروز ی شایسته تمنا می نماییم .

اتحادیۀ ژورنا لیستان ج.د.ا،



دحکیم ناصرخسرو بین المللی سیمینار ته
دافغانستان د دموکراتیک جمهوریت
دقبایلو دعالی جرگی د مرکزی شورا پیام

دسیمینار محترمو جوړ ونکواو گډون کوو نکو!

دافغانستان دد موکراتیک جمهوریت دعلو مواکادمی دفرهنگی ابتکاراتو په لړ کی د هیوا د دفرهنگی شخصیتو نو دیادو نوغو نډی نه یواز ی دهغو دحق په لمانځنه کی یو پر ځای عمل دی بلکی ز مونږ اوسنیو نسلو نوته ددوی د فـــرهنگی موار یثو په پیژ ند نه سره به دهغوی په مل ی او فر هنگی روزنه کی هم دسترو اغیزو حا مل عمـل وی.

داحقیقت ورځ تربلی په ډاگـه کیږی چی دثور ملی او دموکراتیک انقلاب زمو ږ د معنو ی فر هنگـ په وده او پرا ختیا کی ثمر بخښنو- نکی اغیزی غور ځو لی دی، دد غه نقلاب په برکت کی دیوی خــواد سلف فر هنگیا لیانو د علمی خد متونو .د ر ښتیا نی درناوی له پاره کار کیږ ی نوداو سنی فر هنگـــی خدمتگارا نو د علمی حیثیت دمادی اومعنوی ژوندون دتامین له پاره هم قدر مند کارونه شو یدی چی یـوه نمونه یی دعلو مو اکاډ می پـــــه ترکیب کی د هیواد دصلا حیـت

لرو نکی پوها نو لەپاره داکاډمیسنیاود اکا د میسن دکاندید القـــاب منل وه.

زموږ د هیواد له سلفو فر هنگیشخصیتو نو څخه چی دا روا ن بین المللی سیمینار یی پەو یـــاړجوړ شو یدی یوهم حکیم نا صـــر خسرو قباد یا نی بلخی و.

دغه ستر ویاند ،لیکوا ل ا و فیلسوف نه یواځـــی پەخپلو علمی ایجاد یاتو زمو ږد ملی او معنو یفرهنگ خزانه رابډایه کړی دەبلکی دیو ـ ربښتیا نی عالم پەتو گه یی لەنن څخه نه نیمی پیړی وړا ند ید هغی ور ځی دنړی لەو لسو نولکەپارسی ،ترك او عرب سره زمو ږد ولس دوروری او پیو ستو نپەلارکی ستر خد مت کړیدی .

ده دبلخ څخه تر قیروان پور یاوه کاله د سترو سفرو نو ستو- نزی قبو لیکړی څو دبیلو بیلـــوملتونو دماد ی او معنوی فر هنگ پەپیژندنه دهغوی تر منځددو ستیمزی غښتلی کړی او موږ پە حقـه ویلای شو چی داستر شخصیتانپه منځنیو پیړ یو کیدانتر ناسیو- نا لیستینظر یی طر فدارو .

دی چیځومره دو لسو نو ترمنځددو ستی طر فدارو نو پەعینزمان کی یو وطن پرست شخصیت همو‌چی دخپل وطن سره یی مینه د ر لوده او سره له دی چید هغـــیورځی دباندی نړی پە طنطنودکو در بارونو کی ده ته دخو ښی ا وعزت ژوند پەبرخه کیدی خو د ه خپل وطن نه هیراوه او پە پایکییی ځان هیواد ته راور ساوه او خپلو خلکو تەیی پە معنو یخد متځان مشغول کړ .

داپار چیچی ده دو طن څخـــەلیری دوطن سره د مینی پە علاقه- مندیویلی ده کولای شنی دده دوطنپرستی روحیه مو ږتەپه ثبـــو ت ورسوی.

ای باد عصر اگر گذری بر دیاربلخ
بگذر بەخانه من و آنجای جوی حال
بنگر که چون شد ست پس‌ازمن دیارمن
باو چه کرددهر جفا جوی بد فعـــــا ل

دغه ستر شخصیت د آفا قو ا ونفو سو پە سیر کی دمعنا څخەډکه مبارزه وکړه او پدی لار کی یی د مستبدو در بارونو دظلمو نو او

جفا و په مقابل کی خلك یوا ځی صبر او تحمل ته تشو یق‌نه کړ ل
بلکی هغوی ته‌یی دحق په لار کی‌سر سخته مبارزه ددوی دنجا ت‌لار
وبلله اودوخت علماوو ته یـــــی‌د حضر ت پیغمبر (ص) دا حد یـث
مبارك ابلاغ‌کړ چی :

((قولوالحق و لو علی انفسکم)).او په خپله یی هم‌په دغه حدیث
مبارك عمل‌وکړ .دده دعلمی‌اومبارزشخصیت همد غه بیلگی دی چی‌موږ
نن دده دیادو نی غو نډی جوړوواودیو ربښتیا نی علمی شخصیت په
حیث درناوی کوو.

موږ په خوشحا لی سره د د ی‌خبری یادو نه کوو چی زموږ پـــه
هیواد کی دملی رو غی جوړ ی‌دننی‌سیاست کولای شی نور هم داسی
زمینی مساعدی شی چی زمو ږ د هیواد سلف علمی شخصیتو نه اود
هغوی ایجاد یا ت چی دزما نو نا ـخوالو دهغوپر مخ دوړی شیند لی
دی راڅو ندی کړو اود بلو ډیووپه‌شان یی نړ ی ته ورو‌پیژ نو .

دحکیم نا صر خسرو قباد یا نی‌بلخی دژو ند ماجرا اودده ډیر لنیـز
مشرب او لیت لاره دولسو نو او قو مونو تر منځ ددوستی او پیو ـ
ستو ن ته‌و قفـ‌وه.

همد غه دوطن پر ستی رو حیه اودولسو نو تـر منځ د دو ستـی
مزی ټینګولو مشرب موږ ته همدا الهام را بخښی چی وطن‌پرستـــی
ته دخپل فر هنګ په سطح ځا ی‌ور کړو اود خپلو خلکو دیووا لی،
دو ستی او پیو ستو ن په خا طرخپلو راتلو نکو نسلو نو ته داسی
نیکی خا طری پریږ ږدو لکه‌داسلافو‌څخه چی موږ ته‌پاتی‌دی.

دافغا نستان دد مو کرا تیـــــك‌جمهور یت دقبایلو دعالی جر گی
مر کزی شورایو ځل بیا ددی نیك‌یاد دغواند ی جوړوو نکی او گډون
کوو نکو ته صمیمانه تمنیا ت‌وړا ـندی کوی اود هیواد دفر هنگـــی
بر مختیا په لار کی دفر هنگ د ننني مشعلدا رانو نور بر‌یا لیتو ـ
بونه هم غواړ ی .

دافغا نستان دد مو کرا تیـــــك
جمهور یت دقبایلو دعالی جر گی
مرکزی شورا .

پیام شورای مرکزی مردم زحمتکش ملیت هزاره به سیمینار تجلیل از مقام علمی ناصر خسرو بلخی

کشور ما بدا نگونه که زاد گاه مردمان دلاور وگردانکشان سلحشور است ، بدا نسان هم بر خاستگاه ستاره گان فروزان علم و دانش و ادب نیز به شمار می آید .

پاسدار ی از دانـــش و ادب وارجگذاری به مقام والای نام آوران و پیشگا مان عرصه های علم و ادب وسیاست به مثابهٔ سنتی دیرینه در میان مردم‌ما از نسلی به نسل دیگر، به ار ثما ند ه است . تجلیـــل از شخصیت های علمی و ملی ، پس از پیروزی انـقلاب ثـور به‌صورت یك فریضهٔ تاخیر ناپذیر پذیر فته‌شده‌است و مادرین سالها هر چند گاه یکبار شاهد و ناظر مراسم بزرگدا شت از مقام و شخصیت یکی از سر بر آورده‌گان نیکنام وبرجستهٔ عرصه‌دانش در کشور بوده ایم .

ناصر خسرو ستاره تابان آسمان‌دانش که در فلسفه و هیئت ومنطق وادب‌ومسا یل کـلامی دست تواناداشت حدودهزار سال‌پیش‌از امروز درین مرز وبوم باستانی گردن برافراشت ، اندیشه های آزاده گی و

حقیقت پر ستی و انسان دوستی و ودوری ازریا وفر و مایه‌گی ودون همتی را با سخنان والا وفاخرخودبه گوش مردم رسانید .

ناصر خسرو این فرزند صالـــح‌و شایستهٔ‌ام البلاد بلخ ، سالهای‌از زنده گانی خود را به سیر انفس‌و آفاق در سر زمین های اســلا می به سر رسانید و با ملل ونحـــــل‌و مدنیت های گونه گون و رسمهای متفاوت اجتماعی آشنا یی به دست‌آورد و آگاهی و تجارب خـــود را با رور تر گردا نید .ره آوردهسفـ.ر هفت ساله ناصر خسرو به شامات و طرابلس وبیت المقدس ومکه وتونس و بصره و یمن و مصـــر و نیشا پور و جایهای دیگر کتـــاب‌ارجناك او به نام (سفر نامه) است که در آن چشم دید ها وبرداشتهای‌او از وضع اجتماعی و مدنی ودیا- نتی ملل مختلف و فرق متفـــاوت‌اسـ لامی با انشای استوار و بیان به غایت رسا وسیعا باز تاب‌یافته است و فی الوا قع میتوا ن این اثر را از شا هکار های نثر دری هزارسال پیش کشور ما به حساب آورد آنرا به‌حیث یکی‌از مواریث اعتنا مند فر هنگی ارج گذاشت .

ناصر خسرو در کتاب «زادالمسا فرین » وکتاب (وجه‌دین) درسیمای یك فیلسوف موقر و یك متکلم‌جلیل‌ظاهر میشود و نظرو اعتقاد اودرین دو اثر تا حدی باز تاب می یابد.

در دیوان ناصر خسروبا پیامهای‌والای او در رابطه به زندگی انسان ویا فتنی های دیگر در زمینه هـــای‌مختلف حیات آدمی روبرو میشویم. اشعار ناصر سرشار از مسایـــل‌اجتماعی و فلسفی و حکمـــی اســـت که تبحر وا ستغر اق‌او رادر معارف‌بشری و اســلا می نشان میدهـــد. پخته گی و رسایی وبـــلا غت اشعارناصر بیانگر این است‌که‌او بدانگونه که در انشای نثر دست توانا دارددر شعر توانا تر از آن است .

دربارهٔ آثار ناصر خسرو که‌زیاداست و هر کدام آن‌بر رسی وپژو- هش جدا گانه یی را ایجاب مینمایداز طرف استادان‌و دانشمندان‌شامل سیمینار ، انتظار ارایه مطالب‌سود منـــــد ودر خورتوجه برده میشود.

شورای مرکزی مردم زحمتکش ملیت هزاره اقدام ارزشمند وعلم دوستانهٔ اکادمی علوم افغانستان را در امر بزرگداشت از مقام علمی ناصر خسرو این فرزند سر فراز و خرد مند وطن و این حجت خراسان به دیدهٔ استحسان می نگرد و تهنیت گرم خود را به این محفل جلیل پیشکش مینماید

ما امید واریم که نشست های علمی ومباحث پژوهشی این سیمینار نوید بخش روشنیهای بیشتر در شناخت ابعاد دانش ناصر و ارزش علمی آثار او باشد و نیز این آرزو را در دل می پرورانیم که در سا لهای دیگر شاهد گرامیداشتهای دیگر از شخصیت های علمی وفرهنگی وطن به وسیله اکادمی علوم ومو سسات علمی دیگر با شیم .

پیام کمیسیون یونسکو

به منا سبت بر گزاری سیمینار بین المللی ناصر خسرو بلخی

رفقا ، استادان ، دانشمندان وحاضرین محترم !

بزر گداشت از مردان بزرگ ویاد و بود از کار نامه های سترگ شعرا ، نو یسنده‌گان ، هنر مندان،دانشمندان و پژو هشگران یکی از عنعنا ت خو ب وپسند یده ٔمردم ماست و امروز که به ابتکار انستیتوت زبان و ادبیات دری اکادمی علوم ج.د.ا. سیمینار علمی به منظور سیری در اشعار و آثار سخنسرا ی معروف ونامور کشور (حکیم ناصر خسرو بلخی) تدویر یافته ، بیانگر آنست که تحت شرایط صلح آمیز کنونی و در دورهٔ حا کمیت مرد می ما بیش از هر زمان دیگر به سنتهای مردم و به علم و عالم ارج و احترام فراوا ن گذاشته میشود .

ازینجا ست که کار مند ان کمیسیون ملی یو نسکو مسرت دارند، که بوسیله این پیام تمنیات نیك و اخلا صمندی خاص خویش را بدین نیت که شاملان سیمینار در کار سیمینار به کامیابی های هر چه بیشتر نایل آیند ، ابراز نموده و امید وارند که نتایج مثبت حاصله از کار شان ، نه تنها خوب ترین کمك باشد برای آنا نیکه بدین

امر اشتغال دارند، بلکه با ارزشترین‌ماخذ باشد برای آنانیکه در آینده نیز درین راه قدم خواهند گذاشت.

بزر گمرد سدهٔ پنجم هجـری ،حکیم ابو معین ناصر بن حارث ـ القباد یانی بلخی از اعاظم شعر اواکابر نویسنده گان دوران یود ، چنانکه نه تنهاقرن پنجم‌بل درقرون‌سابق هم الحق به پایهٔ‌بزر گی فضل و عر فا ن او کمتر کسی به نظـــرمیرسد . این درخشا نترین ستارهٔ بلخ در سال (۳۹٤) در قبادیان بلخ‌متولد و در بلخ به کسب علوم پر- داخت . وی در جوانی به دربــــارشاهان غزنوی راه یافت و مقــامات عالی بدست آورد و عناوین ((دبیر))و(ادیب) از همینجا بر او گذاشته شد . نا مبرده پس از تصر ف بلخ‌بدست سلجو قیان در ٤۳۲ به مرو رفت و به کار دیوانی مشغول شدوسپس در چهل‌سا لگی‌از کار دیوانی و اشتغال دنیوی دست کشید و راه‌حجاز در پیش گرفت و چهار باربه حج رفت و بعد هم به آسیای‌صغیر،سوریه و فلسطین و مصر وسودان سیاحت نمود .

ناصر خسرو در علوم و فنـــون‌متداول زمان خوداستاد بود .قرآن عظیم الشان را از حفظ داشت ودرعلم کـلام و حکمت وادیان نیزدست توانا داشت و این امر را میتوان ازمحتوای اشعارش دریافت .

او آثار منظوم و منثــور دارد .مجمو عه شعر ی اش حاو ی۱۱.٤۷ بیت است که‌اغلب آن‌در بیان افکارمذهبی ، حکمی و فلسفی سرو ده شده است مگر اشعار انتقادی‌اونیزحایز اهمیت به خصو ص میباشد.

آثار منثور وی چون : سفر نامه،زاد المسا فرین ، وجه دین ، خوان الاخوان ، جامع الحکمتین ، گشایش ورهایش و بستا ن العقول‌از شهرت بسزایی بر خوردار میباشد .

بنا پژوهش در رابطه به آثــــارو افکار دانشمندی چون ناصرخسرو کاریست در خور ستایش و قابـــل‌تمجید .

یونسکو این ساز مان علمی ـتربیتی و فر هنگی جهان به تاسی از فیصلهٔ بیستمین جلسهٔ عمو می‌خویش در سال ۱۹۷۸ در پاریس، از کشور های عضو دعوت به عمل‌آورد تاباً تدویرمجا لـس‌و ترتیبات خاصی ازشخصیت های بزرگ‌ملی‌و بین المللی تجلیل‌به عمل آورند.

زیرا این امر بذات خود ارزشمندیخاص در تحقق مقاصد یو نسکو و توسعهٔ تفاهم و همکاری های علمـیبه سویهٔ ملی و بین المللی دارد . چنانچه تجلیل از هزار مین سالگردتولد شیخ الرئیس ابو علی سینای بلخی در ج .ا.ا. افغا نستان وکشوردوست و برادر اتحاد شو روی در سال (۱۹۸۰) نیز به همین منظـورو بنابر توصیهٔ ساز مان جهانی یو- نسکو بود .

کنون که در مرکز کشور ما درپرتو سیاست جدید و صلح آمیـز (مصا لحهٔ ملی) حزب و دولت کـــههدف آن را ارتقای رفاه وفرهنگ توده ها و مبارزه به خاطر صلح درسراسر کشور و جهان تشکیل می دهد به منظور یاد ی از کار نامههاو زندهگی پر افتخار ناصر خسرو، که بیشترین قسمت آن در خدمتبشریت و علم گذشته است چنین سیمینار علمی تدویر یافته اســتایجاب مینماید تا به غرض بـزر - گداشت هرچه بیشترازین دانشمندگرامی کشور علما و دانشمنـد ان میهن و ممالك دوست تحقیقاتوسیعو همه جانبه را به ارتباط آثـــار و زندهگی نامهٔ این انسان علم دوستکشور آغاز نموده و آنرا مطابـــق به مطا لبات و نیاز مندی هایادبیکنونی کشور تطابق دهند ، تاباشند که خلق ما و دوستان مـــا از آناستفاده بیشتر برده و بسود ترقی و فرهنگ و شگو فایی میهـــناز آن کار گیرند ، زیرا ما به ایـن گفته های حکیمانه مردم که مـــیگویند : ((به هر اندازه که انسان داناست بههمان اندازه تواناست))،سخت معتقدیم .

کمیسیون ملی یو نسکو ج.د.ا،ضمن قدر دانی از همچو محافلعلمی از آن حمایت و پشتیبا نی کامـلخویش را اعـلام داشته و به ساز- ما ندهندهگانآن تبریكوتهنیتگفتهمنحیث وظیفه این کار سترگ را ستوده ، وعده میدهد که در حدودامکان از هیچنوع همکاری درقسمت اخـذ کمك های لازم به اکادمیعلومج.د.ا دریغ نخواهد کرد .

پیام اعضای هیئت دانشمندان اتحاد شوروی

اجازه فرمایید تا به نماینده‌گی از اعضای هیئت دانشمندان اتحاد شوروی به شمول محققان اکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجکستان و استادان پوهنتون های شهر های لیننگراد دوشنبه و باکو از دعوت شرکت در سیمینار بین المللی بزرگداشت ابر مرد علم و فرهنگ افغانستان ، ماوراالنهر ایران اظهار امتنان نمایم ودرودو سپاس خود را به‌افتخار ازبرگزاری این سیمینار وسیع به‌خدمت ریاست محترم اکادمی علوم جمهوری دموکراتیك افغانستان ، مرکز زبان‌ها و ادبیات اکادمی علوم افغانستان و به استادان و دانشمندان گرامی ابراز نمایم (۱) .

در شرایط فعلی سیاسی-اقتصادی و اجتماعی افغانستان انقلابی که مشی مصالحه ملی را به طورپیگیرانه تعقیب میکنند ،بر گزارشدن سیمینار «ناصر خسرو ، نستوه مرد گسترهٔ خرد ، دانش و ادب» شهادت براین میدهد که مردم افغانستان به آثارپر ارزش علم و ادب ، تاریخ و فرهنگ باستانی وطن عزیز خودعلاقمندی زیادی دارند . این سیمینار یك بار دیگر ازتوجه خاص کمیته مرکزی حزب دموکراتیك

---

(۱) پیام توسط محترم شیرمحمدوف عضو هیئت دانشمندان اتحاد شوروی قرائت گردید .

خلق افغا نستانو حکومت جمهوری‌دمو کراتیك افغا نستان نسبت به نیاکان گواهی میدهد .

ما اطمینان داریم که سیمینــــارناصر خسرو ، ازین بعد زمینــــهٔ مساعد تررا برای تحقیق همه جانبهٔ احوال ،آثار وافکار این بزرگ مرد ادبو دانش‌ودر خدمت مردم‌وانقلاب‌قرار دادن فرهنگ باستا نی مردم شریف افغا نستان نقش مهم راایفاخواهد نمود .

میراث بزر گان علــم و ادب وفرهنگ منحصر به کشوری ، بــه مملکتی ، به سر زمینی ،به قومی وملتی نیست .

به همین خاطر آثار و افکار گرا نبهای ناصر خسرو ، این بزرگــ مرد ادب و دانش نه تنها متعلق به‌مردمان همز مان و همجوار است ، بلکه جزو جداناپذیر فرهنگ‌عمومی بشر یست .

نا صر خسرو در کشور بزرگ‌اتحاد شو روی خاصه در جمهو ری شوروی تا جکستان میان مردم بـه‌حیث یکی از نابغه های ادب ودانش شهرت دارد .

در تاجکستان عده‌یی از مکاتب ،خیابان ها،موسسات‌فرهنگی ،کلخوز ها و حتی یکی از نواحی موسوم به‌ناصر خسرو است که مرکـــز ش شهر قبادیان است و تخت قباد درهمان منطقه واقع است .

در بزر گترین کتب خانه هــای‌اتحاد شو روی منجمله در کتب‌خانه های مسکو ، لیننگراد ، باکــو ،ایریوان ، تفلیس ، تاشکند و کتاب خانهٔ دولتی به نام فــــر دو سی‌تاجکستان ، کتب خانه به نـــــام اندرا گاندی اکادمی علوم تاجکستان،گنجینهٔ دست نو یسها به نام‌اکاد‌ـ یمسین عبدا لغنی میرزایوف مربوطانستیتوت شرق شناسی تاجکستان نسخه های قدیمی آثار ناصر خسرو،در خدمت اهل علم وفرهنــگ و عــلاقه مندان قرار گرفته است .

مطالعه علمی و اصولی احوال ،آثار و افکار ناصر خسرو دراتحاد شو روی به طورعام و درتاجکستان‌به طور خاص از سالهای بیستم‌قرن ۲۰ میــلادی آغاز گردیده است ازجملهٔ آغاز گران خسرو شنا سی‌در کشور ما یکی اد یب ودانشمندنامی تاجك استاد صدر الدین عینی بود.

تامل بر تالیفاتی که در زمینه‌دراتحاد شو روی در طول زیاد تر از ۶۰سال اخیر صورت گرفته است روشن میسازد که خسرو شنا سی در سر زمین ما به چهار نحو جریان‌دارد .

۱ـ آثار تذکره گونه (تذکـره ، کتب درسی دایره المعارف) به‌شمول (نمونهٔ ادبیات تاجیک‌صدر الدیـن‌عینی (نشر سال ۱۹۳٦) (نمو نـه های‌ادبیات‌تاجیک نشرسال ۱۹٤۰) (۱۲ میناتور) . بر گینسکی (نشر سال ۱۹٦٦)

گلشن ادب (نمونه های نظم فارسی و تاجیک قرن های ۱۰ ـ۲۰) تذکرهٔ ادبیات کود کان (آثار ادیبان قرن‌های ۱۰ـ۲۰ برای مکتبان) نشـــر سال ۱۹۸۳ .

ادبیات تاجیك شریف جان حسین ز زاده .

ادبیات تاجیک اعلاخان افصح زاد .

(دایرة العمارف مختصر ادبـــی)دایره المعارف تاجك‌و نگرش بـــه تاریخ فلسفه شرق علی الدین‌بهاـالدین اف و غیره .

۲ـ مقالات جدا گانه از قبیـــل مقالات ل.بزرگ زاده، اید یلمـن، ایفگینی برتلس ، عبدالغنی میرزایوف ، اندری برتلس ، محمد وفاـ بقایوف ، ناظر جان قولمـــتو ف‌ودیگران .

۳ـ رساله های جدا گانه مثـــل‌رسالهٔ استاد دانشگاه مسکو ویراـ بوریسوفنا نیکیتینازیرعنوان«بعضی‌خصو صیات آثار عشقی نـــا صـــر خسرو» (نشر سال ۱۹۵۵)، ادبیات‌شناس اندری برتلس (ناصر خسرو و اسما علیان) و فیلسوف غفـا ر عشورف(افکار فلسفی ناصر خسرو در زادالمسا فرین او) .

٤ـ نشر آثاربه الفبای امروز ۀتاجیکی و ترجمهٔ آن به زبان هـای دیگر از جمله در تاجکستان تاکنون‌با کوشش کمال عینی و صدا قـت عینی (سفر نامه) در سال ۱۹۷۰ وگلچینی از دیوان اشعار ناصرخسرو در سال۱۹۵۷ دردسترس خواننده گان قرار گرفته اند .

آثـار ناصر خسرو چنـــدین باربه‌زبان روسی و از طریق آن به‌زبان های‌خلق های برادر اتحاد شوروی‌به‌نشر رسیده است .

محصلین فاکو لته های زبان وادبیات شرق دانشگاه های مسکو ، لیننگراد و جماهیر دیگر شوروی‌زبان دری را ضمن مطالعهٔ «سفر نامه» ناصر خسرو که بیانگر سبك‌شیوا و سلیس در ادب پارسی دری است می آموزند . آشنایی با نمونه‌های آثار ناصر خسرو در مکاتب متوسطه تاجکستان شوروی ازصنف٤ شروع میشود .

این همه از شهرت بزرگ شاعرتوانا، فیلسوف اندیشه مند ، سیاح بردبار حکیم ناصر خسرو در اتحادشو روی شهادت میدهند .

ناصر خسرو به حیث شاعر ،نویسنده ، فیلسوف و حکیم برای مرد م تا جیك معتبر استو شناخته‌شدهٔ مردمان دیگر اتحاد شو روی میباشد .

در فر آورد سخن میخوا هم بگویم که‌اشتراك‌ما دانشمندان‌اتحاد شو روی در سیمینار بین المللی«ناصر خسرو، نستوه مرد گسترهٔ خرد ، دانش و ادب» امر وجدانی‌وپر افتخار است باز میخوا هم تبریك صمیمانه دانشمندان اتحادشو روی و از جمله اکا دمیسین افتخاری اکادمی علوم افغا نستان‌استاد محمد عاصمی ، رئیس اکادمی علوم تاجکستان را که در تحکیم‌روابط علمی و فرهنگی بین اتحاد شو روی و جمهوری دمو کرا تیك‌افغا نستان سهم پر ارزش بخر چ داده است بخدمت حضار محترم‌ابراز نمایم .

تشکر

۱ ـ مارچ سال ۱۹۸۷
تالار پوهنتون کابل

بیا نیهٔ امتنا نیه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به اجازهٔ دانشمندان و پژوهشگران عالیمقام و گرامی :

سخن در بارهٔ حکیم ، شاعر وعـلامهٔ بر گزیدهٔ بلخ ناصر خسرو قباد یانی ، ابر مرد رزمنـــده،اندیشمند و سخنور فـــر هیخته و نستوه ،امریست نهایت دشوار ودرخور توجه ، من با عجز وناتوانی به مثابهٔ رهنورد کوچـــك دبستان وی‌توانمندی اظهار نظر و سخنوری‌را در برابر دانشمندان و عالمان گرا نمایه این محفل عظیم و شکو همند، پیرامون شخصیت بزرگ و بلنـدپایهٔ حکیم فرزانهٔ بلخ کـه آثار و سروده های جاویدانه اش گنجینه‌غنا مند ولایزل وجز غنایم پرافتخار فرهنگی ومیراث بزرگ ادبی‌ماست‌در خود نمی بینیم . زیرا غوطه‌ور- شدن و غواصی در بحر بیکران وژرف اندیشهٔ او حوصله منـدی و توانایی بی حد و مرزی را ایجاب‌می‌کند سخنان پرا گندهٔ من از دریای خروشان و مواج اندیشهٔ آن حکیم‌نامور و فرزانه همانند بر گرفتـن قطرهٔ نا چیزی است از چشمه سارزلال و لایزال گنجینهٔ سترگ آثـار و سروده های گرانمایهٔ وی .

این ابر مرد رزمنده و بر گزیده‌تاریخ پر افتخار میهن ما در آغـاز «سفرنامه» اسم خودرا بو معیـــن‌الدین ناصر خسرو قبادیا نـــــی

المروزی میگوید . تاریخ تولـــدش‌چنانچه خود در یك بیت اشاره‌کرده است ۳۹٤ هجری مطابق (۱۰۰۳)میــلادی است :

بگذ شته زهجرت پس سه صدونودو چهار بنهاد مرا مادر برمرکزا غبر

همچنا ن‌درکتاب‌جامع الحکمتین‌اسم‌خود را ابو معین ناصر بن خسرو بن الحارث میگوید .از هزاران سال‌بدینسو که گهنامهٔ انبا شته هـای ذوقی و فکری میهن خویش را ورق‌بزنیم ، بردرخت گشن بیخ وبسیار شاخ شعروادب‌دری‌دیار ام‌البلاد،گلها و برگهای فراوان روئیده کـه شهرت و آوازه اش ، باختر وخاوررا در نور دیده است . در گسترهٔ ادبیات دری و چکاوهٔ شامخ آن مقام‌بلند و ارجنا کتری‌از لحاظ گستر-ده‌گی و پوینده گی اندیشمند انـــه‌فکری وعقلی ، کمتر کسی همانند ناصر خسرو بلخی جایگه و جولا نگه‌یی به خود کمایی کرده است . سیمای او نسبت به همه تابنا کترو برجسته تر است .

روز گا را ن‌زنده گی اوکه فرازوفرود های فراوانی را پیموده وآثار ارزشمند وپویایی خلـق کرده‌است گنجینهٔ نایاب و غنایم بزرگـ فرهنگی و میراث گرا نبهای ادبی‌وفلسفی میهن ما را تشکیل میدهد، عصر پر آشوب و دورهٔ رونـــــق‌فیودا لیزم همراه‌مهم وجدی برده‌گی بقایای بسیار مهم و جدی برده‌گی‌است و عصر تسلط بیشتر فیودالان بردهقا نان آزاد و ستاندن خراجهای‌سنگین از رعا یا. ناصر خسرو این حکیم عــلامه ، این عصر را چنین‌ترسیم کرده است :

«در سر زمین خرا سا ن ومشارق‌بازار حکمت کاسد و مزاج شریعت فاسد بود و کار ها بدست مشتی‌فقیه میگشت که چون ستمگر ســر کیسهٔ رشوت می گشود آنان نیزدروقت (بند شریعت) میگشود ند. »

ناصر خسرو بلخـــی در دوران‌کودکی و جوانی قران را حفظ کرد، به فلسفه و حکمت یونان ،موسیقی‌هندسه ، نجوم ، علم معادن، علوم ادبی و دینی ، نحو، نقاشی وخطابت‌احاطهٔ کامل پیدا کرد با سه معشوق دایمی (علم عقل و سخن) واردشغل‌دیوانی شد . به گفتهٔ خودش درسن ٤۲ سالگی دگر گونی عمیق روحـی‌و فکری وی آغاز میشود و به‌مسا-فرت آغاز میکند .

(جو یای خرد گشت مرا نفـس‌سخنور)این دوره‌را دردرابیاتش‌چنین تجسم کرده است .

پرسنده همی رفتم ازین شهربدان‌شهر
جوینده همی گشتم ازین بحربدان بـــر
از پارسی و تازی و از هند وازترك
و زسندی و ز عبری و رومی همه یکسر
از فلسفی و مانوی وصابـــی ودهری
در خواستم این حاجت وپرسیدم بی مر

وقتی روابط خوذ را باد ربار ودرباریان قطع میکند و به روحانیون رو می آورد ، این کارمایهٔ اندوه اومیشود . زیرا بعضی از روحا نیون آن وقت را مشتی مردم قشری،فاقدمنطق سلیم‌و سالوس واز پادشاهان و امیران و خواجگان بدتر می‌یابدچنانچه خود میفرماید .

از رنج روز گار چو جانم ستوه گشت
یکچند با ثنابه در پاد شاه شدم
صد بنده‌گی شاه ببایست کردنـــم
از بهر يك امیدکه ازوی رواشوم
جز رنجو دردهیچ‌نگردید حاصلم
زانکس‌که سوی‌اوبه‌امید شفاشدم
از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم
کز بیم‌مور دردهن اژدها شدم

دوران دوم زنده‌گی اورا میتوا ندوران حیرت ، طلب و جستجو ی حقیقت نام نهاد . درین زمان جنبش‌نیرومند اسمعیلیه مرحلهٔ تبلیغی‌خود را طی میکند ، رو به مسا فرت می‌نماید با خلیفهٔ فاطمی مصر مذاکره میکند و مدت سه سال در آنجـــااقامت میگزیند . سپس به حیـــث (حجت جزیزهٔ خراسان) به زادگاهش‌بر میگردد .

پر شور ترین دوران زنده‌گی اودورهٔ سوم از سال ٥٠ تا٦٣ سالگی است که میتوان آنرا مرحلهٔ جهـــاددر راه عقیده بر شمرد .

آنچه در موردناصر خسرو بلخی‌قابل ستایش است ،آنست که رنج و اندوه ناشی‌از ناسازگاری زمانش‌وی را از پا نمی اندازد ، بلکه با ایمان فولادین وعقیدهٔراسخ همچنان به حیث مبا رز پر شور وراستین‌پا برجا ست و مردانه میرزمد . شرح‌گستردهٔ زنده‌گی او از حوصلهٔ این نبشته بیرون است .

آفرینش ادبی ناصر خسرو بلخی چه در شکل و چه در مضمون و محتوا نو آور است . مراعات تنوع در بحور و اوزان مانند مولانای بلخی برای قصاید شیوا یش آهنگهای نادر، دلکش و آسمانی بر میگزیند . دقت غنا در لفظ و استحکام استثنایی در بیان مطلب ، پختگی و تسلط کامل او را بر ادبیات نشان میدهد.

از جهت مضمون ، مدیحه و تغزل در اشعار او نیست فقدان مدیحه در اشعار ناصر خسرو بلخی فضلیت عالی و استثنایی آفرینش اوست. وی از مدیحه سرایی و تملق نفرت و انزجار عمیق داشت و از شاهان امیران بیزار بود . ده ها و صدها بیت در تقبیح و استهزای شاهان و امیران در قصاید او میتوان یافت ازین جهت شاید او تنها شاعری است که چنین پیگیرا نه شاهان وامیران را کوبیده است .

مثالی درین باره از آثارش :

به علم و به گوهر کنی مدحت آنرا
که مایه است مر جهل و بدگوهری را
به نظم اندر آری دروغ و طمع را
دروغ است سرمایه مرکوفری را
من آنم که در پای خوکان نریزم
مراین قیمتی در لفظ دری را

ذم ناصر خسرو بلخی از شاهان و امیران ، مدیحه از علم و عقل ، انکار او از نقش قضا و قدر بی باوری او به خرافات ، علاقهٔ او به عدالت و نفرت از ستم و عشق او به زیبایی های طبیعت موجب میشود که ارثیهٔ ادبی ناصر خسرو بلخی را جز گنیجنهٔ بسیار والای ادب انسا ند و ستا نه و مترقی دری قرار دهیم و ستایش کنیم .

فقدان تغزل و اشعار غنای ،بیان احسا سات عاشقانه و توصیف زیبایی ها در اشعار ناصر خسرو در نزد برخی این اندیشه را بر انگیخت که گویا جهت تعقل فلسفی در ناصر خسرو ، بر جهت تخیل شاعرانهٔ وی می چربیده است .این نظر هرگز درست نیست ، چه چیز او را از عشق رمیده کرده مطلبی است در خور تحقیق .

آنچه مایهٔ اندوه است، اینست که در زادگاه ناصر خسرو بلخی کمتر

توجهی در بارهٔ او و پخش آثـــار گرانبهایش صورت گر فته است. سعی و کوشش اند یشمندان‌خارجی‌و تحقیق و پژوهش آنان در زنده‌گی و آثار ناصر خسرو مایهٔ خوشی‌وشاد مانی است . در کشور مایعنی زادگاه وی بنابر مسلط بودن رژیم‌های فرتوت و ضد مردمی گذشته ، جسته و گریخته نوشته ها وآثـاراندکی اندرین باب رقم زده شـــده است ولی پژوهش و تحقیقا تی که‌در خور مقام شامخ این فرهیختهٔ نستوه و ابر مرد سترگ شعر وادب کشور ما باشد، تا بحال انجام نگرفته است . مورخین و مولفین‌چون حمد الله مستوفی نگارنـــدهٔ «تاریخ گزیده» ، دولت شاه‌سمر تندی در «تذکرة الشعرا» مولا نـا عبدا لرحمن جامی در «بهارستان»رضا قلی خان هدایت در «مجـــمع‌ـ الفصحا» تقی الدین کاشی در «خلاـصة الاشعار وزبد ة الافکار» وبر خی اندیشمندان دیگر با تعصب غرض‌آلود دربارهٔ اسمعیلیه‌و ناصر خسرو سخن را نده اند .

بدبختانه آثار معتبر اسمعیلیه‌که‌روشنگر گوشه های تاریك تاریخ مبارزات وغنایم بزرگ فر هنـگی‌و میراث ادبی ایشان بوده است‌در قتل عام بیر حمانه و آتش سوزی‌خانما نسوز هـلاکو در قلعه‌الموت از بین رفته است . آنچه بیشترمارا مسرور و مدیون میسازد کار و تـلاش شرق‌شناسان است که‌اند ریـــن راه مساعی فراوانی به خرچ داده اند و آثار گرانبهای نـاصر خسرو را طبع و پخش نموده اند ، عـلاوه بر آن در مورد ناصر خسروبلخی و اسمعیلیه آثار زیادی خلق کرده اند که مشعل فـــروزان راه‌شناسایی ما بسوی تاریکی ها می باشد . از آن جمله شارل شیفر مستشرق فرانسوی است که مقدمهٔ جامعی‌درکتاب سفر نامه‌نوشته‌است آقـای تقی زاده و مجتبی مینوی‌بر دیوان قصاید وقطعات حکیم ناصرخسرو به ضمیمهٔ روشنا یی نامه ، سعا دتنامه مقدمه جامع و مفصـــل‌نوشته اند . کتاب جامع الحکمیـن ناصر خسرو از طرف مستشـــرق‌معروف فرا نسوی کوربن و مردم دکتور محمد معین انتشار یافتـــه‌است .

کتاب مشهور «ناصر خسرو واسما علیان» که کتاب جامعی د ر تحقیق از مذهب اسمعیلیه وناصر خسرو است از طرف «برتلـس» شرق شناس معروف شو روی به‌رشتهٔ تحریر در آمده است .

همچنان پژو هش و تحقیق (ایوا. نوف) پیرا مون اسما علیان کـــه موسس ((انجمن اسما علیـــان)) دربمبئی نیز است در خوریاد آوریو تحسین است .

نظر کوتاه و گذرایی بر برخـــیآثار و سروده های جاو یدانهٔ ناصر خسرو بلخی :

۱ـ سفر نامه : دلچسپ ترین وبرگزیده ترین آثار ناصر خســرو است که ماجرای سفر پر مشقـــتهفت ساله او را در بر میگیرد . به زبان ساده و پر از صمیمیت نوشتهشده است و اثـر گرانبها یی است است در جغرا فیه و تاریخ .

۲ـ دیوان اشعار : دیوان اشعارناصر خسرو بیش از (۱۱) هزار بیت دارد . مگر دولتشاه سمر قندیادعا دارد که دیوان اشعار ناصر ـ خسرو مشتمل بر سی هزار بیـــتاست . فهمیدن اشعارناصر خسرو که حاوی مسایل و افکار فلسفــــیاوست بدون مطالعه و بر رسی در کتب دیگر او که آنرا ایضاح مـــی نماید، تا اندازه دشوار است.

۳ـ زاد لمسا فرین : این اثریکیاز مهمترین تالیفات ناصر خســرو وحاوی اصول عقاید حکیمانه اش میباشد که در ایام غربت ومهاجرت در یمگان بدخشان آنرا تالیفنموده‌است .این کتاببه همتپرو فیسور ادوارد براون و اهتمام محمد بذل الرحمن هندی در ســال ۱۳٤۰ ـ هجری به طبع رسیده است در بارهٔاین اثر دیدگاه ناصر خسرو چنین است .

((ز تصنیفات من زاد المسا فر که معقولات رااصل استو قانون
اگر بر خاك افـلا طون بخوانند ثنا خواند مرا خاك فلاطون))

٤ـ روشنایی نامه: رسالهٔ منظو میست در بارهٔ وعظ ، پندو حکمت ، دکتوراته المانی آنرادر سال۱۷۹۷میـلادی به آلمانی ترجمهٔ منظوم و نشر نموده است .

٥ـ وجه دین : این اثر کتا بیستدر بارهٔ تاویـلات باطنی و عباداتو احکام شریعت بهطریقهٔ اسما علیان.ناصر خسرو درین کتاب قـــر آن شریف ، نماز، رکعت های نماز ،نماز عید ، ذکـات و روزهو حـــد شرعی را بر اساس عقیدهٔ باطنـــیتفسیر و تاویل میکند .

٦ـ خوان الاخوان : درین کتاب‌از درجات دعوت یعنی مستجیب ، ماذون ، داعی، حجت، امام،اساس‌و ناطق بحث نموده امر ونهـی را عقلی میگوید و ظاهر شریعـــت رامتعلق به عالم جسمانی میداند .

٧ـ گشا یش و رهایش : ایـــن‌کتاب در سال ١٩٤٩ از طرف پرو- فیسور کوربن انتشار یافته است.کتاب رو شنا یی نامه به نشـر در شش فصل از طرف پرو فیســورایوانوف در سال ١٩٤٩ به طبـــع رسیده است . کتاب جامع الحکمتین‌نیز از آثار گرانبها ی ناصر خسرو است که امروز در دستر س ما قراردارد . برخی آثار دیگر ناصرخسرو که‌تا امروز دستیاب نشده ومنسوب‌به اوست متعدد میباشد . هر گاه جستجو و پژوهش بیشتری دریـن‌باره صورت بگیردودر جریان‌تاخت وتاز لشکر گشایان ستمگر این‌آثاراز بین نرفته باشد دستیا بی آنها بدور از امکان نیست .

در خاتمه سپا سگزاری عمیـــق‌و تشکرات بی پایان خود را بـــه نماینده گی از مردم اسمعیلیه افغا نستان که پیروان سر سپـــرده و صادق ناصر خسرو بلخی میباشند،به حزب ودولت ج.د.ا تقدیم میدارم و اکادمی علوم ج.د.ا، که بر اساس‌مشی مترقی فر هنگی ، سیمینـــار گسترده یی را به خاطر بزر گداشت‌و پژو هش آثار و احوال ایـــــن حکیم ، شاعر و فیلسوف نامــــورکشور براه‌انداخته شاد باش گفته، پیروزی های‌روز افزون اندیشمندان‌کشور خویش را به خاطر متجلـی ساختن گوشه های چندین بعـــدی‌زنده‌گی این عالم نامدار ازبار گـاه الهی تمنا دارم .

سید سعدی نادری

اکادمیسین دکتور جاوید

زندگی‌نامهٔ حکیم ناصر خسرو

ناصر خسرو شاعر اندیشمند، بیدار دل و سخت گیر قرن پنجم هجری از ستاره گان قدر اول زبان‌دری‌است . یگانه کسی است که در تاریخ ادبی ما ، ذوق و قریحه ،حکمت و معرفت خود را در خدمت عقیده ، بیان معرفت و اصالت دین‌اشاعه و تبلیغ افکار مذهبی ،اثبات حقانیت و ترویج کیش خویش بکاربرده است . ناصر خسرو از لحاظ خصائص فکری ، اخلاقی وروانی‌که نتیجه زنده‌گی پرماجرای اوست، و همچنین نحوهٔ بیان ، صور خیال،مضمون آفرینی و تصویر سازی شاعر فردو بی نظیر است. سخنان نغز وپر مغز او نکته آموز، حکمت آمیز، هوس سوز وتامل انگیزاست‌نتایج اخلاقی که از بسیاری تمثیلات عبرت اندوز و تجربه بارخود بدست میدهد موثر و قابل توجه است . کلامش چون‌اندیشه اش تند ، زننده و باهیبت است . سخن روشن، صریح وخالی‌از چاشنی عشق ذوق و حال‌و هیجانات شاعرانه است . حدیث‌می و معشوق ، و وصف غزل وغزال در اشعار او دیده نمیشود . محوراصلی فکر و بنیان اندیشه او دین است و زهد گرایی و طاعت پسندی بطریق اسما عیلیان الالی آبد ارش با استدلالات عقلی ومقولات منطقی‌همراه است . ابیات فراوانی که این

شاعر مبتکر و متفکر در ستا یش‌خرد و دانش سروده بیانگر تعالی روح ، غنای دل ، تهذیـب نفس وخلوص اعتقاد اوست . او خرد رانه تنها مایهٔ روشنی دل و نمودار جوهرانسان میداند ، بلکه آنرا مفتاح راز های طبیعت و رسول‌نهانی میخواندکه بر شاه نشین دل آدمی نشسته است .

خرد سوی انسان رسول نهانـی‌است

بدل در نشسته بفرمان یـزدان

دانش در نظر شاعر مایگانه وسیله‌تکامل قوای فکری و ذهنی ، منجی و ضامن سعادت و ســلا مت بشــراست که میتوان به آن چرخ نیلو فری را بزیر آورد: «نکوهش مکن‌چرخ نیلوفری را »

ناصر خسرو با جهان بینی و مشرب والای که دارد باصل‌بشــر دوستی وانسان گرایی سخت‌احترام‌و تکیه دارد چنانکه گفته است:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ‌نه برکن‌توزین نهال‌ونه‌بشکن

خطاب های پر عتاب او به سبك‌مغزان و عوامفر یبان رجال فعل ، به نو دولت رسیده گان تنك مایه گان که در سراسر دیوانش با نهیب کوبنده و لحن زننده بیان شـــده‌متضمن نکات فاخرو مفا هیم متعالی است . ناصر خسرو هر که را براه خط او نیست به‌باد ناسزا میگیرد مورد طعن و لعن قرار می دهد ،همین پرخا شگری ها ، جانبداری‌ها وبی مدارایی های اوبه بسا موازین‌و مصا لح است که کلا مش باطبع اعتقا دات عامه ساز گاری نیافته‌و مورد توجه و تتبع شعرای مابعد قرار نگرفته است .

اشعار ش از حیث بحور و قوافی‌شاذ ونادر نیز با قصائـد عادی و متعارف آنروز گار متفاوت است .در (٢٦) وزن مختلف شعر سروده و از جمله بحر ها به بحر های هزج‌رمل‌و رجز بیشترطبع آزمایی کرده است.

ناصر خسرو در برابر باد هـای‌فتنه ، غوغای شهر و امواج‌سهمگین حوادث چون صخرهٔ استوار مقاومت‌نموده‌وبالبهٔ تیغ‌تیز سخن‌به مجادله‌و مبارزه پرداخته است . خـلاصه‌این‌شاعر رنج دیده و بـلا کشیده که بر فصوص قرانی و احکام شرعی، معارف اسـ لامی واقف و مسلط بود یك حرکت‌فکری‌و جریان اخلاقی‌را در شعر فارسی وارد کرد و بـا

تسلطی که بر زبان تـــازی و دری‌داشت شعر مذهبی را بنیاد نهاد و ا
تا پای جان برای اثبات امری که‌حق‌می پنداشت ایستادگی کرد .

افسانه های غریب و قصه های‌شگرف که در رساله زاد القیامـــه الندامه یازاد القیامه الی الندامـــه(بزبان عربی و ترجمه آن بزبـــان دری) و همچنین در اثر فارسی بنام‌ندامت نامه (ظاهرا ترجمه از متـــن عربی منسوب به ناصر خسرو) درسر گذشت ناصر خسرو آورده و ترجمه کرده اند و گاهی آنـــــراتالیف خود ناصر خسرو ویابرادرش خوانده و نوشته اند ، با تنا قضات‌تاریخی التباس نام و وقایـع وخلط اشخاص و ازمنهٔ که در آن به چشم‌می خورد و همچنین نسبت هـــای ناروایی از قبیل سحر و طلسمات‌که به ناصر داده و غلوی که‌درحال و آثاراو نموده اندکامـلا بی‌اساس،مجعول و باطل است .

چون معاصر ان ناصر خسرو وهمچنین سایر ارباب تذکره و تاریخ نزدیك بزمانش بنا بر دلایلی ازمقام‌و شخصیت او ذکرو یادی نکرده‌اند و یا کرده اند و بمانر سیده زنده گـــی و ترجمه حال شاعر مـا در هاله‌یی یی از افسانه ها و اسطوره‌ها پیچیده و گزافه هاو یافه های عجیب از او ودرباره او ر و ایـت‌شده است. متا سفانه این مطالب مشکوك و موهوم از آغاز مورد توجه استفاده افسانه‌پردازان وصاحبان تراجم قرار گرفته ودر طول سده‌هابا شاخ و برگها و کم و کاست‌های دفتر بدفتر نقل شده است .قد یمترین جایی که ذکر ناصر خسرو در آن آمده کتاب بیان الادیان ابوا لمعانی محمد بن الحسین علـــوی است که در ٤٨٥ یعنی چهار سال‌بعد ازوفات اودر غزنین تالیف‌شده.

نویسنده طریق ناصر خســـرو راکفر و الحاد خوانده و از وبنـــــام ملعون عظیم یاد کرده است . ازین‌تاریخ تا زمان تالیف لباب الا لباب در قرن هفتم ذکری از ناصر خسرورا در جایی نمی بینیم . عوفی هم‌در لباب الا لباب ترجمه احوال ونمونه‌کـلام او را نداده است. نام ناصرـ خسرو با لقب حمیدا الدین دریـــن‌کتاب در قطعه یی از دهقان علـــی شطرنجی خطاب به نصر کافـــی‌استطر ادا آمده است . باز در همین قرن هفتم زکریا بن محمد بن محمودقزوینی در کتاب آثار البلاد واخبار العباد در ذیل لفظ یمگان از ویـــاد کرده آبادانی قلعه های ر فیع باغ ها و حما مهای‌عجیب را که با صورو نقوش متحرك آراسته بوده به او

نسبت داده که گویا در اثـر نیروودستگا هی که در علوم غریبـه‌و تسخیر رو حانیات داشته بـر پاکرده بود . عین مطالب در ترجمـه آثار البـلاد بنام سیر البلاد کـه‌توسط محمد مراد بن عبدا لرحمـان به نثر زیبا و شیوا گزارش یافته‌دیده میشود . این نسخه به شماره ۱۲۰ر۷ در آرشیف ملی محفـو ظاست . این مطلب نشانه قدمت این افسانه هاست که شاید در آن‌زمان‌در افواه جاری بوده وممکنسـت روایات آن به زمان قدیمتر هم می‌رسیده است . در قرن‌هشتم حمد-الله مستوفی در تاریخ گزیده ذکرناصر خسرو را با ختصار مـی آورد و از علو او در مذهب اسما عیلیه یاد میکند و در ضمن می‌گوید اشعار بالا دُست دارد اما از تعصب‌خالی نبود . در قرن نهم دولتشاه سمر قندی در تذکره الشعرای خود عقاید عامه را در حق وی بیان مـی کند که گروهی او را دهری و اهل‌تناسخ می خوانند و عده‌یـی او را موحد و عارف . دولتشاه نیـز ازاعتقاد مردم کو هستان نسبت به‌او یاد میکند ومی گوید:اینکه برطاقی نشسته و به بوی طعام‌ز نده مانده بود سخن عوام است . تقی کاشی‌در خـلاصه الاشعار که در قرن‌دهم تالیف یافته مطالب مفصلی درشرح‌حال ناصر خسرو داده و مدعی‌شده که از اصل‌رساله یی که بقلم ناصرخسرو بزبان عربی بوده ، ترجمه کرده است. مولف نسخه خطـی ندامت نامه که در آرشیف ملی مابه شماره ۱۲۸ر۸ مضبوط است و درسال ۱۰۳۰ در گل کنده کتابـت شده و بعد از دیوان ناصر خسـروآمده نیز ادعا کرده که این رساله را از کتابی که به قلم ناصر خسرو وبه زبان عربی‌بوده ترجمه کرده‌است مطالب این دو کتاب با مندر جا ت‌نسخه مجمع الاو لیا تالیف خواجه معین الدین حسن سجزی سال‌تالیف۱۰۴۳ که دست نویس ناقص از آن در آرشیف ملی موجود است کـم‌وبیش همگون و یکسان است .

امین احمد رازی در هفت اقلیم‌سال تالیف ۱۰۰۲ با اشاره به‌این نکته که در وقت تالیف کتاب آ ن‌رساله معهود را در دست داشته‌به این مطلب مجعول استناد جستـه‌است . آذر بیگدلی در آتشکـده قسمتی ازین مطالب را نقل کرده‌است . در مثنوی مظهر العجا ئـب و لسان الغیب که به خطابه شیـخ‌عطار منسوب گشته ناصر خسرو به عنوان عارف و اصل خوانده شده.رضا قلی هدایت در کتاب نفیـس

مجمع الفصحا همان مضا مین‌مجهول‌و با طل را در باره ناصر خسـرو تکرار و ضبط کرده است .
میرزا محمد ملك‌الکتاب زندگینامه ناصرخسرو را در آغاز دیوان چاپ بمبی بدون تاریخ‌به حواله رساله‌ای‌که گویا ناصر خسرو در مجار ی احوال خود نوشته است آورده که‌با مندر جات نادرست سایر تذکره ها کمتر تفاوت دارد . همین نـوع‌روایت در دیباچه دیوان ناصرخسرو چاپ تبریز نیز آمده است . مویدشاه مولف دبستان المذاهب باآنکه از مندر جات ندامت نامه استفاده‌جسته و مطالبی از آن در احـوال ناصر روایت کرده است نخستیـن‌کسی است که اشارت صریح بـه جعل برخی مو ضوعات این اثرکرده‌وگفته است که بعضی از جهـــال ندامت نامه‌ای ازو درباب معا شرت‌به الموبته که در آن مجبور بـــوده ساخته اندحال‌آنکه اوتابع اسمعیلیه‌مغر بست به المو یته موافقـت و مصاحبت نداشت . شارل شیفـرمترجم فرانسوی سفر نامه در سال ۱۸۸۱ در مقدمه عالمانه یی خود باتردید به این سر گذشت متناقض و مجعول نگریسته ومطا لبی‌از آنراترجمه و نقل کرده است .دانشمند افغانی عبد الوهاب طرزی مو لف‌کتاب ناصر خسرو مباحث ندامت نامه را از متن فرا نسوی دو بـاره‌به زبان دری ترجمه و در کتاب‌خود درج کرده است . مولوی خواجـــه‌محمد الطاف حسین انصاری پانی‌ـ پتی متخلص به حالی در سر آغازسفر نامه چاپ هند سال ۱۲۹۹ ه در ضمن سیرت‌حکیم ناصر خسروبه جعلی بودن این وقایع و ســـــر گذشت شخصی متوجه بوده وجسته‌جسته با ارایه دلائلی مطالب آنرارد نموده است عبدا لحکیم‌ولوالجـی‌رستاقی دانشمند متاخر افغانـــی مولف چراغ انجمن (۱۳۰۹ ه .ش)این ترجمه حال مشکوك و با طل را به تفصیل و با مختصر ائتـلا فـی‌در کتاب چراغ انجمن نقل کرده و گویی بدان سخت‌باور داشته است.
شاعر گرا نمایه واصف باختری‌این‌مجعولات او رادر مجله خراسان‌مورد نقد و تحلیل قرار داده اســـت .دانشمند فقید ایران تقی زاده درطی مقاله مفصل وجامعی که در بـــاب ناصر خسرو مبتنی بر آثارش نگاـ شته ازین رساله مرد (بنام سر ـ گذشت شخصی) جابه جا یاد می کند . خـ لاصه آنچه را که از قول‌ناصر خسرو و بنام زاد لقیامه و

ندامت نامه و همچنین از جانـــب برادرش نوشته و نقل قول کرده اند کاملا مجعول ، بی اساس ، باطل و غیر قابل اعتنا و اعتبار است . پس ناصر خسرو نه پاد شاه بلـخ بود که در ندامت نامه آمده ، نه سلطان الاولیا و (چنانکه در فرما ن ناصر میرزا برادر بابر درج است) نه مهر سپهر و لایت که در وثیقه همایون پسر بابر ضبط شده نــــه سلطان العارفین که در منشـــورسلطان سلیمـــان بها در بـــــن سلطان اویس کور گان آمد ونه شاه ناصر که نه در محمد هشتر ـ خانی امیر بلخ در مثال خود آورده و نه سید که در وثیقه امیر شیر ـ علیخان ذکر یافته ، نه ملحدو مردتناسخ که دشمنا نش او را متهـم بدان کرده اند و نه اهل سنت وجماعت که متو لیانش هنوز بدان معتقدند او مرد حکیم ، متکلم و مومن بـــه مذهب اسما علییی، شاعر ، جهانگرد و نویسنده بود و بس . بهترین وموثوق ترین ماخذ در شرح حال و افکار ناصر دیوان گویا وآثار روشن و متقن اوست . اینك به تاشی و استفاده از کسانی چون میـــرزا محمود غنی زاده سلما سی ناشـــر سفر نامه چاپ برلین و عــلامه تقی زاده که حالات ناصر خسرو را به استناد آثار منظوم و منشور ش به صورت مبسوط و مستند نگا شته، شرح حال او را به صورت فشرده بیان میکنیم :

ناصر خسرو و در سفر نامه خودرا قبادیا نی مروزی یاد کرده است یعنی در قباد یان از نواحی بلـــخ تولد یافته و از بابت اقامت در مرد و مرو الرود خود را نیز مــروز ی خوانده است . مقصود ازین شعر که گفته است :

پیوسته نسب شدم به یمگان کز نسئل قباد یانی گسستم

اینست که نسبت من به یمگان پیو سته شد یعنی چون ازاهل خود در قبا دیان گسسته شدم بااهـل دوستان یمگان پیوستگی معنوی پیدا کردم.

زیرا ناصر خسرو در سنه ٤٤٤ بعد از سفر حج به دره یمگان تبعید و متمکن شد و پس از پانزده سال اقامت در همین جا به خاك سپـرده شد چنانکه تا امروز آرامگا هـــش بنام مزار سید زیارتگاه خاص وعام است . ناصر خسرو در اشعار خودهمه جا ازبلخ به عنوان وطن ، شهر، خانه و مسکن یاد میکند و بلخ رابصفت چون بهشت توصیف مینماید و به هجرت یا هزیمت یا اخراج شدن از بلخ اشاره میکند:

ازین راه تو ببلخ چون بهشتی ازینم من به‌یمکان مانده مسجون

در سفر نامه با آنکه مبدا حر کتش مرو بود و از آنجا به سفر آغاز کرد ، همه جادر عرض راه‌مسافتها را از بلخ تا هر نقطه ایکه میرسید حساب میکند . این نکته‌مسلم است که اقوام و اقارب او در بلخ میز یسته و در آن سر زمین‌خانه و باغ ضیاع و عقاری داشته چنانچه در قصیده‌ای بدینمطلع :

پیروزه رنگ دایرهٔ آسیا مثال
بازیگر یست نادره و خلق چون**خیال**

گفته است :

ای بی و فا زمانه چه جویی همی‌زمن
کز بس محالهات مرا دیگر است‌حال
آن روز گار چون شد و آن‌دوستان کجا
دیدار شان حرام شد و یاد شان‌حلال
آن دوستان که خانهٔ ما قبله‌داشتند
از بهر چه زمن ببریدند قیل وقال
ای باد عصرا گر گذری بر دیاربلخ
بگذر به خانهٔ من و آنجای جوی‌حال
بنگر که چون شد است پس ازمن دیار من
با او چه کرد دهر جفا جوی بدفعال
ترسم که زیر پای زمانه خراب‌گشت
آن باغ ها خراب شد آن‌خانهاتلال
بنگر که هست منکر من با برادرم
دارد چنانکه داشت همی با من‌اتصال
از من بگوی چون برسا نی سلام‌من
زی قوم من که نیست مرا خوب‌کار و حال
قوم مرا بگوی که دهر از پس‌شما
با من نکرد جزبد و ننمود جز بلال
از گشت روز گار وجفای ستاره‌گان
گشتست چون ستاره مرا خوی‌چون شمال

آن یوم گز جلال وجمال وکمالشان
پیدا شده ست عالم ترکیب راجمال

آن قوم کافتخار ز مانند واصل دین
اصحاب عزو ایمنی وملك بی‌زوال

قومی که بر هدایت شان خردمشر
قومی که بر سخاوت ایشان‌جهان‌عیال

قومی که در جهان بزرگی و قدرشان
ایزد فریضه کرد صلات رسول‌و آل

قومی که می حکایت ایشان کندخدای
هر جا که یاد کرد و سخن کرداز فعال

جای دیگر گوید :

گر چه مرا صل خرا سانیست از پس پیری و مهی و سری
دوستی عشرت و خانهٔ رسو ل کرد مرا یمگی و مازندری

(ما زندران نام دیگر بدخشان‌بود .)

خلاصه در بودن اصل او ازخراسان ولایت بلخ شکی نیست . نسبت مروزی شاید از بابت اقامت او در مرور داشتن شغل دیوانی در آن شهر بوده ، علاوه برین‌ذکر کسایی مروزی در بیش ا ز سیزده مورد و مفاخره با اومیتواندقرینه دیگری بر سکو نت او درمرو باشد .

در اسم او که ناصر ا ست‌وهمچنین اسم پدرش که خسروباشد تردیدی نیست و در اشعار و آثارخود همیشه خود را بدین اسم و نسب خوانده مانند این بیت:

تحقیق شد که ناصر خسروغلام اوست
آنکه بگویدش که دو گوهر چه‌گوهر ند

کنیت خود را در سفر نامه و هم‌در دیوان مکرر ابو معین یا بومعین آورده است از آنجمله است :

یك مثل بشنو ز فضل مستعین پاك چون مامعین از بومعین

از اشعار و آثار او پیدا ست که به علوم عقلی و فلسفه ارسطو، افلا طون ، فارابی و ابن سیناآشنا بود ، و بسی از تالیفات‌حکمای

یونان را خوانده است از همین لحاظاست که او را به عنوان حکیم یاد میکنند . خطاب به خود گوید :

چرا خلقش باشی ای سخندان   چرا در نظم نازی درو مرجان
اگر بر مرکب حکمت سواری   چرا نایی سوی میدان مردان

چون حجت جزیرهٔ خرا سان بوددر اشعار این لقب را به صورت تخلص بکار برده است . از آن‌جمله‌است این اشعار :

ای حجت زمین خراسان بسی نماند
تا اهل جهل روز وشب خویش بشمرند
جزیره خراسان چو بگر فت شیطان
درو خار بنشاند و بر کند عرعر
مرا داد دهقانی این جز یره
بر حمت، خداوند هرهفت کشور

شهرت و نسبت علوی بودن اوظاهرا ما خود از نسب نامه جعلی است که در آغاز از آن یاد کردیم. محتملا شهرت دو نفر دیگر سید محمد ناصر علوی و برادرش سید حسن علوی که هر دو شاعر بودند و همچنین نام ناصر علوی که ازسادات حکام طبر ستان در قرن چهارم بود درین نسبت و شهرت ناصر خسرو اثر افگنده است ،حال آنکه ناصر خسرو به کرات از نژادو نسبت خود به عنوان آزاده گان، آزاد زادگاه ، آزادگان ، آزاده،احراراو دهقان که مقصود از آن اشراف قدیم تا جیکان و فار سی‌زبانان است یاد میکند به آنجمله است :

من از پاك فرزند آزاد گانم
نگفتم که شاپور بن ،اردشیر م
هم از روی فضل و هم از روی نسب
ز هر عیب پاکیزه چون تازه شیرم

سیرت و کردار گر آزاده ای بر   بر سنن و سیرت احرارکن

دیگر اینکه اگر ناصرسید می‌بود نمی‌گفت که آل‌وتبارم بمن‌فخرکند:

امروز بمن کند همی فخر   هم اهل زمین و هم تبارم»

جای دیگر گوید :

گر تو به تبار فخر داری   من مفخر گو هر تبارم

تولد ناصر خسرو در سنه ۳۹٤ اتفاق افتاده و خود در دیوان به‌این نکته تصریح دارد :

ای خوانده بسی علم و جهـــان گشته سراسر
تو بر زمی و از برت این چرخ مدور

بگذشت ز هجرت پس سیصـــدنود و چار
بنهاد مرا ما در بر مرکز اغبر

ناصر خسرو در آغاز جوانی بــه در بار سلاطین و امراء راه داشته‌و به امور دولتی و شغل دیوا نـــــی مشغول بوده است چنانکه خـــود گوید :

گفتی که خلق نیست چو من نیزدر جهان
هم شاطر ظریفم و هم شاعر ودبیـــر

جای دیگر گوید :

بنالم بتوای علیم قدر زاهل خراسان صغیر و کبیر
چه کردم که از من رمیده شدند همه خویش و بیگانه بر خیر خیر
همان ناصرم من که خالی نبود زمن مجلس میرو صدر وزیر
ادب را به من بود باز و قـــوی بمن بود چشم کتابت قریر
به تحریر الفاظ من فخر کرد همی کاغذ از دست من‌بر حریر

در سفر نامه گوید که بارگاه ملوك‌عجم و ســـلا طین را چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود رادیده و بقول خودش دبیر پیشه و منصرف اعقال سلطانی بوده است،ظاهرا در میان قران شهرتی داشته ادیب و دبیر فاضل خوانده میشده‌است . دربار گاه وزرا محتشم بوده با پاد شاه وقت هم مجلس وهم پیمان بوده وهم پیمانه گویا شاه‌او را خواجه خطیر یعنی خواجه بزرگ خطاب میکرد :

ای حجت بسیار سخن‌دفتر پیش‌آر
و ز نوك قلم در سخنهات فــروبـــار

هر چند که بسیار دراز اســـت‌سخنهات
چون خوب و خوش است آن نه‌دراز است و نه بسیار

شاهی که عطا هاش گران‌است‌ستود ست
هر چند شوی زیر عطاهاش‌گران‌بـــــار

نوکن سخنی را که کهن شد به‌معانی
چون خاك کهن رابه بهارابر گهربار
شد خوب به نیکو سخنت دفترناخوب
دفتر به سخن خوب شود جامعه باهار

جای دیگر گوید :
به نامم نخواندی کس از پس‌شرف
ادیبم لقب بود و فاضل دبیر
کنون میر پیشم ندارد خطر
گر آنکه خطر داشتم پیش میر

در سنین چهل بود که از خواب غفلت بیدار گشت و جویایی خرد شد :

پیموده شد از گنبد بر من چهل دو
جویای خرد گشت مرا نفس سخنور

برادر ناصر خسرو ابوا لفتح عبدا لجلیل نیز به‌خطاب (خواجه) مخاطب بوده و ظاهرا از عمال وحواشی وزیر سلاجقه ابونصربود. بهر حال‌چیزی که‌مسلم است ناصرخسرو در جوانی زنده گانی آرام‌و پر جلال داشته و از مکنت و ثروت‌فراوان بر خوردار بوده است :

آنجا که گوید :

و امروز باز پاك ز من بر بود — آن حلهای خوب نو آیینم
یك چند پیشگاه همید یدی — در مجلس ملوك سلا طینم
آهو خجل زمر کب رهوارم — طاووس زشت پیش نمد زینم

جای دیگر گوید :

گرد ایشان رمیده کرد مرا — از سرخا نمان و نعمت وناز

از مطاوی اشعار او بر می آیدکه‌در جوانی مرد تنومند و خوش‌اندام بوده و بعد از آواره‌گی شکسته وپژمرده شده است : آنجا که گوید:

رویم به گل و به مشك‌بنگاشت — چون دید که فتنه نگارم
امروز همی ضعیف بینی — این قامت چفته نزارم
آنروز گر بد یدی تو — پندا شتی که من چنارم
آنروز قوی و شاد بودم — امروز ضعیف و سو گوارم
ای برادر گربه بینی مرمرا — باورت نایدکه من آن ناصرم

شیر غران بودم اکنون روبهم   سرو بستان بودم اکنون چنبرم
لاله ای بودم به نیستان خوبرنگ   تازه اکنون چون بدی نیلوفرم

جای دیگر گوید :

بگذر رای باد دل افروز خراسـانـی
بریکی مانده بیمکان دره زنـدانـی
اندرین تنگی بی راحت بنشسته
خالی از نعمت و از ضیعت دهقانـی
برده این چرخ جفا پیشهٔ بیدادی
از دلش راحت و از تنش تـن آسانی
دل پرانده تراز نار پراز دانه
تن گدازنده تر از نال زمستانی
داده آن صورت و آن هیکل آبادان
روی زی زشتی و آشفتن وپیرانی
گشت چون برگ خزانی ز غـم غربت
آن رخ روشن چولالهٔ بستانی

در شکایت از روز گار گوید :

مرا دو نان زخان و مان براندند   گروهی از نماز خویش سا هون
خراسان جای دونان شد نگنجد   بیك خانه درون آزاده بـا دون
نداند حال و کار من جز آنکس   که دونانش کنند از خانه بیرون
همانا خشم ایزد بر خرا ســان   براین دونان ببار یداست گردون
گه او باشی همی بی‌خان وبی‌مان   درو امروز خان گشتند و خاتون

ناصر خسرو و علوم نقلی وعلوم عقلی هر دو را فرا گرفته و قرآن کریم راااز بر داشته بود . دردیوان مکرر به احاطهٔ خود در علم و حکمت ،زبان و ادب اشاره می کنند.اینك چند مورد آنرا ذکرمی کنیم :درباره حفظ قرآن کریم گوید :

مقرم بمرگ و به حشر وحساب   کتابت زبر دارم اندر ضمیـــر
چرا خوانم چو فرقان کردم ازبر   بجای ختم فرقان مدح دهقـــا ن

در بارهٔ دانش های متداول روزگوید :

شهره درختی است شعر من که خرد را
نکته و معنی بر او شکوفه وباراست

علم وعروض ازقیاس بسته‌حصاریست
نفس سخنگوی من کلید حصاراست

مرکب شعر و هیون علم و ادب‌را
طبع سخن سنج من عنان و مهاراست

از تلاش های خود در راه کسب‌دانش گفته است :

بهر نوعی که بشنیدم زدانش — نشستم بردر او من مجاور
بخواندم پاك توقیعات کسری — بخواندم عهد کیکا وس و نوذر
که داند از مناطیقی که‌تا چیست — سماك و فرقدان و قطب و محور
گه اندر علم و اشکال محبطی — که چون رانم بروپر گار و مسطر
گهی اقسام مو سیقی که هرکس — پدید آورد بر الحان پیکر
گهی ایوان احوال عقا تیر — که‌چه گرمست ازآن‌چه‌خشك‌وچه‌تر
همان اشکال قلیدس که بنهاد — سطا طالیس استاد سکندر
نماند ازهیچگون دانش که‌من زان — نکردم استفادت بیش و کمتر
نه اندر کتب ایزد مجملی ماند — که آن نشنیدم از دا نامفسر

در بارهٔ آثار خود گوید :

ز تصنیفات من زاد المسافر — که معقولات را اصلست وقانون
اگر بر خاك افلا طون بخوا نند — ثنا خواند مرا خاك فلا طو ن

جای دیگر گوید :

ور ترا از من برین دعوا گوابایدگواست
مرمر اهم شعرو هم علم حساب‌وهم ادب

نامدار و مفتخر شدبقعهٔ یمگان‌به‌من
چون به‌فضل مصطفی‌شد مفتخردشت عرب

مونس جان و دل من چیست‌تسبیح‌و قرآن
خاکپای خاطر من چیست اشعار خطب

برای ناصر خسرو این همه تپش وتلاش در راه دانش بسنده نبود همانست که جهت نیل به حقایق‌بابرادر کهتر خود ابو سعید و یك غلام هندی روانه کعبه میشود .این مسافرت که هفت سال طول کشید برای ناصرخسرو مبدا تحول‌عظیم شد و در واقع زندگی نوینی

را آغاز کرد. در طول این هفت‌سال‌بسا بلاد ایران ، ارمنستان آسیای صغیر ، شام ، فلسطین ، جزیرة‌العرب و مصر را دید .در مصر سه سال اقامت کرد و جمعا چهار سفرحج نمود . در شهر مصر به مذهب اسما علیه گروید ومامورنشرو دعوت طریقه فاطمیان درخراسان شد . فاطمیان مساحت دعوت‌خود را به دوازده جزیره تقسیم نموده بودند و ناصر خسرو ازطرف امام فاطمی آن زمان ابو تمیم معدبن علی المستنصر بالله حجت جزیره‌خراسان تعیین شد . چنانکه گوید:

بر رمهٔ علم خوار در شب دنیا | از قبل موسی زمانه شبانم
مامور خداوند قصرو عصر م | محمود بدوشد چنین خصا لم
مگر تات نفر یبد این دیو دنیا | حذردار ازین دیوهان‌ای پسرهان
ازین دیوتعویذ کن خویشتن را | سخنهای صاحب جزیره خراسان

ناصر خسرو درین سفر همه‌جا به غرض وصول به حقیقت و رفع معضلا تی که‌در دل داشته‌و همچنان‌درك دقایق دین اسلام و احکام شرع پیش علمای هر دیاری میرفت‌و کسب فیض مینمود . چنانکه‌خود گوید :

بر خاستم از جای وسفر پیش‌گرفتم
نزخانم یاد آمد و نز گلشن ومنظر
از پارسی و تازی و از هند وازترك
و ز سندی و رومی وزعبری همه‌یکسر
و ز فلسفی و مانوی و صا بی‌ودهری
در خواستم این حاجت وپرسیدم‌بی مر
از سنگ بسی ساخته ام بستروبالین
و زا بر سی سا خته ام خیمه وچادر
پرسنده همی رفتم زین شهربدان شهر
جوینده همی گشتم زین بحربدان‌بر

ناصر خسرو پس از وصول به‌بلخ در سال ٤٤٤ با شوق و همت تمام مشغول تبلیغ جلب و جذب‌مردم به کیش اسما عیلیه می شود و با استدلال قوی و قدرت بیانی‌که‌داشته درین راه توفیقا تی نصیب‌او میشود، گویا احدی‌را یارای‌همسری‌و مناظره با او نبوده است .چنانکه گوید :

کسی کو بامن اندر علم وحکمت همسری جوید
همی خواهد که گل بر آفتاب اندرآید

جای دیگر گوید :

در باغ و راغ دفتر و دیوان خویش
از نظم و نثر سنبل و ریحان کنم
میوه و گل از معانی سازم همه
وز لفظ های خوب درختان کنم
چون ابر روی صحرا بستان کند
من نیز روی دفتر بستان کنم
در مجلس مناظره بر عا قلان
ازنکتهای خوب گل افشان کنم

باری نیز گفته است :

جز علم و عمل همی نورزم تا بسته دراین حصین حصارم»
بر اسب معا نی و معا لبی در دشت منا ظره سوارم
چون حمله برم به جمله خصمان گمراه شو ند در غبارم

همین مبا حثات با اهل سنت وجماعت بود که عامه مردم علیه اوبه غوغا بر خاستند و امرای سلجوقی مجبور شدند او را تبعید نمایند .در باره شورش و ازدحام مردم جاهل گوید :

گر کنده شده است خانمانم حکمت رسته است در کنارم

جای دیگر گوید :

ای حجت زمین خرا سان تو هر چند قهر کردهٔ غو غا یی
پنهان شدی ولیک به حکمت خور شید وار مشهره وپیدایی

باز گوید :

من گشته هز یمتی به یمگان در بی هیچگنه شده بز نها ری
چوندیو ببرد خا نمان از من به زین بجهان نیافتم غا ری

باز گوید :

خراسان زآل سامانچون تهیشد همی دیگر شداست احوال وسامان
بس دستانو بیدینی بماندهاست بزیرد ست قومی زیر دستان

بصور تهای نیکو مرد ماننـــد بسیر تهای بد گرگ بیا بـــان
به یمگان من غریب وخواروتنها ازینم مانده بر زانو زنخـــدا ن
ظاهرا خطاب به آلپ ارســـلان‌سلجوقی گوید :

گرگی تونه میرمر خـراسان را سلطان نبود چنین‌تو شیطانی
جای دیگر به حاسد خود گوید:

گو تراپشت به سلطان‌خراسا نست هیچ غم‌نیست‌ز سلطان خراسانم
صد گواهست‌مراعدل که‌من‌زایزد بر تووبر سر سلطان تو سلطانم
در مقام دفاع از خود گوید :

مرمرا گویی برخیز که‌بد دینـــی صبر کن اکنون تا روز شمارآید
باز گوید :

نام نهی اهل علم و حـکمـت را را فضی و قر مطی و معتز لـــی
باز جای دیگر گوید :

ای بار خدای خلق یکســـــر با تست بروز حـــق شمـــارم
من شیعت حیدرم تو کـــن عفـو ایـــن یـک گنه بزر گـــوارم
من رانده زخان‌و مان بدینم زینست عدو دو صـــد هزار م
باز گوید :

مرا گویندبد دینست و فاضـــل‌بهتر آن بودی
که دینش پاك بودی‌و نبودی‌فضل چندا نش

ناصر خسرو از محمود زاولی‌به‌نیکی یاد میکند و جـلال و عظمت‌او را می ستاید آنجا که گوید :

ســـلام کن ز من ای باد مرخـــراسان را
مر اهل فضل و خرد را نه عا م وغادان را
خبر بیاور از یشان بمن چو داده‌بودی
ز حال من بحقیقت جز مرا یشان‌را
بگو یشان که جهان سرو من چوچنبر کرد
بمکر خویش خود اینست کـــار کیهان را
بملك ترك چرا غره اید یاد کنید
جـلال و دولت محمود زاو لستاقـــرا
پریر قبله احرار زاو لستـــا نبـــود
چنانکه کعبه است امروز اهـــل ایمانرا

کجاست اکنون آن مرد و آن جلالت وجاه
که زیر خویش همی دید بـــر ج سرطانرا
من این سخن که بگفتم ترا نکومثلی است
مثل بسنده بود هوشیار مردانرا

مخا لفان ناصر خسرو هم فراوان بوده‌اند چنانکه گوید :

یکی زما و هزار از شما اگر چه‌شما
چو مار و مورچه بسیار و مانـه بسیاریم

از همان زمان در بارهٔ ناصـــرخسرو افوا هاتی بر سر زبانهـا بوده است و حتی می گفتند به چین و ماچین رفته . چنانکه اشاره باین نکته دارد :

افسانها بمن بر چون بنـــدی گویی که من به چین و ما چینـــم
برمن گذر یکی که به یمگان در مشهور تر از آذر بر زمینـــــم

گذشته از اهل شهر و کشورش خلیفه نازی نژاد بغداد، خان ترك چهره کاشغر ومیر ختلان همـه دشمن او بودند.

من دگرم یادگر شده است جهانم هست جهانم همان و من نه همانم
ای عجبی خلق را چه بود که ایدون سخت بترسند می زنام و نشانم
هیچ جوان رابه قهر پیر نکـردم پس به‌چه دشمن شدند پیروجوانم
خطبه نجستم به کاشغر وبه بغداد بدبه چه گویند همی خلیفه‌و خانم

خـلاصه کسی در خراسان نمانندکه به او آزاری نرسا نده باشد:

بمن نا کوده قصد خواسته وزر نماند اندر خراسان بد فعا لـی
جز آن جر می ندانم خویشتن را که بی حجت نمی گویم مقالـــی

حکام و رجال خراسان ازینکـــه‌چنین دانشی مردی طریـق فاطمی انتخاب کرده بود متاسف بودنـد، ناصر خسرو به این نکته اشارتـی دارد :

یکسره عشـــاق مقـــال منـــند درگه وبیگه به خرا سان رجال
نظـــم نگیرد بد لـــم در غـزل راه نیا بـد بـدلم در غزال

در مقام تفاخر می گوید :

یکی دیبا طراز یدم نگاریده بـه‌حکمت ها
که هر گز نامد و ناید چنین ازروم دیبایی

درختی ساختم مانند طوبی خرم‌وزیبا
که هر لفظیش دینار یست و هـرمعنیش خرمایی

گاهی ناصر خسرو را دعوت بـه‌باز گشت میکردند اما چون کوه بر جای خود استوار بود و تن به هیچ‌تطمیع نمیداد :

از دهر جفا پیشه زی که نا لـم گویم ز که کرده است نال نالـم
گاه از در میر جلیل گو یـــد بنگربه فرو نعمت و چـلا لـــم
گر سوی من آیـی عزیز گردی پیو سته بود با تو قیـل و قالم

در جواب می گفت :

من گر تو ببلخ شهـر یـــاری در خانـهٔ خویش شهر یـــارم
گر مـــن بسـلام زی توا آیـــم ز نهـــار مده مگر زبـــار م

ناصر خسرو و به پایه علـــم‌وحکمت خود مفتخر بوده و خود را باحسان وبحتری‌درعرب وبارودکی‌و عنصری در عجم همطر از مـــی دانـــد:

نبیند که پیشش همی‌نظم ونثرم چود دیبا کند کاغذ دفتـــری را
بخوان هر دو دیوان من‌تابه بینی یکی گشته با عنصری بحتری را

* * *

جان را زبهر مدحت آل رســـول که رود کی و گاهی حسان کنم

جای دیگر گوید :

خراسان را چوبازار چین‌کرده‌ام‌من به تصنیف های چون دیبای‌چینی
تو ای حجت مومنان خـــر اسان امام زمان را یمیـــن و امینی
بهاگیر و رخشانی ای‌شعر ناصر مگر خودنه شعری بدخشان‌نگینی

ناصر خسرو هر سال به‌تصنیف‌وساله یی مشغول بوده و به‌نوشتن دعو تنامه ها می پرداخته وسوالا ت‌هر کس را جواب می داده است :

هر سال یکی کتاب دعـــو ت به اطراف جهان همـــی فر ستـم

یمگان را دبستان خرد و دانش‌میخواند :

کان علم وسخن حکمت یمگانست تامن ای مرد خردمند به یمگانم

* * *

عروس سخن را نداد است کس به جزحجت این زیب‌واین‌یال‌وبال
سخن چون منشی پیش خواندم‌به بصدر ا ندر ز صف الضعال

سخن کو گس پیری پر کنده‌بود   بمن گشت طاوس باپرو بال
بمن تازه شد پژمر ید سخـــن   چوزا فسون یوسف زلیخای زال
به قلعه سخنهای نغز انـــد رون   نیامد به از طبع من کـو تـــوال

خطاب به شاعرا ن مدیح ســراگوید :

ای شعر فروشان خراسان بشنـاســید
این ژرف سخنهای مرا گر شعراییــد
بر حکمت میری ز چه پایید چواز حرص
فتنه غزل و عاشـــق مدح امـــراییــد
یکتا نشود حکمت مر طبـــع‌شمارا
تا بر طمع مال شما پشت دو تاییــد
دلتان خوش کرده است به‌دروغیکه بگویند
این بیهده گویان که شمارافضلاییــد

در مقام شکران و حسب حـــال‌گوید :

ای بار خدای کرد گـــارم   من فضل ترا سپاس دارم
زیرا که بروز گار پیـــر ی   جز شکر تو نیست غمگسار م
جز گفتن شعر زهد و طا عـت   صد شکر ترا که نیست کارم

ناصر خسرو در زبان عربی هم‌دیوانی داشته که متاسفانه در دست نیست :

این فخر بس مراکه‌بهردو زبان حکمت همی مرتب و دیوان کنم
جان را از بهر مدحت‌آل‌رسول   گه رودکی و گاهی حسان کنم

* * *

اشعار به پارسی و تـــاز ی   بر خوان و بدار یـــاد گـارم

* * *

بخوان هردودیوان من‌تابه بینی   یکی گشته ، باعنصری بحتر را

آثار ناصر خسرو

۱ـ دیوان موجود دری ناصـــرخسرو تخمینا در حدود دو هـزار بیت است. از اشعار دوره جوانی‌او اعم از هزل و عزل و همچنین از مدایح و قصایدش چیزی بمانرسیده‌محتملا پس از عودت از مصـــر و

دعوت به کیش اسما علیی آنرا ازمیان برده :

منگر باین ضعیف تنم زا نگـــه‌در سخن
زیــن چرخ پر ستاره فزو نست‌اثرمرا

اشعار او را که در ادوار مختلف‌زندگانی خاصه دردوره تبعید پانزده ساله یمگان سروده نمیتوان تفریق کرد. اماقدیمترین نسخه دیوان که‌در ۷۳٦ کتابت شده در کتابخانه چلبی‌در ترکیه است . چنانکه یاد کردیم از دیوان عربی او سراغی نیست .

۲ـ زاد المسافر یا زادالمسافـریـن کـه ظـاً هر ا بهتر ین تالیفات او حاوی‌اصول عقایدحکیمانه‌و فلسفی اوست، این کتاب درسال ٤٥۳ در غربت و مها جرت تالیــف‌شده خودش در اشعار خود بدیــن کتاب اشاره کرده و بدان فخر نموده‌اســـت :

زاد المسافر است یکی گنج‌منن نثر آن چنان و نظم از نیسان‌کنم

جای دیگر گوید :

ز تصنیفات من زاد المسا فر که معقولات را اضلست و قانون
اگر برخاك افـلاطون بخوانند ثنا خواند مرا خاك فـلا طـون

۳ـ سفر نامه : که ظاهرا اولین کتاب منثور نو یسنده ا ست ودر آن مسا فرت هفت ساله خـــود راشرح کرده است . تاریخ تالیف ـ سفر نامه کامـلا روشن نیست ولی‌تدوین نهایی آنرا اگر این سفرنامه که در دست است تلص متاخــری‌از اصل سفرنامهٔ مولف نباشد، نمی توان قبل از سنه ٤٥٥ فرض کرد.

٤ـ جامع الحکمتین : این اثر درواقع جواب ۹۱ سوال خواجه‌ابوا ـ لهیشم احمد بن حسن جوز جانــی‌است که در قصیده ۸۹ بیتی خود آورده بود . ناصر خسرو به جواب‌هر سوال دقیقانه و عالمانه پرداخته و در نتیجه کتاب جامع الحکمتین را تألیف‌کر د ه ا ست که درشرح گشایش مشکـلات دینی و معضلات‌فلسفی است .

٥ـ وجه دین : این کتاب در تاویلات‌باطن عبادات و احکام شریعت بــه طریق اسما عیلیان‌تالیف شده‌است.

٦ـ خوان الاخوان : درین کتاب‌عقاید با طنی از نگاه فلسفی تاویل شده و هم از درجات دعوت بحـــث به عمل آمده است‌بعضی در انتساب او به ناصر تردید کرده اند .

٧ـ گشا یش و رهایش : دریـن کتاب مفاهیم فلسفی بیان شده و به سی سوال پرسنده جواب متقـــن‌ارایه شده .

٨ـ ناصر خسرو در جامع الحکمتین‌به دوکتاب‌خود بنام غرائب الحساب وعجائب الحساب اشاره کرده است که متا سفانه در دست نیست.

٩ـ کتاب روشنا ینامه را که در٥٩٢ بیت در زمینه وعظ و حکمـت نوشته شده و همچنین منظومـــه‌سعادت نامه را که مشتمل بر ســه صد بیت است از ناصر خسرونمی‌دانند .

پرو فیسور نورالحسن انصاری
استاد دانشگاه دهلی

تجلیل از شخصیت ناصر خسرو بلخی

ناصر خسرو یکی از درخشا نترین ستاره های آسمان ادبیات فار سی دری است که تلالو آن از هزار سال دامنهٔ پهناور جهان فارسی راروشن ساخته است . شخصیت او بسیار جذاب و جالب بوده است و آثاری که از خود بجا گذاشته است نشان دهندهٔ جامعیت و عمق شخصیت او می باشد وبا لخصو ص در سفر نامهٔ او روحیهٔ کنجکاو او جلوه میکند و ما غیر از سعدی شاعری دیگر را نمی شناسیم که مانند ناصر خسرو جهان اسلام را آنطور گشته ودیده باشد .

ناصر خسرو و چنانکه میدانیم تاچهل و سه سال وابستهٔ دستگاه دولت بوده است و یکی از اعضای مهم دربار . اما پس از آن که بنابه گفتهٔ خود دچار تغییر حال گشت او از بلخ بر آمد و به مسافرت طولانی خویش گام زد که بعد از پایان آن به عنوان (حجت خراسان) به نواحی بلخ بر گشت .

شعر او نو یسنده گان دیگردری نیز تحت همین گونه تغییر حال قرار گرفته اند . سنایی غزنوی ، مولانا جلال الدین بلخی، رومی و شیخ فریدالدین عطار نیز در یك لحظهٔ حساس منقلب گشتند وازعالم ظاهر به جهان باطن و معنو یـــت روی آوردند و دیگر به ظواهر بر نگشتند

در هند بودا نیز دچار همین قلب کیفیت گردید و در نتیجه زنده گانی مرفه و شاهوار خود را ترك گفته راه بیابان پیش گرفت و در ضمن گردش و سیاحی چندین ساله بالا. خره به تجلی معنویت روبرو گردیدو مانند موسی که با نور طور قلب اومنور گردیده بود بودا نیز بـه پیغمبری رسید و جها نیان را به حقیقت ابدی و معنو یت سر مدی رهنمون گردید .

البته ناصر خسرو با سنائی ومولانا جلال الدین بلخی و شیخ عطار فرق دارد. این هر سه شاعر چیره دست از جهان مادی و زنده گانی پر تصنع خویش بریدند و به عر فان و معنو یت پناه بردند وخدا بینی را در درون بینی یافتند ،اما ناصر خسروبعللی که برای ماروشن نیست ، به مذهب اسما عیلی پناه جست که در آن دوره تحت نظارت خلفای فاطمی مصر تبلیغ میشد و مانند احزاب سیاسی امروز کا در مخصو صی داشت و دستگـاه وسیستم معینی ، او بیست و پنـج سال اخیر زنده گانی خویش رابرای تبلیغ و اشاعهٔ مذهب اسما عیلی و باطنی صرف نمود . اگر او مانندخیام فیلسو فانه آزاد می زیست یا مانند مو لینا و سنائی عرفـانومعنویت را مشعل راه حقیقت جویی خویش می ساخت ، شاید در ادبیات فارسی دری نقوشهی جاودانه میگذاشت و سروده های او برای کسانی که کافران عشق اند و با مسلمانی سرو کار خاصی ندارند ، جذابیت بیشتری میداشت .

بنده چنان فکر می کنم که اگرسلطنت غزنو یان با همان عظمت و بزرگی ، جلال و جبروت ،انعـامو بخشش ، ادب دوستـی و اد ب پروری که کمال آنرا در ورهٔ محمودغزنوی مشاهده میکنیم ،ادامه مـی داشت و ترکان سلجو قی ،خراسان را نمی گرفتند وباایجاد نظام وآئین نوینی اشخاص قبلی را جابه جانمی کردند ، شاید ناصر خسرو دستگاه دولترا ترك نمی گفت ، درجستجوی حقیقت و سکون روحی بادیه پیمای غرب نمی گردید .

«ناصر خسرو بنا بر اشا رات خوداز خاندان محتشمی بوده و ثروت و ضیاع و عقاری در بلخ داشته ودر جوانی دردربار سـلا طین وامرا راه یافته بوده، او به دربار سلطان محمود و پسرش مسعود وابستگی

داشت و پس از آنکه سلاجقه بلخ را گرفتند و مرو پایتخت چغری بیك داودبن میکاییل گردید، درسال ۴۳۲ به مرو رفت و به کارهای دیوانی مشغول شدو برادرش عبدالجلیل نیز در دربار راه یافت ولقب خواجه گرفت . حشمت و مرتبت اودر دربار سلطانی را از آنجا می‌توان قیاس کرد که در مجلس میرو وزیر کسی جرات نداشت که او را به اسم‌خودش خطاب کند. بلکه بالقب «ادیب» و «فاضل دبیر» و «خواجهٔ خطیر» او را خطاب میکردند و امیر بدون‌حضور او قدح بدست نمی گرفت و شراب نمی نوشید ، او تقریباچهار سال دیگر با همین تعیش و تنعم در دربار سلاجقه بسر بردو نفوذ و اعتبارش افزوده شد تا اینکه دچار تغییر گردید .

ناصر خسرو زنده گانی رابه هررنگ و شیوه یی دیده بود و شراب شادی و شادمانی را در هر حال چشیده .او بقول سعدی از هر گوشته تمتع یافته بود و هر خرمنی خوشه یی ، و دیگر از شادی و شاد مانی سیر گردیده بود وشایدقلب او از لذاید مادی و نعائم‌دنیوی زده شد در یکی از قصیده های اومی خوانیم :

گاهی ز درد عشق پس خوبچهره‌گان
گاهی ز حرص مال پس کیمیاشدم
نه باك داشتم که همی عمر شدبباد
نه شرم داشتم که ضمیری خطا شدم
وقت خزان بیاد از ان شد دلم خراب
وقت بهار شاد به به آب وگیاه شدم (۱)
(ص ۲۷۲)

او بیش از چهل سال عمرعزیزرا پشت سر گذاشته بود . نامهٔ جوانی او تقریبا طی شده بود وبهارزندگانی وی به خزان تبدیل می گردید، مرغ شباب او آمادهٔ پروازبود و عقاب پیری بر سرش آشیانه می کرد . آدم حساسی که قلب‌مضطرب داشته باشد و روحیهٔ کنجکاو ، در چنین بحبوبهٔ زنده‌گانی‌به عقب نگاه می کندو می اندیشد

۱ـ دیوان قصاید و مقطعات‌حکیم‌ناصر خسرو، تهران۱۳۰۴ ـ۱۳۰۷ ،با مقدمه آقای تقی زاده

که او این همه سرمایهٔ زنده گانی رابرای چه هدفی و مقصودی از دست داده است و درازای آن چه نعمت‌روحی و سرمدی به دست آورده .

ناصر خسرو و نیز در بحر تفکرافتاد .اوکه مغزش باغلب دانشهای آن زمانی روشن بود و قلب او با نور بصیرت منور اندیشید که این همه می نوشی و لذت کوشی ،ندیمی‌امیرو وزیر، توطئه سازی‌و دسیسه بازی دربار به او چه بخشیده ،سکون روحی، اطمینان قلبی ،سلامت جسمی ، هیچ نا گهان وی‌ازخواب بیدار گشت و تصمیم گرفت که از منجلاب زنده گانی پر نعمت ومرفه خود را بیرون کشد و به‌دیار دور برود و در فضای آزاد و جهان‌تازه‌یی نفس بکشد .

و لذا ناصر خسرو در سن چهل سه سالگی خوابی دید که او باید به کعبه مسافرت کند .

بنده که اهل ارادت‌و عقیدت کورکورانه نیستم و سعی میکنم که اوضا ع‌و احوال را از عینك عقل‌واستدلال مشاهده کنم چنان فکر می کنیم که ناصر خسرو تنها به‌وسیله خواب و مسافرت کعبه می‌توانست خود را از گرداب دربارورهایی بخشد . وابستگان دربار و دولت ، چنانکه می دانیم به آسانی‌نمی توانستند خودراازین وابستگی آزاد کنند و مخصو صا وابستهٔما نند نا صر خسر و که‌هم پیاله امیر و وزیر بود و مانند خسروان رموز مملکت را نیك می‌دانست .

اما در سیاحی چندین سالهٔ خوددر دیار مصر و شام و فلسطین و عرب و هند و سند ناصر خسرونتوانست وطن خود بلخ و سر زمین خود خراسان را فراموش کند . باآنهمه احترام و عزتی که او دردربار خلفای فاطمی مصر یافت ، وزیارت‌کعبه و امکنهٔ متبرکه و سکون‌و اطمینان روحی که نصیب او گردید،یاد بلخ و خراسان همواره در قلب او می خلید و او را در عالم تحسرو ملال می انداخت مثلا ابیات زیر را ملاحظه بفر مایید :

ای باد عصر اگر گذری بر دیاربلخ
بگذر بخا نهٔ من و آنجای جوی‌حال
بنگر که چون شد است پس‌ازمن‌دیار من
با او چه کرد دهر جفا جوی بدفعال

ترسم که زیر پای زمانه خـــراب گشت
آن باغها خراب شد آن خانه هـ الـلال

بنگر که هست منکر من یا بـــرادرم
د'رد چنانکه داشت همی با من اتصال

یا روز گار بر سر ایشان سپـه کشید
مشغول کرد شان زمن آفات واختـلال

از من بگوی چون برسانی سـلام مـــن
زی قوم من که نیست مرا خوب کارو حال

قوم مرا بگوی که دهـراز پس شما
با من نکرد جز بد و ننمود جـزمـــلال

(۲۵۳ ـ ۲۵٤)

یا در جای دیگر میفرماید :

خاك خراسان که بود جای ادب معدن دیوان ناکس اکنون شد
حکمت را خانه بود بلخ و کنون خانه اش ویران زبخت وارون شد
ملك سلیمان اگر خراسان بود چونکه کنون ملك دیو ملعون شد
خانهٔ قارون نحس را به جهان خاك خراسان مثال و قانون شد
بنده ایشان شدند باز بهمکر نجـم خراسان نحن و مجنون شد .
چاکر قبچاق شد شریف و زدل حرهٔ او پیشکار ترکان شـــد
لاجرم ارنا قصان امیر شدند فضل به نقصان و نقص به افزون شد

(ص ۱۰۲)

دو بیت اخیر نشان میدهد که ناصر خسرو مثل اینکه از دستگاه ترکان سـلاجقه و لوپس از مدتی، ناراضی شد . حکو مت تازه به طور طبیعی سیستم قبلی را زیر وروی کرد و شریف و رذیل و حره وکنیز را به جای یکدیگر قرار می دادوبرای با دانش و بیدانش طبـق میل خود مقام و محلی قائل میشد . این امکان بعید نیست که با استقرار حکومت سلجو قیان، عده یی از یاران و همکاران و اقوام و خویش ناصر خسرو به وبال و نکال افتاده باشندو شاید عده یی از آنان جان شیرین خود را از دست داده باشند ، او تاحدی و تازمانی سعی کرد که بـــا

احوال و اوضاع تازه یی بسازد ، امابالاخره طاقت تحمل او تمام شد و بوسیلهٔ خواب و سفر کعبه از این فضای خفقان آور نجات یافت .

گفتیم که اگر سلطنت غزنویان با همان عظمت و جلال محمود غزنوی ادامه میداشت شاید ناصرخسرو وابستگی خود را از دستگاه دولت قطع نمی کرد اگرچه این نکته صرفا مبتنی بر حدس و قیاس است اما باید در نظر داشت که ناصرخسرو عصر محمود غزنوی وشکوه و عظمت آن را با همان تحسر وملال یاد می کند که وطن خویش بلخ و خراسان را وزوال عظمت وشکوه محمود را آیینهٔ عبرت می‌داند و حالا چشمش نگران است که ملکش با دیگران است در منظومهٔ زیر ملاحظه کنید که خاطرهٔ خراسان و شان و شکوه عصر محمود برای شاعر ما چقدر المناك است :

سلام کن زمن ای باد مرخراسان را
مرا هل فضل و خرد را نه عالم و نادان را
خبر بیاور از ایشان بمن چو داده بوی
ز حال من بحقیقت ، خبر مرایشان را
بگوی شان که جهان سرو من چو چنبر کرد
به مکر خویش ، خود اینست کار کیهان را
نگه کنید که در دست این وآن چو خراس
بچند گونه بدیدید مرا خراسان را
به ملك ترك چرا غره اید ؟ یادکنید
جلال و دولت محمود زاولستان را
کجاست آنکه فریغونیان ز هیبت او
ز دست خویش بدادند گوزگانان را
چو هند رابه سم اسب ترك ویران کرد
به پای پیلان بسپرد خاك ختلان را
کسی چنو بجهان دیگری نشان نداد
همی به سندان اندر ، نشاند پیکان را
چو سیستان زخلف ، ری زرازیان بستد
و ز اوج کیوان سر بر افراشت ایوان را

فریفته شده میگشت در جهان ،آری
چنو فریفته بود اینجهان فـراوان را
شما فریفتگان پیش او همـــی گفتید
هزار سال فـــزون باد عمـــــرسلطان را
به فر دولت اوهرکه قصدسندان کرد
بزیر دندان چون موم یافـت سندان
پریر قبلهٔ احرار زاو لستــا نبـــود
چنانکه کعبه است امروز اهـل‌ایمان را
کجا است اکنون آن مردو آن‌جلالت و جاه
که زیر خویش همی دید بــرج‌سرطان را
(۸-۹)

ناصر خسرو با ترکان که دولت‌تازهٔ خویش غره بودند ، نساختو بالاخره از دستگاه آنها برید وراه‌کعبه را پیش گرفت اماقبل ازاینکه او در تــلاش حقیقت و حق، عازم‌کعبه و دیار عرب گردد چندی بـــا علما . و فقیهان‌حشرو نشری داشت‌و شاید سعی کرد که در حلقهٔ آنان مقام و احترامی بدست آرد اما علماو فقها نیز مانند امرا و وزرا (بیگا-نگان) را به آسانی به گروه خویش‌قبول نمی کردند و مخصو صابیگانه یی مانند ناصر خسرو که در علوم‌اســلامی و یونانی و فلسفه وحکمت تبحری داشته باشد . این علما وفقها در واقع حرفه‌یی بودند ورقابت حرفه‌یی به آنها اجازه نمی داد که‌ازحق خود بگذرند و در خانهٔ خود را برای هر نو واردی باز کنند .ناصرخسرو در حضوراین فقیهان سوالات علمی مطرح کردو چون اینها نمـی‌توانستند جواب شافی بد هنـــد ترسید ند که اگر چنین دانشمندی‌در گروه ایشان راه پیدا کنددستگاه مذهبی ایشان دچار اختــلال خواهد گردید ، و لذا برای او نا ر احتیها ایجاد کردند و مقام علمی او را درنظر جامعه مشکوك و فاسد جلـوه دادند در آن دوره ،دستگا هـا ی‌سیاست ومذهب دوبزرگترین مراکز نفوذ و قدرت بو ودر بسیاری مو رد با یکدیگر همدست . علما (نه علما واقعی بلکه علما حرفه یی) غالبا ازسیا ستمداران حما یت میکردند و سیا ستمداران از چنین علما ســرپرستی می فرمودند ، و اگر کسی‌با یکی از این دو دستگاه نزاع داشت‌محال بود که زنده گانی راحـت و

مقام خاصی داشته باشد . ناصرخسرو نیز شکار همین سمـــازش گردید . و با دربار که برید دیگرنتوانست در مدرسه برای خودجایی پیدا کند و بالاخره سفر را بر مقـرترجیح داد و رهسپار دیار غربـت گردید .

ناصر خسرو در ضمن سیا حـیخویش به مصر که رسید اشتیاقو عـلاقهٔ فراوان داشت که در دربارخلیفه فاطمی حضور یابد و بعد از آنکه با کمك یکی از آشنا یان بهدربار خلیفه فاطمی رسید و جـــلال و شوکت آنجا را با چشم خـــودمشا هده کرد، بی‌نهایت تحت تاثیر قرار گرفت و شاید یکباره گی جلالو عضمت مجمود غزنوی به خاطرش آمد که روزی او در سایهٔ همانگونه‌شان و شوکتی زندگانی خوشبختی داشت .

خلیفهٔ فاطمی هم نشانهٔ پادشاهی‌بود وهم سمبول فرمانر وایی‌مذهبی ناصر خسرو مذهب اسما عیلی راقبول کرد و به عنوان (حجت خراـ سان) انتصاب گردید ، باید ایـــن‌نکته را در نظر داشت که سیستم اسما عیلیان تنها جنبهٔ مذهبی ندا شت بلکه از جنبهٔ سیاسی نیز بر خوردار بود . پیروان این سیستم‌برای تبلیغ و اشاعهٔ افکار خود تا حد امکان ، از وسایل نفوذ سیاسی‌استفاده می نمودند چنانکه بعـدا حسن بن صباح‌یك دستگاه نیرومندسیاسی اسما عیلیان را تاسیـــس نمود و قدرت سیا سی خو درابرای‌نشر واشاعهٔ مذهب اسما عیلی بکار بـــرد .

ناصر خسرو پس از بر گشت،دستگاه مذهبی خود رادر درهٔ یمگان در نواحی بلخ‌تاسیس نمود وآهسته‌آهسته مریدانی و وابستگا نی برای خود گرد آورد . او به عنوان حجت‌خراسان حاکم مطلق این گروه بودو شاید تنها در مسایل بسیار مهم‌از خلیفهٔ فاطمی‌استمداد ومشورت‌می‌ـ جست . مخالفت شدیدی که ناصرخسرو با آن از طرف همشهر یان خود مواجه گردید تنها علتش آن‌نبوده که او مذهب اسما عیلی را قبول کرده بود ، بلکه علتش‌آن‌نیزبوده که او میخوا ست دستگا هی تاسیس کند که متقابل دستگاههای سیاسی و مذهبی آن دوره باشداما این نکته نیز قابل مـلاحظه اســت‌که دولت آنزمان به ناصر خســرو

ظاهرا آسیبی نرسا نیدو او درمرکزخویش با همه وسایلی که به‌دست داشت به تبلیغ و اشاعهٔ مذهـــبخویش ادامه داشت .

دیوان اشعاری که فعــلا از ناصرخسرو در دست داریم تنها شامل اشعاری است که او بعد از تغییرحال سروده است ـ شعر هایی که وی قبل از این زمان سروده بـــودظاهرا از بین رفته است و لـــذا ما نمی توانیم قضاوتی بکنیم کـــه‌شاعری ناصر خسرو در بهتر ین دوره زنده گانی او دارای چه سبك شیوه یی بوده‌ست . در اشعاری که حالا در دست داریم ناصرخسرواغلب یادر بارهٔ خود حرف می زندکه من چنان و چنین بودم اما روز گارقدر مرا نشناخت و در صدر ننشاـ نـــــد .

یاری در اشعار دیگرپندواندرزی‌میدهد و مانندناصحان و واعظان ، مردم را به زنده‌گی‌پاك دعوت میکند.شعر ناصحانه چنانکه ادب شناسان بهتر می دانند بیشتر جنبهٔ تبلیـــغو خطابت دارد تا خاصیت سخـــن سرایی و شاعری ، و بنده با نهایت‌اعتذار عرض می کنم که ابیـــا ت ناصحانه ناصر خسرو اغلب پنـدمنظوم است .

البته چون او شاعر چیره دستی‌بوده از این نظر شعر او خالـــی‌از زیبایی نیست اما در مقابل ایـــــن‌اشعار ناصحانه ، ابیاتی که ناصر خسرو در بارهٔ خود سروده استودر آنجا از فضل ودانش وزنده‌گانی مرفه خود حرف می‌زند اغلب زیباوگیراست و میتوان آنرا در ردیـف بهترین شعرمفاخرهٔ فارسی محسوب کـــرد .

رحیم نامور

جهان بینی ناصر خسرو

ابومعین ، حمیدالدین ناصرخسرو قبادیانی ، شاعری نامدار، فیلسوفی بزرگ، رزمنده یی نستوه، و شورنده بر جامعهٔ سنتی عصر و زمان خود بود .

وی در سال ۳۹٤ در یك خاندان محتشم و صاحب ضیاع و عقار دیده بر روی این جهان گشود ودرسال ٤٨١ چشم از جهان بر بست ، وبر روی هم هشتاد و هفت سال دراین جهان بزیست .

وی در آغازوارد کار دیوانی شد.ولی اندیشهٔ روشن ، طبع بلند ،و روح آزادهٔ او مانع از آن بود که وی مانند اقران و امثال دیوانی خود ، در محیطی که کسب مال و تنعـم به هر قیمت که باشد، غایت آمال مستوفیان و درباریان را تشکیـل میداد ، مستحیل شود . وی بـــه تجربه درمی یافت که در چه لجـن زاری از جور و فساد و نامردمـــی و مردم خواری به سر میبرد . هنوزچهل و دومین سال زنده گی را می گذرانید که از آنهمه آلوده گی نفرتی جانگزا سراسر وجود او را فـــرا گرفت و خدمت دیوان را ترك گفت و به مصاحبت اهل دیوان پایـان داد . او در جستجوی دنیای خردوعدل ، روی ارادت و اخـلاص بـه سوی جامعه و روحا نیت آورد . اماخیلی زودتر متوجه شد که مردان

خدای ، جوینده گان صادق حقیقت‌در کنج عزلت خزیده و جور و جفا همی بینند . در حالی که روحانی‌نمایان زهدفروش، خزیده‌در طیلسان و دستار ، در کوی و بر زن درتب‌و تاب ، و به هر سوی درجستجوی خیل مرید انند تا بازار خود را هرچه بیشتر گرم نگه دارند .فقیهان قشری وریا کار وشکم باره گان بی‌آذرم را می دید که چشمان حریص آن ها بر کیسه صا حبان زور وزرخیره مانده ، و بوی طعام سفـــرهٔ رنگین ستمگران آن ها را از خودبی‌خود کرده است ناسزا وار تر از همه آن که در ازاء دستی کـــه‌متنعمان بر سر آن ها کشیدند ،آن ها نیز برای مطیع و آرام و شکر-گزار نگه داشتن اکثریت عظیم‌ستم کشان ، درد و رنج آن ها را حکمی‌ازلی ، و نوشتی تغییر ناپذیر به‌قلم میدادند که دست تقدیر بر پیشانی‌آن ها رقم زده است .

در چنین گیرو داری بود کـــه‌حکیم دست سود و از سر چشم و بی قراری فریاد بر داشت که ای‌دریغ که (از بیم مور در دهن اژدها شدم.) واحتمال داده شده ا ست‌که هم در این دوران حیرت و سر گشتگی بود که وی بسوی فرقـــه‌اسمعیلیه جلب شدو در آنجا پشت و پناهی معنوی ،و سر انجام ،مامنی‌برای رهیدن از کید ناکسان یافت.

این دوران در حقیقت برای تمامی‌جهان اســلام دوران‌آشفته وپریشان تاریك اندیشی و جمود فکری بود- دورانی که جور وستم فرمانروایان را فتوای عالم نمایان و دین به‌دنیافرو شان تقدیس می کرد . خرددر چنگ تعبد اسیر ، و عقل واندیشه‌در چنبرهٔ قدرت فساد آلود امیران، ســلا طین ، خلفا و فقیهان دچـارخفقان بود . جبا رانی چون سلطان محمود غزنوی ، به این منظور که‌دربار گاه خـلافت بغداد قــرب و منزلت بیشتری بیابند به خود مـی‌بالیدند که انگشت به همه جهـــان کرده اند ، قر مطی می جویند تااورا بردار کنند . بزرگ مرد ی‌همچو شهها ب‌الدین ابو الفتوح سهر وردی‌را که از نوادر روز گار خود بود به جرم آزاد اندیشی ، به دستـــــورخلیفه خود کامهٔ بغداد ، که خود را امیرا لمئومنین می خواند و ازمومنان‌فقط تعبد و بنده‌گی می طلبید ، واز خرد و دانش تا به حد جنون نفرت‌داشت ،در شهر حلب بردار کردند تا مومنین در فساد عقیده او آلوده‌نشوند و ایمان آن ها را و سوسهٔ شیطان خلل وارد نیاورد . حسنك‌وزیر به همان جرم آزاد اندیشی به

بالای دار فرستاده شد . کتابخانه‌ها را آتش میزدند و کتاب ها راهر آن چه جز در بارهٔ علم فقاهت بودباآب می شستند . تاموجب گمراهی مردمان نشوند !

ناصر خسرو در برابر همهٔ این‌ناروایی ها خود را سر گشته‌یافت. توانا شاعر آزاده یی که شعر او راجهان بینی او و بینش فلسفی او الهام میبخشید ، و این بینش دراشعار رسا و بلند او، زیبا تریـــن تجلی خود را می یافت .

وی برای بسط و انکشاف هرچه‌بیشتر این جهان بینی، خودرانیاز-مند هر چه بیشتر کسب دانش می‌دید و با شور و شوق همه را به سوی دانش فرا می خواند .

درخت تو گر بار دانش بگیرد   به زیر آوری چرخ نیلو فر ی را
ولی جامعهٔ که وی در آن میز   یست قفس خفه کنندهٔ خرد و دانش بـــود

اندیشه فلسفی حکیم :

اندیشه فلسفی اوکه از جهتـــی‌نقطه کمال و اوج دانش او را بازمی تافت از ایده یالیسم مایه‌می گرفت.کیفیتی متنا ســب با آرای او در اللهیات و باور های مذهبی او ،بین‌این دو ، رابطهٔ منطقی وجود داشت.

این اعتقاد او در عین حال مبتنی‌بود بر روشن بینی و خرد مندی‌او که از تعبید و تجبـــر به دور بودوبر دایره اختیار دور مـی زد، از این جهت او با طبا عیان و دهریون‌که مانند خود او اصحاب خرد بودند نزدیك شمرده می شد . اما در عین‌حال یك اختـلاف رژف و عمیق آن را دوراز هم نگه می داشت : زیراآن ها از هر گونه ایده الیسم بـه دور بودند . از این رو با آن ها به‌مجادله و بخث می پردا خت امـــا بحثی عقـلانی و نه خصمانه . این مجادله و بحث می پرداخت: امـــا دور می زد : حدوث یا قدم ؟ ابدیت‌ماده و اولویت آن ، کلیه صـــور مختلفی که به خود می گیرد ، یـا ثانوی بودن و خلق آن ؟

ناصر خسرو را باور بر این بودکه (جسم را در ذات خود حرکت نیست) نتیجه قهری این که:حرکت‌جسم کیفیتی است که از یك جوهر والا و من بشر در آن دمیده شده‌وآن جوهر والا چیزی است برتر از مـــاده .

او قول دهریون و طبیعیون راکه‌ماده را قدیم میدانستند نه حادث ، باطل می شمرد . این باور فلاسفه‌طبیعی را که (جایز نیست چیـزی پدید آید نه از چیز دیگر)برخطـا میدانست و آن را هم سنگ انکار واجب الوجود که خود بدان عـقیده‌داشت به حساب می آورد .

اما به هر حال از جهان بینی وی‌که دریایی است پهناور و پوشیده با ابر های ابهام ، پیچیده وبـس بغرنج ، رو است که به‌همین‌اندازه اکتفا کرده از این مبحث در گذریم‌و باز گردیم به جانب دیگر اندیشه و نظر او در مورد جامعه‌وزند ه‌گی‌اجتماعی که جنبه عینی دارد عر ـ صه‌یی که روح مبارزه جویـی او،تـلاش انسانی و والای او بـرای رهایی مردمان زمان از قید جـوروبیداد فرا دستان با روشنا یی کافی و کامل در آن تجلی میکند ، و اورامستقیما در تقابل با جامعـــهٔسنتی و جوانب بکلی ارتجاعی آن قـرارمیدهد .

بر رسی در این عرصه بابینش‌ناصر خسرو در زمینه الهیات ارتباط می یابد .

ناصر خسرو خدا پرست و مومن‌به ذات بار یتعالی میباشد . اما نه یك مومن جزم گرا ، قدری و جبری.وی رنج هایی را که بر توده های کثیر مردم ستم کش می گذرد ،بی‌فرهنگی آن ها ، فقر آن ها وجهالت آن ها همه را می بیند ، ریشهٔ آنهارا در حدود ی‌که متناسب با میزان ادراك زمانی نبود ه باز می‌شناسدو اعتقاد دارد که همه این ها بـــر انسا نهای ستم کش یك امرتحمیلی‌است .او بد اختری رااز هیچ‌نیرویی در خارج از زنده‌گی خود انســـان‌منبعث نمی داند و خطاب به مردم هشدار میدهد که :

تو چون خود کنی اختر خویش‌را بد

مدار ازفلك چشم نیك اختری‌را

اما در عین حال به جانب دیگراین‌پدیده توجه دارد . این توده ها نه با علم و اطـلاع بد اختری رابه جان‌خریده اند و نه‌با طیب خاطر . بلکه این تسمهٔ ستم جباران است که بردست و پای آن ها پیچیده و آن ها را بر بند کشیده است.

ولی هنوز نمیداند راه بیرون‌رفت‌از این ششدر چیست . با این همه

در مورد ستا ینده گان این جبا ران ریزه خواران خوان نعمت آن هابا لحن خشمگین وتحقیر آمیز فر یادمیز نـد :

به علم و به گوهر کنی مدحـــتآن را
کهمایه است مر جهل و بدگـوهری را

و خطاب به شاعران در یوز گـرنهیب میزند :

به نظم اندری آری دروغ و طمعرا
دروغ است سر مایه مر کافـری را

با این همه وی هنوز در وادیسر گشتگی حیران است . خود را نیاز مند تجربه عملی بیشتـــر ،وآشنایی نزد یك با اوضاع و احوال جها نیان می یابد . آیا این همـهنارواپی در همه جا جاری و ساری است ؟ برای کشف این معما سیردر آفاق وانفس ضر ورت مییابد. هم به این علت و هم از آنرو کـهآنچه در پیرا مون او می گذرد ،روح آزاده و گوهر انسان دوستی واوما نیسم او را می آزارد ، آهنگ سفر میکند : شر ق وغرب جهان اسلامرا زیر پای می گذارد تاحقیقت را آن چنان که هست دریابد و در كکند. او اکنون دیگر به طور قطـع چـــراغ بخشی فر راه خود داردمجهز بهجهان بینی اسمعیلیه است. با این چراغ درون تاریکی ها رامیکاود . هفت سال تمام در سیر و سیاحت سراسر جهان اســلام روزگار خود را زیر پای می گذارد : به حج میرود : به سوی دربار مصربار سفر می بندد . به بلاد و دیار های دور دست ، به هر جا کــــهاحتمال میدهد بر وسعت اطـلا عات او بیفزا ید ، سرمی کشد .وبیستو دو هزار ودویست و بیست فرـ سنگ راه می پیماید : همه جاهمانا وضاع و احوال حکم فرماا ست . همان امیران غارت گر ، همـــــانروحانی نمایان و عالم نمایاندستـ یار احکام ظلم وجور ،همان واعظیندو رو وریا کار و مردم فریب کهمی کوشند شرایط زنده گانی فـلا کتبار توده های اسیر ، و محروم از تمام حقوق انسانی را که نتیجـــۀتعدی وتجاوز یغما گران است بــه حساب مشیت اللهی بگذارند تا اینتوده ها را به نام خداو اســلام در قبال ذلت و فـلاکت خود ساکت وشکیبا نگه دارند .

در پایان این دوران جها نگردیبود که ناصر خسرو بر آنشدتابا

تمام توا نخویش در ترویج اندیشه‌هایی غنی ازتجارت عینی به جهـاد بر خیزد :و بدین سان توفانی ترین‌و پر خا شگرانه ترین دوران زنده‌گی او آغاز میشود .

درست است که ناصر خسـروعقاید دینی استواری دارد ، امـا جبری قدر نیست . وی‌اعتقاد راسخ‌دارد که زنده‌گی سخت و برده وار توده های ستم کش سر نو شتی‌محتوم و غیر قابل اجتناب نیست. و این خود انقلابی ترین و مترقی ترین بعد بینش او را تشکیـل میدهد .

در این عرصه نـا صر خسرومبارزی نستوه یود که برای رهایی انسان از قید برده گی و تعبـدتـلاش و کار زار را شرط ووسیله میدا نست . درین مرحله ، دیگر،برای او انسان با تمام عظمت‌خدایی آن ، سعادت انسان ، آزادی انسان‌از قید جهل و فقر وخرافه پرستی مطرح بود و جهانی فارغ از جنگ کشتار و تاراج، او آرامش وصلح و سـلامت را برای انسان دسـت‌یافتنی می دانست . راه آن ،زستیز با جامعه سنتی میگذ شت .

اما همین انسان که‌در مرکـزعـلاقه عاطفی او قرار داشت هنوز فاقد استعداد حمایت از او بـودجامعهٔ سنتی ، جامعه در بستـهٔ، پاسخی سخت درشت به او داد.اورا که خود با قرمطی ها و طبا عیان به بحث و جدل در حق عقـلایی آن‌می نشست ، به خاطر آن که خود حاضر نشد بر بارگاه کبریای زورمندان جبین بر زمین بساید ، وبر عکس به دیگران نهیب میزد تا بندهای خود را بگسلند ، قرمـطی ، رافضی ، وملحد اعـلام کرد که‌خون‌او بر مسلما نان مومن مباح است. عرصه بر ناصرخسرو هر روزتنگ‌تر میشد : فضایل و کمالات او که جوهر آن ها را اندیشهٔ مبارزه‌علیه‌ستم جباران ، و دعوت ستم کشان بد گسستن یوغ برده گی تشکیل‌می داد و بال گردن او شد و اورا مورد خشم آتشین جامعه خرافـه‌پرست قرار داد . و درد آور این‌که حکمرانان این جامعه همان کسانی‌را به آزار او مامور می کردند،که وی به خاطر آزادی و رهایی آنان‌ازقید برده‌گی مادی و معنوی مـی رزمید .

سر انجام نا گزیر شد برای‌ایمن‌ماندن ازجور ستمگران که قصدجان او را داشتند به یمگان دره، و درزیر چتر حمایت اسمعیلیه پناه برد تا از مهلکه بر هد . و هم دراین‌دره‌بود که ناله سرداد :

بگذری باد دل انگیز خرا سانی بر یکی مانده به یمگان دره‌زندانی
اندر این‌تنگی، بی راحت بنشسته خالی از نعمت واز ضیعت دهقانی
برده این چرخ جفاپیشه‌و بیدادی از دمش راحت‌و ازتنش تن‌آسایی
بی‌گناهی، شده‌همواره‌براو دشمن ترك تازی و عراق و خراسا نی

اما علی رغـم تمام این شداید ومحنت ها ، و دشمنی ها کـه اورا احاطه کرده بود . وی پیوسته یـك‌پاسخ داشت که روح و جوهر آن که نمودار آزاده گی او است‌در آن‌تجلی میکند و از روح ذلت ناپذیر او حکایت ها دارد .

من آنم که در پای خوکان نریزم مراین قیمتی در لفـــظ دری را

محقق : عبدالله مهربان

بررسی وضع سیاسی، اجتماعی واقتصادی عصر ناصرخسرو بلخی

در تحلیل وضع اجتماعی ،اقتصادی و سازمانی که ناصرخسرو این مرد صمیمی و پر شورکه‌صادقانه و دلیرانه با پستی وابلهی و مزدوری دولتیان مبارزه میکرد ،باید قبل از همه پیچیده گی ساختار اجتماعی آنرا در نظر بگیریم . زیراپیچیده‌گی و گونا گونی اوضاع که به طور کلی محصول جامعه فیودالی‌آن زمان (قرن پنجم هجری مطابق قرن یازدهم میلادی) در سر زمین‌ناصر خسرو میباشد ، خود مبین ساختار اجتماعی و اقتصادی آنزمان است .

این نکتهٔ مهم و تاریخی را نبایدفراموش کرد که خراسان بیش از سایر نقاط عرصهٔ ظهور حوادث‌بود.طغیان ها ، پیدایش امرای محلی، بروز جنبش های ملی ، وسر انجام‌شیوع مذهب اسماعیلی درین سرزمین از هر کجای دیگر چشمگیرتراست و عموما علت آنرا دوری از مرکز خلافت ،خود کامه‌گی امرای‌عرب ، تعدی بر مال و جان مردم، مصاره وتصرف املاك ، تفتیش‌عقاید ، سختگیری و روش خودسرانه و غیر منصفانه درجمع آوری‌مالیات میدانند ، که روی همرفته

موجب نارضا یی عامه را فراهم‌کرده‌بود که یکی از آن نشرو شیـو ع مذهب اسما عیلی است که ناصر خسرو نیز به حمایت‌و پیروی ازآن برخاست .(۱)

ناصر ، این شاعر فرزانه و ادیب‌بلند پایه مردیست که در آن روز- گاران بفرمان ایمان قلبی و حربـهٔ‌قلم‌با زر و زور اربابان ، از خود کامه‌گی طبقات استثمارگرو ناهنجاریها جنگیدو با آنکه درین کار همه چیز خود را از دست د.د ، ولی تاآخرین نفس راهش تغییر نکرد و برای اثبات چیز که عقد می پنداشت‌مردانه وار رزمیده ازین در پهلوی آثار دیگر که در زمینـــــــــه‌او ضاع جا معـــهٔ آن روز گران نوشته شده ، میتوانیـــم چهـرهٔ تاریخ سیاسی - اجتما عی جامعه را در آئینهٔ اندیشه ها و افکار ،اشعارو سفر نامهٔ ناصر هم مشا هـــده نماییم . آنچه بیشتر درین بخش مارا یاری میرساند و بر زوایای‌تاریك حیات سیاسی و اجتماعی سر زمین‌ما در آن عصر روشنی می اندازد، سفر نامه‌یی است که ناصر خسروطی مدت هفت سال از ۴۳۷ تا ۴۴۴ هجری قمری نگاشته است . سفر نامه از لحاظ جغرا فیای تاریخی واز جهت آشنایی به اوضاع و احـو ال‌جامعه ما و مراکز مهم تمدن‌اسلامی در روز گاران مولف حاوی مزایای‌فراوان است .(۲)

قابل یاد آوری است که همـــه‌ناصر خسرو را حکیم ، شاعر ،عالم و مهمتر از همه مبلغ لقب داده اندو کمتر کسی اورامورخ نامیده است و از آثار او جز در مباحث جغرا .فیای تاریخی ، در بر رسی اوضاع تاریخی وقت استفادهٔ کمتری به‌عمل‌آمده است . اگر چه ناصر خسرو مورخ نبود ، اما اثری از خود باقی‌گذاشت که‌مهمترین منبع برای‌تاریخ عصر و زمانش میباشد و این اثـرهمانا سفر نامهٔ اوســـت . او را میتوان فرد وقایع نگار تیز بین ،صادق و موثق دانست که توانسته در سفر نامهٔ خویش چهره وا قعی‌سیاست و وضع اجتماعی جامعـه را در روز گاران خود به نمایـــش‌بگذارد .(۳)

شر حمسا فرت هفت سالهٔ اوازمرو به مکه و مصر و باز گشتنش به بلخ و بد خشان به خوبی نقـاط‌تاریخی راروشن میسازد، که ناصر خسرو به چشم خود آنها را دیـده‌است ازورای این سفر نامه معلوم

میشود که رژیم فیودالی و نظام ملوك الطوایفی در حیات جامعه ما مستولی بوده است .

ترکیب اجتما عی آنرا دهقانان ،امرا ، روستا ئیان آزاد ، اعـــیان شهر نشین ، ماموران و صــــول مالیات ، بنده گان ، پـیشه وران ، کوچ نیشینان ، فقرای شهـــــر ی،عیاران ، غــلا مان خاصه ،مــلا یان فقها ، شاعران درباری و دانشمندان در آن روز گاران تشکیل میداد.(٤)

سدهٔ پنجم هجری که ناصرخسرودر آن میزیست عصر زرین تمــدن درخشان شرق بوده از نظر افکاراســلامی به ویژه در خراسان بازار علم و ادب رونق بسزایی داشت ،سلطنت های غزنو یان و سلجوقیان در ترکستان عربی و خراسا ن وزاولستان و بخش شمالی هندو ـ ستان امنیت و آرامش را که مقدمه بسط معارف وفرهنگ بود تا میزو تعمیم بخشیده بودند .(٥)

این دوران از زمانی آغاز میگرددکه دولت ساما نیان در پایان کــار خود در پرتگاه سقوط قرار گرفتــه،منا زعات خونین فیودالان ، طغیان غــلامــان، رواج فساد، ار تشاء وخیانت در میان فرماند هان سپاه ، دولت سامانی را به لبهٔ سقــــوط کشانیده بود ، این دولت در پایان قرن دهم سقوط کردوبر روی ویرانه های آن دولت نیر ومندو خود کامهٔ غزنویان برپا گردید که در مـــوردبسیاری از نظم و دستگاه خــلا فت عباسی تقلید میکرد و بر سر زمین پهناور از قنوج تا اصفهان فرما ـ نروایی داشت ، دولت مستبــــده مطلقه غزنویان رسم تحکم قدرت بر روستا ئیان را در خراسان و نواحی هم مرز آن هم چنان ادامــــه دادو مناطق که هنوز وضع اعشایری درآن ها از میان نرفته بود بویژه جلگــهٔ کوهستانی شرق را تسخیر کرد ونظام اشرافی را در همه جابر قرار ساخت .(٦)

محمود غزنوی که در اول پایگاهی در بین مردم نداشت از سیاســـت خلیفه عباسی مبنی بر مخالفت بــــافرقه های مذهب معتزله ، شیعیان واسما عیلیان پیروی نمود ، او به مقام خــلافت عباسی احترام زیــاد قایل بود تا جاییکه بعد از شکست و سقوط دولت ساما نیان خطبه بنام القادر بالله خلیفه عباسی خواند وبه این ترتیب ارادت و بستگی خود را به مقام خــلا فت نشان میداد .(٧)

دولت غزنویان دولتی بود متمرکز حربهٔ برندیی‌بوددر دست اشراف صاحب زمین که روز بروز نیرو می‌گرفتند و لبه تیز آن متوجه روستا-ییان بود که برای حفظ زمین خود و وآزادی خویش ایستادگی میکردند، این دولت از همان روز اول تاسیس‌خود محکوم به زوال بود و صرف نظر از نفرت و انزجار تو ده های‌مردم از دستگاه اداری سود جو، یغما گر و خون آشام غزنو یان بامنافع طبقهٔ با لانشین جامعه هـم ساز گار نبود، در نظـر اشراف ـصاحب زمین که قدرت خود را بر روستا ییان استوار ساخته بودند، مبادا آنکه به‌کار داران دولتی‌تبدیل شده حقوق کافی بگیرند و احکام‌واوامر سلطان محمود را بی چون و چرا قبول نمایند چندان دلخو شی‌نداشتند . آنان دیگر بیك دولـت متمرکز و مستبد احتیاجی احساس‌نمیکردند .

در تمام این دوران که مصادف‌باعهد غزنو یان می باشد همه شئون اجتناعی جامعه،مرا حل نهایی‌تکامل‌قرون و سطایی خود را پیمـوده ، زراعت و آبیاری‌منکشف بود،صنایع‌و پیشه وری روبه تکامل نهاد ، علم و فرهنگ هنرو ابیات کشور مــاباقی است و شهر غزنه کانون ادب دری در آسیای وسطی گردید، درپهلوی انکشاف علم و ادب ،صنایع معماری ، حکاکی نیز به تـــرقیات‌نایل آمد چنانچه مرمر های حکاکی شده ، گچ بری های قصور ، منارهای غزنی ، طاق بست و غیره که آثار انها تا امروز باقی است بیانگراین واقعیت است . مراکز بزرگـك تجارتی چون بلخ ، هرات ، کابل ،مروو نیشا پور رونق یافتند وروابط تجارتی با کشور های هند وچین‌و بیزانس بر قرار شد .

در زمینـــه تعـــلیم و تربیـــه‌و انکشـــا ف علـم و فـر هنگـك عصر غزنویان یکی ازادوار درخشان‌تاریخ کشور ماست چنانکه مسجد عروس الفلك که در حقیقت نخستین‌دانشکده بود که مرکز تجمــــــع طالبان و دانش آموزان قرار داشت‌واز لحاظ زیبایی و تاریخـی در آن عصر و زمان کمتر نظیر آن دیده‌می‌شد دارای کتاب خانه بزرگ بود. سلطان محمود غز نوی کتب‌آنرا ازسایر نقاط متصر فات خود بـه آن انتقال داده بود . (۸)

باوجود وضع نابسامان اقتصادی‌و اجتما عی در زمینهٔ تحکیم قدرت سیاسی اقدا ماتی به عمل آمد . درحقیقت این دوران در افغانستـــان

دورهٔ تحکیم مبانی و قدرت کشورازنظر زبان ، مذهب و سیاست است، دین اســلام در تمام کشور به جــزقسمت کوچکی‌در شمالشرق منتشر گردید و زبان دری جای تمام السنهٔ‌محلی خارجی را گرفـــــت ، ادارهٔ فیودالی پراگنده نیز مرکز یــــت‌حاصل نموده تشکیـلا ت ملیکه‌یعنی موسسه دولت‌هرچه بیشتراستحکام‌مییافت که به صورت عموم جامعه‌را تحت شعاع قرار میداد به این‌معنی‌که ملت مالیه میداد و سپاهی باید جان خود را در خدمت دولت نثـارمیکرد .و اصــلا توده ملت هیچگونه حق اشتراك و سهمگیری را درامورددولت نداشت ، مجر مین وحشیانه و بیرحمانه مجازات میشدند .

مولف تاریخ یمینی مینو یســـدکه سلطان محمود چندان برده‌ازهند بیاورد که نزدیك بود شهر غزنـــه‌برای شان تنگی نماید و تعداد زیاد تجارو اهل سرمایه به غزنــی رویآوردند و تعداد کثیر برده گـــان خریدند ،وبه‌اطراف واکناف‌خراسان‌ماورا لنهر و عراق بردند و تعداد این برده گان را به حدی زیاد مــی‌گوید که نزدیك بودمردم سپیدچهره در میان ایشان گم شبود .(۹)

در بالای این همه تشکیلات ملکی‌ونظامی شخصی سلطان به حیـــث رئیس عالی حکومت و قاضی بزرگ‌و قوماندان اعلی اردو قرار داشت، دربار شاهی مفصل ترین موسسهٔ‌دولت بود که با چندین هزار گاردو غـلامان محافظه میشد ، گویا شاه‌بااین چنین تشکیلات نظامی و ملکی چنان در روح مردم نفوذ کرده بودکه کسی رایارای سخن درباب‌دولت و شاه نبود .

جنگ ها ولشکر کشی های‌پی‌هم زمامد اران ، توده های مولد ، دهقانان و پیشه وران را به پرتگاه‌نیستی کشانیده بود و در پهلوی‌آن منا سبات ناهنجار فیودالی ،سیستم‌اقطاع و ظلم و ستم مـلاکـــین و ما مو ران حصول مـــا لیـــات ،جامعه را به فقر و تنگد ستی سوق میداد ، همین روش جابرانه موجب‌شد که اقتصاد کشور سقوط نماید، زیرا مردم‌که ازاوضاع‌ناپایدار غارت‌فیودالان و عمال دولت بیمناك بودند وکمتر به‌کار های تولیدی‌تن‌میدادند وچنانکه باید به زراعت وپـیـشه ـ وری مـــشغو ل ـمی شدند .همین وضع ناگوار سبب شد تـا سطح زنده‌گی مردم به درجـــات‌پایین ترتنزیل نماید . (۱۰)

با وجود خرابی وضع اقتصادی اجتماعی پیشر فت هایی در زمینه فرهنگ و تمدن آنروزی نصیب‌مردم‌ما شده بود ، ولی در عین حال باید گفت که اینها همه چیزی جزنمای‌ظاهری از سا ختمان دولت مطلقهٔ آن‌زمان نبود، زیرادر پشت این‌نمای‌فریبنده نارضایی عمیق توده های مردم از شیوه اداری که موجب‌فقر بینوایی آنان میگردید و تضادهای حاد طبقاتی و اجتماعی پنهان بود ،همین تضاد های داخلی و فســاد دستگاه دولت ، تجزیه طلبی‌فیودال‌های محلی ، ضعف نیروی نظامــی دولت ،افزایش میزان خــروج وسنگینی بار مالیات بر توده ها ، رشوه خواری ، سورفتار مامــوران‌حصول مالیات موجب مو فقیــت و پیروزی تر کان غزنه در برابــــرغزنویان گردید .(۱۱)

فتو حات ترکان سلجوقی عمــردولت های ممتر کز از نوع خــلا فت عباسی را پایان داد ، از آن پــس‌کشور های فتح شده و به ایالات و ولایات تقریبا مستقل تجزیه شد .قلمرو اشراف مختار و مجزا روز بروز بیشتر کسب استقــلال نمودو با این هم درده سال نخست‌پس ازین فتوحات ، مرکز یت دولت تاحدی بر قرار بود ، اقطاع هنوز به طور موقت به اشخاص واگذار میشدوسلطان میتوانست ازآنها عوارض جابرانه به نفع خود دریافت دارد ،قسمت اعظم سپا هیان اقطاع داربه حال کوچ نشینی و در میدان های‌جنگ بودند و بهرهٔ اضافی را بنام خرچ علوفه به وسیله کــلا نتران ونماینده گان‌خود دریافت‌می داشتند، روستا ییان‌که ازنظم نوین خرسندی‌نداشتند پیوسته دست به شورش میزدند و در چنین وضعی نگهداری‌قدرت سلطان و دیوان و خدمــت گذاران دولت برای طبقه بالا نشین و اجبات بود .

سلا طین سجلوقی به زودی به‌اصول تمدن و فرهنگ ملل اسلامی آشنا شدند برای حسن جریان کارها ، خود تنها به امور نظامــی و لشکری پردا ختند و ادارهٔ امــورسیاسی و اداری مملکت را به وزرا و کار شنا سان خراسانی و گذارکردند . سلجو قیان کوشید ند تا در راه‌ترقی‌وضع اجتماعی‌و اقتصادی‌کشور گامهایی بردارند ولی تــلاش آنها در راه بهبود وضع طبقــــه‌وسیع کشا ورزان مفید نیفتاد و فشار فیودال ها روحا نیون و حکام‌که صاحب زمین و قدرت سیا سی و نظامی بودند بر کشا ورزان که‌همچنان در زیر ستم مالکان باقی ماندند

ناراحت کننده بود . گر چه ظاهرااصول سرواژ وجود نداشت و لی هیچ کشاورزی نمیتوا نست زمین‌مزرعی را ترك گوید ، زیرا ترکیب حکومت سلجو قیان خود جملگـی اشراف و فیو دالان بزرگ بودواز لحاظ منافع طبقاتی عـ لاقه یی بـــه نجات کشاورزان نداشتند . سلجوـ قیان قادر نبود ند برای مدت‌مدیدی کشور ونواحی راکه روابط اقتصاـ دی میان آنان سست بوده از نژادهای مختلف متحد بنمایند و نمـی توانستند جریان طبیعی پراگنده گی و پاشیده گی فیودالی را متو قـف سازند .

همراه با تها جمات سلجو قیان تغییرات مهم اقتصادی ، اجتما عی و فرهنگی به میان آمد که در تاریخ اســلا م تاثیر عمیق بجای گذاشت، در اوضاع و احوال معمول بعد ازفتـــح ، امــلاك وسیع با عوایدزیاد به سر کرده گان فاتـــح ترك عطاشد . این سر کرده گان و عمال آنها که جانشین اعیان و اشراف اعراب در خراسان شده بودند ، اعیان و اشراف خراسان را تحت الشعــاع خود قرار دادند و طبقهٔ فرما نروای جدید را تشکیل میدادند . قدرت، ثروت و مقام متعلق به این مردمان جدید بود ، به این نو آمده گان که هنوز بدرستی با تمدن شهری شرق میانه مسلمان آشنا نبودند عوامــل دیگری نیز در تضعیف مو قعیت و مقام و بر گزیده گان گذشته تاثیرداشت . جنبش چادر نشینــان و تغییر راه های بازرگانی ازآن جمله بود . در یك چنین روز گار پرآشوب ســلا طین جدید ترك قدرت و نظم تازه‌ای بر قرار ساختند ، نظم و قدرتی که با هزینه ها و مخــارج سنگین نظامی ، نظارت شدید بـر حیات اجتما عی و محدود یت های بیشتر میسر میگردید .

قدرت نظامی تر کان در آن روزگاران شکست ناپذیر بود دیگر راه مبارزهٔ جدی با عقاید رسمی مدارس دینی مفتوح نبود، اما روشی های دیگری برای مبارزه و حمله وجـودداشت و برای بسیاری از کسانیکه از حکومت سلجو قی دلخوش ندا شتند، کیش اسما عیلی به صورت جدیدش با یك برنامه موثـــــر وانقــلابی در پیشروی این ناراضیان قرار داشت ، تبلیغات قدیمهٔ کیش اسما عیلی با شکست مواجه شده بود و دولت فاطمی که تا گلــو درگرداب اشرا فیت فرو رفته بود در حالت نزع بود ، احتیاج بیك دعوت جدید ویك روش جدیدجدا احساس

میشد چنانکه بعد ها این دعوت واین‌روش جدید را یك فرد انقلا بی از کیش اسما عیلی بنام حسن صبا حدر پیش گرفت و در چنین شرایط و وضع اجتماعی و سیا سی بود که‌جنبش اسما عیلیه خارج از حوزه دولت فاطمی یعنی در سر زمیـــن‌خراسان جدیدا به کار خویش آغاز نمود . (۱۲)

در رابطه به وضع روستا ییـان‌درین دوره باید گفت که سیستم خراج چون بار سنگین بردوش مردم‌افتاد ه بود . در طول قرن هـــای هشتم تایازدهم میـلادی روستاییان‌زمین های خود را از دست داده وبه اقسام مختلف برده گی گردن نهاده‌بودند تسلیم سند تعهد از طر ف کشا ورزان به ماموران جمع آوری‌خراج ، سپردن زمین خود به حمایت اقویا و سرانجام از دست دادن حق‌ما لکیت به زمین‌و تبدیل شدن آنان به سهمدا رانی که فقط صاحب بذرو احشام ، ابزار کشا ورزی وگاهی استثنا نیروی کارگری بودند . این‌همه مو جبات وابستگی کشاورز را به ارباب فیودال پدید آورد . (۱۳) دستگاه اداری سلجو قیان‌کوشش داشت که نظم و ترتیبی بر قـرارنماید ، نظام آبیاری را از نوایجاد کندو اصول مالیات‌را سرو صورتی‌بخشد . فرما نروایان سلجو قـــی در ابتدا ناتوان تر از آن بودند که‌بتوانند خراج کشور را همـچو ن غزنو یان از جیب و کیسه مـــردم‌بیرون بکشند و به‌این لحاظدر زمان آنها رو ستا ییان اندکی احســاس‌آسایش نمودند .

در فرجام این نکته قابل تذکـراست در آن عصر یکه ناصر خسرو، این حکیم فرزانه و شاعر توانا می‌زیست فیودا لیزم نظام عمـــدهٔ اقتصادی و اجتماعی در خـرا سان‌بود . این فیودا لیزمی بود که از بسا جهات با فیودا لیزم حاکم دراروپا متفاوت به نظر میرسید زیرا فیودا لیزم مشرق زمین از ویژه‌گی‌های بستگی دهقانان و بهره بیگاری مانند فیودا لیزم اروپا برخـو ردارنبود ، کشاورزی و خورده دهقانی در خراسان زمین و در مجموع درتمام حوزهٔ قلمرو غزنو یان وسلجو- قیان پیوسته گسترش میافـــت .تقسیم کار اجتما عی بغرنج بود و اصناف پیشه وران به تناســـب‌تشکل دهقانان کمتر در حال تکامل به نظر میرسید . (۱٤)

بهر حال دورانی که ما بدان سرو کار داریم ، دوران ادامهٔ فیودا —

لیزا سیون جامعه ، دوران ارثـــی‌شدن اقطاعات‌دولتی وتسلط بیشتر فیودالان به دهقانـــان آزاد و دوران‌تحصیل خراج های سنگین جابرانه از رعا یاست .

همین منا سبات اجتما عی واقتصادی که ریشهٔ آن از تضادهای طبقاتی جامعه آب میخورد توده های‌مردم را به سرا شیب فقرو تنگد ـ ستی میکشا نید، این وضع اجتماعی‌امکان آنرا میسر ساخت تا اسما ـ عیلیان جهت جلب توجه توده های‌ستمد یده و تنگد ست علیه خلافت عباسی و سایر حکومات همفکـــــرایشان در بخش اعظم از خراسان‌و ایران دست اندر کار شوند .

یکی از چهره های رزمنده ایـــن‌جنبش ضد عباسی که از دستگـــاه خـــلافت ودولت های حامی‌او سخت‌عذاب دیده و ترك دیار نموده وسر انجام در گوشهٔ عزلت نشسته بود،همانا ناصر خسرو بلخی است که از عمال ستمگر دولتی دلخو شـــی‌نداشت . او در نهضت اسما عیلی نقش فعال را بدوش گرفـــــت ،تا جاییکه مقام حجت خرا ســـان یافت و گروه عظیم‌مردم پیرو خط اوگردیدند .

ناصر خسرو در تحلیل وضـــــع اجتماعی جامعه ازکسانی انتقادمی ـ کند که دین را دامی کرده بودنــــدبرای نام و جاه خو یش . ازاو سو استفاده و بر خورداری از منافـــع‌دنیوی یعنی از رشوه خواری ، بردن مال یتیم ، تصرف بر مال وقف درآن روز گان یاد مینماید و بحکـــم اعتراض فریاد میزد .

چون خصم سر کیسه رشـــــوت‌بکشاید
در وقت شما بند شر یعت بکشاییـــــد

این خود آشکار میسازد که درنظام سیا سی و اجتما عی آن زمان رشوه ، تصرف بر دارایی عامه واوقاف رواج بوده و ازدین و مذهب بحیث آلهٔ سر کوبی مردم استفاده‌به عمل می آمد و تفتیش عقاید یا انگیز سیون بر افکار و عقاید مردم‌مسلط بود .

آنچه از لحاظ اقتصادی واجتماعی‌درین دوره نقش مهم و ارزنده را در روند تکامل جامعه بازی میکرد همانامسالهٔ وابستگی و انعطاف امـــرای غزنوی و سلجو قی بدربار خلافت‌عباسی بود که با پشتیبا نی سنی مذهبان مقام خـــلافت را از تعوض‌توده ها محفوظ میدا شتنــــــد ، در

حقیقت اتحادی از دین و دولت پدیدآمده بود که این امر انسان را بیاد اروپای قرون وسطی می اندازد که‌چگونه شاهان و پاپ‌ها باهم اتحاد میکردند و توده های مـــردم را دراستثمار خویش قرار میدادند .

ناصر خسرو در برابر این سدعظیم و قوی قرار داشت ، انتقا دات اجتماعی او که تا حد زیاد جـــنبه‌مذهبی داشت و بر اساس عقایـد خاص اسما عیلیان استوار و یا مقام‌خـلافت عباسی سخت مخا لفـــت داشت ، سبب پیو ستگی به خلافت‌فاطمی گردید و در برابر دستگـاه های حاکمه بغداد غزنو یان وسلجو_قیان قرار گرفت . انتقا دات ناصر خسرو و مبارزهٔ او علیه حکو ما ت‌جبار در حقیقت همه جانبدا ری‌از مردمی بود که به نظراو از تباهیها_زیان میدیدند یعنی حما یتی بود از محنت دیده گان آن عصر . چنانچه‌میگفت :

در معده‌ات بر جان تو لعنت کنندامروز
نانی که بقهر ازدگر ی بستده‌ای‌دوش

تو گر دنت افرا خته و آن عاجزمسکین
بنهاده زانلوه ز نخ بر سر زانوش (١٦)

ناصر خسرو در آن عصر وزمان‌کسی است که وضع زمان خویش‌را بادید انتقادی مینگر یست و تباهی‌و کاستی های‌آنرامی جست وانتقاد مینمود ، اینگونه شاعر یگانــــه وشناختنی که از میان روابط ناهنجار مناسبات ناسالم فیودالی سربلندنموده بود با نظر انتقادی و استقلال فکری که داشت میخوا ست وضـــع‌اجتماعی را شجا عانه انتقاد نمایدو به قول خودش در برابر هر بادی به‌چپ وراست و شمال و جنوب خم نشود و استوار بجا بماند ، چنانکه ماند. سخنان این مرد اجتماعی در حقیقت تصو یری از روز گار وی‌به‌دست میدهد که در آن توده های جامعه و نیرو های مولده در بدترین‌شرایط اجتماعی بسر میبردند ،گویا اشعار و سخنان ناصر خســـــرومنعکس کنندهٔ وضع اجتما عـــی و اقتصاد ی دوران اوست ، دورانی‌که جامعه ما در گرداب منا سبـات فیودالی دست و پـــا میزد ، به همین گونه ناصر خسرودر رابطه به انعکاس وضع اجتما عی روزگاران‌خویش و به ویژه اوضاع مذهبـــی جامعه کسانی را که سر رشته کارهابدست ایشان بودبه شدت مـورد

انتقاد قرار میداد واعظان بی‌عمل‌و ریا کاران زهد فروش رابه‌سختی میکوبید که در نماز روی شان بـه‌محراب یود و دل سوی چمانه .

خـلاصه عصر ناصر خسرو ازجهات‌سیا سی، اجتماعی واقتصادی یکی از ادوار پر سانحه و دشواروبغرنج تاریخ سرزمین‌های خراسان، عراق ، فارس ، ماورا لنهر و حوزۀقلمروی فا طمیان است . از نگـاه سیاسی تسلط غزنو یان و بعـدا‌سلجو قیان به خراسان ، ماورالنهر و ایران و ارتباط نزدیك شان بـــامقام خـلافت بغداد یکی از ویـــژه گی های مهم آن میباشد ، که‌خلافت‌عباسی را در بغداد از هر چه‌بیشتر در کار آن مطمئن میساخت . اما ازسوی دیگر استقرار خـلا فـــت فاطمیان در مصر ، خـلافت بغدادرا سخت گرفتار هراس ساخته‌بود، زیرا فاطمیان در صدد آن بودند تابرای حفظ خود از تنا قضات قو می و نژادی اقوام مغلوب و نارا ضیان‌دستگاه حاکمه نقاط فوق استفاده نمایند .

آنچه درین بخش میتوا نســـت‌خـلا فت بغداد را معاونت نماید ، همانا همکاری نزدیك غزنو یـــان‌و سلجو قیان‌با درباربغداد یود زیرا سلطان محمود غزنوی با تعصـــب‌مذهبی مبنی بر سر کو بی‌شیعیان اسما عیلی در جستجوی یا فتـــن‌قرمطیان بر آمد و هر کجا هرکسی راکه د م از حمایت فاطمیان میزدبردار می آویخت که‌این امر بزرگترین خدمتی بود به مقام خـلافت بغدادکه در تضاد شدید با فاطمیان قرار داشت .

این پروسه در عصر سلجو قیان دریك عصبیت مذهبی، سختگیری، و تعقیب سالو سانه وریاکار انـه‌هر چه بیشتر حدت بی سابقـــه یافت .

به هر حال زنده‌گی ناصر خسروبا زنده‌گی پنج شاه معروف غزنوی و سلجوقی یعنی سلطان محمـود ،مسعود ، طغرل ، الپ ارسـلان و احتمالا ملکشاه سلجو قی ووزیرانی‌چون خواجه احمدابن‌حسن میمندی، عبدا لملك کندری و خواجه نظام ـ الملك و شاعر ان‌شهری مانندفرخی سیستانی ،اسدی طوسی ، منو .چهری، عنصری بلخی، امیر معزی، مسعود سعد ، فخر الدین اسعـدگرگانی و فـلاسفه و دانشمنـدان بزر گواری چون ابو علی سینـا ی‌بلخی و ابور یحان بیرونی ،ابوحیان

توحیدی ، ابن مسکویه و واوایل‌حیات امام غزالی و نیز صو فیا ن معروفی مانند ابوالحسن خرقانی وابوسعید ابوا لخیر و ادبای بنـــام چون ابو نصر مشکان ، ابوا لفضل بیهقی و ابو منصور شعا لبی‌تماماو کمابیش معاصر بوده است .

در روشنایی سا ختار اجتما عی‌این دوران به ویژه از لحاظ تبارز نهضت های فرهنگی باید گفت که‌بعد از استقرار سلطهٔ اعراب روند تکامل این پروسه روز بروز جان‌میگرفت و هر آن ستارهٔ در خشان در آسمان فر هنگ و دانش ایـن‌خطه می در خشید و روشنفکرانی برجسته یی‌درین رستاخیز ونوزایی‌فرهنگی چون‌رودکی سمر قــندی، شمهید بلخی ، ابو شکور بلخی ،دقیقی بلخی ، فــارابی، ذکـریای- رازی ، ابو سلیمان سجستانی،ابوسهیل مسیحی ، ابوا لقاسم فردو- سی و فرخی سیستانی وارد میدان‌علم وفر هنگ گردیدند که همـهٔ اینها زمینه انکشاف مدنی عصـــر ناصر خسرو را فراهم آوردند .

طلوع این روشنفکران در پهنـهٔوسیع از جهان اســلام بارونق نظام فیودالی همراه بود . نظامیکه بـــاتحکیم سیستم اقطاع بر روستا - ئیان و دهقا نان کم زمین هر چـــه‌بیشتر رواج پیدا نمود . با وجود سلطهٔ مناسبات فیودالی در جامعه،شهر های بزرگ پر جمعیت عرض وجود کردند. شهر غزنه‌درین دوره‌شهر آباد و معمور بود ، تجـــارت نسبتا انکشاف یافت و کاروان های‌تجارتی خصو صا راه ابریشم درین سر زمین در حرکت بود ، صنایع‌محلی انکشاف یافت و یك تعـداد کار گاه های محلی چون نسا جی‌عصاره کشی ،روغن گیری ،اسلحه سازی و غیره به‌میان آمدندو بهمین‌گونه مراکز بزرگ علمی و فر هنگی در زمینهٔ تبادل افکار و علوم عقلی‌و دینی تاسیس شد چنانکه مسجد عروس الفلك که با انواع سنگ‌های‌مرمر و قیمتی و زینتی و چراغ های زیبا،چشم بیننده را خیره و عقـل‌آنرا حیران میسا خت نمونهٔ بـر- جسته از بنیاد های فر هنگی این‌دوران است . به همین گونه روابط همه جانبه با کشور های‌چین ،هند، بیزانس ، عراق ، حجاز و مصـر

تحکیم یافت که اینها همه از مشخصات و ویژه گی های اجتما عی عصری است که ناصر خسرو را در آغوش خود پرورانیده بود .

بی مورد نخواهد بود که درفرجام این بحث اشاره نماییم که این همه رویداد ها و دگر گونی های اجتماعی و سیاسی در زیر لوای یك ساختار اقتصادی مشخص ، یعنی ساختارفیودالی در خراسان ، ایـــران ، ماورا لنهر ، مصر ودر مجموع درسر زمین های که ناصر خسرو در آن میزیسته صورت گرفته است وهم باید گفت این فیودا لیزم کـه نظام عمدهٔ اقتصادی و اجتما عی این سر زمین ها بود در پرتو آن پدیده های گوناگون از قبیل پیدا یـــــش اقتصاد کالایی و خردهٔ کالا یـــی، رواج پول وتجارت ، وجود کارگاه های صنعتی ، تمرکز مردم درشهر ها و پیدایش حکومات بزرگ متمرکز تبارز نمودند که این فیودا لیزم را از فیودا لیزم اروپا بکلی متمایز میسازد ، زیرا نظام اقتـــصـــا ی و اجتماعی دوران مورد بحث ما ، باآن شدت وحدت ظلم و استبداد ، اختناق فکری و بهره گیری فیودا لان ازدهقا نان که در اروپا مروج بود در مشرق زمین کمتر به نظر میرسد. با این حال هم ، ارثی شدن اقطاعات دولتی تسلط بیشتر فیودالان بـــر دهقانان آزاد ، گرفتن خراج هـــای سنگین جریمانه از رعایـــــــا ازمشخصات عمده و مضمون نظـــام اقتصادی و اجتماعی این سر زمین هاست . درچنین یك نظام اقتصادی اجتماعی با مضمون و مشخصا ت فوق که ریشه آن از تضاد هـــای اجتماعی آب میخورد زمینهٔ نارضایی توده ها را هر چه بیشتر فراهـــم میسا خت که تشکل جمعیت اسما عیلیان در تبانی با ضدیت دستگاه های حاکمه نمونه برجسته یی ازین تضاد های اجتماعی است و ناصر خسرو که ازین سا ختار اجتما عی اقتصادی سخت رنج دیده بود بـــا پشتیبانی از جنبش اسما عیلیـــان سر بلند کرد و دست اندر کـــار پیروزی این جنبش از اول تا آخر عمر با متانت و پایداری از آن حما- یت نمود و بدان وفادار ماند.

حواشی

۱ـ تصویری از ناصر خسرو ،علی دشتی ، تهران ۱۳٦۲ . ص ۱٦ .

۲ـ سفر نامه ناصر خسرو : به‌کوشش نادر وزین پور ۱۳٥٤ ـص ۱۹ .

۳ـ یاد نامه ناصر خسرو:دانشگاه‌فردو سی ، دانشکده ادبیات وعلوم انسانی ، ۱۳٥٥ ، ص ٥۹۱ ـ٥۹۲.

٤ـ ناصر خسرو و اسما عیلیان :برتلس ترجمه آرین پور ، ص ۲۰.

٥ـ خوان الاخوان مقدمه :ناصرخسرو ص ج با مقدمه و تراجم اعلام.

٦ـ نورو ظلمت در تاریخ ادبیات‌ایران : میخایل‌زند، ترجمه اسدپور پیرا نفر، ص ۷۰.

۷ـ تاریخ اجتماعی‌ایران :مرتضی راوندی ، جلد دوم ص ۱٤۰.

۸ـ وضع اجتماعی‌دوره غزنویان:دوکتور محمد اکبر مددی کابـل ، ۱۳٥٦ ، ص ٥۱٥ .

۹ـ ترجمه تاریخ یمینی : ابوا شرف ناصح بن ظفر جرفاد قانی، به اهتمام دکتر جعفر شعار ،۱۳٥٥،ص ۳۸٦ .

۱۰ـ مالکیت ارضی و جنبش‌های‌دهقانی در خراسان : محمد اعظـم سیستانی ، کابل ، ۱۳٦۳ صـــص،۲۹۷ .

۱۱ـ تاریخ ایران‌از دوران‌باستان‌تا پایان سده ۱۸ :ل .واسترویوا و همراهان ، ترجمه کریم کشاورز ،تهران ، ۱۳٥٤ ص ۲٦۳ ـ۲٦٤ .

۱۲ـ فداییان اسما عیلیه :برناردلویس، ترجمه فریدون بدره یی ، تهران ، ۱۳٤۸ ص ۱۹۹ .

۱۳ـ ترکستان نامه : بارتو لـــدترجمهٔ کریم کشاورز ۱۳٥۲ ، جلد دوم، ص ۳۲.

۱٤ـ برخی بر رسی ها در باره‌جهان بینی ها و جنبش های‌اجتماعی درایران : احسان طبری ا یـران:۱۳٤۸ ص ۲۲۷ .

۱٥ـ یاد نامه ناصر خســـــرو:دانشگاه فر دوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی ص ٦۳۳ـ ۱۳٥٥.

پوهاند داکتر جلال الدین صدیقی

بررسی نحوهٔ بازتاب تضاد های طبقاتی در آثار ناصر خسرو

چنانکه دانشمندان جامعه گـراتحلیل نموده اند ، رتاریخ همـه جوامعی که تا کنون وجود داشتـه‌اند ، در بستر تضاد های طبقا تـی که در ادوار گونا گون‌اشکال گونا گونی داشته ، سیر کرده است (۱) از اینجاً ست که تضاد های طبقاتی‌اهمیت ویژه جهت تحلیل و بررسی اوضاع و احوال اجتما عی در تمام‌دوران می یابد که در آثار ادیبا ن و شاعران باید رد یابی گرددواین‌مطلب در آثار ناصر خسرو وقبا- دیانی بلخی نیز باز تاب خـود رایافته است . اما برای اینکه اینگونه تضاد ها را دریابیم ناگزیر بـه‌چگونگی موجود یـت تضاد هـاو تفکیك و تصنیف آن باید بپردازیم‌تا نخست شنا خت گذرایی از آنها بدست داده و سپس به ردیابی آن‌ها در آثار ناصر خسرو توفیـق بیابیم .

تا زمانی که ما اشیا را به مثابه‌اشیای بی جان ، ساکن، منفرد در کنار یکدیگر و یکی بعد از دیگری‌مـلا حظه کنیم ، به هیچگو نـه تضادی بر نمی‌خوریم ، به خصو ـصیاتی بر می خوریم که بعضـی

مشترك و برخی متفاوت و یا حتـی‌متضادند ، که در این صورت ایـن تضاد بین اشیا متعدد منقسم بوده‌و بنابر این تضادی در خود اشیـا نمی باشد . جاییکه چنین شیوهٔ بررسی کافی باشد ، طرز تفکر عادی و میتا فزیکی هم وافی است ، بـرعکس همینکه ما اشیا را در حرکت شان، در تغییر شان در زنده گی‌شان و در تاثیر متقابل شان بـــر یکدیگر بر رسی کنیم قضیه کاملابه نحو دیگری خواهد بود . دراینجا بـــلا فاصله به تضاد های بر مــــی‌خوریم ، خود حرکت هم نوعی تضاد است .(۲)

این امر خود به خود مبین مقوله‌عام بودن تضاد است . یعنی اینکه هیچ شی یا پدیده یی نیست که دردرون خود تضادی نهفته نداشتــــه باشد . بدون تضاد عالمی موجـودنبود . همین استدلال منطقی عینی‌و واقعی ثابت کرده است که نیروی‌محرکه جنبش پدیده ها در خارج‌از آنها نیست در درون آنهاست ، درتضاد ی است که در هر رونــــد تکاملی نهفته است . بر اثر ایـن‌نیروی درونی است که پدیده هــــا تکامل می یابند . (۳)

اما منبع تـلاش های متضـــــادعبارت است از تضاد و اختــلا ف‌در وضعیت و شرایط زنده‌گی طبقا تی‌که جامعهٔ مورد نظر بر آنها تقسیم شده است . این وضعیت و شرایطزنده‌گی طبقاتی انواع تضاد ها را ایجاد کرده است که در آن جملــه‌تضاد های عام و تضاد های خاص شامل است .

مبارزهٔ ناصر خسرو به حیـــث‌شاعر ، دانشمند و حکیم ،روشنفکر عصیان گر و مردم خواه ،ضدظلم‌و ضد ستم های گونا گون طبقات حاکم عصرش ، در لفافهٔ الـــفاظ وعبارات و کار برد های گونا گــون مفا هیم بیان شده است که بیشترمتوجه زبون ساختن و از پــــاد در آوردن طبقهٔ حاکمهٔ آن روز گاربوده‌است که متشکل از ترکان سلجوقی بوده اند . ترکان سلجوقی به قول‌بار تولد چنان سیا ستی رادر پیش گرفته بودند که باعث استـــــو اری‌سیادت سیا سی بزرگان صحرا ـ نشین و لشکری ترك و استقـــرارشیوهٔ اقطاع‌وتضعیف دستگاه دولت مرکزی گردید . بدین گونه در طی‌این قرن دهقانان ، یعنی بزر گـــان

قدیمی زمین دار از میان رفتنــــد.دهقانان جای خود را بالاجبار بـــه بزرگان لشکری و صحرا نشین ترک‌دادند و پایهٔ اتکای اجتما عی اینان همانا زمین داری مشروط لشکر یان‌یا رسم اقطاع بوده که در عهـــد ساما نیان نیز وجود داشته ، ولی‌در دوره قرا خانیان و سلجو قیان در قرن یازدهم میـلادی به مر اتب‌بیش از پیش بسط و توسعه یافت و بر اثر آن قدرت متصر فات‌اراضی‌اقطاعی یا اقطاع داران ، افزون شد و در عوض نفاذ حکم دولت مر کزی‌کاهش یافت . (٤) از سوی دیگر اصل تصر افات قبیلوی و عشیره‌یی‌که در میان صحرا نشینان تـــرك سلجو قی و فراخانی حکمفر ما بود،اصل حکومت و قدرت واحـــــد را تضعیف نمود . همچنین سیـــادت‌قبایل ترك وســلاطین سلجو قی به خاطری برای اهالی ماورا لنهـــر،خراسان و ایران زیان آور بـــوده است که آنان اراضی رااز باشنده‌ـگان اصلی غضب نموده به صحرا- نشینان لشکری به‌طور اقطاع‌دادند،که این امر اراضی ملکی را بی بها ساخته ،زمین داران اصلی را ازپای‌در آورد . چنانکه در زمان هجـوم مغول دیگر از دهقا نان ، همچـــوقشری جداگانه‌از ساکنان خراسان، ماورا لنهر یاد نشده است .(٥)

باز تولد هم مبارزهٔ پیروان سنی‌حنفی و شافعی را بایکدیگر و هـم مبارزه اینان را متفقا با شیعیان‌ری‌اصفهان ، نیشا پور ، مرو و دیگر شهر ها در قرن دوازدهم و آغـازقرن سیزدهم میــلا دی مبارزه یی مبتنی بر تضاد های طبقا تی‌میداندو چنین می گوید :(ظاهرا در زیر لوای مذهب مبارزه اقتصاد ی‌میان‌عناصر و قشر های گونا گون سا- کنان شهری و به ویژه میان شهروروستا جریان‌داشته.)بارتولدحدس میزند که در این جدال (شافعیان‌نمایندهٔ سران شهری (یعنی بزرگان زمین دار و بارز گانان کـــلان) وحنفیان نماینده پیشه وران و قشر های متوسط شهری‌و شیعیان‌نمایندهٔ‌روستا ییان نواحی کشـــا ورزی مجاور شهر ها بوده‌اند) (٦) .

این مبارزه ظاهراً مذهبی را ما درروز گار نا صر خسرو قباد یانی بلخی با شدت وحدت آن مشا هده‌می نماییم . به ویژه اینکه در ایـن روز گار دولت مقتدر و صا حـــب‌نفوذ فاطمیه در مصر و شمال‌افریقا با قدرت تمام حکمر وایی داشت که‌برای دولت عبا سی و دولـــــت

سلجوقی متحد آن دشمن خطر ناکوجانی بشمار میرفت . ازسوی دیگر این تضاد ایدیا لوژیکی قبلا هم‌بنیاد یافته بود ، چنانکه از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجـــم‌هجری قمری مبارزهٔ شدیـــدی در عراق ، ایران و خراسان‌با اسمعیلیه‌و قرامطه شروع شده ، بر شدت آن افزوده شد ، و اندك ، انـــدك‌انتساب به مذهب با طنی وسیله یی برای اتهام مردم شد . چنانکه هر گاه قصد مصادرهٔ اموال یا شکنجـه و آواز و قتل کسی در میان بود ،اورابه قرا مطه منسوب میداشتند.

در زمان سلجو قیان اختـــلاف‌فاطمیان با سنیان به ویژه با مرکز خـلافت عباسی در بغداد به جـایی‌رسیدکه «در بغداد بین سنیـــا ن و شیعیان پیوسته زد و خورد مـی‌رفت و شهر دچار فتنه و آشـوب بود ...بساسیری فرمانده‌پاسداران‌آل بویه در سال ۱۰۵۹م بغـداد را تصرف کرد و به فرمان او شانزده‌ماه خطبه به نام خلیفهٔ فاطمی‌خوانده شد ... بعد ها سپا هیان طغرل باردیگر بغداد را به تصرف در آورده بسا سیری را کشتند و سریردولت‌را به خلیفه باز گرداندند .»

بدین ترتیب مشا هده می کنیم‌که‌به قول آ.ی. برتلس ، «در قـــرن یازدهم میـلادی ، در عهد ناصر ـخسرو ، منافع گروه های عمـــدهٔ اشرافی خراسان ، یعنی دهقا نـان‌قدیم محلی ، مالکان امـلاك (جدید) ،ســلا طین وامرا ، کـــار داران‌سلطان ،اجاره داران ، سپا هیان اقطاع دار و اقطاع دارانی کـــه ازمیان اعیان نوکر باب بر خاستـــه بودند ، همه با هم درآمیخته ووضع‌اجتما عـــی آشفتـــه و در همی به وجود آورده بودند .»(۷).

ناصر خسرو قباد یانی بلخی ،جهت‌بر جسته جلوه‌دادن تضادهای موجود در طبقه حاکمه روز گارش‌آنها را با روز گار قبلی و ایـــام کهن مقایسه نموده و با یاد کـــرد افتخارات گذ شته ، افسوس می‌خورد که جامعهٔ روز گارش چیـن‌زبون و بیچاره و مفلوك گشته‌است. بدین گونه او خواسته است ،طبقهٔ‌حاکمهٔ ترکان سلجو قی‌را بکلی نفی نماید . او گوید :

کوت فریدون و کجا کیقـــباد کوت خجسته علم کـا ویـان
سام نریما نکوو رستم کجا ست پیشرو لشکر ما زنـــدران
بابك ساسان کووکو اردشیر کوست نه بهر ام نه‌نو شیروان

این همه باخیل وحشم رفته‌اند نه‌رمه ماندست کنون نه شبان (۸) همچنان ناصر خسرو از عهـــدساما نیـــان به نیکی یاد کرده وبا مقایسه آن روز گار با روز گـــارخودش کوشیده است تا مردم خود را علیه نفوذ سیاسی بیگا نگـــان‌یعنی ترکان سلجو قی بشورا ند .
دوره سا مانیان که در سال۲٦١هـ ق ۸۷٥ توســـط نصـر بن احمد سا مانی آغاز گشت و در زمان‌امیراسمعیـــل بن احمدساما نی (۲۷۹ـ ۲۹٥هـ ق) در ماورا لنهر و خراسان‌زمین بسط و توسعه پذیر فـت ، دورهٔ مجدو عظمت اقتصادی ، مدنی،اجتما عی و سیا سی شمرده شده که خاطرهٔ آن در ذهن مردم ما تـــادیری باقی ماند . با نفوذ ترکـــان سلجوقی احوال مردم این نواحی‌به‌به‌ویرانی‌و اضمحلال‌گرایید که‌ناصر خسرو بدین گونه به آن اشاره‌دارد،و این اشاره از مردم دوستی شاعر نامدار مو صوف حکایت مینماید :

خراسان ز آل سامان چون تهـی‌شد
همه دیگر شدش احوال و ســامـــان
ز بس دنیا ز بر دستـــان بـمانـدند
به زیر دست قومـــی زیـــر دستـــان
به صورت های نیکـــو مرد مـانـــــد
به سیرت هـای بد گرگ بیـــابـــان

در جای دیگر گوید :
ســلام کن زمن ای باد مرخراسانـــرا
مرا هـــل ُفضل و خرد رانه عام‌ونادان را
* _ * _ *
نگه کنید که در دست این و آنچو خراس
به چند گونه بدیدید مر خراسانـــرا
به ملك ترك چرا غره اید ؟ یادکنید
جـلال و عزت محمود زاو لستانـــرا
کجا ست آنکه فریغو نیان زهیب‌او
ز دست خویش بدادند گوز گـانـــرا؟
چو هند را به سم اسپ ترك‌ویراکرد
به پای پیـلان بسپرد خاك‌ختـلا ... ‌ا

چو سیستان ز خلف ،ری زرازیان ، بشتد
وزا وج کیوان سر بر افراشت ایوان را ...
پریر قبلهٔ احرار زاو لستان بود
چنانکه کعبه‌ست امروز اهل ایمان را
کجاست اکنون آن فروان جلالت جاه
که زیر خویش همی دید بـرج سرطانرا ؟

* * *

ز بهر حال نکو خو یشتن هـلاک مکن
به در و مرجان مفروش خیره مرجانرا
نگاه کن که به حیلت همی هلاک کنند
بهر پر نکو طاوو سان پران را...
کنون که دیو خرا سان بجملـه ویران کرد
از و چگونه ستانم زمین ویرا نرا ...
مرا بدل ز خراسان زمین یمگانست
کسی چرا طلبد مرمر اویمگا نرا (۹)

از این ابیات به خوبی مشا هـده میشود که بابه قدرت رسیدن سلجو-
قیان تضاد های آتشی ناپذیر طبقاتی به خوبی عرض وجود نموده و دگر
گونی احوال ،کار را بجایی کشانده بود که نتیجه یی جزویرانی و سقوط
ارزشها ی مدنی،فر هنگی ،اقتصادی و اجتماعی ببار نیاورده بود .
ابیات ذیل را بر می خوانیم .
چونکه نکو ننگری جهان چـو نشد ؟
خیرو صـلاح از جهان جهان چون شد ؟...
فعل همه جور گشت و مـکـروجفـا
قول همه زرق و غدر و افسو نشد
ملك جهان گر بدست دیوان بـد
باز کنون حالها همیـدون شد
سر به فلك بر کشید بی خردی
مردمی و سروری در آهون شد
باد فرو مایگی وزید، وزو
صورت نیکی نژند و محـزون شد

خاك خراسان چو بود جای ادب   معدن دیوان ناکس اکنون شد
حکمت را خانه بود بلخ و ،کنون خانه‌ش ویران و بخت وارون شد
ملك سلیمان اگر خراسان بود   چونکه کنون ملك دیو معلون شد
لاجرم از نا قصان امیر شدند   فضل به نقصان و، نقص افزون
سوی ضحاك بد هنر ز طمـــع   بهتر وعادل ترازفریدون شد(۱۰)

چنانکه معلو مست در آنروز گار،در پهلوی نظام فیودا لی ، نظـــام برده گی نیز به حیات خود ادامـــه‌میداد ، و یکی از رشته های مهـــم تجارت خرید و فرو ش برد گان(اززن و مرد) بود (۱۱).

چنانچه محمود غزنوی لشکـــر ی‌بیار است از غـــلامان ترك زرخرید که هستهٔ مرکزی و اساس نیرو های‌جنگی محمود را تشکیل میـــداد . (۱۲) از اینجا ست که مادر زمـــان‌ناصر خسرو به عواقب زشـــــت موجود یت برده‌گی و بویژه فســـاداخـــلاق در میان مردم مواجه مـــی شویم . دکتر ذبیح الله صفا گوید:در دستگاه ساما نیان و دیالمـــــه غـــلامان و کنیز کان ترك بسیـــــاربـــــوده انـــد. ... در اوا خـــر عـــــهد سا مـــا نیان عده یـــــــی‌از این غـــلا مان که به مراتب عالیه رسیده بودند ، در دستگاه دولتی‌به‌سر می بردند ... و این غـــلامان‌هم ممکن بود بعد از وصول به مراتب‌بزرگ‌خود غـــلا مانی‌بخرند ،چنانکه الپ تگین هنگامی که از خراسا ن‌بیرون میرفت ، دو هزار و هفتصد غـــلام ترك داشت .

از نتایج تسلط غلا مان ترك‌یکی‌بر افتادن خاندا نهای قدیم بوده‌و اثر دیگر آن بود که اینان بر اثـــرطمع شدید به جمع مال دایمـــاً در حال مصادرهٔ اموال مردم بودند وحتی به تهمت هایی از قبیل تهمت (بددینی) هم آنانرا وادار به تسلیم‌اموال خود می کردند که این امـــر باعث فساد گشته ، علم و دانش‌کاهش یافت . اثر دیگر تسلـــــط غـــلامان ترك رواج تعصب دینـــی‌بود .» (۱۳)

ناصر خسرو از اینکه مشا هده‌می کند که(آزاد زاده‌گان) به‌برده‌گان برده گان تبدیل شده اند و به‌طبقهٔ‌حاکمهٔ بیگانه که محصول نظام برده داری بوده است گرایش یافته اند، سخت خشمگین شده ، و چنین‌می‌سراید :

بر آزاد گان کبر داری و لیکن ینال وتکین راینال وتکینی (۱۵)

و یـــا:

زشت بود بـــودن آزاده را بندهٔ طوغان و عیال ینـــال
شرم نداری همی از نام زشت برطمع آنکه شوی خوب حال(۱٦

پی آمد نظام برده گی را ناصـرخسرو چنین شرح داده است کـــه آزاده گان را بزانـــو در آورده وزیبایی و صفایی‌جامعه‌را به (بدفعلی) (شومی) (بی هنری) و (نگون سازی)مبدل ساخت :

باغی بود این که هر درختـــی حری بودی و خوب کرداری
در هر چمنی نشسته دهقانی این‌چون سمنی وآن چون گلناری
پر طوطی و عندلیب اشجار ش بی هیچ بـلاو شور و پیکاری
دیوی ره یافت اندراین بستان بد فعلی و ریمنی (و غداری)
بشکست و بکند سرو آزاده بنشاند به جای او سپید اری
ننشست ازآن سپس دراین‌بستان جز کرگس مرده خوار ، طیاری
و ز شومی او همی برون آمد از شاخ به جای برگ‌او ماری
گشتند رهی او زنـــا دانـــی هربی‌هنری‌و هرنگون ساری...۱۷

این قول داکتر صفارا که‌درنتیجه‌شیوع برده گی بر ارکان جامعـــه فساد رخنه کرده بود ،ناصر خسرودر طی ابیات ذیل به وضا حت‌بیان نموده است :

به نیکی کوشم و هرگز نباشم بجز برنیك نا کردن پشیمان
ندزدم چیزکس کان کارموشست زیان کردن مسلمان را زپنها ن
یکی میزان گزیدم بس شگفتـــی کزان به نیست میزانی به حران

ف . انگلس خاطر نشان کرده که‌شکل مبارزات تاریخی را در اکثـر موارد، شعور سیاسی و عقیدتی(ایدیو لوژیك) یك جمعیت و بـــه خصوص اندیشه های مذهبی‌وتکامل‌آنها در سیستم عقاید دینی ،تعیین می کند .(۱۹) ناصر خسرو نیـــزمبارزه ضد طبقات حاکمه روز گارش را در تکیه بر روی عقاید مذهبـــی‌اسمعیلیه و با طنیه تقویت بخشیده و بدین گونه با ایدیا لوژی حاکـم‌در کشورش به ستیزه بر می خیزد و بسی از تضاد های ایدیا لوژیك‌طبقاتی را نفی ورد می کند .

به قول داکتر ذبیح الله صفا فرقه‌اسمعیلیه که به بحث و استدلال و فلسفه وعلوم عقلی توجه داشتند...و چون نشر دعوت آنان بـــا دورهٔ

تعصب و غلبهٔ فقها و محدثین بـراهل علم و استدلال مصادف بود ، بنابر این آنان به حفظ علوم عقلی‌توجه زیاد مبذول داشتند و به‌فکر و استدلال خومی گرفتند ... و طبعا به تحصیل علوم فلسفی راغب و حامی حکما و علما بودند .(۲۰) ازاینجاست که ناصر خسرو به عقل و دانش ارج و منزلت والایی قایل‌است . او گوید : (علم اندر یافـتن چیز هاست، چنانکه آن‌چیز هاست،و اندر یابندهٔ چیز ها چنانکه هست عقل است و علم اندر گوهر عقـــل
هستی ها همه زیر اوست .) (۲۱)است ... و علم آنست که چیز هاو

از ایجا ست که فکر مذ هبی‌ودینی در پرتوعقل ودانش به نیروی باید مبدل گردد که‌انسانی بـــدون تحکم و بافهم و دا نش ازماهیت آن در گرایش و یاعدم گـــرایش بدان مخیر و مختار باشد.این‌پروسه روزی‌به‌نحوی‌که مولف‌دانشمندانتی‌دورینگ بر رسی نموده اســـت ، میسر خواهد گشت . او گـوید :(... هر گاه انسان دیگر نه فقـــط تعقل بلکه تحکـم نیز کرد ، تازه‌آنو قت است که آخرین نیـــر وی بیگانه‌یی نیز که اکنون در مذ هب‌منعکس میشود ، ناپدید خواهد شد و با آن خود بازتاب مذهبی نیز از بین میرود و آنهم باین دلیل ساده که دیگر چیزی برای بازتاب شدن‌وجود ندارد .)(۲۲) از سوی دیگـر کارل مارکس بر آنست که تضـادبین نوع انسان (یعنی زنده گـــی اجتماعی)و فرد انسان (یعنی نیاز-مندیهای زنده‌گی فردی) در جوامـع طبقاتی (که این تضاد در آنها شدیداست.) موجب بروز (ناخویشتنی) است، یعنی ماهیت آدمی را از وی‌باز می ستاند و به صورت کالا، دولت ، مذهب ،آداب‌ورسوم‌و غیره‌بروی مسلط می گرداند ، و انسان را به سوی (دوگانگی) میکشد ،یعنی‌حق و تکلیف را از هم جدا می کند انسان را وامیدارد که یکی خودش‌باشد و یکی بری جامعه ، یعنـــی روابط بین انسان را به روابط سالو سانه بدل‌میسازد،شخصیت‌انسانی را مسخ و مخدوش می کـند و آن‌چیزی را به وجود می آورد کـــــه هومودو پلیکس Homodyplex نام دارد . (۲۳)

ناصر خسرواین‌دو بعد شخصیت‌انسان را که در اثـر فشار وبزور شمشیر در ایدیا لوژی مذهبی راه‌یافته است ، با نظر انتقاد آمیز ی چنین بیان نموده است و انسان رابه فهم‌و دانش ترغیب نموده است: (بیشتر مردم از بیم شمشیر بـــی بصیرت و بی دانش‌دین‌پذیرفته‌اند،

آن دین برایشان بدعت باشد وچون‌دانش را بیاموز ندو به علم کـــار کنند از دوزخ رسته و به بهشـــت‌رسیده باشند .(۲٤) او می افزاید که (دوزخ اندرحد) قوه‌نادانیست‌و بهشت اندرحد قوه علم است.(۲۵) دانایی به حقیقت بهشت است ...و نا دانایی به حقیقت دوزخ است.

اینکه در تمام تالیفات ناصـــــرخسرو و جوب کسب و نشر (علم) کرار آخاطر نشان میشود ، بدیـــن‌دلیل است که او خواسته است از جور و ستم فقها ... و انحطاط علم‌و زور گویی جهال پرده بر داشتــه درنبرد وی در واقع نمودار«یك‌نبردایدیا لوژیك درد ناك یعنی نموداری از انحطاط رقت بار فرهنگ در زیرفشار تعصب دینی است‌که خراسان جولانگاه آن بوده است .»(۲٦) ...

ناصر خسرو معتقد بود که علم‌و عمل همچون نفس (روح) و بدن است و هما نطور یکه نفس و بدن‌با هم یکجا شده ، مردم را به وجود می آورد، علم وعمل هم‌باهم یکجـا باید قرار گیرد ، معهذا ناصرخسرو عمل را بر علم ترجیح داده، گوید:(عمل بی علم بهتر از علم بیعمـــل است . (۲۷)

ناصر خسرو دانا را بنیاد انسته گوید :

ز دانا نیست پنهان جان چنانك ازچشم بینایی

زنا دانست پنهان جان چنان کز گوش کرالحان

زنا بیناست پنهان‌رنگ و،بانگ‌از کر پنهاست

همی بینند کر آن‌رنگ او وبانگ‌را عمیان ...

اگر حکمت بیا موزی تو تخمـی‌چرخ گردان را

توای ظاهر توای‌باطن توای‌ساران‌توای پایان .(۲۸)

ناصر خسروبه همبستگی طبقا تـــی صاحب نظران اشاره کرده و کوشیده است که تضاد هـــا ی‌عقیدتی را مـلایم تر ساخــتـه از دشمنی بیهوده بر سر عقیده های‌متناقض جلو گیری‌نماید . اوگوید:

فضل تو چیست ، بنگر، برتـرســا

از سرهوس بـرون کـن و سودارا

تو مو منی ، گرفته محـــــــمدرا

او کافـر و گـــرفتـه مسیـحارا

ایشان پیمبـــرا ن و رفیقـــانــــد

چون دشمنی تو بیهده تر سارا (۲۹)

ناصر خسرو در سفر نامه اش باتوصیف دولت فاطمی مصــــر و چگونگی رونق اقتصاد و بازار آن دیار ، خواسته است بر عدم ثبات اقتصادی و وجود ظلم و ستم طبقاتی محافل حاکمۀ کشورش به طور غیر مستقیم اشارت نماید . او گوید: «اهل بازار مصر هر چه فرو شنده راست گویند و اگر کسی به مشتری دروغ گوید او را بر اشتری نشانند وزنگی بد ست او دهند تا درشهر میگردد و زنگ می جنباند و منادی می کند که من خــلاف گفتم و ملامت می بینم ، و هر که دروغ گوید ، سزای او مــلامت باشد .

در بازار آنجا از بقال و عــطـار وپیله ور هر چه فروشند ، باردان آن از خود بدهند ، اگر زجاج باشد واگر سفال و اگر کاغذ فی الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بر دارد ... در سنه تسع وثلثلثین وار بعما ئه (۴۳۹هق) سلطان راپسری آمد ، فرمود که مردم خرمی کنند ، شهر و بازار ها بیار استند، چنانکه اگر وصف آن کرده شود ، همانا که بعض مردم آنرا بـــاورنکنند و استوار ندارند که دکانهای بزا زان و صرا فان وغیر هم همچنان بود که از زر وجوا هرونقدوجنس و جامه های زربفت و قصب جایی نبود کـــه کسی بنشیند وهمه از سلطان ایمنند که هیچکس از عوانان و غما زان نمی تر سید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند وآنجا مالها دیدم از آن مردم که اگرگویم یا صفت کنم مردم عجم را قبــول نتوانستم کرد و آن آسایش وامن نیفتد و مال ایشانرا حد و حصر که آنجا دیدم هیچ جاندیدم. (۳۰)

ناصر خسرو به عنوان ادیب توانا و مبارزه نستوه هدف از ادبیات را که امروز دانش پژوهان معروف برشمرده اند ، به خوبی بـــر آورده ساخته است و علیه نظام طبقا تی روز گارش بپا خاسته ، همه زشتی های آنرا آشکار ساخته اســـت .گورکی گوید که هدف ادبیــــا ت «اینست که به انسان کمك کند تاخود را بشناسد و ایمان به خودش را تقویت کند ، میل به حقیقـــت و مبارزه با پستی ها را در وجــود

مردم توسعه دهد ، بتواند صفات‌نیك را در آنها بیابد ، در روح‌آنها عفت ، غرور و شهامت را بیـدارکرده ، با آنها کاری کند تا مردمی نجیب ، بهروز و قوی شده بتوانند،حیات خود را با روح مقدس زیبایی ملهم سازند »(۳۱).

چنانکه از ابیات ذیل نه تنهـاشناخت انسان زشت و زیبا ،نیرو- مند و ضعیف عهد ناصر خســرونمایان میگردد ، بلکه مبارزه با نظام طبقاتی آنروز گار هم‌ذر نفی ضمایم‌آن بر شمرده شده است . ناصـر خسرو گوید :

ابلیس لعین بدین زمین اندر ذریت خویش دید بسیاری
یك چند به زاهدی پدید آمـد بر صورت خوب طیلسان داری
بگشاد به دین درون در حیلت بر ساخت به پیش‌خویش‌بازاری
گفتا که «اگر کسی به‌صد بوده ست ستمگری و جبـاری
چون گفت که لااله الا للـــه نایدش به روی هیچ دشواری »..
هر زشت و خطای تو سوی مفتی خوبست وروا چودید دیناری
ور زاهدی و نداده ای رشوت یابیش درست همچو دیواری(۳۲)

و گناهی بزر گتر از این نیست‌که خلقی به نا حق به قتل برسند . ناصر خسرو در این ارتباط گوید:

خلق همه یکسره نهال خـدایند
هیچ نه بر کن تو زین نهال و نه بشکن
خون به‌نا حق نهال کنـــدن اویست
دل زنهال خـــدای کنـدن بر کـن
گر نپسندی همی که خونت بریزنـد
خون دگر کس چرا کنی تو بـه گردن؟ (۳۳)

ناصر خسرو در راه مبارزه بادشمنان در عین حال که راه تشدد را اختیار نموده است دلیل دوری وکناره گیری از دشمنان را نیـز در امر هو شیاری و خویشتن داری‌بر شمرده است . او گوید :

بگذرای باد دل افروز خرا سانی بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
اندر این تنگی‌بی راحت بنشسته خالی از نعمت و زضعیت‌ودهقانی

بی گناهی شده‌همواره برودشمن
ترك و تازی و عراقی وخراسانی
بهنه جویان و جزین هیچ بهانه‌نه
که توبد مذهبی ودشمن یارانی...
پیش نایند همی هیچ مگرکز دور
بانگ دارند همی چون سگ‌گهدانی
از چنین‌خصم‌یکی دشت نیدیشم
به‌گه حجت ،یارب توهمی دانی
لیکن از عقل روانیست که ازدیوان
خویشتن را نکند مرد نگه بانـی
مرد هشیار سخن دان چه سخن‌گوید
با گروهی همه چون غول بیاناتی؟ (٣٤)

و باز خود را تسلی داده ، کـه‌لااقل دانایان هنوز به وی حر مت می گذارند :

گر ندارد حرمتم جاهل مراکمترنشد
سوی دانانه نسب نه جاه ونه‌قدرو جست (٣٥)

در آخر لازمست بدین نکته توجه‌گردد که این همه مبارزات طبقا تی همراه با تضاد های روز گار ناصرخسرو را که در بالا بر شمردیم ، از جهتی در آثار شاعر موصو ف‌باز تاب خود را یافته اند که ناصر خسرو به حرکت و تحول در جامعه‌معتقد بوده است و (چرخ) راهمواره در (کار) میداند و سکوت را بکلی‌نفی میکند . او گوید :

هرکه گوید که چرخ‌بی‌کاراست پیش چانش ز جهل دیوار ست
کس ندید ، ای پسر، نه‌نیزشنید هیچ گردنده‌ای که بی‌کار ست
چون نکو ننگری که چرخ به‌روز چون چونیلست وشب گلزارست

زیر نویس ها :

١ـ مارکس.ك.انگلس، فریدریش.ما نیفست حزب کمو نست ! به‌زبان فارسی ، پرو گروس ، مسکـــو،١٩٧٩ م ،ص ٥٨

٢ـ انگلس ، فریدریك ، انتـی‌دورینگ . چاپ‌آفست مطبعه دولتی، ١٣٦٣ ش ، ص ١٠٩

۳ـ جوا نشیر .ف.م .اقتصادسیاسی ،حزب تودهٔ ایران ، ۱۳۵۷ ش ، ص ۱۰

٤ـ بارتولد.ترکستان نامه،مجله‌راهنمای کتاب ، فروردین ـ خرداد، ۱۳۵۵ ش، سال ۱۹ ،ش۱ـ۲ ـتهران ، ص ۱۲٤ ـ ۱۲۵

۵ـ ایضا ، سال ۱۹ ، ش ۷ـ۱۰،ص ٦۱۹ـ ٦۱٤

٦ـایضا ، سال ۱۹ ، ش ۱ـ۳ ،ص ۱۲۸

۷ـ آ.ی. برتلس ، ناصر خسروو اسما عیلیان ، ترجمه .ی. آرین پور، بنیاد فرهنگ ایران ،۱۳٤٦ش،تهران ، ص ۱۳٤ـ ۱۳۵

۸ـمهدی محقق ، تحلیل اشعارناصر خسرو ، چاپ دوم ، دانشگاه تهران ، ۱۳٤۹ ش ، ص ۱۵۲

۹ـ دیوان ناصر خسرو ، چا پ‌دانشگاه تهران ، ج اول ،ص ۱۱۷ ۱۱۸

۱۰ـ ایضا ، ص ۷۸ـ۷۹

۱۱ـ پیگو لوسکا یا و دیگران ،تاریخ ایران ، ترجمه کریم کشاورز ،چاپ پیام ، ص ۲٤۲

۱۲ـ پیگولو سکایا و دیگران ،تاریخ ایران، ترجمه،کریم کشاورز، چاپ پیام ،۱۳۵۳، ش ،تهران، ص۲٦۱

۱۳ـ دکتر ذبیح الله صفا،تاریخ‌ادبیات در ایران ،ج اول ، صـر ۲۲۷ـ ۲۲۹

۱٤ـ زنان سرایی ، کنیز کانی‌بوده اند که برای جمع و تمتع بکار می رفته اند . بنگرید : فر هنگ آنندراج، ج‌سوم ، چاپ تهران ،ص ۲٤۲٤

۱۵ـ دیوان نا صر خسرو ،چاپ‌دانشگاه تهران ، ج‌اول ، ص ۳٤۸.

۱٦ـ همان اثـر بالا ،ص ۳۵۱.

۱۷ـ همان اثر بالا ،ص ۱۰۸

۱۸ـ همان اثر بالا ،ص ۳٤۵

۱۹ـ مارکس .ك ، انگلس .ف ،نامه های بر گزیده ، ۱۹٤۷م،ص ٤۲۲، به استناد ، ناصر خسرو واسما عیلیان ، تالیف ،آ.ی. برتلس ترجمه ،ی. آرین پور .بنیاد فرهنگ‌ایران ،۱۳٤٦ ش ، ص ۸۸

۲۰ـ داکتر ذبیح‌الله صفا ،تاریخ‌ادبیات در ایران ،چاپ ابن سینا ، ۱۳٤۷ ش،ج اول ،تهران ص ۲٤۹.
۲۱ـ ناصر خسرو . وجه دین ،کتابخانه طهوری ، تهران ، ۱۳٤۸ ش، چاپ دوم ، ص ۲٦
۲۲ـ فرید ریش انگلس ، انتی‌دورینگ ، ص ۲۸۲
۲۳ـ احسان طبری . انسان‌پراتیك اجتماعی و رفتار فردی وی، کمیته دولتی طبع و نشر ج.د.ا ،۱۳٦٤ ش ، کابل ، ص ۸۲
Homady Plex رای تودن به انسان دوگانه یادویا بعدی و دو جهتی ترجمه کرد .(ج.ص)
۲٤ـ وجه دین ، ص ۳ـ٤
۲۵ـ همان اثر ، ص ٤۱
۲٦ـ ا.ی. برتلس ،ناصر خسروو اسما عیلیان ، ترجمهٔ آرین پور. ص ۲۰۲
۲۷ـ وجه دین ، ص ۵۷
۲۸ـ دیوان ناصر خسرو ، چاپ‌دانشگاه تهران ، ص ۲۸۹
۲۹ـ دیوان اشعار ناصر خسرو،به تصحیح ، سید نصر الله تقوی، ۱۳۰۷ ش تهران ، ص ۱۷
۳۰ـ متن کامل سفر نامه ، به‌کوشش محمد دبیر سیاقی ، کتاب خانه طهوری ، ۱۳٤٤ ش ، تهران،ص ۷۰ـ۷۱
۳۱ـ ماکسیم گورکی، هدف‌ادبیات ،ترجمه ،م.ه. شفیعیها انتشارات بابك ، تهران ، ۱۳۵٤ش‌ص ۱۲
۳۲ـ دیوان ، چاپ دانشگاه‌تهران ، ج اول ، ص ۱۳۵۱
۳۳ـ دیوان اشعار ، چاپ سال‌۱۳۰۷ ش ، ص ۳۳۵
۳٤ـ دیوان ، چاپ دانشگاه‌تهران ، ج اول ، ص ٤۳٦
۳۵ـ تحلیل اشعار ناصر خسرو،ص ۵۰
۳٦ـ دیوان اشعار ، چاپ‌دانشگاه‌تهران ، ج اول ، ص ۲۸٤

پوهیالی صالح محمد راسخ‌ایلدرم

بازتاب اوضاع اجتماعی در دیوان حکیم ناصر خسرو بلخی

حکیم ابومعین حمید الدین ناصربن خسرو بلخی ، یکی از سیما های درخشان و پر توان در تاریخ ادبیات کلاسیك دری است که در ماه ذیقعدهٔ سال ۳۹٤ ه.ق در قبادیان از نواحی بلخ بدنیا آمد (۱). در همانجا تحصیلات خویش رادرزمینه‌های مختلف علوم قدیمه از قبیل : صرف و نحو ، فقه تفسیر ، حکمت،فلسفه ، نجوم و غیره بسر رسانده به شعر و ادب دری علاقه گرفت.او نه تنها در سخنوری و دانش‌سر آمد روز گار خویش بود ، بلکه درعین حال مرد رزمنده ، آزاد اندیش و آگاه از سیاست نیز بود ، که‌درتاریخ ادبیات و فرهنگ وطن ما همانند چندانی نداشته است .

باری مارسل پروست گفته بود:

«نقش هنرمند متوقف ساختن زمان و ثبت لحظه هاست . زندگی بدانگونه که جاری است ، جز زمان‌از دست رفته چیزی نیست . زمان گذشته باید در یك تصویر جاودان‌هنری تغییر چهره دهد ، از نو زنده شود و باز دیگر جلوه گر شود .»

ناصر خسرو از عهدهٔ این وظیفه‌به نیکویی بدر آمده است. اوزمانش را دریافته (متوقف ساخته) و بـــه‌گونهٔ استا دانه ترسیم نموده‌است. کمتر سخنو ری را سراغ داریم که‌چون ناصر خسرو اوضاع اجتماعی، اقتصادی ، سیا سی و فرهنگی‌زمان‌خویش را در آثارش انعکاس داده باشد . شعر او را که بخوانی‌منظرجامعهٔ پر از ستمکاری بیرحمانــه، تبها جمات یغماگرانه ، کشمکش‌های‌مذهبی و بیداد ارباب زرو زور ،با همه آدمها یش و باهمه مناسبـات‌اجتما عی ـ اقتصاد یش در برابر دیده گانت مجسم میشود .

زنده‌گی ناصر خسرو در یکی ازاعصار پر سانحه و خونین قرو ن وسطایی (قرن پنجم هـ.) در تاریـخ‌خراسان زمین مصادف بوده است. در این دوره ، منا سبات نیمه‌برده‌گی‌و فیودالی حکمفرمایی داشته ،سلاـ طیـــن و دربار یان ،اعیان وملاکان‌وابسته به آنان قدرتی غیر محدود داشتند و با استبداد و ظلم بیحدبرمردم رنجدیده و مظلوم حکومت می کردند ، آنها حیات مرفه و پر جلال‌داشتند و از راه غارت و استثمار دهقا نان بی بضاعت زنده‌گی مـی‌نمودند . در مقابل ، توده های‌عظیم مردم با رنج و بدبختی روز افزون‌امر ازحیات میکردند :در راس‌ادارهٔ کشور ها سلطان یا امیر قـــرارداشت . زمام امور تمام کشور بـه دست او بود و هر طوری که میل‌داشت ، حکمروا یی میکرد ،مقامش میراثی بود و بدان سان که سلطنت‌را از پدر به ارث برده بود ، آنرا به پسر خود میگذا شت . مردم ،حتی درباریان و وزراء در ایـــن موضوع حق چون و چرایی نداشت‌چنانکه ناصر خسرو میگوید :

کجا باشد محل آزاده گان را درچنین وقتی

که بر هر گاهی و تختی نشسته‌میرو مولایی

نبینی برگه شاهی مگر غدار وبیباکی

نیابی بر سر منبر مگــر زرا ق‌کنایی

یجوز ولا یجوز ستش همه‌فقه ازجهان لیکن

سرایکسر زمان وقف گشتش‌چوجو زایی (۲)

دیوان ص ٤٥٨

با وجود اینهمه استبداد مطلـق،ویرانگری و بروز جنگهای خونین، زنده‌گی ناصر خسرو و بارونق‌نظام‌فیودالی همراه بود .(شهر هـــای

بزرگ وپر جمعیت، تجارت جوشان‌بزرگ وپر جمعیت، تجارت جوشان خرده و عمده و سیر دایمی کاروان‌های بزرگ در درون کشور بیـــن کشور ها ، کار گاه های متعـــددنساجی، عصاری‌وروغن گیری وفرش و اسلحه و ظرف ، غـلا مداری وبازار پر رونق غـلامان طـرازی و خرلخی و مراکز معتبر علمی ،رونق‌بازار بحث و تبادل فکری در زمینه های دین و علوم دینی (از قبیـــل کـلام) عرفان ، فلسفه ، منطق ، علوم طبیعی و ریاضی‌و ادبی ولغوی‌و نوعی در آمیخته گی وسیع وآزادی تمدنها در پهنهٔ وسیع اســلا می ومیدان فراخ مسافرت ها وشهرت‌ها همراه با رابطه دایرو گرم ایران باهند و چین و بیزانس ، قفقاز و عراق و حجاز و مصرو مغـــرب ازمختصات این عصر است . در درون این تقاطع عجیب مدنیتها و افکارو امتزاج امواج کوه پیکر ،حواد ثی بزرگ ، جان های پر جولان ،جسورنکته یاب و باریك اندیش شگفـت نیست . (۳)

چنانکه میدانیم ، زنده‌گی ناصـرخسرو با زنده‌گی پنج شاه معروف یعنی محمود ، مسعود ، طغرل آلپارســلان ملکشاه مصادف بوده‌است (٤). هنوز کودك خوردی بیش‌نبودکه در خراسان و ماورا لنهر حوادث سیا سی بزرگی روی داد . بدیـن‌معنا که در این سالها دولت مقتدر ساما نیها روبه زوال گذاشته ، پنج‌سال پیش از تولد ناصر خسرو ، محمود سبکتگین بر آنها غلبه یافت چند سال بعد ایلك خان حکمدار قره خانیها آخرین بقایای دولـــت‌سامانی را بدون اینکه با مقاو متی روبرو گردد ، در ماه اکتوبر سال۹۹۹از بین برده ، بخارا را اشغال نمود (٥). به این ترتیب ،پـــلان‌تذلیل سلسله های ایرانی که‌خلفای بغداد از مدتها قبل برای تحقق‌آن‌تـلاش مینمودند ، انجام یافت ودر خراسان و ماوراالنهر سلسله های‌ترك بوجود آمد ، محیط عصبیـــت مذهبی ، قشریت و سختگیـری وتعقیب و سالوس بنیاد نهاده شد (٦).

در دورهٔ محمود دولت غزنه بـه‌یکی از مقتدر ترین دولتهای جهان اســلا می مبدل شد . محمـــودسبکتگین بـه خاطر تو سعه ساحهٔ حکمروایی خود از هیچگونه شدت‌وحدت ، دریغ نکرد . او بیش از

سایر سلا طین غزنوی به کشورکشایی و لشکر کشی به ممالک همجوار پرداخت . در مدت ۲٤ سال سلطنت خود دوازده بار به هند لشکر کشید و آن سر زمین را مسخر نموده وی قلمرو آل زیار را تصرف کرد و آل بویه را به سوی ایران غربی پس راند (۷) و دولت غزنی را از بخارا تا قنوچ وسعت داد که به این حوادث ناصر خسرو در دیوان خود چنین اشاره میکند :

نگه کنید که در دست این و آنچو خراس
به چند گونه بدید مر خرا سان را
به ملك ترك چراغره اید یادکنید
جلال و دولت محمود زاو لستان را
کجاست آنکه فریغو نیان زهیبت او
ز دست خویش بدادند گوز گانرا
چو هند را به سم اسب ترك ویران کرد
به پای پیلان بسپرد خاك ختلان را
کسی چنو به جهان دیگری ندادنشان
همی بسندان اندر نشاند پیکان را
چو سیستان ز خلف ری زر ازیان بستد
و زاوج کیوان سر بر افرا شت ایوان را

دیوان ص ۱۱۷

لشکر کشی های محمود بر هند برای شخص محمود و برای کسانی که از هر کنج و کنار به خاطر غارت و یغما گری به دور او جمع شده بودند ، غنایم بی حد و حصری تهیه میدید ، لیکن تمام این لشکر کشی های محمود برای تودهٔ مردم جز تباهی و بر بادی چیز دیگری به ارمغان نمیاورد . طبعا محمود برای این لشکر کشی ها و نگهداری سپا هیان زیاد به پول هنگفت احتیاج پیدا میکرد. بنابر آن محمود بهر تر تیبی که میشد ، یا از تحمیل بار مالیات سنگین بر رعایا و یا تاراج اموال مردم ، این پول را بدست می آورد . دردوره محمود هزاران نفر به خاطر آنکه مال و جایدادش را سلطان ضبط کند ، به باد اتهام روش ارتداد زده شده از بین رفتند .

از سوی دیگر ، ملك داران واقطاع داران یا صا حبان قطیعه و «نان پاره» که اشرا فیت فیودال آن‌زمان راپدید میاورد ند، تحت‌حمایت امیران و سلاطین غزنوی ،وزیران‌و سپه سالاران آنها و نیز تحت حمایت خلفای عباسی روستا پیان‌وپیشه وران را می چاپیدند .«۸»

این وضعیت خود کامه گی حکام‌و اعیان ستمگر غزنویان درخراسان زمین را تشدید می بخشید . ولی‌دولت غزنوی از همان روز تاسیس خود محکوم‌به زوال بود . این‌دولت‌صرف نظر از نفرت و انزجار توده های مردم از دستگاه اداری سودجو و یغماگر و خون آشام غزنویان با منافع طبقات‌بالا نشین‌هم سازگارنبود . در نظر اشراف صاحب‌زمین که قدرت خود را بر روستا پیان‌استوار ساخته بودند ، دور سای اینکه به کاردا ران دولتی تبدیل‌شوند ، حقوق کافی بگیرند واحکام و اوامر سلطان محمود را بی چون‌وچرا اجرا نمایند ، چندان مایه‌دلخوشی نبود . آنان دیگر به یك دولت‌متمرکزو مستبد احتیاجی نداشتند. این بود علت سقوط نا گهانی شا هنشاهی غزنوی که دو قرن بعد سعدی را دچار حیرت کرده است.«۹»

در اواخر سلطنت مسعود اوضاع‌سیاسی و اجتماعی خراسان و ماورا النهر و ایران متشنج شد.مسعود با آن همه حشمت‌و استبداد خود نتوانست جلو پراگنده گی‌امورو چپاول تر کمانان سلجوقی را بگیرد . از سال ۱۰۲۵ میلادی‌به بعد در سر زمین خراسان سپاهیان غزنوی پیوسته باتر کمانان‌که مردم شهر نشین را غارت می کردند ، در زد و خورد بودند.روستا پیان که در نتیجه مالیات ها و عوارض سنگین و جابرانهٔ دولت‌غزنوی ، غارت وچپاول آنها ونوقف ممتد لشکریان مفلس ومستا صل‌شده بودند ، از محل اقامت خودرو به فرار مینهادند .«۱۰»

از سال ۱۰۳۵ وضع خراسا ن‌وما ورا النهر باز هم وخیم ترشد. ترکمنان سلجوقی با دسته های‌بزرگی از لشکر یان به ماورا لنهرو خرا سان سر از یر میشدند.مسعودناگزیر شده شخصا خود در راس لشکریان برگزیده علیه غزان‌سلجوقی وارد پیکار شود . ولی مسعود چندین بار از سلجو قیهاشکست خورد و بر خی از نواحی

خراسان وما ورا النهر را به آنان گذاشت . اما سلجو قیان به این را ضی نشده نیشا پور را بدون جنگ اشغال نموده ، خطبه بنام طغرل خواندند . این واقعه در سال ۱۳۰۸ م ۴۳۰ ه به وقوع پیوست واین سال آغاز دولت سلجو قیان شمرده میشود (۱۱) .

رویکار آمدن سلجوقیان درتاریخ خراسان زمین حادثهٔ المناکی بود. به خاطر آنکه از یك سو سلجو قیان نسبت به سا مانیان و غزنو یان به نظام قبیلوی سخت پابند بودند .آنها به انکشاف تمدن و علوم علاقه یی نداشتند . اگر چه در ده ساله نخست پس ازفتوحات سلجو-قیان مرکزیت دولت تا حدی برقراربود ، اما به تدریج این امپرا طوری بزرگ به ایالات تقریبا مستقل تجزیه شد و قلمرو شاهزاده ها و اشراف روز به روز بیشتر کسب استقلال نمودند . و از سوی دیگر، در این روز گار سیستم (اقطاع) با شیوه ظالمانه تر ترویج شده ، زمین های پهناور زراعتی به صورت (نان پارم) موقتی و دایمی به سپا - هیان داده شد . انبوه بزرگی ا زمردم کوچ نشین عزکه جز سپا - هیان طغرل و برادرش داود بودند، به سر زمین خراسان سرازیرشدند و زمین های حاصل خیز را که تصاحب کردند (به گفته ب.ن. - زاخودر شیوه بهره کشی از روستا ییان در اراضی دیوانی در عهد خلفا، بالنسبه از اراضی ملکی اشخاص ملا یمتر بوده و در نتیجه روا ج اقطاع در زمان سلجو قیان وضع روستا ئیان بدتراز پیش شد.ب.ن. زا خودر مینو یسد :

«بر قراری اقطاع در آسیای غربی انعکاسی سخت در وضع روستا - ئیان داشته . راست است که دردوره قبل بهره کشی از روستائیان بیر حمانه بوده ولی نباید فراموش کرد که چون بهره کشی بیشتر از طریق دستگاه دولتی مجری میگردید ، تا حدی ملا یمتر بوده و موازین فراوان حقوقی و دینی وعرفی و عادی ، حدود بهره کشی را معین میکرده است و تا اندازه یی از خود کامه گی بهره کشان ممانعت به عمل می آورد .» (۱۲)

بهر حال ، در دیوان حکیم ناصر خسرو ، نسبت به اوضاع سیاسی واجتماعی ،اقتصادی عهد غزنو یان ، روز گار سلجو قیان

بیشتر انعکاس یافته است که‌ایـن‌امر به دلایل ذیل میتواند بود :

ـ نخست اینکه حکیم نا صـــرخسرو در روز گار سلجو قیان ، بعد از چهل سا لگی به انقـلاب فکری‌اندر میشود و اسرار حقیقت مــی جوید ، بیشترین و ناب ترین آثارخود را بعد از اینکه انقلاب درونی در وجودش راه میبابد ، مینگارد .بنا براین حکیم ناصرخسرو اوضاع سیاسی و اجتما عی عصر را تنهـاپس از آنکه در پی حقایق میافتد ، در دیوانش ترسیم مینماید .

ـ دوم ، طوریکه در بالا نیـــزگفتیم ، روز گارتر کمانان غزنیست به دورهٔساما نیان‌و غزنویان دشوار تر شده ، بهره کشی فیودا لی و مبارزه طبقاتی در این عهد شدیدترمیشود ، فقها و قشر یون در برابر فلسفهٔ ،علوم‌عقلی و کلام صف‌آرایی‌مینمایند . در نتیجه وضع فر هنگ و علوم در این روز گار زوال مــی‌پذیرد .چنا نکه خود ناصر خسرو از دورهٔ آل سامان و غزنو یان بـــه‌مثابهٔ عصر درخشان با شکوه وپر جـلال یاد مینماید وبر گذشتـــــه‌خراسان تاسف میخورد .

خاك خراسان چوبود جـای ادب　　معدن دیوان نا کس اکنون شد
حکمت را خانه بود بلخ و کنون　　خانه‌ش ویران و بخت واژون‌شد
ملك سیلمان اگر خراسان بـود　　چونکه کنون‌ملك دیومعلون شد ؟
بنده تر کان شدند باز ، مگـــر　　نجم خراسان نحس و وارون‌شد
چا کر قبچا ق شد شریـف‌رذل　　حرهٔ او پیشکار خا تون شـــد؟

دیوان ص ۷۹

ـ سوم آنکه ناصر خسرو بـــاشامل شدن در ساز مان اسما عیلی مستقیما در برابر دولت سلجو قیان این دشمن سر سخت خـلافت فاطمی که خـلا فت بغداد راحمایت‌و تقویه میکرد قرار گرفت .فاطمیان از سلجو قیان نسبت به دیگرسلاله‌ها احساس خطر مینمود ند بنا بر آن ، آنها با آمدن ترکان‌سلجو قی‌در صحنهٔ سیا ست ، تبلیغا ت‌خود را در سر زمین خرا سان نیـــزگسترش‌داده بودند که تبلیغـــا ت حکیم ناصر خسرو در آثارش نمونهٔ‌آنست .

گذشته از آن خلفای فاطمی سعی‌داشتند که‌حتی المقدورتوسعه طلبی سلجو قیان را محدود سازند .(۱۳)ناصر این سیاست فا طمیان رابـا گستر ده‌گی در دیوانش بازتاب‌داده‌است .

هنگام بر رسی اندیشه هـــا ی‌اجتما عی ناصر خسرو نمیتوا ن از نهضت اسما عیلیان یادی نکـــرد. فرقهٔ اسما عیلیه یکی از شعب‌امامیه بوده ، در قرن چهارم و پنجم‌هجری‌دعوت آنان چه از نظر ساز مـــان سیاسی و چه از نظر مذهبی کامـلانضج گرفته بود .» حوزه حکمرانی خلفای فاطمی که در آغاز منحصـــر به قطعه یی از افر یقا بود ،آهسته آهسته گسترش یافت و مصر وشام‌و حجاز و یمن ودیار بکر وموصل و بعضی نواحی عراق را شامل‌شد.در زمان چهار مین خلیفهٔ آنهـــا االمعزالدین(٣٦٥ــ ٣٤١)به‌سرداری‌جوهر سپهسا لار بزرگ فاطمـــی مصر فتح شد (٥٨) و شهر قاهرهٔ‌معزیه بنیاد نهاده شد و پایتخـــت فاطمیان از افریقا به قاهره انتقال یافت. و درزمـان مستنصرهشتمین خلیفه فاطمی (٤٨٧ ــ ٤٢٧) کارآنان‌چنان بالا گرفت که ارسلان بسا ــ سیری که یکی از پیروان مستنصربود در حدود سال ٤٤٨ فتنهٔ عظیمی برپا کرد و واسطه را بگر فت وبربغداد مقر خـلافت عبا سیان استیلا یافت (٤٥٠) خلیفهٔ عبا سی القایـم‌بامر الله از بغداد بگر یخـــت بسا سیری نامش را از خطبـــه بیفگند وخطبه بنام‌مستنصرخلیفهٔ فاطمی کرد و رایات سپید را کـــه‌شعار علویه بود بجای شعار سیاه عباسی بر افرا شت .

اگر حمایت ســلا جقه نبود کاریکسره میشد و خـلا فت عباســی انقراض میافت . اما سلا جقه که‌از روی تعصب دینی ویابه اقتضای سیاست وقت در ترویج مذهـــب‌تسنن و حفظ مقام خلفای عباسی و قلع و قمع مخالفین آنها کوشش وپافشاری داشتند ،پا درمیان نهادند و طغرل سلجو قی به حمایت القایم‌با مر الله سپاه‌به‌بغداد کشیدوبساـ سیری را از بغداد بیرون رانـد .(١٤)

توجه فرقهٔ‌اسما عیلیه به فلسفه و علوم عقلی به بحث و استدلا ل نیز دستگیری و حمایت آنان ا زروستا ییان ، پیشه وران شهری و روشنفکران سبب شد که بسیاری‌ازدانشمندان و متفکران بزرگ خراـ سان زمین نیز به این ساز مان‌جلب‌شو ند . چون نشر دعوت اسماعیلیه با دورهٔ تعصب‌وغلبهٔ فقها ومحدثین‌بر اهل علم و استدلال مصادف‌بود، وجود ایشان در حفظ علوم عقلی‌تاثیرفراوان داشت .(١٥)

در سدهٔ پنجم و ششم هجری در خراسان و ماورا النهر مخالفت یا سلطنت سلجوقیان تحت لفافهٔ مذهب اسما عیلیه ظاهر شد (۱۶) بنابر همین امر بود که ناصر خسرو به سازمان اسما عیلیه شامل شدو نفرت طبقاتی فرو دستان و تیره بختان خراسان وماورا النهر ازدولت سلجو قیان بود که در اشعار ش منعکس ساخت ، در واقع شاعر به قیام وپیروزی آنان در زیر پرچم اسما عیلیه می اندیشید . (۱۷)

در قرن پنجم هجری ، در عهد ناصر خسرو و منافع اقشار عمدهٔ بهره کش خراسان ، یعنی سلا طین و امرا ، کار داران سلطان ، اجاره داران ، نظامیان اقطاع دارو دهقانان قدیم همه در هم آمیخته ، وضع اجتما عی آشفته و پیچیده یی را به وجود آورده بود . منا سبات اجتماعی فیودالی ، نابرابری اقتصاد ی، ستاندن خراجها و مالیات کمرشکن از رعا یا و استبداد خشن طبقات حاکمه، فقرو بدبختی ، جنگ های خونین و غارتگری ، کشمکش های المناك مذهبی ، رواج بازارریا و تزویر و تعصب ، قحطی ، خرابی سیستم آبیاری ، اینست سیما ی اساسی قرن پنجم هجری :

فعل همه جور گشت و مکروجفا — قول همه زرق و غدر وافسون شد
ملك جهان گربدست دیوان بود — بازکنون جالها همیدون شد
باز همایون چو جغد گشت خری — جغدك شوم خری هما یون شد
سر به فلك کشید بیخر دی — مردمی و سروری در آهون شد

دیوان ص ۷۸

یکی از حوادث ناگواری که درروز گار سلجو قیان روستا ئیان و فرود ستان را از پا در آورد، رواج اقطاع نظامی بود که از طرف سلطان به افراد نظامی داده میشد .«آ.یو. یاکوو فسکی در بحث ازوضع اجتماعی خراسان و مارا النهر در قرن یازدهم ، اجارهٔ سهام کشا ورزان و خراج را مهمترین وسیله درآوردن محصول اضافي از دست روستا ییان در اراضی سلطا نی وزمین های اشراف بزرگ میداند .

کشا ورزان علاوه بر پرداخت اقسام ما لیات و عوارض طاقت فرسا بایستی در احداث قنوات، ایجاد راه ها و غیره نیز شرکت نمایند ، (۱۸)

حکیم ناصر خسرو در اشعـــار ناب خویش این اوضاع نا گـــوار اجتماعی و اقتصادی را به صور تی نیکو منعکس ساخته است . بـــی عدالتی ، ظلم ، نا برابری اقتصادی و تضاد های طبقاتی در این اشعار او به انتهای درجه تبلوریافته است:

گردبازار بگرد اینك واحوال‌ببین چوتو خودمینگری من‌نکنم‌قصه‌دراز
آب‌جویی‌وسقاراچوسفا لست‌دهان جامه خواهی تووشلوار ندارد بزاز
دیوان ص ۱۱۲

ودر جای‌دیگر خطاب‌به کارفرما .یان و بهره کشان چنین میگوید :
ده تن از تو زرد روی و بینـــواخسپد همی
تا به‌گلگون‌می همی تو روی خود گلگون‌کنی
خوش بخندی بر سرود مطر ب‌وآواز رود
ورتوانی دامنش پرلؤلؤ مکنون‌کنی
دیوان ص ۲۵

ناصر خسرو نه تنها احـــوال‌طبقات بالایی جامعه را ترسیم مـی نما ید بلکه احوال ناگوار طـبقات‌مظلوم جامعه را نیز تصویر میکند. نا برابری اقتصادی و غیر عادلا نه‌و استثمار زحمتکشان توسط ملاکان را در ابیات ذیل به صورت، واضع‌بیان نموده است:
یکی بینم سپنجـــی نیا بـــدراه
ترارواق‌ز نقش و نگار چون‌ارمســـت
چومه گذشت تو شادی ز بهـــر غله یتیم
و لیکن آنکه ترا غله حمد اودهدبه غمست
دیوان ص ۸۸

و یـــا :
بنگر که مر آنرا خز است بستر وین رابه مثل زیر بوریا نیست
و آنراکه‌به‌آخر ده‌اسپ‌تازی است درپای برادر ش لالکا نیســـت
مسعود همی بر حر یر غلـــطد برپشت سعید ازنمد قبا نست
دیوان ص ۱۱۵

ناصر دردم ســلاطیـــن وامرایی‌که‌با حرص و آزمندی فراوان و بسی مستبدانه مال و دارایی مردم رامی‌ربود ند و منشا اینهمه ستمگریها و غارتگری بودند و در دستـــــورزنده‌گی آنها تنها قدرت ورزی کور

کورانه و آزمندانه قــرار داشت،قصاید طولانی و خشما گین سروده است . او با کمال شهامت وبدون آنکه‌از سرزنش‌دشمنانش بیاند ـ یشد ، ستم‌پیشه گان عصر را موردنکوهش بی امان قرار میداد . اوآن ها را مسلمان نمی شمارد و با این‌سخنان افشا گر خود پرده‌از روی جنایتها ی‌ننگین آنها بر میدارد :

گرگی تو نه‌میرمر خــراسان را سلطان نبود چنین تو شیطا نی
دیو است سپاه توبلی ، ولیکـن تا ظن نبــری تو که مسلما نی

دیوان ص ۱۴۵

پادشاه را در ظلم و غارتگری به‌باز واژدها تشبیه کرده میگوید:

گر شاه‌تویی ببخش و مستا ن چیز از شهری و روستا یــی
زیرا که ز خلق خواستن چیــز شا هی نبود ، بود گدایی
یا باز شه است یا تو بــازی زیــرا که چو باز میر بایـــی
و آن را که‌به‌مال وجان کنی‌قصد خـود باز نه ای که اژدهایــی

دیوان ص ۴۲۱

درنظر او سلطان ستمگرمستحق‌نکوهش است ،زیرا که‌او سیاهکار است .

تویی سزای نکوهش نکو هشم‌چه‌کنی
ندیدکاری‌هر گــز کسی بدین سیهی
مرا به گاه و تخت هیچ حاجـت‌نیست
بدل‌چه کینه گرفتی ز مـن بی گنهی
ز گردن و سر من گاه و تخــت‌خویش مساز
چه کرده‌ام من اگر تو سزای تخت‌و گهی

دیوان

ناصر خسرو نه تنها سـلا طین‌و امیران مستبد را مذ مت میکند، بلکه از عمال و در بار یانی‌که‌چاکرمنشا نه و چاپلو سانه به امیــد حصول مال و منصب شر یــــک‌ستم و جنایت های آنان میبودند، سخت‌متنفر است .در این روز گار کار داران کشوری که‌غالبا درشهر ها بسر میبردند ، به دو گروه‌عمده‌تقسیم میشدند و عبارت بودند از:

فقیهان (ماموران قضایی و روحانی)و دبیران (مامو ران اداری) . کار- داران بزرگ (وزیران وعامـــلا نولایات) غالبا مشاغل و منا صب را بهارث میبردند و به سر عت زیادعمـلا تبدیل به اشراف میشدند.» (۱۹)

شاعر ، عمال سلطان را به ایـن‌نحو نکوهش مینماید :

شادمانی بدان کت از سلطـــان خلعتی فاخر آمـــد و منشـــور
تابه پیشت یکی دگـر فاســـق پیش بهتر رودت فسق و فجـور
دیوان

هنگام خیر مست چو نال خـزانیند
هنگام‌شر سخت چو سد سکندر نـــد
اندر رکوع خم‌ندهد پای و پشت‌شان
لیکن‌به پیش میر بکر دار چنبر نـــد
گر رسم و خوی دیو گرفتنـــدلاجرم
همـــواره‌پیش دیو بداند یش چاکـــر ند
گرگ و پلنگ گرسنه گاو وبره‌برنـــد
ضیاع و ملك یتیمان همی. برنـــد
اینها که دست خویش چونشپیل‌کرده اند
اندر میان‌خلـــق مـز کـــی و داورنـــد
بی رشوه تلخ و بی مزه چون‌زهرو حنظلند
بارشوه چرب‌و شیرین چو مغـــز و شکر ند
دیوان ص ۴۲۵

در روز گارناصر خسرو ،فقیهان‌که ماموران روحانی بودند ، وضع ممتازی داشتند . آنها از حمایت‌کامل سـلا طین و امرا بر خوردار بوده. ،اهمیت قاضی، مفتی وفقیهان‌دیگر در ادارهٔ ولایات و شهر هـــا بسیار زیاد بود. در آن روزگـــارروحا نیون‌و فقیهان قشری متعصب برای کسب نفوذ جاه و جـــلال وثروت با در بار و اعیان و اشرا ف همدست شده بودند و در کـــارغارتگری و استمار فقرا باطبقـات حاکمهٔ وقت یاوری میکردند به‌جای‌آنکه تعالیم نیك و سود مند آییـن اسـلام را برای مردم بیاموزند ، به‌گونه های مختلف و شیوه هـــای خاص مشغول عوامفریبی‌وریا کاری‌بودند . ناصر ابر مردی بود پـــر

جا شگر و آزاد اندیش پس دربرابراینهمه اعمال ناشا یستهٔ آنها نمی توانست سکوت کند . آواز زهد فروشی زا هدان و واعظان نفرت سوزان داشته ، خطاب به آنهاچنین میگوید :

قندیل فروزی به شب قدر بـه مسجد
مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا
قندیل میفروز بیا موز که قندیل
بیرون نبرد از دل پر جهل تو ظلما
گرما نه ای ،مردمی از بهر چراانـد
مو من ز تو ناایمن وترسان زتوترسا
دیوان ص ٥

از خیانت و بیداد گری مفتیان چنین پرده بر میدارد :

هر زشت وخطای تو سوی مفتی — خو بست و روا چو دید دیناری
ور زا هدی و نداده ای ر شو ت — یا بیش درست همچو دیواری
گوید که مرا به درد سردارد — هر بیخردی و هرسبکبا ر ی
دیوان ص ٤٦٨

فقیها ی ر شو ت خوار را چنین مذمت مینما ید :

این رشوت خواران فقها اند شمار ا
ابلیس فقیه است گرا ینها فقها انـد
از بهر قضا خواستن و خورد ن رشوت
فتنه همگا ن بر کتب بیع وشرا انـد
رشوت بخورند آنگه رخصت بدهندت
نه اهل قضا اند بـل از اهـل قفا اند
دیوان ص ٩٧

و در جای دیگر میفر ماید :

همی خوا نند بر منبر زمستـی — خطیبان آفرین بر دیو ملعو ن
قضا آن یابد از میر خرا سـان — که خاتون زو فزونتر یابد اکنون
چوباز ازدردرآید، عدل چون مرغ — همان ساعت برون پرد زپر هون
کند مبطل محقی را به قولـی — روایت کرده حمار از فریغـو ن
دیوان ص١٤٥

قاضیانی که در مقابل پول «بندشریعت میگشا یند»و در خدمت طبقات حاکمهٔ وقت سر فرود می‌آورند ، سخت مورد نکوهش ناصر خسرو قرار گرفته اند :

ای حیلت سازان جهلا نیك پدیداست
کزحیله‌مرا ابلیس لعین را و زرا یید
چون خصم سر کیسه رشوت‌بگشاید
درحال‌شما بند شریعت بگشایید
اندر طلب و حکم قضا بر درسلطان
مانندعصا مانده شب و روز بپا یید

دیوا ن ص ٤٤٧ ویا :

منبر عا لمان گر فتنند — این گروهی که از در دارند
کی شود هیچ در دمند درست — زین طبیبان که‌زارو بیمار ند؟
بر دروغ وزنا و می خوردن — روز شب همچو زاغ ناهارند
ورود یعت نهند مال یتیم — نزد ایشان ، غنیمت انگار ند

دیوان ص ٤٧٣

ثرو تمندان ، ملاکان و تجار راکه شب وروزدرپی افزودن مال و دارایی و فریب مردم دیوانه‌وار خو یشتن را از این سو به آن سو میزدند،چنین نکو هش میکند:

در معده ات بر جان تو لعنت‌کندامروز
نانی‌که به قهر از د گر ی‌بسته ای‌دوش
تو گردنت افراخته و ان عاجزمسکین
بنهاده‌زانده وه ز نخ بر سر زا نوش

دیوان ص ٤١٤

شاعر پر خاشگر مابه شاعران‌شعر فروشی که شیفتهٔ «غـز لو عاشق مدح امرایند » طعنه میزندوبر آنها هشدار میدهد که اگر به‌طمع مال و منال چنین چاپلو سی کنند،نمیتوانند حکمت و معرفت رابدست آورند :

ای شعر فروشان خراسان بشناسید
این‌ژرف سخنهای مرا گر شعر ایید

بر حکمت میر ی ز چه پایید چوازحرص
فتنـــه‌غزل و عاشق مدح امرا ییــــد
یکتا نشو دحکمت مر طبع شمــارا
تـــاز طمع مال شما پشت دو تایید
دیوان ص ٤٤٧

خطاب به دبیر دیوانی که سالهاخدمت سـلا طین و امیران مستبد را کرده و هیچگاه‌از حوادث روزگارعبرت نگرفته و **بیدار نشده** است، میگوید :

پنجاه سال بـر اثر د یـوان رفتی به‌بی فساری ورسوا یی
بر معصیت گماشته روز و شب جان و دل و دوگوش ودوبینایی
بند قبای چا کری سلطـــــان چون ازمیان ریخته نگشایی ؟
فرمان کرد گار رایله کــــر ده شه را لطف کنی‌که (چه‌فرمایی؟)
دیوان ٤٥٦

شاعراز **انحطاط** فر هنگ وعلوم،از بی دانشی و **جهل مردم** شکایت کرده ، افراد مختلف جامعه را چنین‌ترسیم میکند :

خرگوش وار دیدم مـــردم را خفته دو چشم بازو خرد خفته
یك خیل خوك وارد در افتاده بایکد یگر چو دیوان کا لفته
یك جوق بر مثـال خر دمندان با مرکـب و عمامه زربفتـــه
دیوان ص ۳۸۸

و یـــا :
به ده دینار طنبوری بخرنـد به‌دانگی کس نخردجمع فرقان
خراسان ز آل‌سامان‌چون تهی‌شد همه‌دیگر شدش احوال و سامان
دیوان ص ۱۰۸

ناصر خسرو کشمکش های مذهبی‌را مذمت مینماید و متعصبیـــن را چنین خطاب میکند:

فضل توچیست بنگر برتر سا از سر هوس برون کن‌و سودارا
تو مومنی گر فته محـــمد را اوکافر و گرفته مسیحـــارا
ایشان پیمبر انند ورفیقا نند چون دشمنی اتوبیهده ترسارا
بشناس امام و مسجد را آنگـه قیس را نکوه و چلیپـــــارا
حجت به عقل‌گوی ومکن دردل با خلق خیره جنگ و دعوا را
دیوان ص ۱٦۸

منابع و ماخذ

۱)ذبیح‌الله صفا .تاریخ ادبیـات‌در ایران . جلددوم ، تهران :۱۳۳۸ ،ص ٤٤٣ .

۲) همه ابیاتی که دراین نوشته‌آمده از دیوان حکیم ناصر خسـرو چاپ دانشگاه تهران گرفته شـــده‌است .

۳) احسان طبری . بر رسیهایی‌در باره‌برخی جها نبینی‌ها وجنبش های اجتماعی در ایران .

چاپ دوم ، کابل :۱۳٦۱، ص‌ص۲٦۹ ـ ۲۷۰ .

٤) ایضا ص ۲٦۹

د) و . بارتولد . تاریخ سیاسی اجتماعی آسیای مر کزی تا قرن دوازده، از نشرات پوهنځی ادبیات علوم بشری ، کابل : ۱۳٤٤ ،ص ۱٦۹ .

٦) ، ص ۲٦۹، احسان طبری .

۷) مرتضی راوندی . تاریـــخ‌اجتماعی ایران ، انتشا رات امیر ـ کبیر ، جلد دوم،ص ۱۳٥ .

۸) احسان طبری ، ص۲٦۹

۹) آ.ی. برتلس. ناصر خسرووا‌سما عیلیان . ترجمه آرین پور از انتشا رات بنیاد فرهنگ ایران،تهران : ۱۳٤٦ ، ص ٥٥ .

۱۰) ایضا ، ص ٤٥ .

۱۱) ن.و. پیگو لوسکایا ودیگران.تاریخ ایران از دور باستان تا پایان سده هجدهم. ترجمه‌کریم کشاورز،چاپ دوم، تهران :۱۳٤۹ ، جلد اول ،ص ۳۰۱ .

۱۲) ایلیاپا ولوچ پترو شفسکی.کشاو رزی و مناسبات ارضی د ر ایران عهد مغول ، ترجمه کریـم کشاورز ، انتشا رات نیل ،تهران: ۱۳٤۷ ، جلد دوم ،ص ٤٤۳ . بـه‌نقل ازب .ن.. زا خودر . تاریـــخ مشرق در قرون وسطی ، ص ۹۳.

۱۳) ناصر خسروو اسما عیلیان،ص ۱۳٤ .

۱٤) ایضاً ، ص ٤۲.

۱۵ـ گ.س. ها جسن . فرقـۀاسماعیلیه ،ترجمه فریدون بدره‌یی، تبریز : ۱۳٤٦ ، چاپ دوم ، ص۱٦.۱۱ پیگو لو سکا یا و دیگرا ن ،ص ۳۰۱ .

۱۷) میخائیل زند .نورو ظلمت‌درتاریخ ادبیات ، ترجمه اسد پور ، تهران ۱۳۵٦ ،ص ۹۱ .

۱۸) ناصرخسروو اسما عیلیان،ص ٤۲ .

۱۹) ایضاً ، ص ٤۹ .

عبدالله کشتمند

تکوین افکار فلسفی ناصر خسرو قبادیانی

ناصر خسرو ادیب ، شاعرویکی از فلاسفهٔ خراسان است . او یکی از اولین فیلسو فانیست که اکثر آثار فلسفی و مذهبیش را به زبان مردم دیارش یعنی به زبان دری نگاشته است. او در عصری می‌زیست که بعضی از دانشمندان وخاصتا دانشمندان شو روی آنرابه نام رنسانس شرق نامیده اند .از جمله چالویان فیلسوف شوروی می‌گوید :((نقش فرهنگی ایران که درعهد عتیق ممتاز است در قرون وسطی فوق العاده عظیم است . دردوران فیودا لیسم فر هنگ ایرانیان زبان ادبی پارسی اهمیتی داشته‌اند که از فر هنگ کلاسیك یونان و زبان یونانی در عهد عتیق کمترنبوده است .))(۱)

(نقل قول توسط احسان اللهطبری ، جهان بینی‌هاو جنبش های اجتماعی ، صفحه ۲۶۵) . اگر این رنسانس شرق با رنسانس اروپا که گر چه درادوار مختلف به وقوع پیوسته اند (رنسانس در اروپا در قرون ۱۵ و ۱٦ میلادی) مقا یسه شود هر دو وجوه مشترك زیاد ی دارند . از جمله میتوان اعتلای اقتصادی فئو دالی ، تجارت ،صنایع هنری و همچنان نو آوری واصلاحنساجی ، بافندگی ، روغن کشی و غیره را که با خود رونق علم وفرهنگ را همراه داشته است ذکر

کرد . جریانات‌عمیق فلسفی ،ادبی،هنری وهمچنان نوآوری و اصـــلا در مذهب چه در ار و پـــا و چه‌درشرق‌با این ادوار تجدید حیات‌همراه بوده است .در شرق‌از دانشمندان،فلاسفه و شعرا چـــون رازی ، فارابی ،ابن سینا، ابوریحـــان ،غـزالی ، رودکی د قیقی ، فرخی، منوچهری ،فردوسی و غیره میتوان‌یاد کرد .

در اروپا نیز چهار قرن بعـــدتجدیدی در حیات اجتماعی وفرهنگی رخ داد و دانشمندان و فـلا سفه‌بزرگی چون کوپر نیک ، گالیله ، لئونارد و وینچی ، جوردا نوبرونو،توماس مور، ماکیاول و هنر مندان و ادبایی چون دانته ، بوکاس،مو نتنی ، مارو ، میکل انژه بالا خره علمای الهیات چون مار تین لوتر،ژان کالوین و توماس مونتسر تبارز کردند . و چه مشترك عصر تجدیدحیات در دو قارهٔ اروپا و مشر ق ـ زمین خاصتا در عکس العمل هـــاو جر یانات مذهبی به‌خو بی‌می‌تواند مشاهده شود . در اروپا فرقه های‌جدید درمذهب عیسوی کاتو لیـك تبارز کردند که بنام اصـلاح‌طلبان‌یاد می شو نداین جر یا ئا ت مذهبی بر ضد سلطهٔ مذهب رسمی‌و یـــاکلیسا که مرکز آن در روم بود قد علم کرده و طالب اصـلا حـــات‌در آن شد ند . از جمله‌نظر یات‌آنان نکته اساسی نظر یات مشترك همه‌اصـلاح طلبان عبارت بود از رجعت به متن اصلی کتاب مقدس یعنـــی‌انجیل‌و بر قراری ارتباط مستقیم‌بین فرد وکتاب مقد س .به عبا ر ه دیگرتفسیر و تاویل کتاب مقدس مربوط هر فرد بوده وتفسیر رسمی ازیـن‌کتاب به معنای تحریف نمودن کـلام آن است . به همین منظور اصـلاح‌طلبان اهمیت زیاد به تعلیم محتوی کتاب مقدس و طرز تعلیم داده اند همچنان به‌خاطر همین‌هدف است که اکثر آنان خواسته اند تا انجیل به زبانهای ملی تـر جمه شودتاهر فرد بتواند معنای واقعی آنرادراثـرمطالعه شخصی بفهمد ، حتی آنان خواسته اند تا اورا دوادعیه و دیگربیانیه های مراسم منهبی به زبان های ملی هر ملت خوانده و ذکـــرشود . تو ما س‌مو نتسئر که‌یك عالم مذهبی اصـلاح طلب و همچنان‌رهبرجنبش های‌توده‌یی و دهقانـــی در آلمان بود میگفت که چون از انجیل‌نقل قول شود بایست آنرا از قرینهٔ آن جدا ساخت و پاره های کامـل‌آنرا ذکر کرد تا معنای آنرا بـــه درستی از ورای متن کامل آند رك‌کرد .او می گفت که کشیشی‌واقعی

«نباید در برابر ستم مستبد یـــن‌آرام بنشینند ، بلکه باید وصیـــت نامه عیسی رابه مرد م بفهما نـــده‌آنرا به زبان المانی ذکر کنـــد و تشر یـــج کند تا مردم عیســوی واقعی در آینده به این ترتیـــب خساست ، بهره کشی و حـیله ومکر پنهانی درویش ها وراهبه هـا فرو خواهد ریخت.»

اگر به تاریخ سیاسی و اجتماعی‌مشرق زمین و خاصتا خراسان نظر انداخته شود پدیده های مشا بهی‌در عصرتجدیدحیا ت ویا رنسا نس شرق مشا هده‌میشود .در خراسان‌نیز دریك مقطع معین ز مانی کـه تحولات محسوس و کیفی را با خودداشت در دین اسـلام تغییرات و تحولات بنیادی به وقوع پیوســت.مانند آیین عیسو یت ، در دیـــن اســلام نیز فرقه های متعدد وجنبش‌های مذهبی عرض وجود نمود .اکثر این جنبش ها و جریانات مذ هبی‌دو مرام اساسی را پیش می نمودند مخا لفت با قدرت مرکزی اســلام‌که باقدرت سیاسی دروجود خلفای امپرا طوری اســلام ادغام یافته‌بود،تعبیر و تفسیر کـلام خدا ونـد و احادیث . از جمله این فرقه هــا وجریانات مذهبی میتوان از فرقه‌های معتزله ،اشا عره وا سمعیلیه یــادکــرد .

جنبش اسمعیلیه که در سر زمین‌خراسان جوانه زد و رشد یافت از همه اولتر جنبش توده‌یی و ملـــی‌خلقهای این سر زمین ها بود . با آنکه این جنبش دارا ی ایدیولوژی‌مذهبی خاص به خود است کـــــه شمه‌یی از آن در پایین ذکر خواهدشد اما قبل ازهمه جنبش اسمعیلیه بر علیه سیطرهٔ خـلافت عبا سیان،یعنی تسلط سیا سی نیرو های غیر ملی بوده است . در ینجا مادر نظرنداریم به تشریح جنبش اسمعیلیه بپردازیم زیرا این مبحثی اســــت‌جدا گانه و مطالعه و تحلیل آن ما را از موضوع دور خواهد ساخت ،اما منظور از یاد آوری مختصر این فرقه آنست که زنده گی ،شخصیت‌و افکار ناصر خسرو قبادیا نـی پیوند ناگسستنی با تاریخ وایدیو- لوژی جنبش اسمعیلیه دارد .

ناصر خسرو که در حدود ۹۰ـسال زندگی کرد قسمت اعظم‌زند- گی‌اش در ارتباط بسیار نزدیك باکیش اسمعیلیه سپری شد ، زیرا او از سالهای چهلمین زند گیش‌به‌کیش مذکور گرویده و بعدا یکی از مبلغین بر جسته این آیین شد و به‌حیث حجت جزیرهٔ خراسان به امر

تبلیغ مشغول گشت . تقریبا نیم‌قرن زنده‌گی پر کار و پیکار ،تا ـ ثیرات عمیق بر شخصیت ، رفتاروتفکر ناصر خسرو گذاشته است . میگویند که ناصر خسرو مردی‌بودسر بلند و مغرور ، او شاعـــر و متفکر در باری نبود، از مدح نفرت‌داشت و از شاهان و حکمر وایان دوری می جست و گاهی هم شدیداآنان را نکوهش میکرد . او به جاه و جـــلال و مال دنیا ارزشی نداده‌و بر خــلاف دانش علم را گرامـی میداشت ، چنانچه گوید :

دانش به از ضیاع و به از جاه‌وملك و مال
ایـــن‌خاطر خطیر چنین گفت مرمـرا

ناصر خسرو عـ لاقمندی به مال‌دنیا وارزش های دنیوی را درانگیزه ها و خواص بعضی انسان هـــــاجستجو میکند و فکر می کند کـه برای ریشه کن ساختن عــلایق بـه‌ارزش های دنیوی و جاه و جـــلال مال باید انسان ها رفتار وکردارشانرا تغییر دهند . ناصر بدیـــن منظور طمع و حرص را نکوهش می‌کند و توصیه میکند تا قناعـت را پیشه کرد .

طمع بسیار کردن خواری آرد
نتیجه خوا ریش غم خواری آرد
مدار از کس طمع هردم به چیزی
شبود خوار از توقع هر عزیزی
طمع آرد بـــروی مرد زردی
طمع راسر ببر گر مرد مردی
بر آن سختی که‌با تو روی‌بنمود
گر آسان گیریش آسان‌شود زود
بهر بادی مجنب ازجای چون‌بید
به‌تمکین باش‌همچو ماه‌وخورشید
(سعادت نامه، صفحه ۳۹)

مدان گنجی به از گنج قناعت
غنی مالست مرد این صناعت
دریغ است اینکه‌بهر یکدرم‌زر
گهر با خاك باید کرد همسر
(سعا دتنامه ، ص ۵۰)

همه این خواص و رفتارناصر خسرو قباد یانی ارتباط نا ـ گسستنی باایدیو لوژی مذهبی اوکه‌کیش اسمعیلیه است دارد. زیـرا کیش اسمعیلیه کیشی است مردمی آزادی خواه در اختــلاف ومنازعه با خلفا ، شاهان‌واشراف ونمایند‌گان خلفای عباسی در دیار خراسان .افکار مذهبی و فلسفی ناصرخسرونیز از این امر مستثنی شده نمی تواند .عقاید مذهبی کیش‌اسمعیلیه‌درهمه آثار نا صر خسرو هویداـ

ست . حتی میتوان گفت که مسایل‌مذهبی یکی از منابع الهام شعری‌و موضوع آثار ناصر را تشکیل مـی‌دهد . فلسفه و مواعظ و احکـام اخـلاقی و مذهب سه موضوع اسا ـسی تفکر او می باشد .

کتاب وجه دین به طور کامـل‌به تفسیر مسایل دینی از نظـر کیش اسمعیلیه اختصا ص داده‌شده‌واین کتاب ا مروز یکی از اساس مقدس پیروان این کیش است .

ایـن کتاب تفسیری است ازمسایل مذهبی چون مفا هیم ، احکام مراسم دینی ،احکام مذ هبی چون‌نماز ، روزه ، زکات ، حج ،خمس‌و غیره مفصـلا مورد بحث قرارگرفته مراسم مذهبی چون نکاح عید ، صدقه ، تیمم و دیگر مفاهیم اسا ـسی اسـلامی از دید گاه اسمعیلیه تفسیر شده اس ت. کتاب وجه دین‌از بحث در مورد مسایل فلسفی‌نیز بیگانه نیست .اندیشه هایی‌درموردعلم ، عمل ، حرکت ،حقیقت ،ظاهر، باطن و غیره درین کتاب ارایه شده‌است . مساله تاویل و تنزیل کـه یکی از اسا سات ایدیو لوژی‌مذهب اسمعیلیه اسـت یکی ازموضوعات آثار نثری و شعری ناصر خسروراتشکیل میدهد . ناصر مانند هـم‌ـ کیشان خویش فکر می‌کندکه آیات،احادیث و دیگر احکام مذهب را دو معنا ست : یکی معنای ظا هری ودیگری معنای باطنی . معنای باطنی تنها به اهل سلوك‌ا مکان دارد کـه‌توسط حضرت امام اسمعیل نشان داده شده است . به نظر ناصـرآیات و کلمات قرآن دارای معانـی سری می باشد‌که باید با تفسیر وتعمق بر آن پی برد . به این ترتیب در نزد پیروان کیش اسمعیلیه و ازجمله ناصر توجه به معنای واقعـی قرآن و احکام مذهبی شده و به‌تفکر غور می پردا ختند ، که این باعث پیشرفت تفکرو جرو بحث‌و استدلال‌های منطقی در آن زمان گردیـد .

چنانچه دکتورذبیح الله‌صفامیگوید:

«اسمعیلیه معتقد بودند کـه‌ظواهر دین را بواطنی هست که‌تنها امام بر آنها واقفست و باید از اوویا از کسانی که از وی تعلیم گرفته اند آموخت وهمین امر موجب آن‌بودکه این قوم از قشر دین به حقیقت و لب آن متوجه شوند و چون ایـن‌بواطن احکام را از طریـق تاویلهای عقلی و فلسفی پیدا میکردند طبعابا تفکر و استدلال خو می گرفتندو

از آنجا که استفاده از اصول فلسفه‌یو نا ن را در دعو ت خود جایزمی‌شمردند طبعا به تحصیل علـــوم‌فلسفی راغب و حامی حکما و علما بودند .))

(تاریخ ادبیا ت‌ایران ، جلد اول، صفحه ۲۴۹) .

افکار فلسفی ناصر خسرو قبا دیانی زادۀ دوران او بوده و ارتباط ناگسستنی با عـلایق معنوی وتعهداو به مذهب اسمعیلیه دارد ، چه‌از یك جانب طوریکه ذکر شد محیـط‌تفکر، استدلال منطقی و جروبحث های عقلی که مبارزه پیروان ایــن‌کیش را تشکیل می داد عمیقـا افـکار ناصر را تـحت تاثیـرقرار داده و در تکوین آن نقش‌عمده را دارا بود ، از جانب دیگر و بـه‌خاطر استدلال منطقی وعقلی‌فلسفه، فر قه اسمعیلیه ، فلسفـــــــه‌و علوم عقلی ارج فراوان قایل بوده و فلسفه را مکمل دین میدانست‌وفـلاسفه را چون انبیا مـقـدس و محترم میشمردند . فلسفه وخاصتافلسفه یونان‌منبع الهام‌وتفکر پیروان کیش اسمعیلیه بوده است . بنابرآن بدون علت نیست که اکثـــر آثار فلسفی ناصر خسرو پـس ازگرویدن او به مذهب اسمعیلیـــه تالیف شده است و همچنان آثـارفلسفی او عمیقا تحت تاثیر فلسفه یونان قرار گرفته است . باید تذکرداد که ابن سینا فیلسوف نامـــی کشور ما نیز در محیـــــط کیـش‌اسما عیلیه‌پرورش یافته‌و افکاراورا فلسفه یونان باستان و خاصتـــاارسطو جدا شدنی نیست .

تحقیق و بررسی علمی آثـــارفلسفی ناصر خسرو بدبختانه تـا کنون چه در کشور های فارسی‌زبان چه در خارج صورت نگر فته‌است گر چه تحقیقات نا کامل ونسبتـــااجمالی در موردافکار مذهبی وفلسفی ناصر خسرو ،انجام گرفته استـ‌اما اجرای کار واقعـــا علمی در مورد ایـــــن شخصیت نا مـــی‌دینی است که بایست محققیـــن و دوستداران فلسفه ادا کنند . بـــه‌یقین تحقیق در افکار فلسفی ناصر خسرو خالی از بعضی مشکـــلا ت‌نیست و علت توجه کمتر به آثـار او ناشی از همین مشکلات بــوده‌است . از دو مشکل عمده میتوا ن در مورد نامبرد : اول آنکه قسمتی‌از آثار ناصر خسرو به نظم‌نگاشته

شده است که این خود در ابـــرازنظریات و خاصتا ارایه استدلالات منطقی قیوداتی را در بر دارد.زیراشاعر در قید وزن و قافیه بوده و نمیتواند یك مفکوره را با استدلالتشریح داده و خاصتـــا تسلسل منطقی را با آزادی تمام تبارز دهد.ما این مشکل زیاد پر اهمیـــت نیست زیرا که اکثر آثار فلسفـــیناصر خسرو چون وجه دین ، زادـ المسا فرین و رسا له به نثرنگاشته‌شده است .

مشکل دومی در تحقیق افکـــارناصر خسرو قبادیانی با رابطه او با فــلا سفه پشین و خا صتـــافلسفه یونان باستان است .تحقیق در منابع فکری ناصر خسرو جمـعآوری نظریات او و اختـلاف و نو آوری های وی در مورد مفاهیـــممختلف نسبت به فـــلاسفه دوران باستان کار یست دشوار که دقت ، مطا لعات وتحقیقات برای سالیان دراز ایجابمی کند.

فـلا سفه و متفکرین خراسان واز جمله ناصر خسرو مستقیما از فلسفه یو نا ن با ستا ن الهـــامگرفته ودر تفسیرو تحقیق در مورد آن نقش عمده را دارا بوده اند .حتی میتوان گفت که متفکر یـــن خراسان و عرب زبان ارثیهٔ تفکـریونان را ادامه داده و بعدا آنرا به جهان پخش کرده اند . چه اکثـرآثار یونانی به زبان عربی ترجمـه شده و حتی بعدا اروپا ئیان از رویترجمه های عربی به آثار یونا نی دست یافتند .

ناصر خسرو در مورد مفا هیمومو ضو عاتیکه توسطفـلا سفه‌قدیم مورد بحث قرار گرفته ، با آنکه‌چون‌در مورد فلسفه آنها اظهار نظـر، استدلال تحقیق میکند مراجـــع وماخذش را به طور دقیق ذکر نمـی کند . درین صورت بر رسی افکارناصر خسرو کار پیگیر و دقتزیاد را ایجاب میکند . به نظر نگارنده‌تحقیق در مورد افکار فلسفیناصر خسرو قبادیانی بایست به شیـوۀزیر انجام گیرد :

۱ـ از همه اولتر دقیق ترو علمی‌تر خواهد بود تا آثاریکه به طـور موثق توسط ناصر خسرو نگاشته‌شده است موضوع تحقیق‌را تشکیل دهدو آن اثر و یا آثاریکه در موردنگاشتن آن توسط وی شکو تردید موجود است در مرحلهٔ اول کنـارنگهدا شته شود . زیرا در غیر آن

بدون شك ابهام و اختلاف درسیستم فکری فیلسوف ماوارد کرده و آن نظریا تیکه مربوط به اواست و آنچه مربوط به او نیست با هم مدغم و مخلوط شده وهدف ما که عبارت از تعیین‌وتدقیق افکار فیلسوف است بر آورده‌نمیشود .پس برای این کار تحقیقی بایست تنها آثار موثق فیلسوف‌نا می ما مورد مطالعه و تحلیل قرار گیرد . از جمله آثار موثق ناصر خسرو واضح است که توجه‌بیشتر به تحلیل و تدقیق آثار فلسفی‌ناصر خسرو خواهد شد . از همه اولتر کتابها زاد المسا فر ین،رسا له و جه دین . نتیجه این‌تحلیل علمی در مورد آثار غیر موثق‌ناصر خسرو نیز روشنی خواهد انداخت زیرا چون با مطالعه و تحلیل‌توانستیم سیستم فلسفی و افکار وی را تعیین کنیم آثار دیگر یکه‌احتمالا به او منسوب شده اند در صورت توافق و یاعدم توافق‌محتوی‌و معنای شان با سیستم افکار فیلسوف به اهل تحقیق اجازه‌خواهدداد تا در مورد نظریات علمی و مستند ارایه کنند .

۲ـ نکتهٔ دیگری را که باید درمورد تحقیق در تفکر ناصر خسرو در نظر داشت عبارت از ارتباطفکری وی با فلسفه باستان وخاصتا فلسفه یونان است چه به طور یکه‌یاد آوری شد افکار ناصر خسرو در ارتباط با مذهب اسمعیلیه وفلسفه و خاصتا فلسفه یونان‌تکوین یافته است . بایست همه مفاهیم‌فلسفی که در آثار وی تحلیل شده است جمع آوری و مطالعه شبود ،ارتباط آنها با فلاسفه پیشین مورد غور و تحقیق قرار گیرد . مفاهیمی‌که تازه و بکراست تعیین شده وبه حساب گنجینه فکری فیلسوف دیارما درج شده و مورد تحلیل قرار گیرد .به‌یقین مفاهیم فلسفی‌لایتناهی‌نیست و اکثر فلاسفه به تحلیل و تفکر در مورد یك تعداد محدودمفاهیم فلسفی نظریات ، استدلالات و تشریحات ارایه‌کرده اند. اهمیت‌فلاسفه در ارایه نظریات شان به طور منطقی‌در موردمفاهیم وتفسیری‌که از آنها می کنند می باشد . در مورد ناصر خسرو نیز با یست این‌ملحوظات را در نظر داشت بدین معنا که‌تنهابه نظریات بکرو استد لالات مختص او در مورد مفاهیم فلسفی توجه داشت ، و نظر یات‌واستد لالاتی را که وی از فلاسفه

پیشین امانت گرفته و تکرار کرده‌است از اهمیت کمتر برخـــو ردار خواهد بود .

۳ـ بالاخره در تحلیل و تعییـــن‌افکار فلسفی ناصر خسرو قباد ـ یانی ارتباط فکری و مباحثه او را بافـلاسفه هم دوره اش نیز بایست مورد مطالعه قرار داد. مخاطب یك‌فیلسوف همیشه فـلا سفه دیگـــر است زیرا او همیشه نظریا تش رادر ارتباط با نظر یات فلاسفه دیگر یا هم عصرو یا پیشین ارایه میکندو اکثرا به رد یا قبول وبسط وتو ـ سعه نظریات فـلا سفه دیگرمبادرت‌می ورزد . اکثرا مشاهده شده‌است که مباحثه و گفت و شنود بیـــن‌فـلاسفه هم عصر دلچسپ تر بوده است زیرا موقع جرو بحث و مبارزه‌فکری را مساعد ساخته و تبادلا ت مکرر نظریات ، موضو عات رازنده‌تر ساخته و تحلیل عمیق مسایل و مفاهیم را امکان داده است . آثـارناصر خسرو نیز ازین امر مستثنی نیست . آثار ناصر خسرو وخاصتازاد المسا فرین معلو مات فراوان‌در مورد جریانات فلسفی زمانش ارایه‌کرده و تحلیل ها و استد لالات‌عمیق و منطقی در مورد مسایل و مفاهیم‌فلسفی را در بردارد .

چنین بود نظری چند در مـوردروش تحقیق در مطالعه و تحلیـــل آثار ناصر خسرو و خاصتا آثـارفلسفی او . اما درینجا نمیخوا هیم به بر رسی کامل نظریات فلسفـی‌ناصر خسرو قبا دیانی بپر دازیـم زیرا از یکطرف مقاله حـــا ضـرگنجایش چنین کاری را نـدارد و تحلیل افکار فلسفی او به طورکامل‌صفحات زیادی را ایجاب میکند .از جانب‌دیگر چنین‌کاری ایجاب‌تحقیقات‌عمیق و دوا مدار علمی رامینمایدکه نگارنده ادعا ندارد از عهده آن برآید . باآنهم در چوکات این سطور برای تمثیل و تشریح روشی که‌ذکرشد به طو رنمونه به تحلیل چنـد مفهوم فلسفی پر اهمیت از نظـــرناصر خسرو خاصتا در ارتباط با جریانهای فلسفی عصر او پرداخته‌می شود .

کتاب زادالمسا فرین که اثـــرفلسفی مهم ناصر خسرو است در ۵۰۰ صفحه متشکل از بیســت وهفت فصل می باشد . بسیـــاری مسایل‌و مفاهیم فلسفی‌چون حواس، حرکت،روح،ماده،مکان زمان،خلقت، خداوند ،لذت والم و غیره در آن‌به‌تفصیل تعریف و تحلیل شده است.

همچنان مسایل عمو می مذهب نیزدرین کتاب مورد بررسی‌قرار گرفته است . مسایلی چون موجود یکـــتخداوند ، ابداع ، تفسیر قــرآن ، ثواب و عقاب و غیره مسایل مذهبی‌تشریح شده است . بهر ترتیـب اگر هم کتاب زاد المسا فرین‌کتاب‌خاص فلسفی ناصر خسرو اســت نظریات فلسفی او با عقاید مذهبی .اش مطابقت دارد . بسیاری مسایل چون زمان ، مکان ، آفرینش ، ماده‌و روح از دیدگاه مذهبی و یاایدیاـ لیستی بر رسی شده است . مثلادر مورد مفاهیمی چون جوهــر و عرض ، صورت و ماده ناصر خسرو‌ازنظر یات فلاسفه مشا ء وار سطو پیروی کرده‌و نظریات ناتور الیستی‌و مادی هم عصریانش را که‌طباعیان هستندردمی‌کند. طباعیان معتقـــدبودند که :((جسم اندر ذات خویش هر چند که مرکب است ازهیولـی‌وصورت ، مر هیولی را بر صورت به جوهریت فضل است . از بهـرآنکه صور ت بد و قا یم شده‌استو گفتند (طبا عیان) صورت مرهیو لی‌را به منزلت عرضست بر جوهر را و چون عرض به جوهر حاجتمنـــداست اندر قیا م و ظهور خو یش‌و جوهر اندر وجود ، قیام و ظهـورخویش از عرض بی‌نیاز است عرض سزاوار شرف جوهریت نیست .)) (زاد المسا فرین صفحه ۳۱تهران ۱۳٤۱ قمری) . ناصر خسرو بـــرخـلاف فکر می کند که هیو لـی و یا ماده جوهر نبوده بلکه این‌صورت‌است که جوهر می باشد زیرا بنظر وی صورت قایم به خود بوده و درداخل ماده موجود است : «وجود صورت بیهیولی ممکن تر از وجودهیولی است بی صورت ،از بهــر آنکه صورت به فاعل خویش قایـم‌است و اندر نفس موجود اســت بیهیولی ، و وجود هیولی و ماده به‌صورت ممتنع است بلکه جوهرخود به حقیقت صورت است نه مادت،از بهر آنکه شرف مادت به صورت است و نیز فعل از مرکبات طبیعی‌از صورت ایدنه از مادت ، چنانکه مرآتش را فعل جوهری روشنی وگرمی است و روشنی و گرمی اندر آتش صورت های اویند» (ص ۳۲ زادلمسا فرین .)

بیهوده نیست یاد آوری شودکه‌این تفریق ناصر خسرو بیـــــن هیولی و صورت تقسیم بنـدی ار سطو را در موردعلت مادی وصوری تکرار می کند و از نظر ارسطو درارتباط بابر تری علت صوری بـــر

علت مادی پیروی و دفاع میکند .محمد زکریای رازی که تقریبا ویکی از هم عصریان ناصر خسرو و یکی‌از نماینده گان مهم جنبش فلسفه مادی بودکه‌بقدامت ماده‌اعتقادداشت‌ناصر خسرو و در کتاب در باره‌ماده زادا لمسا فرین در موردنظر ذکریای‌رازی در بارهٔ ماده چنین می نویسد: «اصحاب هیولی چون ایرا نشهری‌ومحمد زکریای رازی و جز از ایشان گفتند که هیولی جوهری قدیم است‌ومحمد زکر یا پنج‌قد یـــم ثبت کرده است یکی هیولی و دیگرزمان‌و سه دیگر مکان و چهارم نفس و پنجم باری سبحانه‌تعالی» (زادالمسافرین ص ۷۳) .

ناصر خسرو قباد یانی که مردی‌متعبد و متدین بود و هم بخو بی میدا نست که این‌نظریه قدامت ماده‌نتایج ضد مذهبی را در خودنهفته دارد و مسالهٔ ابداع جهان را توسط‌خداوند محال می ســازد، در رد نظریات محمد زکریای رازی دلایلی‌ارایه کرد و به‌مذهب توسل جست. چنانچه :«و قول ماندرین معنـــاآنست که گوییم این اعتقدی فاسد است و بنیادی سست و نا استواروقاعدهٔ ضعیف است بدو سبب :یکی بدان سبب که به خـلاف‌قول خدایی‌است و آنچه از گفتار ها به خـلاف قول خدا باشد آفرینش که آن فعل‌خدایست بر درستی آن گوا هـــی ندهد و قولی را که آفر ینش بـــردرستی آن گواه نباشدعقل نپذیرد» (زاد المسافرین ص ۷۷)

ناصر خسرو در رد قدیمی بودن‌مکان دلایلی می آورد . او می گوید که مکان قدیم نیست بلکه محـدث‌است زیرا مکان در حال تغییر است و آنچه در تغییر است مطلق نیست‌و قدیمی نیست. بلکه خالقی او را بوجود آورده است .

همچنان ناصر خسرو نظر یـــه‌زکریای رازی را در ارتباط به قدیمی بودن زمان رد می کند . او می گوید‌که زمان گشتن حال های یك جسم یکی پس از دیگر است و آنچه دربین دو حالت یك پدیده است زمان میباشد ، مثـلا چون تغییر حالت‌ازروشنایی به تاریکی را شب گویند و بر خـلاف آنرا روز .به نظرناصرخسرو این تغییر حال یك پدیده‌یا جسم ، حرکت نامیده میشود یا به‌عبارهٔ دیگر زمان حرکت جسم‌است. چون زمان می گذرد و تغییر حـال‌یك جسم‌را بیان‌میکند پس آن‌حالت

اولی نیست میشود .ناصر خسرواز ینجا نتیجه میگیرد که زمان‌قدیمی نبوده بلکه محدث است .

تحلیل مفهوم فلسفی که از همه‌بهتر سبك کار و تحلیل فلسفی ناصر خسرو را بیان میدارد همانامفهوم لذت وا لم است . درتحلیل این مفهوم از یك جانب‌به فلاسفه‌معا صر ش استناد جسته‌وبا آنها مکالمه و مباحثه میکند و از جانب‌دیگر نظر یات فلاسفه یونان باستان را با نظر یاتش مدغم می‌سازد .

در تحلیل مفا هیم لذت والم قبل‌از آنکه ناصر خسرو تعریف و نظر خویش را اظهار کند نظر یات هم‌عصر یانش و خاصتا محمد زکریای رازی‌را بیان میدارد ، بعدا با دلایل‌بر انتقاد از آن می پردازد و بالاخره نظری را که خود به آن معتقداست پیشنهاد میکند .

ناصر خسرو نظر زکریای رازی‌را چنین خلاصه میکند: لذت‌عبارت از رهایی از رنج است و اگر رنج‌موجود نباشد لذت بوجود آمده نمی تواند از جانب دیگر خاصهٔ لذت‌آنست که چون دوام‌پیدا کند به‌رنج مبدل میشود . حالتی که نه لذت‌است و نه الم حالت طبیعی است‌که حواس بدرك آن قادر نیست .علاوه‌بر آن لذت احساس رهایش را به وجود می آورددر حالیکه درداحساس‌رنجش را . عاملی که انسان را از حالت طبیعی او خارج سازد رنج‌الم‌ببار می آورد و بر خلاف اثریکه‌او را به حال طبیعی اش بر گرداند موجب ایجاد لذت میشود . اما لذت که بر گشت به طبیعت است درصورتی بوجود می آید که انسان از طبیعت خو یش خار ج شود زیرادرغیر آن بر گشت ممکن نیست‌به عباره دیگر باید رنج والم ایجادشده‌باشد تا لذت عرض اندام کند . زکریای رازی پس به تعریف لذت‌می پردازد و می گوید که‌لذت عبارت از راحت شدن از رنج است .ناصرخسرو مثالها یرا از زکریای رازی نقل قول میکند و از جمله می گویدکه چون انسانی در خانه ای عادت کرده باشد که نه زیاد گرم باشدونه زیاد سرد، اگر اطاق مذکور به یکباره‌گی گرم شود وی‌از گرمی‌زیادرنج‌می برد بی طاقت میشود ، به عبارهٔ دیگر احساس الم می کندعلت‌آن اینست‌که شخص‌مذکور ازحالت طبیعی و محیط طبیعی اش که‌حرارت‌معتدل بود خارج شده است . پس

ناگزیر در وجودش احساس رنج ودرد میکند .فرض‌کنیم که‌اکنو ن‌بادی سردی آهسته آهسته در داخـــل‌اطاق بوزد پس آن فرد که از گرمی به ستوه آمده بود از وزیدن این‌بادکه سردی را همراه دارد احساس لذت میکند زیرا از حالت‌طبیعی اش‌دور شده بود و اکنون در اثر سردی در باره به طبیعتش بر می گرددیعنی‌به محیط گرمی معتدل .

فرض کنیم که سردی همچنان‌دراطاق ادامه پیدا کند و چون از حد اعتدال گذر کند و اطاق را زیـــادسرد سازد دو باره آن فرد احساس سردی زیاد کرده و احساس رنـــج‌میکند زیرا از حال طبیعی اش خارج میشود . به همین ترتیب چون بادگرمی دراطاق بوزددو باره احساس لذت بوجود می آید . زکریای رازی‌به گفته نا صر خسرو ،فکر می کند چون بیرون شدن از طبیعت به‌طورتدریجی باشد و بر گشت به طبیعت به طورناگهانی‌باشد لذت‌بوجودمی‌آید و بر خـلاف اگر ترك نمـودن حالت طبیعی بطور ناگهانی باشد وبر گشت به حالت طبیعی به طـور تدریجی باشد رنج‌والم بوجودخواهدآمد .

مـثلا شخصی که گرسنه باشدچون باوبه یکبار گی غذا دهند تا صرف کند از خوردن آن شخصـی‌مذکور لذت خواهد بردزیرا برگشت او به یکبار گی بحال طبیعـــی اش‌خواهد بود . بر خـلاف چـــون شخصی زخمی شد ه‌با شد و پس‌ازمدتی آهسته آهسته رو به شفارود، این شفا یافتن تدریجی او موجـب‌ایجاد لذت در نزد او نمیشود زیرا بر گشت او به حالت طبـیعی اش‌یعنی صحت مندی‌به‌یکبار گی‌صورت نگرفته است .

از جانب دیگر ناصر خسرو اززکریای رازی نقل قول می کندکه می گوید تداوم در یك عمل باعـــث‌زایل شدن لذت می شود با آنکه در ابتدا از آن لذت حاصل شده باشد.مثـلا گر چه انسان ها از دیـــدن روشنایی لذت‌می برندچون روشنا یی راز یاد ببینند از آن خسته شده و از بستن چشم و یا در تاریکـــی‌بودن نیز لذت خواهند برد .

چنین بود نظریات زکریای رازی‌در مورد لذت والم که توسط ناصر خسرو تشریح شده است .

خسرو درین نظریات تنا قضاتـــی‌مشا هده میکند و با بر رسی‌آنهادر

رد نظر یات زکریای رازی مـــی‌پردازد . ناصر خسرو بین لذت به مثابهٔ حالت طبیعی یك فرا و حالت‌بر گشت بــــه آن پـــس ا ز رنج از یکطرف و ایجاد رنج‌ناشی‌از تداوم و تکرار از طرف دیگـــر تناقص می بیند . او می نویسد :

«آنگاه به آخر مقالت گفته است(یعنی زکریای رازی) که مـــردم از نگریستن سوی نور لذت یابد واین‌سخن باز پسین او نقص کند مرآن مقدمه را که به آغاز مقالت گفته ،لذت نباشد مگر بر اثـر رنج ولذت نباشد مگر به باز آمدن سوی‌طبیعت‌پس از بیرون شدن از آن و گفته‌که طبیعت میان رنـــــج و لـذ ت‌میانجی است و محسو س نیست ». (زاد المسافرین ص ۲۳۵)

ناصر خسرو پس از انتقاد نظریات‌زکریای رازی و رد آن به تشریـج نظر خویش در مورد می پردازد .او می گوید که نگهدا شت مصا لح مخلوقات موجب‌لذت است «مرطبایع‌را هدایت الهی است اندر نگهدا- شت مصالح خویش ، و اندر صلاح‌خو یش مر نگا ه دار نده صـــلاح خویش را لذتست ، مثـلا نباتات‌برای حفظ مصالح‌خویش به جـذب غذا و تکثر نسلش مبادرت می‌ورزندحیوانات همچنان غذای شانرا کـه به نشو و نمای شان کمك میکنـدصرف کرده و از آن غذا هاییکـــه باعث هـلاکت آنها می شود دوری‌می جو یند . نا صر خسرو پس از تشریح مراتب مختلف لذات مـــی‌گوید که تنها انسانها قادر به دو نو ع لذت هستند یکی لذا ت حسی‌دیگری لذات عقلی . از جمله ایـن دو لذات ، لذات عقلی بهتـــر وشریفتر است . زیرا فرقی که بین لذات حسی و لذات عقلی موجـوداست آنست که‌لذات حسی راپایانی است و پس‌ازرسیدن بان اقنـــاعو یا کمال بدست می آیـــد در در حالیکه لذت عقلی بی پایان مـی‌باشد . چون روان خود بی پایان ولایتنا هی است قدرت آن نیزحدی‌ندارد . خاصیت عقل آنست کـــه همیشه دانستنی های تازه را درمی‌یابد و چون به دانشی رسید درپی درك دانش دیگری می شود . علـم‌پایانی ندارد زیرا پایان آن کمـال خواهد بود و علم کامل و دانـش‌کل را تنها خداوند داراست . بـه نظر ناصر خسرو گر چه انسان به‌کمال خداوند رسیده نمیتوا ند اما عقل انسان را به خداوند نزدیك‌می‌سازد .

«پس خرد مند از خلق آنست که‌قصد سوی لذت عقلی کند تا برسد به لذت کلی که معدن آن‌عالم علو ـیست و مراورا از بهر رسیدن‌بدان اندرین عالم آورده اند .»(زادالمسا فرین ص ۲۵۱).

به یقین نظریات ناصر خسرو درباره لذت والم عـلاوه بر دلچسـپ بودن ، از بعضی لحاظ بکرو مستدل‌است اما با آنهم اگر منابع وماخـذ افکار او جستجو و مطالعه شـــودمسایل مشابه و نظر یات نسبـتا متقارب در نزد فـلاسفه قدیم و ازجمله فـلاسفه قدیم یونان ارایـــه شده است . مـثلا در مورد همین‌مفا هیم لذت وا لم افلا طو ن به‌طرز مفصل در یکی از کتاب های مهـم‌خویش یعنی فیلب سخن گفته است موضوع اساسی ر ا که افلا طـون‌درین کتاب طرح میکند عبارت از تعریف و لحلیل زنده‌گـی سعادت مند است . زنده‌گی سعادت منـــد امتزاجی است از ذکاوت و لذت. پس‌از تحلیل علل لذت و معیار های شناخت آن ، افـلا طون لذات رابه‌لذات متزاجی و لذات خالص تقسیم می کند . لذات خالصی که افلاطون‌به آن معتقد است با لذات عقلی در نزد ناصر خسرو که قبـلا از آن‌سخن رفت دارای شباهت های‌زیاد است عـلاوه بر آن تحلیل عمیـــق‌تر و همه جانبه تر این دو کتـاب فیلب افـلا طون و فصل های زاد المسافرین ناصر خسرو در ارتباط بالذت و رنج اجازه خواهد داد تـاشباهت های نظر زیادی بین آنهـا قایم و ثابت کرد .

چنین بود شمه‌یی چند در موردنظر یات ناصر خسرو در مـــورد بعضی مفا هیم فلسفی‌از خلال‌تحلیل‌چند مسالهٔ فلسفی در افکار ناصر خسرو قباد یانی نگارنده خواسته‌است تا اهمیت افکار فلسفی ایـن متفکر خراسان رانشان دهد ومعتقداست که مطالعه ارتباطفلسفه ناصر خسرو با فـلاسفهٔ پیشین ، تحلیل‌نظریات و استد لالات بکروی و هم چنان ارتباط فکری وی با فلاسفـهٔهم عصرش در شنا ساندن افکـار این دانشمند و متفکر بزر گ‌کشورکمك زیادی خواهد کرد .

شاه خماراف ابوسید :
کار مند علمی شعبه فلسفه اکاد می
علوم تاجکستان

طرزدعوت فاطمی و پیشوایان برجستهٔ مذهب اسماعیلیه

در امر انتشار ترویج مذهـــب اسما عیلیه دعوت مهمترین راه و واسط تبلیغ حساب میشد . معمولاچنین تصور میکنند که گویا خلفای فاطمی به طور پنهانی مبلغین خودرابه شهر ها و ممالك و نواحـــی مختلف اسـلا می ارسال مینمودندکه هر یك از این نواحی را جزیره و شخص مامور مذهبی را حجت یاداعی الدعات میگفتند: حین رسیدن به ناحیه تعیین شده خویش ایـن اشخاص به طور مخفی دستگاه مرکز دعوت را ساز ماندهی مینمودند ومستقیما به امر جلب و جذب عموم مردم به مذهب اسما عیلیی مـــی پرداختند . بدین سبب حجتـــان اسما عیلی را در بعضی ماخـــذتاریخی و حتی تحقیقات علمی نیز به طورمغرضانه غیرعادلانه جاسو سان دولت فاطمی نام گذاشته اند.

اما برخـلاف این نظر یات طوری که از معلومات ماخذ ومدارك تاریخی و قوانین منظم اسما عیلیان بر می آید ، هیچ یك از حجتان اسماعیلی

هیچگاهی در جزیرهٔ ما موریـــتخویش مستقیما در بین مــــردم تعلیمات اسما عیلی را ترو یــــجنموده اند ، بلکه این امر را بهطور دیگر انجام میدادند . حجتان تنهـاخاصان یعنی در باریان وشـــاه و عالمان و دانشمندان را در نوبهاول‌به مذهب خویش دعوت می کردندو تنها بعد از قبول کیش اسما عیلی‌از طرف آنها به اطراف و اکناف کشوریا جزیرهٔ مربوط خویش‌داعیان‌خود را ارسال مینمودند و آنها به گسترش آیین اسما عیلی در بیــن‌عوام و اقشار وسیع مردم دســت میزدند .

بدین ترتیب انتشار مذ هــــبو ایدیو لوژی اسما عیلی هم شکل رسمی میگرفت و هم برای داعیان‌نسبتا بی خطر بود . حجتان‌اساسا مشغول تحکیم و تقویهٔ پایه هـــای‌فلسفی و نظری و اخـلا قی ودینی و مذهب اسما عیلیه یعنی تیوریسن‌تعلیمات اسما عیلی بودند که‌میراث گرا نما یه فلسفی ناصر خسرودلیل‌این دعوی است .

اکنون به طور مختصر جنبهٔ‌عملی‌فعالیت مذهبی حجتان اسما عیلـی را بر رسی مینمایم .

طوریکه معلوم است خود خلفای‌فاطمی مصر با استفاده از جنگــک وزور به قدر ت رسید ه بودندبعضی‌در سال ۲۹۷ ﻫ عبیدالله ابومحمدـ المهد ی (۲۹۷ـ ۳۲۲)در بــــلادمغرب قدرت را بدست خود گرفت به همین ترتیب سلسلهٔ خلفا ی‌فاطمی مصر را بنیاد نهاد کــه در تاریخ به نام دولت فاطمینان‌مشهوراست . و اما بعد از تاسیس دولـت اسما عیلی ، خلفای مصر سیا ست‌انتشار صلح آمیز کیش اسماعیلی را در کشور های دیگر تعقیب می‌کردند . بدین منظور آنها همه‌منا ـ طق اســلامی را به ۱۲ جزیـــــره‌تقسیم نموده بودند که خراسان و ماورا النهر از جمله این جزایربودندبه همهٔ این جزایر دوازده گانه ،آن ها مبلغین یعنی حجتان خود رااعزام‌میدا شتند . حجت بعد از امام‌بلند ترین پایهٔ دعوت اسما عیلی بود ودر تاریخ همگی چندتن‌از بزرگترین اشخا ص به این مر حله رسیــده‌بودند ، که مشهور ترین آنها احمد النسفی (نخشبی) در قــــرن ٤ﻫ ،مویدفی الدین شیرازی و نا صــــر خسرو قبادیانی بلخی در قرن٥ﻫبوده‌اند .

اکنون برای روشنتر سا ختن ایـن‌موضوع فعالیت هر کدام از ایـن پیشوا یان برجستهٔ اسما عیلی راببینم که چطور صورت گرفته بود.

بزر گترین پیشوای مذ هـــب‌اسما عیلیه در قرن ٤ﻫ در ماورا ـ النهر و خراسان ابوعبدالله النسفی(نخشبی) بوده است او مامورتبلیغ تعلیمات باطنی در قلمرو سامانیان‌بود . راجع به فعالیت او در ایـن ناحیه اکاد میسین بابا جان غفوراف‌چنین نوشته است :«بعد از مرگـ حسین مروزی ، که پیشوای اسما ـعیلیان خراسان و ماورا لنهر قبـل از نسفی بود ، رهبری جنبش‌قر مطیه در ما ور االنهر به دســـــت محمد بن احمد النسفی گذشت اوبه توفیقات بزرگ نایل شد :یعنی به پذیرش کیش قرمطی(اسما عیلی)بسیاری از مقامات عالی حکومـت سامانی را مایل ساخت که در بین‌آنها از جمله حا جب بزرگ ،کاتب شخصی امیر سامانی ، رئیس دیوان‌مستوفی و حاکم ایلك بودند .توسط این اشخاص ، نخشبی امکان پیداکرد که به دربار نصر (٢) سامانی راه یابد در اخیر حکو مت نصـــر(٢) جنبش قر مطیان خیلی تحکیم یافت . خود شخصی نصر (٢) بـه‌کیش قرمطی پیوسته و به خواهش نخشبی (نسفی) راضی شد که به‌خلیفه مصر ١١٩ هزار دینارخو نبها حسین بن علی‌مروزی‌را که جاسوس‌پنهانی فاطمیان بود ، بپردازد .» (١)

عـلاوه بر این مقدسی و مسکویه‌نوشته اند که نصر بن احمـــــد سامانی به مهدی ـ خلیفـــه اول‌فاطمی (١٩٧ـ ٣٢٢) نامه نوشتـه تسلط معنوی او را اعتراف نمود وآماده‌گی خود را به پشتبا نـــی او اعـلام داشت (٢) .

اما این موفقیت نسفی دیر نپائید.در نتیجه کودتای که‌از طرف گروه مخالف متعصبان مذهبی در دربـارساما نیان به دست غـلامان تـرك انجـــام گرفته بود امیـد نصر (٢)سر نگون و از طرف پسرش نوح‌به قتل رسید و خود ابو عبدالـــــه‌النسفی هم در سال ٣٣١ ﻫ اعـدام شد .

به روایتی رودکی شاعر دربـارنصر سامانی و بنینا نگذار ادبیات کـلاسیك فارسی دری وتاجکی نیزدر جر یا ن همین کود تابه جـرم

گرویدن به مذهب اسما عیـــلی ،وحشیانه شکنجه دیده یعنی بـــه چشما نش میل کشیدند و کورش کردند و از دربار راندند. پس از اجرای این اعمال غیر انسا نی نوح‌سامانی به قتل عام اسما عیلیان در ماورا لنهر پرداخت.

شخص دیگری که از طـــرف فاطمیان مامور تبلیغ اسما عیلیه در ایران تعیین شده بود ،المو یدفی الدین شیرازی بوده است (سا ل تولدش ۳۹۰هـ) او در شیراز بـه تبلیغ مذهب اسما عیلی مشغول بود و از طرف خلفای فاطمی به‌او لقب حجت سر زمین فارس داده شده بود ، چنانکه ناصر خسرو حجت‌سر زمین خراسان بود .(۳) فعالیت خود را ایـن شخصـــس در دوران ابوکا لیجار (۱۲۹٤ - ۱۰٤۱ م) که حاکم فارس بود پیش میبـــرد. بعدا این‌شخصی به‌قول شرق‌شناس مشهور شو روی ا.ی. برتلـــس بزر گترین‌ماموردولت فاطمی‌ورفیق شخصی ناصر خسرو شد (٤)

اکنون به طور مفصل به بررسی‌همین نکته یعنی منا سبات شخصی ناصر خسرو و مویدفی الدیـــن‌شیرازی میپردازیم .

چنانکه از ، زنده‌گی ناصر خسرومعلوم است او بعد از ترك وظیفه دربار سلجو قیـــان ، به قـــول‌خودش جویای حقیقت شد و بدین منظور به سفر هـــفت ساله‌خویش‌در ممالك مختلف شرق نزدیـك و میانه پرداخت . در ین هنگام اوعالم‌زبر دستی بود که تمام علوم عصر خویش را فرا گرفته بود و چه درخراسان و چه در کشور های دیگر مشهور و شناخته شده بـــود .اوخود در این مورد چنین میگوید :

جهان را دیده‌ای و آزمودی　　شنیدی گفتهٔ تازی و دهقان
به علم هندسه سر بر کشیدی　　به سند و هندو اطراف خراسان
به هنگام شمار عالم کون　　بزیر فکر همچون یك سپندان
بشرق‌وغرب‌ازاهل این‌صناعت　　گوا داری بر این دعوی فـــراوان.

در جستجوی حقیقت و عدالـت‌نهایت درسال ٤۳۸ هـ ناصر خسرو به قاهره پایتخت دولت فاطمیان‌رسید . دراین هنگام قاهره به‌مرکز بزر گترین تمدن اســلا می مبـدل‌شده بود و به قول فیلیپ حتی در کتاب (تاریخ عرب) امپرا تـــو ری‌فاطمیان پناهگاه‌هنرهاو فنون‌وتجلی‌و

همچنین اندیشه های‌نظری (فلسفی)بود . تحت حمایت فاطمیان دست کم گروه شایسته یی از دانشمندان‌علوم طبیعی سریانی‌و مصری پدیده آمدند ، که هم در زمینه های عام المنفعه یی چون طب ، و هم در زمینه های علوم مکنونه چون کیمیاپرداختند (٦) .

چون ناصر خسرو تا این مد ت‌همه کشور های عجم و عرب را گشته بود وبا فضلا و دانشمندان شاعران و عارفان این مناطق به بحث و مناظره پر داخته ، ولی به‌سوالات (چون و چرای) خود جوابی نیافته بود ،ازاین رو بحیث یك‌عالم فیلسوف و شاعر و دانشمند بزرگ با امید فروان به پایتخت‌خلفای فاطمی آمد . او خود در این مورد چنین میگوید :

روزی بر سیدم بدر شهری‌کانرا
اجرام فلك بنده‌بدآفاق مسخر

شهری که همه باغ پرازمیوه‌پراز گل
دیوار مزین همه وخاك مشجر

صحراش منقش همه ماننده دیبا
آبش عسل صافی مانندهٔ کوثر

شهری که دراو نیست جز ازفضل منازل
باغی که در او نیست جز از عقل‌صنوبر

شهری‌که دراودیبا پوشندحکیمان
نه‌با فتهٔ ماده ونه بافتهٔ نر

شهری که‌من‌آنجا چورسیدم‌خردم‌گفت
اینجا بطلب حجت وزین منزل‌مگذر (٧)

در قاهره ناصر خسرو به چشم‌سر تمام شکوه‌و عظمت واقتدار و جلال خلفای فاطمی رادید . آن رابا وطنش خراسان مقایسه کرد و دریافت که تفاوت از کجاست تا به‌کجا !

در دربار فاطمیان علمای زیاد واز جمله مویدفی الدین شیرازی به علم ودانش پژو هی مشغو ل بودندمویدفی الدین در مصر بعد از امام شخص دوم بود و بحیث یك‌دانشمند بزرگ مشهور بود . ازاین روناصر خسرو با سوالات چون وچرای خود به نزد او رفت ، که‌خود در این باره چنین گفته است :

رفتم بردر بانش و گفتم سـخن خویش
گفتـامرا ند و ه که بشد کانت گوهـر

در یای محیط است در ایـن خاک معانی
هـم در گرا نمایه و هم آب مطهـر

این چرخ برین است پر از اخترعالی
لابلکه بهشت است پراز پیکـردلبر

رضوا نش گمان بردم چون این بشنیـدم
از گفتن با معنی و از لفظ چـوشکر (۸)

در قصیدهٔ دیگر که مشتمل بـر ۷۵ بیت است و با مطلع :
چرا خاموش باشی ای سخنند ان چرادر نظم ناری درومرجان (۹)
شروع میشود ، ناصر خسـرومو ید فی الدین چنین شرط میگذارد:
نموده است :
کسی را کش به شاگردی نشاید بشاگردی نشایند او ستادان
هرا نك او را ببیند روز مجلس ببیند عقل را سر در گریبان
بعدا ناصر خسرو سوالات خودرا برای مویدفی الدین مطرح مـی
نماید و از او تقاضا میکند که جواب سوالات را با حجت و بـر هـان
مستدل نماید . در جواب این تقاضامو ید فی الدین چنین شرطمیگذارد:
گفتا بدهم داروی با حجت وبـرهـان
لیکن بنهم مهری محکم بلبت بر
از این پیشنهاد ناصر خسـروراضی میشود و چنین میگوید :
راضی شدم و مهر بکردانگه دارو هرر وزبتدریج همیداد سزور (۱)
یعنی ازهمین لحظه مویدفی الدین به وارد ساختن ناصر خسـرو در
مذهب اسما عیلیه شروع میکند وازاز او اندر خوا ست تااین سرراتایك
مدتی پنهان دارد . ناصر خسروبه تدریج با فلسفه و احکام قوانیـن
شرعی وتمام نکات و جزئیـا ت تعلیمات اسما عیلی آشنا یی پیـدا
کرد و بالاخره به آن مذهب گرویدو بکلی تغییر حا ل نمود او خـود
چنین میگوید :
چون علت زائل شدو بگشادزبانم
مانند معضفر شدرخسار مزعفر

ازخاك مرا بر فلك آورد چو یاقوت
چون خاك بدم هستم امروز معتبر
دستم به کف دست نبی داد به بیعت
زیر شجر عالی پرسایه و مثمـــر
دریا بشنیدی که برون آید از آتش
رو به بشنیدی که شود همچو غضنفر(۱۲)

و بعدا در هیم تضدید ، ناصـرخسرو ،مو ید فی الدین را چنین تو-
صیف نموده است .

خورشید تواند که کند یاقوت ازسنگ
کزدست طبایع نشودنیز مغیر
یا قوت منم اینك وخورشید من آن کس
کزنوروی این عالم تاری شودانور
از رشك همی نام نگویمش دراین شعر
گویم که چنین است کش افـلاطو ن چا کر
استاد وطبیب است وموید زخداوند
بل کز حکم و علم مثا لست مصور
آباد بران کشتی کو با شد لنگربانش
آباد برآن کشتی کو باشد لنگر(۱۳)

در جای دیگر ناصر خســرو وهمانا نقش قاطع موید فی الدین شیر از ی را در تحو ل زنده گــی خویش چنین به نظم آورده است :

شب من روز رخشان کرد خواجه
به برهان های چون خور شیـدرخشان
سوی من خوار شدمرگ طبیعـی
از آن پس کم چشانید آب حیوان
ز گو شه منظر او بنگر یـــدم
بزیر خویش دیدم چرخ گر دان(١٤)

پس از آن که ناصر خسرو درزیر تاثیرهمه این عوامل به مذ هب اسما عیلی گروید و به طور کلی درفلسفه و جهان بینی و تعلیمات و مراتب و پایه های مذهب باطنی واردشد ، مویدفی الدین به او هدایت

میدهد که به حضور امام زمـــــان‌مستنصر بالله فاطمی برود که در این مورد ناصر خسرو خود چنین‌میگوید :

مرابنمود حاضر دو عالـــــم بیکجا در تنم پیدا و پنـــهان
بیکجا مالك و رضوان بدیـــدم نشسته دربرم فردوس ونیران
مرا گفتا که من شما گرداویـم اشارت کرد آنکه سوی رضوان
بدیدم هشت در یکجا ببسته گشاده هفت در بریکدگر شان
ز هر در کاندرو خواهی‌شداول مرا گفتا کزو بایدت فر مـــان
بپرسیدم ز خواجه شرح این حال سر قصه مرا بنمود و پایان
مرا گفت این‌خداوند زمان‌است که بگزیدش خدای‌ازانس وازجان
بزیر پای فرمان بسپرم مـــن از این پرنور اشارت اوج کیوان
همی تاز نده‌ام توفیق خواهـــم به مدح بهترین انسان زیـــزدان

طوریکه از زنده‌گی بعدی ناصرخسرو معلوم است اوبه حضورامام فا طمی مستنصربا لله‌پذ یر فته‌شد برایش لقب‌و مقام حجت سرزمین خراسان تفویض گردید و او برا ی‌اجرای ماموریت خویش به وطنش باز گشت . او خود میگوید :

مختار امام عصـــــر گشتـــم چون طاعت دین شد اختیارم(۱۲)

و نیز میگوید :

نه‌بس فخرم آ ن گزاما م زما نه سوی عاقــلان خراسان سفیـــرم

از همین دوره او همچنان به نو شتن آثار خویش شروع میکند که در این باره او خود چنین میگوید :

امام زمان وارث مصطفـــــــی که یزدانش‌یاراستو خلقش‌عیال
زجد چون بدوجد پیوسته بود به رحمت مرا بهره داد از خیال
به تایید اولا جرم زهد و علم گرفته است در جانم آرام و حال
مرا بر سخن پاد شاهی و امر زمن نیست بل‌کز رسول‌استوآل
مرا جز به تائیـــد آل رسول نه تصنیف بودونه قیل ونه‌قال

پس از باز گشت به خراســا ن‌ناصر خسرو باشور و شوق خاصی به ترویج مذهب اسما عیلیه شروع‌نمود ولی امرای ترك خراسان‌دعوت او را نپذیر فتند و او را از وطنش‌متواری نمودند و پس از آواره گی‌و مشقت زیاد ، نهایت او به دعو ت‌امیر بد خشا ن ابن الاسدبه‌بدخشان آمدو دریمگان مستقر گردید و تـاآخر عمر در همان جا ماند ،

زنده‌گی ناصر خسرودر بدخشان‌یك موضوع خاص و مهم است که باید به در حد امکان حل کرده‌شودچو نکه محققا ن بااستفاده معلومات سفرنامه و قصاید خودناصر خسروجریان زندگی پر مشقت او را همه جانبه توضیح نموده‌اند ، ولی درمورد زنده‌گی‌و فعالیت‌او دربدخشان به چند سخن مختصر إکتفا کرده‌اند پس از این روما با استفاده ا ز معلومات و دلایلی که در دست رس‌ما قرار دارد ، کوشش میکنیم کـه همین موضوع را روشن سازیم .

تمام جریان زنده‌گی‌ناصر خسرورا به سه دوره تقسیم کردن ممکن است :

۱ـدور ۀ زند ه گی‌اشرا فانه‌اودردربار سـ لاطین سلجو قی .

۲ـ دورۀ سفر هفت‌ساله وگرو یدن به مذهب اسما عیلی وپرداختن به فعالیت سیاسی به حیث حجـت‌جزیرۀ خراسان .

۳ـ دورۀ متواریت در بدخشان.

چون دورۀ اول و دوم حیات‌ناصردر ادبیات‌به تفصیل‌تشریح گردیده اند ، ما از تکرار آن صرف نظـرمیکنیم و مستقیما به بررسی دورۀ سوم میپردازیم . دربارۀ این دورۀزنده‌گی ناصر خسرو ، مولف این مقاله مقاله‌یی را زیر عنوان «روزگارناصر خسرو در بدخشان» نوشته بود که در سال ۱۹۸۵ در دو شنبه‌منتشر شد .

پیش از همه لازم است تا سبب‌مهاجرت ناصر خسرورابه بدخشان بفهمیم که چه بوده است.

همان طوریکه ناصر خسرو درقصاید متعدد خویش یاد میـکند ، جهال خراسان اعم از امرا وفقها وخورد وبزرگ تعلیمات او را نپذیرـ فتند و از پی آزار و کشتن اوشدندازاین خا طر او مجبور شد وطنش خراسان را برای همیشه ترك گوید به نواحی و کشور های دیگر پناه ببرد. بدین منظور او اولا به گرگان‌و ما زند را ن وبعدابه سمنگـان‌رو آورد ، لیکن امرای این نواحی هم‌ازترس زمامداران ترك خراسان به و اجازۀ زنده‌گی را در مناطق خو یش‌ندادند . در همین هنگام امیر بد ـ خشان علی بن الاسد به او نامـــه‌فرستاده پیشنهاد نمود که به‌بدـ خشان بیاید . از این پیشنهاد اوبگرمی استقبال نمودوبا امیدفراوان به بدخشان رفت که خود در ایـن‌مورد چنین میگوید :

از بهر دین زخانه‌براند مرمـــرا
تابا رسول حق به هجرت سبوی‌شدم ...
تا میر مومنان جهان مرجسام گفت
نزدیك مومنان زدر مرحبا شدم
نه پیش جزخدای جهان ایستاده‌ام
زان پس نه نیز هیچ کسی رادوتاشدم
احرار روز گاررضا جوی مـــــن‌شدند
چون بر گزیدهٔعلی المر تضی‌شدم(۱۹)

ازاین‌ابیات معلوم‌میشود که‌ناصرخسرو نه از ترس دشمنان خوددر کوهستان بد خشان پنهان شـــده‌بود ، بلکه او با دعوت امیربدخشان که خود نیز اسماعیلی مذهب بود وهمچنان بدخشان یك کشور مستقل و خارج از قلمرو امپرا طوری‌غزنو یان و سلجوقیان بود و مذ هـــب اسماعیلیه مذهب رسمی در بد خشان بود ، به حیث یك‌نفرمهاجر سیاسی‌به آنجا رفت او خود مـــی‌گوید :

مال نجسته است به یمگان کسی زانکه نبود است دراین جای مال
نیز در این کنج مرا کس نبود خو یش و نه همسایه و نه عم‌و نه‌خال
بل چوهز یمت شدم از پیش دیو گفت مرا بختم ازاین جاتعال (۲۰)

علی ابن الاسد را ناصر خسرومیر مـــو منان جهان مینامدوخود مردم بد خشان را مومنان و احـــرارروز گار میشمار دازاین جا معلو م میگردد که هم امیرو هم مردم بد خشان هنوز قبل از آمدن ناصـــر خسرو به‌آنجا،پیر ومذهب اسماعیلی‌بوده اندو ازاین رو سخنان آن عده نویسنده گان که ناصر خســـــرورا اولین انتشار دهندهٔ مذهـــب اسما عیلی در بدخشان حســـا ب‌کرده اند باطل میگردند .

غیر ازین علی بن الاسد یـــك‌قصیدهٔ احمد بن الحسن جر جانـی راکه جهات مختلف فلسفهٔ اسما عیلیه بوده است به ناصر خســـرو ارسال نموده از او خواهش میکندکه آن قصیده را از نام امیر شرح وتوضیح‌بدهد . ناصر خسرو این‌خواهش او را پذیرفتو به گفتـــهٔ احمد اقتداری آن قصیده را از دیدحکمت یو نا نی وا ســـلا می وایرانی نیزاز دید اعتقاد فاطمی تعبیر وتفسیر و تشریح کرده است و این تفسیر و تشریح همان‌کتاب (جامع الحکمتین) است . (۲۱)

خود ناصر خسرود راین بار مچنین گفته است «امیر بدخشان که معروف است به عین الدوله ابو المعالی علی بن الاسدبن الحارث...» که بیدار دلو هشیار مغز و روشن‌خا طر تیز فکر ت و دور بین‌وبا یك اندیش و صایب رای قوی حفظ وپاك دهن و پسندیده خوی است ،و با این مادح ومناقب مقدس است ،قصید ۀکه گفته بود خوا جه ابوا ـ لهشم بن الحسن‌ا الجری جانی و..اندر و سوالهای بسیار کرده است، و به خط خویش نبشته بود انـــدر آخرآن نسخه که این را از حفظ حویش نوشتم ، نزدیك‌مـن فرستادو از من اندرخواست به وجه تشفع تضرع و تقرب ، آن که بسیــارکسان راازامراو ســلاطین وروسای دنیاوی همی همال خویش نداشت، به نیکو ترا لفا ظی و نر متر قولی التماس کر د تا سوا لا تی کاندرآن قصید ه ا ســـت به‌نام اوحل کــرده شود .»(۲)

همچنان ازبیت :

شکر آن خدای را که به یمگان‌زفضل او
بر جان و مال شیعت فرمانرواشدم (۲۳)

نیز ازواضح است‌که هنوزمدتهاقبل از سفر نامه ناصر خسرو به بدخشان مردم آن جاشیعۀ اســما عیلی بوده اند.

اما طوریکه معلوم است دربد خشان ناصر خسرو در دربار امیر زنده‌گی اختیارننموده ، بلکه دهکدۀیمگان را محل دایمی بود وباش خود قرار میدهد و در آنجا ســـزاواراحترام زیادی بوده است :

مرا گویی اگر دانا وحری‌به یمگا ن چو ن نشستی خوار و بی‌یار
به زنهار خدایم من به یمگان نکو بنگر گر فتارم مپنـــدار

نگوید کس که سیم‌وگوهرولعل به سنگ اندر گرفتار اند یــا اگر خوار است وبی مقداریمگان امراین جا ی بسی عزا ستو مقدار ناصر خسرو تاآخر عمردر یمگان‌زنده‌گی کرد و در همان جا از عالم در گذشت .

در یمگان او زنده‌گی آســـبر ده‌داشت و وقت خودرا صرف مطالعه کتب و نوشتن آثار منظوم و منشورخویش میکرد . غیر از کتاب سفر

نامه او همه آثار متباقی خویش راهمانا در یمگان نوشته‌است وازین سبب میگوید:

کان علم و سخن حکمت یمگان‌است

تامن ای مرد خردمند به یمگانـم(۲۵)

چند سال زنده‌گی کردن ناصـرخسرو دربدخشان دقیـق معلـــوم نیست برخی محققان ۷۲ و بعضی‌دیگر ۸۷ ساله شدن او را تصدیق کرده اند ،لیکن‌از بعضی ابیات وقصایداو معلوم میشود ، سنش‌حتی از ۹۰ هم گذشته بوده اســـت ،چنانچه :

همان سرو کز بس کشنی مینمود

اکنون باز چون نی زسستی نـــود

نوان از نود شد کزاو برگذشت

زدرد گذشته نود مینمود .

منوبر گذشته نود بیش ازاین

که اکنونت زیرقدم بسپرد (۱٦)

نوان شدن در این ابیات به‌معنای‌گریان و نالان شدن آمده است ،که حالا درزبان دری از استفاده خارج‌شده است ولی در زبان شغنا نی بهمین معنا تا کنون استفاده میشودیعنی ناصر خسرودر این قصیده۹۰ ساله گی خویش‌و ضعیف و ناتوان‌شد نش را ذکر کرده است .

۳۰۰ سال پس از وفات ناصر خسرو مذهب‌اسما عیلیه‌در بدخشان از طرف تیمو ریان لغو گردید ومرکز تعلیمات اسما عیلیه به شغنان انتقال‌یافت و تمام آثار ناصرخسرودر طی قرون متمادی ، در آنجا از طرف دانشمندان وخطاطان رونویس‌میشدند و به این ترتیب آثار گرا- نمایه فلسفی و علمی و ادبی ایـن‌نستوه مرد گسترهٔ خرد، دانـش و ادب را برای جهانیان زنده نگاهدا شتند . در هندو ستان و اروپا آثار ناصر خسرو توسطنسخه های خطی،که آنها را شاهزاده محمد شغنانی کتابت کرده بود ، در دسترس اهل‌علم و فرهنگ قرار گرفتند .

به یاد ناصر خسرو

ترا گر دوزخی گفتند و کافر
وراندند ت زخانه ای مسافر
بدخشا نت پذیر فت وامان‌داد
توراااز شور عصیان شاه ناصـــر
به افکار بلند ت بر سما بر
شدی با پر حکمت همچو طایر
رها گشتی زنادانی توز یراك
«نشستی بردر دانش مجاور» (۲۷)
بشو راندند بر ضدت همه‌خلق
برای کشتن تو گشته حاضر
تو زین روترك بنموده خراسان
به یمگان آمدی آزرده خاطر
جدا از خانمان و از وطن دور
بماندی‌درغریبی تا به آخـــر
بد خشان بام دنیا گشت ماوا
تورا باتو اکنون کشته فاخر
چو خر شید فضای علم‌وحکمت
زمشرق ناصرا گشتی تو ظاهر
هم اکنون بعد نهصد سال‌هستی
درخشان آفتابی در نظایر

سر چشمه ها

۱ـ غفور اف . ب . غ. تاجکان.مسکو (۱۹۷۲) ص ٤٤۳ ـ ٤٤٤ .

۲ـ حسن ابراهیم حسن : تاریخ‌الدوله الفاطمیه ، قاهره ۱۹۵۷ ص ٦۸ .

۳ـ ابو لقاسم حبیب الاهی (نوید)المویید فی الدین شیرازی استــاد ناصر خسرو ، مقاله مذکــور درمجموعه (یادنامه‌ناصر خسرو)منتشر شده ، مشهد ۱۹۷٦ ص ۱۳۹ .

٤ـ برتلس ا.ای. ناصر خســرو اسما عیلیان ، مسکو ۱۹۵٦ ص ۱۲۲ .

۵ـ ناصر خسر ودیوان اشعار ،با هتمام و تصحبح آقای مجتبــی مینوی ص ۳۱۳ .

٦ـ ها جسن گ.س فرقه‌اسما عیلیه ، ترجمه فریدون بــدره‌ای ، تهرا ن ۱۳٤۳ص ۵۵.

۷ـ ناصر خسرو دیوان اشعــاربا هتمام و تصحیح آقای مجتبــی مینوی ، ص ۱۷۵ .

۸ـ ناصر خسرو دیوان اشعــارص ۱۷۵ .

۹ـ همانجا ص ۳۱۳ و ۱۳٤ .

۱۰ـ همانجا ص ۱۷٦

۱۱ـ ۱۲ ناصر خسرو دیــوان‌اشعار ص ۱۷٦.

۱۳ـ هما نجا ص ۱۷٦.

۱٤ ـ۱۵ ناصر خسرو دیــوان‌اشعار ص ۳۱٤ .

۱٦ـ همانجا ص ۲۷۷

۱۷ ناصر خسرو دیوان اشعــارص . ۲۹۰ .

۱۸ـ همانجا ص ۲۰٦ .

۱۹ـ ناصر خسرو دیوان اشعارص ۲۷۳.

۲۰ـ همانجا ص ۲۵۲ .

۲۱ـ احمد اقتداری ، نظر به سفرهای ناصر خسرو در جنوب ایران به‌سواحل فا رس ،مقا له در کتاب‌یادنا مه نا صر خسرو منتشــــــر شده است ، مشهد ،۱۹۷٦ ص ۷۳

۲۲ـ ذبیح الله‌صفا، تاریخ ادبیات‌در ایران جلد ۲ص ۸۹۳ تهـــران ۱۳۳۹ .

۲۳ـنا صر خسرو دیوا ن اشعارص ۲۷۳ .

۲٤ـ همانجا ص ۱٤٤ .

۲۵ـنا صر خسرو دیوا ن اشعارص ۲۸۲.

۲٦ـنا صر خسرو دیوان اشعار،تهران ۱۳۵۳ ص ۲۷۰ .

۲۷ـ مصر عها از ناصر خسرواست .

«خوب سخن چیست ترا سودعمر
خوب سخن کرد ترا خوب نام»

نو یسند :دکتور علوم عبدا لنبی«ستار زاده»

«خوب سخن» ناصر خسرو

«اندیشه های او در پیر امون شعر»

به گونهٔ معمول شا عـــران درفضلیت شعر «یا سخن یا گفتاریا قول» و چگونه گی آن گفته هایی‌دارند و این یکی ازسنت‌های‌قدیمی درتاریخ ادب پارسی دری است .حکیم ناصر خسرو قباد یانی نه‌تنها از جمله پیروان راسخ این سنـــت‌قدیمی بود ه، بلکه در شمارآنانی نیزمی‌باشد که به این مو ضـــوع‌دلبستگی خاص داشته اند. او در این زمینه به طور مستقیم و غیـــرمستقیم به ویژه در قصیده هـــا که بیشك از عمده ترین بخشها ی‌آثارش به شمار میرود سخن فراوان گفته است . اگر چه نکته های‌مهمی‌را در فضلیت شعر و چگونگی‌آن میتوان از قسمت های دیگر آثـاراو نیز چون سفرنامه ، خوان‌الاخوان وغیره پیدا نمود .

متا سفانه مطالعهٔ اندیشه هـای‌حکیم‌ناصر خسرو قباد یانـــی در پیرامون شعر تا حال به طـــورگسترده صورت نگر فته است . اولین و آخرین مقالهٔ جدا گانه درزمینه نوشته شر قشنا س نامی

ای . ا. برتلس تحت عنوان (ناصرخسرو و نظر یات او در باره شعر) (۱) میباشد که سی و سه سال‌پیش‌از این یعنی در سال ۱۹۵٤ انتشار یافته بود این مقاله گام نخستین‌بودکه در راه تحقیق بی واسطه موضوع مذکور از جانب خسرو شنا سان‌برداشته است و تا هنوز در رابطه به افکار اد بی نا صر خسرو به حیـث یك نگرش مقدماتی باقیمانده‌است.

تدقیق همه جانبهٔ اندیشه های‌ادبی حکیم و ادیب‌توانا یی چـو ن ناصر خسرو ،ازچند جهت ضروری‌میباشد : ۱ـ تعلیمات ویژه او رادر باره شعرمشخص مینماید ،۲ـموقف‌نظریات مو صوف را در تکامـــل افکار ادبی و زیبایی شنا سی پارسی‌دری روشن میسازد،۳ـ زمینهٔمطمئن برای درك صحیح آثار ادبی و علمی‌او خواهد گشت .

ناصر خسرو از شعر یکه سخت‌خواهانش بوده به ســر ودن آن دیگران را تکرار به تکرار با تاکید‌تشویق نموده است ، در نوشتـه هایش با نامهای به هم برابر (خوب«سخن » «سخن خو ب »،«سخن خوش» ،«سخن نیك»، «نیکوسخن»«سخن‌صاف وبی‌رنگ » ، « سخن نغز»و «گفتار نغز» یـاد میکنـــد.منظور مولف ازاین نوع سخن‌عبارت از چیست ؟ قبل از پاسخ به ایـن‌پرسش لازم به یاد آوری است که او در زمینه در کدام‌جایی بی واسطه به شکل جامع معلو ماتی ارایـــه نکرده است . اما از خـلال گفتـه‌های فراوان شاعر در فضلیت سخن به طورعام ودر صفت کـلام‌خویش‌به‌طور خاص به‌وضاحت برمـلا می شود که مرا دوی از این نوع سخن‌چه بوده است .

ناصر خسرو پیش ازهمه متوجه‌به تشخیص محتوای این نوع شعر شده است . روی گفته هـــای اومحتوای خوب سخن عبارت‌است‌از: پند(نصیحت) ، حکمت (خرد ،دانش،علم) ، زهد (دین) ،به گونه مثال:

در درج سخن بگشای در پنـــد
عزل را در بد ست ز هد در بند(۲)
(۱۱۰)

نبیند دیده زین سان شعر دلبند
که با شد ز یور او حکمت و پـــند
(۵۳۸)

۱

در حکمت و بر مدحـــت اولادپیغمبر
اشعار همی گوی به هر وقت چوحسان
(۳٥٤)

موصوف در قصیده یی سخن‌رابه کمیت ، سخندان را به سوار ، ضمیر شاعر ر به میدان ، خرد رابه‌عنان ، اندیشه رابه زین‌تشبیه‌نموده دعوت کرده است که روی اســـپ‌سخن را بایدبه میدان دین بگرداند:

کمیت سخن راضمیر است میدان سوار ش‌چه‌چیزیسست،جا ن‌سخندان
خردر اعنان سازواندیشه رازین بر اسپ زبان اندرین پهن‌میدان
به میدان دین‌اندر اسپ سخن را اگر خوب چابك سواری بگردان
(۳۱۸)

تشبیه با لاازآن لحاظ‌جالب است‌که توسط آن عناصر ذاتی خوب‌سخن از جمله خرد واندیشه محتوای آ ن‌یعنی دین از جانب شاعر تذکریافته است .

ناصر خسرو شعری را که درپند و حکمت‌وزهد است ((پندنامه)) و (شعر حکمت) یا (سخن حکمتی)و (شعر زهد) یا (سخنان دینی) نامیده است.(۳) برعکس آن اشعاری که در موضو عهای بر شمرده او نبوده اند از جنس (گفتار بیهوده)(گفتار رسوا) ، (ویران سخـــن)، (عریان سخن) و (خیره سخن)شمرده‌است . او بر اساس همین نظریه ویژهٔ خود آثار شاعران دیگر رانیزارزیابی نموده‌است.ولی شعر آنانی را که در پند وحکمت و زهد بودپسند یده است و شعر آنانی را که جز پند و حکمت و زهد بود نپذیرـفته است . چنانچه او رودکـــی ، عنصری ، حسام ، سحبان را محض‌به خاطر اشعار زهد وپند گفتنشان ارج گذاشته است :

ای خوانده کتب وکرده روشن‌دل بسته ز علم و حکمت و پندآذین
اشعار زهد وپند بسی گفته است آن تیره چشم شاعر روشن بین

ای حجت زمین خراسان به شعرزهد
ـجز طبع عنصری ات نشاید به‌خادمی
(٤٥١)

چو با دانا سخن گویی سخن نیکو شود زیرا
که جز در مدح پیغمبر نشد نیکو سخن حسان

(۳٤٥)

سخن چون حکیمان نکو گو ی و کوته
که سَحبان به کوته سخن گشت سحبان

(۳۲۱)

روی همر فته ناصر خسرو اگرچه که سخنهای کسایی را پیر و ضعیف و چون کسادر شت مـــی‌شمردو میگو ید که اگر کسایـــی شعراو را بشنود شر م خوا هدکرد،شعر کسایی بنده شعر تو اســـت از شعر من پژمرد شعر کسایی ،از تو سخنان خرد و کهن گشت آن شهره مقالات کسایی ، با آنهم‌علاقه‌خاصی به شعر او دارد ، به خاطـر آنکه به قول محمد عوفی ((اکثـــراشعار او در زهد و وعظ و در مناقب اهل بیت نبو ت »(٤) بوده‌اســت.ولی از شاعران دیگر که شعر شان از این دست نیست یا با تعریضـ‌سخن گفته ویاا صـلاهیچ نامی و یادی از ایشان نبرده است. به‌گونۀمثال طور یکه‌محمد امین ایامی‌حدس می زند ناصر خسرو سخن فردوسی‌را برای آن‌نه ستوده است که آنرا ((با مشرب مذهبی خود یکســـان‌نیافته است)) (٥)

همین قسم بار دیگر تایید گردیدکه منظور ناصر خسرو از خـــوب سخن گفتن پند نامه ، حکمیا ت وزهد یات میباشد . در ارتباط بـــه حکمیات این نکته را باید یا دآورشدکه مراد ناصر خسرو از این‌نـــوع شعر طور یکه از خـلال گفته های اوبر میاید بیان مطالب فلسفی وعلمی سنتی نبوده ، بلکه بیان‌به اصطـلاح(سخنان دینی) یا علم حقیقت مـــی باشد .چنانچه:

کتاب ایزد است ای مرد دانامعدن‌حکمت
که تا عالم به پای است‌اندریـن‌معدن همی پاید (۹۳)

ای پسر شعر حجت از بر کن   که هزار حکمت است همچوزیور
تخمین بالا را سخنان او کـه درارابطه با فلسفه و فلسفیان نیزگفته است تقویت می‌بخشد :

ای فتنه برعلوم فـلا طونی   این تاج علمها ی فـلا طو نی‌است

آن فلسفه و این سخن‌دینی فاصله‌داره شوداین‌شکر وخودفلسفه‌هیپون است .

نا صر خســرو جز پیمــودن راه‌حقیقت و علم حقیقت در سخن،دیگر همه را کار بیهوده دانسته است:

چرا نسپری راه علم حقیقت   به‌بیهوده هاجان ودل چون‌سپاری
(٤٢٧)

علت نپذیر فتن ناصر خسرو مدح غزل و هزل را واز این انـــواع شعر مذمت کردن او را نیزباید ازهمین‌اسا سات نظری ویژه‌یی که او در مورد شعر تنظیم نموده اسـت‌جستجو کرد . به‌خاطر آنکه او مدج غزل و هزل را محض به خاطر آن‌مذموم شماریده و آنها را انکارنموده اســـــت ، که بنا بر گفتــه و ی‌مبنی بر پند و حکمــــــت و زهــد نه ، بلکه بر طمع و فحش ولهوبنــایافته اند . به گونهٔ مثال :

بیت و غزل بر طلب فحش ولهو   بی هنر ان را بدل آیت اســت
(٦٨)

ای شعر فروشان خراسان بشناسید
این‌ژرف سخنهای مراگرشعراپید
بر حکمت میری چه پایید چو ازحرص
فتنهٔ غزل و عاشق مدح امراپید
یکتا نشود حکمت مرطبع شما را
تا بر طمع مال شما پشت دو تایید
(١٢٤)

داری سخن خوب گوش یــا نه   کامروز نه هوشیاری از شبانه
حکمت نتوانی شنــود از یــرا   فتنه غزل نغز و تـــــــــرانه
شد پرده میان تو وحکمــت   آن پرده که بستند بر چـغانه
(٣٩٩)

از آنکه بنای مدح و غزل و هزل بر طمع وفحش و لهو است ، ناصر خسرو و آنها را علم نخوانده وهنرندانسته است . «مدح دبیری وغزل رانگر علم نخوانی وهنر نشمری ـ(۴۱۳) وخود را از اهل مدح و غزل و هزل دور گرفته است :

ای غزل گوی و لهو جوی زمن‌دورکه مـن
نه زاهل‌غزل و رود و فسون و لهـــوم

چون تو از دنیا گویی و من‌ازدین‌خدای
نــه‌تو آن منی و نیز نه من آ ن تــوام
(۲۸۸)

موصوف پیشنهاد نموده استکه مدح ممدوح را باید به مدح‌خدای و رسول وغزل را به زهد و هزل‌رابه جد تبدیل نمود تا مدح و غـــزل وهزل از گفتار بیهوده به شعر پندو حکمت زهدیعنی‌به «خوب سخن» بدل شود از همین سبب ناصـــرخسرو خود در فعالیت آفرینشی‌اش به چنین انقلاب روحانی مواجـــه‌گردیده است. به همین خاطر او از آنکه در درباره سلجو قیان درمرحله‌اول فعالیت آفرینشی اش مدح وغزل هزل گفته است سخت پشیمان‌شده‌است و برای این خود رابار بـــار مـلامت نموده است :

من فریفته گشته به جهل تکیـه‌زده
به‌قول جعفروزید و ثنای خیـــل دخول ...

چو گور دشت‌بسی‌رفته یی‌نشیب‌و فراز
چـوعند لیب بسی‌گفته‌یی سرودوغزل

چو روز گار بدل کرد تیر تو به‌کمـان
چـراکنون نکنی تو غزل به زهد بدل

هزار شکر خداوند را که خرسندســـت
دلم‌زمدح و غـــز ل پر منا قب و مقتل

اگر چه زهد و مناقب جمال یافت‌بـــمن
مرا بلندنشد قدر جز بدین دو قبــــل
(۲۴۸)

ناصر خسرو از آن پس به خودقول داده است که دیگر مدح و غزل و هزل نخواهد گفت :

گسستم ز دنیای جافی عمـــل ترا یاد بندد گشا یعمـــــل
غزال و غزل هر دوان مر تـــرا نجویم غزال و نگو یـــم غـــزل

* * *
(۵۰۸)

چون طمع بریدم زمال شا هان پس مدحت شاهان چرا سگا لم
من جز که به مدح رسول و آلش از گفتن اشعار گنگ ولالـــم
گر میل کند سوی هـــزل گوشم بنگشت خرد گوش‌خود بمالم...
رفتم پس دنیا بسی ولیکـــن افـــلاك بر آن داد گوشمالم ....
قولم همه هزل و محال بـــودی هزلم همه حکمت شد و محالـــم
(۳۰۲ ـ ۳۰۳)

نو یسنده همین طور هم عمـــل‌نموده است ، یعنی که وی بعد از ترك دربارسلجو قیان‌و شناسایی‌اش‌با تعلیمات فاطمیان مصر و دولـت فاطمیان مصر دیگر مدح شاهـــا ن‌امیران و غزل عاشقانه و هزل رانه سروده است . گذشته از این اومبنی بر فعالیت پیشه اش به گونـهٔ شاعر افتخار از آن داشته است که‌در شعر «جز پرستنده یزدان و ثناگوی رسول» (جزپرستنده یزدان‌و ثنا گو ی رسو ل تا بوم هر گزیك روز نخواهم که بوم ـ۲۸۸) ،« جزگفتن شعر زهد و طاعت ـ صد شکر ترا که نیست کارم ـ۲۷۶)، «جزبه‌تایید آل رسول» (مرا جزبه تاییدآل رسول ـ نه تصنیف بود و نه قیل‌ونه قال ـ۲۵۶)، «جز که به مـــدح رسول و آلش» (من جز که به مدح‌ولالم ـ۳۰۲) به کدام‌موضوع دیگری متوجه نشده است .

از محتوی برخی از قصاید ناصرخسرو احساس میشود که بعضـــی از شاعران ظاهرا آنانیکه در درباربودند از مولف باز گشت دو بارهٔ او را به دربار خواهش نمودند . اودر جواب دعوت آنان با ایشـــان مناظره و مباحثه ها ی‌تیز و تنـــدی‌کرده است و با یك پافشاری عجیب و صبارت ویژه‌یی از نظریا ت‌خویش‌در پیرامون شعرو وظیفه های‌زیبایی شناختن و اجتما عی آن قاطعانـــه‌دفاع نموده است و به دعوتهـــا ی آنان جواب رد داده است. صرف‌نظر از آنکه در یمگان شاعر آنگونه

که خود گواهی میدهد زنده‌گـــی فلاکت باری داشته است :

بلخ ترا دادم و یمگـــان بمـــن
این درهٔ خشـــك و جبال و تـــلال

چون ز تو من باز گسستم زمـــن
بگسل و کوتاه کن این قیل و قال

دست من ودامن آل رســـــو ل
وز دگران باز گسستم حبـــال

از پس آنکس که تو خواهی برو
نیست مرابا تو جـــدال ومقال

(۲۵۳)

* * *

ای آنکه گوئیم به نصیحت همی
کایل پیر هن بیفگن و فرمان کنم

تا سخت زودمن چو فـــلان مرترا
در مجلس امیر خراسان کنـــم

اندر سرت بخارجها لت قوی است
من درد جهل را به چه درمان کنم

کی ریزم آبروی چو تو بی خـــرد
بر طمع آنکه تو بره پر نان کنم...

ای بدنصحیتی که تو کردی مرا
تا چو ن فلان خسیس و چو بهمان کنم

دین و کمال و علم کجا افگنـــــم
تا خویشتن چو غول بیابان کنـــم

از فضل تا چو غول بما نم تهـــی
پس من چگونه خدمت دیوان کنم

این فخر بس مراکه به هر دوزبان
حکمت همی مرتب و دیوان کنم

جانرا ز بهر مدحـــــت آل سول
گه رودکی و گاهی حسان کنـــم

(۳۰۴ ـ ۳۰۵)

ناصر خسرو شاعران مداح را به‌خاطر آنکه بجای پند و حکمت وزهد بیهوده گفتاری میگو ینـــد و ضــــدعلما و به خاطر آنکه دروغ میگویند اعدادی خدا نامیده است . به عقیده‌موصوف نکوهش کردن شا عـــــران مداح کسی را که باید ستود و برعکس ستبودن کسی را که بایــــــد نکوهید کفر است . نویسنده ایـــن‌راهم خوب‌احساس کرده‌که شاعران مداح ، این همه را از شر حرصـــو طمع مینمودند . بنابر ین او از آنها به نامهای جاهل ، باروی وریا، بی آبرو ، فاسق، ستمگر حاسد، مکار ، شعر فروش نا مبرده است‌و در خطاب به «شعر فروشـــا ن خراسان» تاکید نیز نموده است‌که‌آنها پیش وی برابر پیشتری قـــدر ندار ند .

آب اربشود تان به طمع بـــــاك ندارید
مانندستو ران سپس آب و گـــیا ئید

دلتان خوش کرده است دروغـــی‌که بگویند
بیهده گویان که شمار افضـــلا ییـــد

ای امت بدبخت بدین زرق فـروشـان
جز کزخری جهل چنین فتنـــه چرا یید
خواهم که بدانم که مرا ین بی‌خردان را
طاعـت‌زچه معنی و زبهرچه سرایید ...
فوج علما فرقـهٔ اولاد رسو لنـــد
و امـروزشما دشمن و ضد علمـــا یید...
گر روی بنابم ازشما شایـداز یراك
بی روی‌ستمگاره و با روی وریا ییـــد
فقه است مر آن بیهوده را سوی‌شما نام
کانـراهمی ازجهل شب‌وروز بخایید...
گویید که بد هاهمه بر خواست‌خدایست
جز کفرنگویید چو اعدای خدا ییـد ...
آنرا که ببایدش ستودن بنکوهید
و آنراکه نکو هیدن شا یـــد بستایید
چون حجت گویم به ترا زوی‌کنم تنگ
هـــــرچند کـه بسیار نپا یید روا یید
چون جهت گویم به ترازو ی‌من اندر
گرپنج‌هزار ید پشیزی نگـرا یید
(١٢٤ _ ١٢٥)

ناصر خسر ومدح کردن شا ه‌وامیر را برابر با خدمت نمودن بـــه دیوان ، غولان و خوکان دانستـــه‌است .

برخی از دانشمندان به شمـو ل‌ای . ا . بر تلس در اساس گفتـــه های فراوان شاعر در رابطه‌به‌مذمت‌مدح و شا عران مد یحه سرا به‌این نتیجه رسیده اند که‌گویا موصوف‌سرودن اشعار مد حیه را مطلقـــا انکار کرده است .(٦) ولی‌طوریکه‌مدح و شاعران مدیحه سرا به ایـن از لابلای گفبته های اوبر می آیـــدحقیقت حال به گونهٔ دیگر است ، یعنی اگرچه ناصر خسرو مـــدح‌و شـــا عـــر ا ن مـداح را یـد گفته است ، با آنهم مدحیه سرایی‌را به طور مطلق رد نکرده است ، مگر اونه‌تنهاخواهان نه‌همه‌گونه‌مدح بلکه مدح سزا وار است مثل‌عنصر المعالی کیکاوس (٧) در گفتن این‌نوع مدح شرایط را مشخص نموده

است . برابر باگفتهٔ او شاعر مداح‌باید کسی را به حیث ممدوح خود قرار دهد که‌وی صاحب عقل،حکمت،همت، عدل، فضل، دین و هنرو و طاعت و پرهیز می باشد .ناصرخسرو کسی را مردم خوانده که‌دین وهنر دارد ، نه‌کسی را که بی‌هنراست وصاحب دیباقبا موصوف‌بطور مشخص به شاعران مدیحه سرا گفتن مدح آن راکه یزدان بحث رهبر گزیده است‌یعنی صفت‌پیغمبروآل واصحاب اورا و همچنین امام زمانه راکه سیرت حیدر را دازد‌پیشنهاد نموده است :

صفت چند گویی ز شمشاد ولالـــه
رخ چون مـه‌و زلـــفـــك عنـــبـــری را
به‌علم وبه گوهر کنی مدحت‌آنرا
که مایه‌است‌مر جهل و بد گو هـــری را
به نظم انـــدر آری دروغ وطـــمع را
دروغ‌است سر مایه مر کا فری را
بسنده است باز هد عـــمار وبـــوذر
کنـــدمدح محمود مـــر عنصری را
من آنم که در پـــای خو کان‌نریـــزم
مریـــن‌قیمتـــــی در لفـــظ دری را
تراره نمایم که چنبـــر کـــراکـــــن
بسجده‌مرین قـــا مت عـــر عـــری را
کسی را کند سجده دانا کـــه‌یـــزدان
گزیـــده‌است از خلـــع مر رهبـــری را
کسی را که بسترد آثـــــارعدلش
ز روی‌زمیـــن صـــورت جائیـــری را
امام زمانه که هر گز نـــه‌رانده است
بـــرشیعتش سا مـــری ساحری را
نه ریبی به جـــز حکمتش مـــردمـــی را
نـــه‌عیبی به جز همتش برتری را
اگر عقل در صدر خواهـــــی‌نشسته
نشا نده‌ر انگشـــتری مشتـــر ی را
بشنو زی اما می که خط پدرش‌است
به تعویـــذ خیر است مر خیبری را

ببین گرت باید که بینی به ظاهـــر
صـورت و سیـــرت حیـد ری را
(١٤)

ناصر خسرو مدح نا اهـــلان، نا دانان،کسانی بی حکمت‌وبی‌همت ،بی دین و بی هنر ، بی طاعت و نا پر هیزگار را کار بیهوده‌شمرده است :

خرد بر مـدح نا اهـــلان بخندد کسی بر گردن خر در نبندد
چرا چیزی بیا لایی به کد یـــه که نـــرزد ملك‌دو جهانش‌بهدیه
(٥٣٨ ـ ٥٣٩)

منحصر گردیدن محتـــوای شعربه پندو حکمت و زهد از طـــــرف ناصر خسرو تصادفی وبی‌سبب‌نبودبدا نسبب که مطابق نظر او شعـــر باید« با قایده وباعذر» باشد.

بپذیر حجت سخن که شعرش بی فایده وبی عذر نباشد
»١٤٢()

او شعر بی فایده و بی عـــذر رانپ ذیرفته است . از اشا رات اودر زمینه معلوم میشود که شعر بـــــافایده و با عذر شعر یست که از آن به مردم منعفتی میرسد ، به تعبیـــراو زنگ از دل آنها می زداید . به آنها معرفت الهی را سبـــق مـی‌دهد ، پندو حکمت زنده گی‌را مـی آموزاند . از همین سبب نویسنده‌شعر را طعام جان ، سود عمـــــر، باعث خوشنا می و دوای جهـــــل گفته است :

جز پند حکیم و علم‌را کی راند صفرای جهالت از سرت آلـود
(٣٨٠)

جانت به سخن پاك شود زانکه‌خردمـــند
ازراه‌سخن بر شود از چاه به جـــوزا
(٣)

که کیمیای سعادت درین جهان‌سخنست
بـــــزرجمهر چنین گفته بود با کسری
(٤٥٥)

از خاطر منفعتی که از شعر بـــه‌مردم میرسد ، ناصر خسرو شعر را برای مردم مثل آب و هوا ضرور،همچنان چون تن ما زنده به آ ب

است و هوا ـ سخن خوب دل مردمرا آب و هوا ست ـ۴۷)، مثل شهد و لبن و قند و عسل شرین(شعـرحجت رابخوان‌ای هوشیار ویادگیرـ شعر او در دل ترا شهد است واندرلب لبن ـ۳۴۱، به گوش در سخـن حجت عسل است ـ جزاز سخن ـ نخورد کس‌زراه‌گوش عسلـ(۲۴۶) مثل آب زلال جان فضا (شعر من برعلم من برهان بس است ـ جهـان فضای و صاف چون آب زلال ۲۴۰)و مثل نگین بد خشان بها گیر (بهاـ گیرو رخشانی ای شعر ناصر ـ مگرخود نه شعر بدخشان نگینی ـ۴۰۴) مثل داروی زرغونی درمان‌پذیر (سخن‌حجت بشنو که ترا قوتش ـ به کار آید از داروی زر غونی‌ـ۴۹۷) ومثل‌کوه پر منفعت (سخنهای حجت به‌نزد حکیم ... بلند است وپر منفعت‌چون‌جبال ـ۲۵۷)شمرده است .

گذشته از این ناصر خسرو شعررا از لحاظ سختی ، تلخی و تندی‌به صبر به حنظل و مهاتل معــجون وقرنفل شباهت داده گفته است اگر چه‌شعر مثل‌صبر وحنظل‌ومهاتـل و معجون تلخ ومثل قرنفل تند است ثمری چون قند دارد.

چو صبــر تلخ باشد پنـــدلیکـن
به صبرت‌پند چون صبرت شـود قنـــد
(۱۱۰)

پند ز حجت به گوش فکــرت‌بشنو
ور چه بــه‌تلـخی چو حنظل‌است و مهاتل
نیست قرنفل خسیس و خو ارشوی ما
گرچـه‌ستو ران نمیخو رند قر نفـــل
(۲۵۸)

از لحاظ منفعت شعر به اجتماع‌انسانی نو یسنده شعر خود را بــه آیت قرآن مجید برابر واز شیر مادربهتر میداند :

که آیا ت‌قرآن و شعر حجــــت   دل دیوان بسنبد همچو پیکان
(۳۲۶)

پند حجت را بخوان و درس‌کن‌زیرا که هست
چون قران‌از محکمی و زنیکو یی وموجزی
(۴۶۴)

از یك گفته ناصر خسرو درقصیده‌به مطلع:

چه چیز بهترو نیکو تر است دردینــــی
سپاه نه ،ملکی نه ، ضیاع نه ، رمه نــی
(٤٥٣)

معلوم میشود که او از تاثیر دوجانبه شعر یعنی از تحسین و تقبیح در منفعت شعر به نفس آدمی به‌خوبی‌آگاه بوده است . از همین روی است که میگوید شعر پند و حکمت وزهدبه‌اعدای دین زهر ولی برای مومنان‌غذا می باشد :

گهی‌سخن خسك‌وزهر وخنجراست و سنان
گهی سخـن‌شکر وقندو مر همست و طلی
زبان به‌کام در افعی‌است‌مردنادان را
حــذرت‌باید کرد ن همی از آن افعــــی
سُخن سپارد بیهوش را به‌بــندبـــــلا
سخـــن‌رسا نــــد هشیار رابه عهدلوی
(٤٥٤ ـ ٤٥٥)

بر اعدای دین زهری و مومنان‌را
غــــذایـــــی مگـــر روغن و انگبینی
(٤٠٤)

شاعر افختار بر آن داشته است‌که‌خوب سخن او یعنی شعر پندو حکمت زهد آگینش دل دشمنان دین رامثل‌نشتر پاره میکنند . او به اصطـلاح خود توسط شعر یك عمر با ناصبی‌و نادان ودیوو «ستوران خــراسان» جنگیده است :

ای گشته نوك کلك سخن‌گویـــت
دردیدهٔمـــخـــا لـف دین نشتر
(١٤٩)

حجت به شعر زهد و منا قــبجــــز
بر جان صبی نز نــــد زو بیـــــن
(٣٢٤)

ای حجت بنشسته به یمگان وسخن هات
در جان دل ناصبیان گشته چو پیکان
(۳۵۳)

به عقیدهٔ ناصر خسرو شعر اصلابرای دل داناست ، یعنی برای مردم دانا ووالاست نه نادان، دیو، ناصبیو جاهل :

سخن خوب ز حجت شنـــواروالایی
که سخـــن‌هاش سوی مردم والا والا ست
(٤٧)

سخن حجت مر غیست که بـــردانـــا
پنـــدمـــی بارد از پروز مـــنـــقـــا رش
(۲۱۲)

پند ده ای حجت زمین خــــراســـان
مـــرعقـــلا را که قبـــلهٔ عقلا یـــی
(٤۲۰)

یوزو باز سخن و نکـــته امرابی شك
دل دانای سخن پیشه شکار ستـــــی
(٤۹۲)

فضل سخن کسی شناسد که ازفضل اساس ، امام ، حجت و مامون یعنی مراتب مذهب اسما عیلی آگاهاست :

فضل سخن کی شنا سد آنکـه نداند
فضـــل اساس و امام و حجت و ما مـــو ن
طبع توی ای حجت خرا سان‌درزهـــد
در همی‌در کشـــد بـــه رشته همیدون
(۳۰۹)

وگرنه پند برمردم نادان، ناصبی‌ودیو اثر نمی کند :

ای حجت پند نشنود جـــاهـــل
چون‌سبـــز کنی به پیش او تـــره
(۳۹۰)

ای مسکین حجت خــــراســان
بــرخــوك رمــه مکن شبا نــی
کی گیرد پنــد جا هــل ازتــو
درشوره نهــال چون نشــا نــی
(٤٦٧)

به پیش جاهــلان مفگن گزا فه‌پند نیکورا
که‌دهقان‌تخم‌هرگز نفگنددرریگ وشورستان
(٣٤٥)

طبع خر داری تو ، حکمت راکسی بر طبع تو
بست نتواندبه سیصد رش نواز ای نا صبی
(٤٦٥)

جاهــلان سزاورا پــنــد نیکــونیستند ، پند را کسی خواهد گرفت که سزاوار پند است. پند را کســی‌قبول دارد که عقل دارد ، نصیحت را کسی پذیرد که خصلت احرار دارد:

از حجت گیر پند و حکمــــت گر حکمت و پند را سزا یــی
(٤٢٣)

زشعر حجت و از پند هاش برخـــوری
اگـــردرخت دل تو ز عقل بـــر دارد
(١١٦)

نصیحت پذیرد به گفـــتا رحـجـت
کســـی‌کودل و خوی احـــرار دارد
(١٣٢)

ناصر خسرو گفته که از بد یعنی‌نادان ، ناصبی و دیو سیرت خـو ب سخن را باید دریغ داشت:

شعر دریغ آیــدم ز دشمـــن‌ایشـان
نیست‌سزا وار گاو نر گس و شمشاد
(١١٧)

دریغ دار زنادان سخن کـــه‌نیست صواب
به پیش‌خوك‌نهــادن نه من و نه سلــوی

زنا بود که سخن را به اهـل‌جهل دهی
زنا مکن‌که نه خوبست زی خدای زنـی
(٤٥٥)

این خوب سخن به خیـــره ازحجت
همواره‌مـــده به هر سخن خـــو ار ی
(٤٧٠)

از بعضی اشا رات و گفته هـــای‌مستقیم ناصر خسرو چنین بر میاید که این همه مبارزه های او بر علیـه‌مردم نادان ، ناصبی و جا هل درزمان دون سفله پرورش نتیجه مطلو بـــی‌نداده است . از این سبب او از بی قدری سخن و خوا ریش در زمانه .ازکسادی بازار زهد و رواج ســـوق فسوق در روز گار شکایت نمـــوده‌است : (بازار زهد کاسد ســـــوق فسوق رایج ـ افگنده خار دانـــش‌گشته روان مرایی ـ (٤٦١) ، از بی اثری پند هایش ملول گشته‌است.بااینهم او از خود دعوت کرده است‌که اگر چه پند راکسی در خور نیستشاعر نباید از پند لب فرو بندد :

از پند مباش خــــاموش ای‌حجـت
هر چندکـــه نیست پنـــدرا قـــا بـــل
(٢٤٧)

گر خاك خرا سانت نپذیر فـت‌مخور غم
خوشنودی‌ایزد نه به از خـــاك خـــرا سان

در حکمت و بر مدحـــت اولادپیامبر
اشعارهمی گوی به‌ه روقت چو حسان
(٣٥٤)

یکی دیگر از صفتهای ذاتی خو ب‌سخن ناصر خسرو زیبایی ، محکمی، تازه گی وپاکی و روشنی آن اسـت‌شاعر شعر را از جهت زیبایی وتازه‌ـ به دیبای رومی و به خزاد کن ودیبای‌ششتر به طاووس به بهار به گل به باد سحر به عنبر به نرگس وشمشادبه ماه نو به درخت به قصر و بـــه عروس تشبیه نمود، از جهت پاکی روشنی بی عیب و آلایش آفتاب ،به روز به آب زلال به نگین بد خشا ن‌به زرعیا رو در شهوار مانند میکند ، ازجهت محکمی به کوه به آهن درتافته به زر پخته و به قصر خورنق افسا نوی همانند میکند ، به گونـــهٔ‌مثال :

سخن چون زرپخته بی خیانـت گردد و باقی
چو او راخاطر دانا به اندیشه بپا لایـــد

(سخن چون زنك روشن بایدازهر عیب وآلایش
که‌تانابد سخن‌چون زنك ،زنك جانت نزداید)

طعام جان سخن باشد سخن‌جزپاك وخوش مشنو
ازیرا چون‌نباشد خوش طعام و پاك بگزاید
(۹۲)

سخن حجت بشنو که همی بـافـــد
نرم وباقیمت و نیکو چو خزادکـــن

سخن حکمتی و خوب چنین بـایـــد
صعب وبایسته و در تافته چـــون آهـن
(۳۱۱)

ناصر خسرو در زمینه بیش ازهمه‌سرروشنی شعر تاکید نموده است، به خاطر آنکه طوریکه از خـلال گفته‌های او در رابطه به این مو ضـــوع معلوم میشود مو صوف از شعر به‌گونه وسیله ترغیب و تشویق افکار خویش در میان مردم‌استفاده میکرده‌است . از همین سبب خواسته است شعری بگوید که برای مردم مفهو م‌باشد . به سخن دیگر پذیر نده گا ن شعرش از پیامهای اخـلاقی ، دینی‌وفلسفی شاعر آگاهی یابند . ایـــن مطلب را محمد علی ندوشن وسید ـجعفر شهیدی نیز تایید کرده اند و گفته اند : ((ناصر خسرو نیز ایـــن‌امید و کوشش را دارد که از طریق کـلام بتواند دلهای مردم را آگاه کند به راه بیاورد . از اینرو شعزبرای او سبب است نه غایت(((۸) ،)) ولی‌ناصر پیش از آنکه شاعر باشد متکلم است . و میتوان گفت شعر برای وی‌وسیله بوده است نه هدف ، شایدبه به خاطر این که تاثیر شعر در طبـع‌مردمان از خطا به بیش است ،ناصر از شعر برای اشاعه افکار خـــــوداستفاده کرده است .)) (۹) در شعر تکرار و بسیار سخنی جایز دانستن‌ناصر خسرو نیز به همین خاطـــــر است :

ای حجت بسیار سخن دفترپیش‌آر
وزنوك‌قـــلم در سخنهـــا فرو بـار

هر چند که بسیار و دراز است‌سخنهات
چون خوب و خوش‌است آن نه دراز است و نه بسیار...
در شعر ز تکرارسخن باك نباشـــد
زیراکه‌خوش آید سخن نغز به تکـــرار

(۱۹۲)

اگر چه برای ما معلوم است کـه‌نویسنده در اصل از محکمی شعـــر (پخته و بایستهٔ ، قوی، صعـــب‌وبایسته در تافته ، موجز و کوتـــاه) دفاع‌نموده است‌تکرار وبسیارسخنی‌یعنی تا کید و تفصیل و تو ضیح از خود ویژه گیهای شعر پند وحکمت‌و زهد یعنی خوب سخن ناصر خسرو میباشد .

محمد علی اسـلا می ندوشن دراین‌زمینه چنین گفته است :((تکرار رااز روی عمد میکند ، زیرا میخوا هـــداز این طریق مفا هیم را مانند میخ‌در سر خواننده بکوید . اماتطویل برای‌آنست که شیوه‌استدلالی وتوضیحی در شعر به کار می برد .)) (۱۰) ا.س.برا گنسکی این ویژه‌گی شعر شاعررا ((زیبایی شنا ختی با صرار)) نامیده‌است .(۱۱)

ای.ا. بر تلس و شمـــاری ازدانشمندان دیگر به این باور اند که گویا شعر ناصر خسرو ازلحاظ هنری‌وفنی کم ار زش ا ست وگوییامو- صوف به معنی و محتوا دقت بیشترمینموده ولی به لفظ و شکل آن کمتر ارج میذا شته است . از جمله بنابرگفته های آنها در شعر نا صرخسرو از لحاظ وزن و بیان سکته و ناهنجاریها به نظر میرسد .(۱۲) و از همیـن جهت . و ایوانوف یکی از پژوهندم گان احوال، آثارو افکار ناصر خسرو ،شعر او را ((نظم روستایی)) نامیده‌است (۱۳). دراین رابطه باید گفت که تمام نظریات ناصر خسرو درموردشعر و عملیه آفرینشی او،این تخمین را به گونه قاطع رد میکند. رویهمرفته مطا لعات مخصو ص دانشمندان ایرانی از قبیل محمد علی اسـلا می‌ندوشن ((پیوند فکرو شعر در نـزد ناصر خسرو)) ناصر الدین شـــاه‌حسینی)) تجزیه و تحلیل قصایـــد ناصر خسرو و سنجش آن با معیارعروض فارسی ((مسعود فرزاد)) مطا- لعه عروضی در اوزان شعری نا صرخسرو »ومحمد علوی مقدم« بلاغت در شعر ناصر خسرو » به‌ثبوت می‌رسانند که :(وزن ها ییکه انتخاب می

کند، (گاهی نا مطبوع ، ولی همیشه،متناسب با مو ضوع است . هر گاه بخواهد مفا هیم سبکتری را به شعرآورد خوب آگاهسیت که وزن سبکتر و رقصا نتر بر گزینند)) (١٤) ، ((هیچ‌گاه اوزان عرو ضی نتوا نستد است بر اند یشه وخیال دور پروازاوغل‌و زنجیر زند. بلکه حجت خرا سا ن با تبحری که در عروض داشته و بـامعر فتی که از مو سیقی کسب کرده خود او زان و بحور نوی پدیدآورده‌است .))(١٥) ، ((ناصر خسرو جزو آن گروهی از شعرای ایران است‌که‌توجه خاص به عروض دقیق و سیع ایران داشته است و مانند مو لو ی‌به منتهای تسلط عـلاوه بـر اوزان کثیر الا ستعمال به‌عدهٔمعتنا بهی‌اوزان نادرومشکل‌شعر سروده‌است»(١٦)

((برخی می پندارند که چون درپیش‌از اشعار ناصر خسرو ـ جلوه ها ی از ا ند یشه و ا نـــدر ز وحکمت‌وجود دارد . پس قدرت تخیل شاعر چندان قوی نیست وتـوصیفات درشعرش کم است ، در صور تیکه‌چنین نیست : زیرا اشعاری از و را میبابیم‌که در آنها قدرت شاعر در ابـــداع مضامین به اوج رسیده و بسیار زیباتوصیف کرده است)) (١٧) . و . ب. نیکتینا ناصر خسرو را ((شاعــــرهنر مند)) میشمرد (١٨).

گذ شته از این تخمیـــن ای . ا.بر تلس و دیگر دانشمندا ن‌در زمینه خـلاف اصلی است که ناصر خسروآنرا در شعرشرط میداند وآن مراعات حتمی لفظ و معنی در شعر میباشد .موصوف لفظ را به جامه و معنی رابه آستر آن جامه ، لفظ را به مشك ومعنی را به بوی آن مانند کرده است وگفته است ،مثل آنکه جامه‌بدون آستر و مشك بدون بو هیچ ارزشـی ندارند ، لفظ نیز بدون معنی درشعربهایی ندارد چنانچه :

مشك باشد لفظ و معنی بـــوی‌او
مشك‌بی بو پسر خاکستر است
(٤٩)

بر جامهٔ سخنها ش جز معنـی‌آستر نیست
چون‌پندهاش‌بندی جز در قرآن مگر نیست
(٦٤)

قابل یاد دهانی است که ناصـرخسرو در شعر همه گونه لفظ و معنی را روانمیدا ند ، بلکه تنها او معنی‌خوب و لفظ خوب ، لفظ منـــطقی را ضرور میداند . همز مان با معنی ولفظخوش ارایه نکته های خوب ، وصـف

خوش و حکایت خوش ، نادره بحرعروض ، موزونی ، اندیشه ، زبان و رمز های خوش را لازم‌میشمارد . به گونه مثال :

شعر حکمت بدیل حجت‌دار
پرمعنی خوب و لفظ جزیل
(۲۴۳)

نه گفتست و نگوید نیز درآفاق‌و در انفس
کسی زینگونه معنی خوش گزین گونه بودآسان
(۳۶۳)

سخن حجت گزارد نغز و زیبا که لفظ اوست منطق را گزاره
هزاران قبول خوب و نغز و باریك از و یابند چون تار هزاره
(۳۹۵)

شعر حجت بایدت خواندن تراگرت آرزو ست
نظم خوب‌وزن خوب و لفظ خوش معنوی
(٤٦٣)

ناصر خسرودر زمینه قصیدهٔ‌جالبی سروده که مطلع آن چنین است :

شاید که حال و کار دیگر سان‌کنم
هرچ‌آن به است قصد سوی آن کنم

شاعر در این قصیده از تفکر یك‌خیال پردازی شاعرانه نموده است :

عالم به ماه نیسان خرم‌شود
من‌خاطر از تفکر نیسان کنم

طبق تخیل خویش دفتر و دیوانش‌را به باغ و راغ نسبت داده است و گفته است که باغ و راغ که سنبل‌وریحانش از نظم و نثر بوده میوه‌و گلشس از معانی و درختانش از لفظهای خوب است ، مثل‌کانکه‌ابرروی صحرا بوستان میکند ، او نیز درمجلس مناظره بر عاقلان از نکته های خوش گل افشان خواهد کرد واگرکرد خطایی بر گلشن بگذرد ازشرح روشن خود باران خواهد کرد. افزون بر این در آن باغ و راغ ساخته و پر داخته خود قصد دارد که ازقصیده قصری بنیاد نماید که گلشن و ایوانش از بیتها بوده ، دربانش ازنادره بحر عروض باشد . سپس درآن قصر اهل فضل اقالیم را ، نه نادان‌را مهمان کند و آنها از خورد نی

هاییکه در آن قصر خواهند دید ،عاجز حیران بشوند .رویهمر فته ناصر خسرو تمنای آن نموده است که اند ران باغ و راغ و قصر خیالی خویش به شرافت خرد در تن سخن معنـیخوب ونادره را جان کند .یعنیکه‌از سخن انسانی بیافزیند که‌زلف‌خمیده لب خندانش ، از وصف خوب و حکایات خوش بوده ، روی خوبش ازمعنی باشدوآنراالندرنقاب لفظ پنهان سازد ...

در باغ و راغ دفتر دیوان خویـش
از نظـم نثـر سنبل و ریحـان کنـم
میوه و گل از معانی ســازم‌همه
وزلفظهای خوب در ختـان کنـم
چون ابر روی صحرا بسـتان‌کنـد
مـن‌نیز روی دفتر بستـان کنـم
در مجلس منا ظره بـر عـاقـلان
از نکته‌هـای خوب گـل افشان کنـم
گر بر گلشس گـرد خطا بگـذ د
آنجا زشـرح روشـن بـاران کنم
قصری کنم قصیدهٔ خـود رادر و
ازبیتهاش گلشن و ایـوان کنـم
جایی در او چو منظر عالـی‌کنـم
جایـی‌فراخ و پهـن چو میدان کنـم
بردر گهش زنادره بحرعـروضـ
یکـی‌امیـن دانـان در بـان کنـم
مفعـول فـاعـلات مـفا عیـل‌فـع
بنیادایـن‌مبار ك بنیان کنـم
و آنکه مرا هـل فضل اقـالیـم را
در قصرخـو یشس یکسره مهمان کنم
تا اندرو نیاید نـادان کـه‌مـن
خا نه‌همی نـه ازدر نـا دان کنم
خوانی نهـم که مرد خرد منـدرا
از خودنیش عاجز و حیـران کنـم

اندر تن سخن به مثال خرد
معنی خوب و نادره را جان کنم
گر تو ندیده ای ز سخن مردمی
مر برسخنت صورت انسان کنم
او را ز وصف خوب و حکایات خوش
زلف خمیده و لب خندان کنم
معنیش روی خوب کنم وآنگهی
اندر نقاب لفظش پنهان کنم
(۳۰۳ _ ۳۰۴)

تامل در باغ و راغ ساخته وپردا خته ناصر خسرو نیز بیانگر آنست که او در شعر پشتیبان پاکی وزیبایی چون باغ و راغ و انسان زیبا ومحکمی چون قصر بوده است . او شعری راکه بدون چنین ویژه گیها بوده نه تنها نپسند یده است ، بلکه خود هم هیچگاه به سرودن چنین اشعاری نپردا خته است. محمد علی اسلا می ندوشن طی مقاله خویش ((پیوند فکر وشعر در نزد ناصر خسرو)) درزمینه نظر یات جالبی ارایه داشته است : ((سبك شاعری ناصر هما هنگی تمام به اندیشه اش دارد :

استوار و عبوس ، عضلا نی وباهیبت . کلمات را جز برای بیان مقصود به کار نمیبرد . به ندرت درپی آرایش کلام بر می آید ، مگرآن که خود به خود ، به نحو طبیعی سربر آورد . آنهم باز برای نافذ تر کردن اندیشه است ... فرزانه گی وپخته گی که در شعر اوست مستلزم بیان نیز است .))(۱۹) از این خاطرآنانیکه گمان از جانب مو صوف ایجاد کردن به اصطلاح ونظم روستایی))را دارند اشتباه محض است و مسلم است که علت عمده ا ین گونه اشتبا هات در آنست که بعضی از پژوهشگران ازسبك ویژه شعر ناصرخسرو صرف نظر کرده اند .

دیگر از عنصر های ذاتی خوب سخن ناصر خسرو راستی است ، با اتکا بر گفته های او شعر باید مثل تیر راست باشد ، بی خطا تا به نشان برسد ، نه بیهوده و سرسری ، نه ژاژو محال . از این سبب پیش او سخن بیهوده و سرسری وژاژومحال یعنی دروغ قدر ندارد و موصو فهم آنرا نمی پذیرفت . از لابلای گفته های وی چنین برمیاید که مدح و غزل و

هزل ازهمین‌نوع‌سخن میباشد. ناصرخسرو و شا عرانی را که مدح وغزل و هزل ایجاد کرده اند ، بیهوده گو،رزق فروش و دروغ زن نامیـــده و اشعار شان را مذمت کرده‌است .اوغزل و مدح و هزل را شعر باطل‌ولهو گفته است ، به گونه مثال :

چون تیر سخن راست کن آنگـاه‌بگویش
بیهوده‌مگر چـــوب میر تاب زینـــها

(۳)

سخن بگوی و مترس‌از ملامت‌ای حجت
که تـــو بگفتن حق شهرهٔ ،زمان‌شده ای

۳۹۲

سخن چون راست باشد ، هرچه تلخ است
بـــودپـــر نفـــع بر کـــر دار یاره

(۳۹۵)

اگر شا عری را تو پیشه گرفتـی
یکی‌نیزبگر فــت خنـیا گـری را...
صفت چند گویی ز شمشاد ولاله
رخ‌چون مـــه و زلـفك عنبـری را
به علم و به گوهر کنی‌مدحت‌آنـــرا
که مایه‌است مر جهل و بد گو هری را
به نظم اندر آری دروغ وطمـع‌را
دروغست سر مایه مر کـافری را

(۱٤)

ناصر خسرو به این باور است‌که‌شعر به دو وجه راست میشود :یکی از خرد و دو دیگر از بیان مقتضای‌حال در آن :

چرا خاموش باشی ای سنخدان
چرا درنظم ناری درو مرجان
اگر بر مرکب حکمت سواری
چـــرانایی سوی میـــدا ن مـــردان

جهان را دیده ای و آزمـــــودی

شنیدی گفتـــهٔ تـــاز ی و دهقـا ن

(۳۱۳)

از همین سبب ا زشا عران تقاضاکرده است که سخن به حجت وبرهان گویند :

سخن های حجت به حجـــتشمر

که قـــولش نه بیهوده و سر سر یست

(۶۱)

بیهده گفتار به یکسو فکـــن

حجـتتـــو بر سخـــن حجت اســت

ورتو خود از حجـــت بـــیحاجتی

نه بهتـــو مـــرحجترا حاجتاست

(۶۸)

ناصـــر خسرو همیـــــن قسم ازشا عران خواسته است که آنچـــــه راستان بگوید همان را سرا یند :((و اینسر گذشت آنچه دیدهبو دمبه راستی شرح دادم و بعضی به روایتها شنیدم . اگر در آنجا خــلا فی باشد خواننده گان از این ضعیـــفندانند و مواخذت و نکوهش نکند .

(۲۰)·

به نظر اودروغ پیامداندیشه‌هایدروغین است بنا بر آن در جاییآورده است کهوصف دروغنیز دروغاست:

دست از درو غـــزن بکشونانمخـــور

بـــاکرو یا وزیـــــره و آویشنش

وصف دروغ نیز درو غست ازآنـــک

بـــــانان رود طبیعت پالا و نـــش

مشنو دروغ تا نشوی خوار ازآنـــک

چون سیمقلـــب ، قلـــب بود خاز نش ...

زا ندیشه های بیهده زایـــــددروغ

چونشب سیاه بـــا شد هم معدنش

پرنور ایزد ست‌دل‌راست گوی
زا سفند یار داد خبر بهمنش

چون راست بود وخوب و بماندسخن
د رخوب جامه خوب شود آگنش

از علم زاید و ز خرد قـــول‌راست
چون‌مرد نیك، نیك، بود مسکنش ...

ای حجت زمین خـــرا ســان‌بگـوی
بــرراستی سخن که‌تویی ضامنش

(۲۲۸)

ناصر خسرو افتخار دارد که د رشعر او ضامن راستیست. بدیهی است که محمد علی اســلامی ندوشن‌او را «شجاع ترین و صریح تریـن نماینده فکر معترض در ادب فارسی»دانسته است (۲۱).

چنانکه از بخشهای پیشین بـــرمیاید ، ناصر خسرودر پیرامون‌شعر اندیشه های ویژه خود را دارد و آن‌همه نظر یات را در رابطه به تغیر ، تقویت و تشویق خوب سخن خویش‌یعنی شعر پند وحکمت وزهدارایه داشته است . اگر چه مو صوف درتشکل این نظر یات خود در بـــارهٔ شعر از اندیشه های‌گذ شتگان خویش‌فراوان ، استفاده نموده است . از جمله از اندیشه های ادبی استـــادرودکی و معا صرانش در باره تناسب لفظ خوش و معنی آسان و شرایـــطدرستی و راستی شعر ، ابو شکور۔ بلخی در زمینه تاثیر نفسا نی شعر،عنصر المعالی کیکاوس راجمع بـــه شرایط مدح و ... به نوبه خود ادامه‌نظریات ناصر خسرو و را مادر افکار انوری ، سعدی شیرازی ، امیـــرخسرو دهلوی و عبدا لرحمن جامی به خوبی مشاهده میکنیم . این همه‌خود شهادت بر آن میدهد که اندیشه ها ناصر خسرو در مورد شعر با ب‌تازه‌یی در تاریخ افکار ادبی وزیبایی شناختی پارسی دری میگشایدواز این نگاه او درتکامل آن سهم‌ارزنده‌یی میگیرد .

٤ـ رجوع کنید : دیوان اشعـارصفحه (لط)
٥ـ یاد نامه ،ص ۲۳٥ .
٦ـ بر تلس همان اثر .
۷) امیر عنصر المعا لی کیکاوس،منتخب قابو سنامه ، به اهتمام‌سعید نفیسی ،تهران ، ۱۳۲۰ ـ ص۲۱۱ـ۲۱٤ـ ۲۱٥ .
۸) یادنامه ، ص ٤۰ .
۹)همان اثر ، ص ۳۱٦ .
۱۰)همان اثر، ص ٤۷.
۱۱) ی. برا گنیسکـی ، دوازده‌میناتور ، مسکو ، ۱۹٦٦ ، (متـن روسی).
۱۲ـ بر تلس ، همان اثر .
۱۳) شش عصر شهرت ، مسکو،۱۹۷٤ ، (متن روسی)
۱٤) یادنامه ، ص ٨ ٤.
۱٥ـ همان اثر ، ص ۲۹۰ .
۱٦) همان اثر ، ص ۹۹ ۳.
۱۷) همان اثر ، ص ۸۲ ۳.
۱۸) و،ب، نیکتینیا ، بعضـــی‌خصو صیات اشعار ناصر خســرو (رساله دکتورا)، مسکو ، ۱۹٥٥ .
۱۹) یادنامه ، ص ٤۲ ، ٤۸.
۲۰) سد فر نامه حـکیم خسرو،،به سعی و اهتمام میرزا محمـــد شیرازی ، بمبی ، ۱۳۰۹ ، ص ۷٤.
۲۱) یادنامه ، ص ٥۰ .

مایل هروی

لذت از دیدگاه حکیم ناصر خسرو

مفهوم لذت ازدیر باز مطمع نظرمحققان بود، و گو یا ار سطو این مساله را نیز با سایر مسایل دیگرو بر دا شتهای‌فلسفی خودپژوهش نموده است و ابعاد لذت و تقسیمات‌کیفی آنرا یاد میکند .

ارسطو لذت را فعالیت قوای‌نفس‌میداند او گوید : «هر قوه از قوای نفس که در زیبا ترین مو ضوع‌عمل‌کرد خود را بروز داد همان یافتن ورسیدن به لذت است » (۱)اینطورمثال میاورد : «باصره فعلش دید ـ نست‌و موضو ع آن مرئیا تست ،هرگاه چشم در زیبا ئیها نظر کند فعل خود را به بهترین وجه صورت داده‌التذاذ میبا بد ».

به پندار ارسطو لذت امر جایز یست چرا که سعادت را بار می‌آورد اما این لذایذ زیاد و مختلفند و ازجا نبی مراتبی دارند وارسطو لذت را یك ضرورت انسانی میداند وآن‌را به فضلیت گره میزنند .

حس دیدار را از بسا وندی وشنوایی را ازچشایی شریفتر می‌داند . اشرفیت لذت بهمان اشرفیت‌حواس انسان تعلق میگیردکه والایی واو لویت آنرا میرساند ، تحرك‌عقل‌و فکر وا تر ین لذت است. تفکر یعنی فعالیت عقل که آن لذت حقیقی‌است (۲) .

اپیکور متولد در ۳٤۱ ق.م بعدازارسطو در مسایل لذت دریافتهایی دارد. به‌گونه وتسلسل آنکه‌شاگردآریستیپوس که او شا گرد سقراط بوده است چون سقراط سعادت وخوشی را غایت آر مانهای انسـان دانسته بود ، آریستیپو س خوشی‌را در ادراك لذایذ جستجو میکرد و حکمت را بر تشخیص لذات حقیقی‌رجعان میداد ، پیروان زیـادی در زمینه گرد آمدندوبرخی مردم اوباش عیاش در حلقهٔ شا گردانش گرا-ئیدند . او مرد پر محبتی بود ومردم‌را با آسانی جلب میکرد . ولـــی اپیکور اینطور سطحی‌نگفته بودولذت‌گذرا را منظور نداشت که حتی تـا امروز هر کس عیاشی و کامرا نی‌بیشتر میکند عمل کرداورا اپیکوری گویـــند .

اپیکور مر تاض گونه آدمیست و عقیده داشت که سایه وار دنبال لذایذ معنوی باید افتاد که جاویـداست و برتر و والا تر وبا آن بـــا خاطر آسوده میتوان زیست .انسان‌حرص و بخل وجاه را اگر درزنجیر کشد از زنده‌گی لذت‌میباید وخوشی‌وراحتی در کشتن خواهشات پـوچ و ناپایدار است (۳)

شکی نیست که فلسفه‌اپیکـــوردر پیرامون لذت دور میزند و طلب نمودن فضلیت را مقدمه یی برای‌نیل‌لذت میداند ، گوید : مقصـــد از زنده‌گی لذت یافتن است و اما این‌لذتها باید تشخیص شود که بـی زیان باید بر گزید و لذت حقیقی زیرشعاع عقل باید قرار گیرد (٤).

اپیکور عقیده دارد که باید ازدردفرار کنیم و در لـــــــــــذت‌قرار گیر یـم . و لذت در واقـع پیوندعقل اسـ ت‌وقتی مابه آسمان وسیعی از آرمانهای پوچ هیچ پرواز میکنیم به خرافات میگرا ئیم و از مرگ میتر سیم ازلذت به‌فرسنگها بدوریم‌خود را بدردرنج اسیر میسازیم.(۵)

اپیکور هر چند با تقوای والا که‌خود را از رنجها خالی کرده بود و در مرز خوشیها میل داشت قـرارداشته باشد ، سازنده مکتب خوشی و لذت معنوی بود ،ولی بعد از اواین مکتب به مکتب خو شگذرا نی قلمداد شد و لذت حسی جای لذت‌عقلی را گرفت‌و در زمینه درسلسله مکاتب فلسی این مکتب مو قعیتـی‌گرفت ، اما آنانیکه بافرو پاشی‌گویا لذت احساس و شهوت را بر لذت‌عقلی تر جیح میدادند این مکتب‌را

وارونه کردند و مردم سطحی نظر که‌در سطح غریزهٔ منحط قرار داشتند این روش را پذیرا شدند اپیکـورهرگز روا نمیداشت و فکر نمیکرد که مکتبش در بعد فـــــرودین لذت‌قرارگیرد.وبعد برین‌را نادیده‌بگیرد.

حکیم نا صر خسرو یك فصـــل‌کتا ب زادا لمسا فرین را که قــو ل هجد هم اسـ ت‌بر چگو نگی لـــــذت‌اختصا ص داده و لذت را بر حسب درجات نفو س میدا ند واذعا ن داردهر نفسیکه شر یفتر است ، لـــذت او نیز شر یفتر ا ست . چو عقل ازحس شر یفتر ا ست لذت عقلی از لذت حسی شر یفتر با شد .

انسان که ازدیگر نفوس‌جا نوران‌شریفتر است لذت او نیز شر یفتر است .

حکیم نا صر خسرو قو ل‌پســرراز ی را باد لای ل‌مو جه رد میکند، محمد ز کر یا ی‌را ز ی حکیم گفتـــه‌است که :«لذت چیز ی نیست مگر زایل رنج شد ن و رنج‌چیز ی نیست‌مگر بیرو ن شد ن از طبعیـــــــت و تا نخست رنج نبا شد لذت‌نباشد،چون لذت پیو سته گرد در نج‌گردد و حا لتیکه نه رنـــج و نه لذت‌است حال‌طبیعت‌است وحال طبیعی‌به‌حس یا فته نمی شود »(٦) .

ناصر خسرو از زبان پســرزاری مطلب را اینطور طرح میکند: یك آدم اگر جراحتی برا یش‌میرسدکه از حا ل طبیعی برو ن‌شود بـــه رنج میا فتد وا گر آهسته آ هسته‌صحت می یابد لذت نمی یا بد «مر آن برو ن شد نا ز طبیعت بیکد فعت‌دردو رنج گفته اندکه‌پیدا آمد ومرآن باز آمدن را بحا ل او ل لذت‌نگفتندکه پیدانیامد»(٧)مطالب زیاد ی‌رازی در مورد لذت و رنج دارد که دریك‌زاد المسا فرین نقل‌شده نگار نده جا ن دریا فت‌او را مختصر یادنمود.لذا ایذ حسی را به حوا س پنجگا نه گره میخو رد مثل حا لت بسو ندنگرشی ، شنوایی ، بـو یـــایی، چشا یی .

حکیم نا صر خسرو در فر ق‌لذت‌ورا حت نگر شی‌خاصی‌دارد او میگو ید: که پسر را ز ی لذ ت‌و را حت‌را یك چیز دا نسته در حا لیکه‌آنطور نیست ، لذت آ نست که چو ن مردم‌از حا ل طبیعی بدا ن بر سد شادمانه

وتازه شود و هرگاه از آن باز ماندرنجه شود ، و قتـــی از حـــا ل درویشی وگرسنگی وتشنگی وتنهایی بتو انگر ی و طعا م و شرا ب و مو نس ر سد شاد ما نه گردد ،چون‌ازین نعمت ها با زما نـد بر حـا ل نخستین خود بما ند و رنجه گردد.ورا حت از رنج آ نست‌که چون‌مردم ازآن به حا ل طبیعی خو یش بـا زگردد ، بر حا ل خو یش ما ندوچون از تند ر ستی بیمار شود رنـــــج‌بردو چو ن از بیمار ی تند رســـت گرد دنه لذت یا بد و نه رنج بلکه‌را حت گردد . (۸)

درین گفتار حکیم نا صر بین‌لذت‌و را حت از رنج‌فرق گذاشت وسخن پسررا ز ی را رد نمود ، بعدازانکه‌سخنا ن حریف را می شکند ، نا صر در مرا تب لذت نگر شی خـود را اینطور بیا ن مینما ید .

«وما نفس را بظهور ا فعا لشـی‌در یا بیم و در سه مر تبت اســـت یکی نفس نبا ‌تیست که پذیرای‌غذاگردد و بیفزا ید ، ودیگر نفس حسی است که حر کت بخوا ست خویش‌کند و سه دیگر نفس نا طقه اســت که میا ن چیز ها تمیز کند »(۹) اومیگو ید مردم دو نو ع لذت دارد : یکی حسی ،دیگر ی عقلی ،در لذ ت‌حسی با حیوا ن شریك است ولـی اندك شرکتی . انسان از هـــمه‌لذات حسی بهره گیرد ، شنودن‌آواز های خوش و چیز ها ی شادکننده،ما نند لذا تیکه از نگار گر ی ودیدن بو ستا نها و نز هتگا ها و نظر درخو برویان بو ئـــید ن مشك کافور وا پسر غمها ی خو ش که حیوانات‌از ان بی نسیبند و آنگاه لذا تیکــه مردم از گو هر های قیمتی چو ن زروسیم واملاك فاخر و ریاست و فرما نروایی دریافت میکنند خود نو ع دیگراست .

آنگاه لذات علمی است که نفس‌مردم او را بشر یفتر قو تی‌از قو - تها ی خو یش در یابد واین شریفتراز لذت حسی است .لذت علمی را نها یت نیست واز در جه یی بدر جه‌یی ار تقا یا بد .حکم نا صر با ور دارد کسیکه بلذایذ عقلی میر سدبلذ تها ی حسی کمتر ا عتنا میکنـد از ینست‌که پیامبر ان و حکما بلذت‌عقلی بیشتر گرا یش نمود ند.در پیو ند گفتار خود میگو ید خرد منـــدآنست که هموار ، قصد سوی لذت عقلی کند تا بلذت کلی بر سدکه‌آن‌عا لم علو یست . فلسفه خلقـــت

بر آنست که از آ مو ختن علم لذت‌حا صل کند که که‌هر پا یه از علـم او را بپا یه با لاتر ی رسا ند .فطرت‌انسا ن و ساختارحوا س و نفو س او برا ی دانش مسا عد است وسازگار ، این خظ خوا نا یی یســـت از خطها ی الهی که برلو ح نفســانسان نوشته شده است .

چنا نکه لذت نطقی باز پسین‌لذتهای متعا لیست که بشر را به‌والا‐ یی میر سا ند ،باز پسین لذت‌حسی‌مباشرت است . (۱۰)

حکیم نا صر این گفتار خــود راادامه مید هد : و قتی‌انسان درلذات عقلانی میر سد در وا قع یك .زایش‌نفسا نی مینما ید که مردم‌دیگر را رهنما یی میکند و آنها رابه بطدانش‌میر سا ند ، اینجا ست که بشربه زایشگر ی می پر واز د واز سترونی‌میرهد و گو یا خود ش نیز زا ئیده میشود .حکمیت خدانهفته ا ست‌درپدید آوردن لذ تها و آنچه انسا ن در میبا بد و می بیند که و جودهمه‌مو جود ا ت به و جود انوا ع‌لـذت است . (۱۱)

حکیم بزر گو ار نا صر خسروعلم را با لذت گر ه میز ند ،گوید: آفرید گا ن به با فتن لذت اندر ندتا درین عا لم‌رغبت کنندوبه چشیدن خویشتن رااز فنا مد تی نگهد ار ند.در فر جا م این بحث ، بهشــت را مظهر و آینه لذت میدا ند و دو زخ‌را مظهر رنج و در ،این مطلـــب را بارمز ایما و مثل چنا نکه شیوه‌او ست یاد مینما ید و بتا و یـــل میگراید واز را ه تنزیل عبورمیکند.

به گفته حکیم بزرگو ار سنا یــی‌غزنوی :رمز بی غمز است تا ویلات نطق انبیا غمز بی رمزاست تخییلات‌شعر و شا عر ی .

حکیم نا صر مقد مه بر ها ن رادرعنا و ین اقوا ل خود به طرز ویژه میاورد تا ثبو ت آ ن خوا نندهروشن‌شود . در قو ل بیست و پنجـــم مینو یسد :

«هر که بمر تبه علم بر ترا یدازلذت محسو سا ت‌دو رتر همی شود (۱۲)

حکیم نا صر میگو یدچو ن انسان‌درلذت حسی با بها یم شریك است با یدازین شر کت خود را دورنمایدعقلا و حکما علمو حکمت رامیجویند.

خواص نفس‌مادر یافتن دانشـــاست‌و دا نشگیر ی که بهتر یـــن ووالاترین لذت را بار میا وردازلفات‌جسمانی بر تر ا ست .

حکیم‌ناصر خیلی‌تائید میکند که:اراده خدا در اینست که چو ن نفس شریف است دا نش شریف را نیزپذیر شود این لذا یذیست وجوهر نفس رانباید ضایع‌قرارداددرزندگی‌انسان بـــا ید لذ ت پذیر با شد. نفس یـــــــــك عنا یت خدا ونـدیست و سزا و ار نفس نا طقه‌دانش است که بز ند گی او وتوا ناوار تباط میگیر د و عظیم تر ین لذتـــی از تحصیل علم با لاتر نیست .نفس‌باید به لذاتی وا صل شو د که سزا وار آ نست که متفکر ا ن «برآموختن‌علم وکار بستن آن به لذات ابـدی نو ید دادند و فا یده ـنفس از علم‌جز لذت چیز (دیگر) نیست »(۱۳) در مقا بل لذت بر ین لذت فرو دین‌یالذت فا نی را حکیم نا صر خسرو به منز له ر مز و مثل میدا ند، لذت فرودین‌نویدیست‌سوی لذت‌برین‌وبه منز له نمود یست .

حکیم ناصر ویژ ه گیها ی‌لـذت‌عقلی را یك بیك بر میشمرد ،که: لذت عقلی از بهره مند شد ن نفســگسترده تر میگردد واز لذت حسی دو ر تر می شود . خو شیها ی مادی‌که در معر ض فنا و نا بود یســـت در نظر خوار و بیمقد ار میگردد.

نا صر خسر . و بصور ت ضـرس‌قا طع منکر لذت حسی نیست ز یرا جا ئیکه از نفو س نبا تی و حیوانی‌ذکر میکند که انسا ن با حیوا نا ت درین مر حله شریك وا نسا ن که‌نفس نا طقه دارد به به کما ل میرسد گویا از مر حله نفس نبا تی وحیوانی(لذت‌حسی) عبور میکند و آن نفوس فرودین در زمینه با لار فتن و اوج‌عقلی او پا یه ایست واز طر فـــی انسا ن در لذایذحسی ، از حیوان‌بر تراست که از بو ها ی خو شس و دید ن منا ظر ز یبا لذت میبرد.

مسلم است که دا نشمندی ولذت‌عقلی و یژه انسا نست‌و طبیعی ترین لذ تیست بی مر ز و بی حد که درنفس انسا ن خا نه‌میکند ،روز بروز افزو ن میگردد و جو دانسا نرادانش‌فرا میگیرد و ما در شنا خـت‌خود چقد ر حظ و لذت میبر یم و از آنچه‌نمیدا نیم ر نج می بر یم .

از آنست نا صر خسرو رنـــج‌نادانی را دو زخ با لقو ه میگو یدو لذت دانش را بهشت با لقو ه باوردارد .

هر نفسیکه دا نشمند شود دارای‌زیبا یی و لذت‌معنوی میگردد.مفکوره خود را در مثال اینطور می گشا ید: هما نطور که بر گ نبا ت‌در آغاز پدیدار ی خود نو ید مید هد از بارخو یش ،برگ هر نبا تی در ساختار

صوری ما نند بار خود است ، برگ‌درخت بادام بشکل بادا م اســـــت و بار بادا م از برگ‌به‌منز له تا ویل‌است از تنزیل . (١٤)

چنا نکه بار در خت هما ن رو یدکه در اول تخم آن بــوده اســـت و در خت به تخم مور رجوع کند،دراین بحث خود مردم رابرمثال در خت،با ور دارد ، که بارا و، عقـــل‌است. چون همه چیز به عــقل‌مــی انجامد و دلیل رو شن آنست کــــه‌علت بودش انسان عقل بوده‌استو همین صحبت را در عنوا ن قـــــول‌نوزد هم میا ورد :«علت بود ش عالم رسیدن نفس است به علم» (١٥)

در قو ل بیست وپنجم عنوانـــی‌دارد بنام «بیان اینکه لذت حســـی به منز لت پو ست و لذت عقلــــی‌به منز لت مغز است »ومیگو یـــد: این بنیاد بگواهی علم با قیتر ورا ست گو یتر و در ست است گو ئیم که:لذت حسی ازلذات عقلی به‌منزلت‌برگ سیبی است‌از سیب‌که‌مانندهـ گی به میا ن ایشا ن جز به شکـــل‌نیست ». (١٦).

و باز میگو ید «هر که‌از عقلاسوی‌لذت نفسا نی بر آمد ه ا ست داندکه لذت حسی اندر جنب لذ ت‌عقلــــی‌به منز لت بر گ‌تلخ است‌اندرجنب بار شیرین و خو شبو ی و مر علم‌رابه امید لذت حسی نجوید .(١٧)

فلسفه آفر ینش را حکیم نا صرفرا گیر ی دا نش میداند و همین دانش است که گو یا لذت عقلــی‌می آفر یند و لذت عقلی هد فـزنده گیست و آنگاه که از ز یبا یی‌ورونی‌دانش جدانگر دد، در نعمت‌جاویدـ انیست و به تعبیر ی دیگر بهشتی‌است .

خرد مند وا قعی انست که خو یشتن را امروز به نیرو ی دانشـــ و عملکرد بدا ن به بهشت ر سا ندور ها یش و آسایش همیشگی‌طلبد.

از جا نبی لذ ت‌معنو ی مفت‌انسانست ، زیر اسا ختار خود انسان برای آمو ز نده گی سا ز گار است‌هریك از حواس ظا هری و باطنــی انسا ن به بگو نه از آیا ت جهـــان،دانش میگیرد واز طر فی خود جها ن به صور ت مو ج مر سله به‌انسان‌میا مو زد و حا سه ها ی ما نیـــز به شیوه مو ج‌آخذه صور و معا نی‌را میگیر ند .

زمانی شرح حا ل‌ابو نصر فارابی‌را میخوا نیم ،یاد شده بود که: او بیشتر او قا ت ز نده گی خود راازمظاهر طبیعت میا مو خته است بدـ ینگو نه با مدا دا ن و غر و بگاها ن‌در مزر عه یی میر فته ،در ا فـــق

پهنا ی آسما ن و دامن کشتزارو لب‌جو یبار مید یده و می اند یشیده‌ودر آنجا به تما شامی نشسته است مثل‌آنکه در مقا بل استاد ی بزرگ‌زانو زند. به گفته شیخ محمود شبستری به‌نزد آنکه جا نش در تجلا ست همه عا لم کتا ب حق تعا لاست .

ما آمو ز ند گا ن و خوا نند گان‌این کتا بیم و به پند ار حکیم نا صر سا ختار جسمی ورو حی انسا ن برا ی فرا گیر ی دانش است وهمین دانش است که‌طق طبیعی‌انسانست‌ولذت آفر ین است و خیر ترین لذـ تها فرا گیر یست .

ما خذ:

۱ـ۲ـرك سیر حکمت در ار وپااز فر و غی ص ٤٧و ٤٨ قطع‌جیبی

۳ـسیر حکمت ص ٥٤

٤ـرك مکتب ها ی فلسفی مهردادمهرین بحث اپیکو ر ص ۱.۳

٥ـهمان کتا ب ص ۱.٤

٦ـ زاد المسا فرین حکیم اصر،ص ۲۲۹ـ۲۳۱

۷ـنقل از هما ن کتا ب‌ص۲۳٤

۸ـهما ن کتا ب ص ۲٤٤

۹ـهما ن کتا پ ص ۲٤٥

.۱ـهما ن کتا ب ص ۲٥۱

۱۱ـهما ن کتا ب ص ۲٥۲

۱۲ـ همان کتا ب قو ل بیستـو پنجم ص ۳۹۳

۱۳ـهما ن کتا ب ص ۳۹٥

١٤ـ هما ن‌کتا ب ص ۳۹٥

۱٥ـهما ن کتا ب ص ۲۷۲

۱٦ـهما ن کتا ب ص ۳۹٦

۱۷ـهما ن کتا ب ص ۳۹۷

رهنورد ز ریا ب

برخی‌ازنمو دهای داستانی‌درسفرنامه ناصرخسرو

جایگاه سفر نامه ها در ادبیات: امروز هنگا می که سخن، ازداستان به میان می آید ، غا لبا پدیده هایی‌چو ن :جنگ و صلح، سر غو سیاه ،زور با ی یو نا نی ،پیر مرد ود ریا ، برادرا ن کارا مازو ف، برباد رفته، بینوا یا ن و ما نند اینها درذهن ما شکل میگیر ند . بیگما نما حق‌داریم این پدیده ها ی اد بـــی‌را نمو نه ها ی در خشا ن داستا نی به شمار آور یم . مگر نا گز یریم‌به‌خا طر دا شته‌با شیم که این اثرها، نمونه ها ی تا بنا ك مر حله نو یـن‌داستا نو یسی جها ن هستندـمر حله یی که رو ی هم ر فته از سده‌هژدهم میلادی آ غا ز میشود ـدر پهلو ی این حقیقت ،این نکته رانیزمیدا نیم که دا ستا ن ، به حیـــث يك آفر یده ذهنی بشر ، بـــسی‌سا لمند تراست و مادر پس پردهٔ سده ها ، و حتی هزار ه ها ، سیمای‌دلپذیر این پد یده ـادبی‌را میتوانیم دید هر چند این سیمای دل انگیز،در گذشته ها ی‌دو ردست ،باسیمای داستا ن پس از سدهٔ هژدهم ، فرق‌بسیار دارد (۱).

اد بیا تشنا سا ن امـــروز ی،نخستین نمو نه ها ی دا ستا نـــی نبشته شده را ، در میا ن نخستین‌پندار ها ی مذهبی آد میا ن سراغ میکنند واز میا ن کتا بها یی‌چـــون‌مها بها را تا ، او پا نیشا دها، بند

هشن واز میا ن نبشته ها ی کهـــن‌مصری‌ویونانی بیرون میکشند (۲).

رو شن است که باد یگر گو نی‌و تکا مل کلیت هستی جوا مع بشری آفر یده ها ی دا ستا نی نیز دیگرگونی پذیرفته‌و همین که سده‌هفدهم به ویژه سد ه‌هژدهم ،باد گرگو نیهای ژرف اقتصادی ـاجتما عـی فرا میر سد ، سیما ی دا ستان‌نوین‌نمو دار میگر دد که خا مه ز نـانی چو ن را بله و سروا نتس در آغا زوآفر یننده گانی چون‌جیمزجویس مار سل پرو ست ، کاز انتز اکیس‌و گار سیا مار کیز ، در سا لهای پسین ،در آفزایش آرا یه‌ها برایـن‌سیما ، دستی قو ی دا شته اند .

رضا براهنی پدیده های داستانی‌پیش از سده هژدهم را در ار وپـا (به استثنا ی سرو ا نتس و را بله)و پیش از دو ره مشرو طیت را در ایران، حکا یت مینا مـد وپدیده‌های دا ستا نی پس از سد ه هژدهم را در ار و پا وپ س از دو ره مشر و طیت را در ایرا ن ، قصه نامگذاری میکند (۳).

جما ل میر صاد قی ،پدیده های‌دا ستا نی کهن را قصه مینامد وبه آن پدیده های دا ستا نی که پس ازدوره مشرو طیت در ایران پدیدآمده اند ،نا م دا ستا ن مید هد و مجموع‌پدیده ها ی دا ستا نی ،چه کهـــن وچه نو ین را در اد بیا ت دا ستانی‌یاد میکند (٤). این نـــا مگذاری‌ـ میر صاد قی د قیقتر به نظرمی آید.

تقسیم بند ی رو ند دا ستاننو یسی به این دو مر حله،در ســـت است ،مگر ادبیا تشناسان‌در پدیده‌ها ی دا ستا نی و یژه گیها ی عا می را نیز به دست آورده اند.نویسنده‌وپژو هشگر نا مور بر یتا نیا یـــی اد وارد مو ر گا ن فا ستر ،دراین‌زمینه میگو ید :«دا ستا ن نقل‌وقایع است به تر تیب توا لی زما ن .»(٥)رضا برا هنی که گو یا به این گفته فا ستر نظرداً شته است ،مینویسد:

«من دا ستا ن را شا مل هر نوع‌نو شته یی میدانم که در آن ماجرا ها ی زنده گی به صور ت حاد ثـه‌ها ی مسلسل گفته شود .»(٦)

با نظر دا شت این و یژه گی‌عام سفرنا مه ها ی را میتوا ن درقلمرو اد بیا ت ا ستا نی جاداد. و دلچسپ‌است اگر گفته شو دکه شمار ی از دا ستا ن آفرینا ن ،دا ستا نهای‌به‌شکل سفر نا مه نیز آفر ید ه‌اند .

«سفر ها ی گا لیور »اثر جوناثان‌سویفت ،رابه حیث پرآوازه ترین نمونه چنین دا ستا نها به شمار میتوان‌آورد .

نا گزیر با ید یاد آو ری کرد که‌سفر نامه ها ی پیش از سده هژه‌هم ویژه گیها ی دا ستا نی این دوره‌را دارد و سفر نا مه ها یی که پس از سده هژدهم پد ید آ مد ه‌انـــد،غالبا از و یژه گیـــهای دا ستا ن نو ین بر خورد دار ند . «خسی درمقیا ت »آل احمد را نمو نه چشمگیر چنین سفر نا مه ها در ز با ن‌فارسی‌به شمار میتوا ن آورد .

* * *

دراین نبشته ، تلاش صور ت‌گرفته ا ست تـا نکتـه ها و نمـود ها ی ز یـــــر یـــــن در سفرنامه‌نا صر خسرو بر رسی شو ند .

۱ـزبا ن سفر نا مه ،
۲ـ آغا ز سفر نا مه ،
۳ـشگفتی آفر ینی در سفر نامه(واشاره هایی‌به «قضا» درداستان)
٤ـ توصیف درسفر نامه.
٥ـحکا یتها مستقل در سفرنامه،
٦ـپایا ن سفر نا مه .

* * *

۱ـ زبان سفر نامه :

زبا ن سفر نا مه ز با نی روایتیست‌این زبان ز با نیست ساده ودوراز تکلف و تصنع. زبا ن نا صرخسرودر سفر نا مه ، با زبا نی که‌در اثر ها ی‌دیگر ش به کار برده‌ا ست ،تااندا ز ه فر ق دارد . از همین روست که براهنی میگو ید :«نا صر خسروبرا ی شعر ش ز با نی خا صـــس و برا ی سفر نا مه اش ز با نـــی‌خا ص دارد . مو قعی که میخوا هد بینش فلسفی خود را در جا مه واژه‌ها بر یزد، روا لی‌را در پیش‌میگیرد که با روا لها ی دیگر ش فر ق دارد(۷) از دیده گـاه زبا نشناسی‌تار-یخی ، نثر سفر نامه ،اختلاطیست‌از نثر دو ر ه سا ما نیا ن و نثـــر ها ی‌ساده دو ر ه ها ی بعد (۸).

شاد روا ن ملك الشعر ا بهار درتا لیف نا مد ار ش ، سبك شنا سی ،در بار ه ز بان ناصر خسرو درسفرنامه ، مینو یسد : «... بااین کـــه

سفر نامه را بعد از زادا لمسافرنو شته است .(۹)معذ الك سبك تحرير کتا ب دو م او کهنه تراز کتـــــاب نخستین به نظر میر سد و معلو م نیست چرا .

اگر چه انگیزه این کار نا صر برای ملك الشعرا معلوم نیست بااینهم دو گما ن را بحیث انگیزه های احتمالـی پیش میکشد : نخست این که، تصور کنیم سفرنامه را مخصو صا سهلتر وروانتر از زاد لمسا فر ین تحریر کرده است .دو دیگر این که، سفرنامه به سبب سهلتر بود ن و مطلو بتر بود ن نزدیك خلق ، بیشتر اززاد المسافر ووجه دین. دست بـه دست گشته واز این رو بیشتـــــرشده واز این بیشتر استنساخ شده نـــا گزیر مورد تصنیف وتعرف کاتبان و نسا خ کتب از فا ضل و جا هل قرار گر فته ا ست (۱).

گما نها ی ملك الشعر ارا که کناربگذاریم ، میدا نیم که به صور ت عام دو انگیز ه بر چگو نه گـی ز بان آثار اثر میگذار ند : نخست ،مو ـ ضوع سخن ،دو دیگر ، سخن پذ یر. مو ضو ع سخن عا مل مهمیست که بر سر شت ز با ن تا ثیرمیگذ ارد . بد ین معنی که اگر مو ضو ع سخن پیچیده با شد ، بیگما ن، برای بیان این موضوع زبان ویژه یـی به کار ا ست. بیان مو ضو ع دشوارو پیچیده ، نیاز مند کار برد کلمـه ها ی خا ص ، تر کیبا ت پیچیده ومصطلحا ت لاز م خوا هد بود .

مو ضو ع سخن در سفر نا مـــه عمد تا ، زنده گی روزانه ا ست. نا صر دراین کتا بش از بیا با نهاودر یا ها ، از کشتی وا شتر، ازگرـ سنه گی و بر هنه گی ،از گر ما به ومسجد واز تنگد ستی و فر ج سخن میگو ید . اگر گا هی هم با آد مـی فلسفی و منطقی رو به رو میشود ، در نگ چند ا نی نمیگند ، بااشارتی میگذ رد وراهش را در پیش میگیرد. رو شن است که برا ی بیـا نچنین به نظر می آید که ناصرخسرو پیرایه بسنده با شد .و نـاصــــرخسرو نیز چنین ز با نی را به کار برده ا ست .

سخن پذیر نیز عا مل بسیار موثردیگر یست که چگو نه گی ز بان را تعیین میکند . نو یسنده هنگا می که تصمیم میگیرد برا ی کی بنو یسد، زبا ن خود ش را نیز تعیین میکند.چنین به نظر می آید که ناصرخسرو سفر نامه رابرا ی مرد م نو شـته است، از این رو، زبـان او زبـاـ نیست در خور فهم مرد م .

منو چهر امیر ی ، ضمن ا شار ه به گفته های ملك ا لشعرا بهـار، مینگارد: «استاد علت سهلتروروانتر بود ن نثر سفر نا مه را نتو ـ شته ا ست . اما کسا نی که درمطالب و مضا مین سفر نا مه با ریـك شده‌اند ، به این نکته بر خو رده‌اندکه مخا طب نا صر در سفر نا مه‌عامه مرد م است و او کوشید ه استکه با زبان آنا ن ... سـخن گو یند.»

(۱۱) همین پژو هند ه میا فزا یدکه نخست هر ما ن آ ته و پس از او اد وارد براون‌این این انگیز ه ناصررا در یا فته اند . و ی از قو ل براون مینو یسد :«نا صر خسرو در سفرنامه سخنی از مسا یل دینی به میا ن نمی آ و رد ، زیرااین کتا ب را جهت‌عامه مرد م نو شته . » (۱۲)

این سخنها را که فشر ده سا زیم میتوا نیم گفت که زبا ن سفر نامه زبانی دا ستا نیست . ز بـــان‌مردیست که خا مه به‌دست گر فته است وما جرا های تلخ وشیرین‌هفت‌سال‌غر بتش را مینو یسد .

او در این نبشته ا ش شهر ها ی‌دور دست رامیشنا ساند، ازدشو‌اریها ی سفر در در بیا با نها ی‌بی آب و گیا ه سخن میگو یـــد ، از شگفتیهای رو ز گار قصه میکند ، به‌تو صیف ز یبا ییها میپر دازدوگاهی هم حکا یتی نغز و نکته یی طنزآلودبر زبان می آو رد.این زبان‌ویژه‌سفر نامه را کتا بی سا خته ا ســـــت‌دلپذیر ، ار جمند و در خور پژو ـ هشها ی ز با نشنا سی تا ریخـــی(۱۳).

روا یت سفر نا مه غا لبا ازز بان‌متکلم مفرد است ، چو ن :«...واز آ ن جا بر فتم . تلی دید م ز یر آن‌تل غاری بود که قبر ما درمـــوسی علیه السلام در آن غار بود .زیار ت‌آن جا در یا فتم وازآن جا برفتم.» (۱٤)وگاه هم روا یت از زبا ن‌متکلم‌جمع می آید، چو ن : «سیو م رمضان از امله برفتیم. به دیهی ر سید یم‌که خا تو ن میگفتند و از آن جا به دیهی دیگر رفتیم‌که‌آن را قریه العنب‌میگفتند »(۱۵)

آغاز سفرنامه : سفر نا مه آغازی‌دلا نگیز و گیرا دارد . آغا ز یست دا ستا نی . چنین آ غا ز ی رادربسیار ی ازداستانهای نو ین میتوان دید . نا صر سفر نا مه را به رنگی‌و یـــــژه آ غا ز مینما ید .ایـــن آغاز به خوا ننده تلقین میکند که‌ماجرا ی دلپذیر ی را خواهد خوا ند

در این آ غا ز گر ما ی نهفته‌است.گرمای آواز یك قصه گوی ـ این‌گرما به خوا نند ه نو یدی‌میدهد و بـــه‌خوا ند ن جمله ها ی بعد دلبسته‌اش میسا زد .

هر گاه‌نا م ، کنیت و شهر ت‌نا صررا حذف کنیم ، سفر نا مه بدین گو نه آ غا زمییا بد :«....من مرد ی‌دبیر پیشه بود م واز جمله متصرفان در اموا ل وا عما ل سلطا نی . وبه‌کار ها ی دیوا نی مشغو ل بود م‌و مد تی در آن شغل مبا شر ت نموده‌درمیان اقران شهر تی یا فتـــه بود م »(١٦)

چنا ن که‌گفته شد ، چنین آغاز ی‌را در بسیار ی از دا ستا نها ی‌نوین میتوا ن دید .د ر این جا چند نمو نه‌ازآغاز دا ستا نهـای معروف‌رامی‌ـ آو ر م :

ـ«من به سا ل هزار و شش صدمیلادی ،در شهر کا ند ی ، به دنیا آمد م . پد ر م وا لی آ ن شهربود..»(١٩)

ـ« من پد ر م را بیاد نمی آو رم.وقتی‌اومرد،من‌دوساله بودم...»(١٨)

ـاو پیر مرد ی بود که با یك‌قایق‌پا رو یی ،تنها د ر آبها ی خلیـــج بـه کارصیدماهی اشتغال‌داشت...»(١٩)

ـ شهزاده سیدار تاخوشبخترین‌فرد مرد م هند بود .....»(٢٠)

ـ«من آد م مر یضی هســـتم ...شخصی بدی هستم ...مرد مطرودی هستم .....»(٢١)

ـ«و قتی شش سا له‌بود م ،مادرم‌درگذ شت »(٢٢)

ـ«پدرم کر بلا یی حسن یکی ازمشهور تر ین دلا کها ی شهـــر اصفها ن‌بود .»(٢٣)

چنا ن که دید میشو د ، آغا ز سفر نامه و نمو نه ها یی که آوردم خصلت مشتر کی دار ند.همه آنهاآغا ز ها ی نو ید دهند ه یی هستند ازاین آغاز ها چنین بر می آیدکه‌آدمها یی که از آنا ن سخن میرود، سر گذ شتها ی جا لبی دارندواین‌سر گذشتها برا ی خوانند گفـــته خواهد شد .

این آغاز های نیروی مــتراکــم‌ما جرا های بعدی را در خود نهفته دارند ، به گو نه یی که خوا ننده‌این نیروی‌پر کشش رااحساس‌میکند وخو یشتن را در سا حه جذب آ ن‌قرار مید هد . چنین آ غا زها یـــی

بــه خواننده میگو یند :«خودت رابرا ی خوا ند ن سرگذشت دلانگیزی آماده بسا ز !»و سفر نا مه ســـرگذشتست که بیگمان ارزش شـاـ یسته گی خوا ند ن را دارد.

شگفتی آفر ینی در سفر نامه: نا صرخسرودرسفرنامه دست‌به‌گو نه یی‌از شگفتی آفر ینی‌میزند .او ازآنچه میبیند ، به‌شگفتی اندرمیشود وآنچه میگوید ، مابه اعجاب خوانده‌میتواند شد .درواقع، دست‌به‌ایجاد گونه ازفضا (٢٤) میزند .

دراین جا کار برد مقو له فضا شایددشوار با شد ، زیرا فضا را ویژه داستا نها ی‌نوین دا نسته اند. دروا قع ، فضا با دو ر ن آد مهـــا ی داستا ن پیو ند دار . فضا فر آورده‌در و ن و ذهن آد مها ی دا ســتان است. حال آن که در د استـــــانها ی کهن درو ن آد مها محسو س نیست . «سمك عیارد رو ن ندارد.به‌طور کلی اغلب قهر ما نا ن و آدمهای حکایت درون‌ندارند. (٢٥) همچنان‌درقصه به‌فضا و تاثیر ا ت در و نی آدمها کمتر تو جه میشود (٢٦)

براین نکته اند کی بیشتر درنگ‌میکنیم : گفته اند که فضا بعدیست که توسط آدم داستان یاخودنـــو یسنده پد یدار میشود ... فضا تاـ ثیر یست که رو یدا د ها آدمهایازمینه ، بر آدم دا ستا ن یا نویسنده وارد میسا زد ... فضا بر داشت‌ذهنی یا عا طفی آد مهای دا ستان یا نویسنده و گــاهی برداشت‌خودخوا نند ه از زمینه ، رو ید اد هاو آدمها ست (٢٧).

بنا بر آنچه گفته شد ، فضـــــاکیفیتی ذهنی وعاطفیست که‌درروند آفرینش و پذ یر ش دا ستان پدیدارمیگردد .این کیفیت و یژه ممکـــن است :

الف)در ذهن نو یسند ه دا ستان‌ایجاد شود و به خوا نند ه انتقا ل نماید،

ب) درذهن آدمها ی داستان ایجادشو وبه خوا نند ه انتقا ل کند ،

ج)هنگا م خوا ند ن در ذهن خودخوا ننده ایجاد شود .

الف) آدمها ،رو ید اد ها وزمینه‌میتوا نند بر نو یسند ه تا ثیـــــر بگذار ند و کیفیتی و یژه ذهنی عا طفی در او پد ید آرند.نویسند ه‌این کیفیت ویژه را به خوا ننده انتقا ل‌میتوا ند داد .

نو یسند ه هنگا می که ایـــن کیفیت ویژه را با کمك واژه ها به بیرون از ذهنش میر یزد ،دست به فضـاآفرینی زده است .از این گو نه فضا آفـر یــنـی نمونه یی می آوریم :«شهر تهرا ن خفقان گر فته بـــود. هیچ کس نفسش در نمی آ مد .همه از هم میتر سید ند . خا نواده ها از کسا ن شا ن میتر سید ند . بچه ها از معلما ن شا ن ، معلما ن از فراـ شها و فرا شها از سلما نی و دلاك.همه از خود شا ن میتر سید ند. از سا یه شا ن با ك دا شتند . همه جا،در خا نه ، در اداره، در مسجـد ، پشت ترازو ، در مد رسه و دردا نشگا ه و در حما م ما مورا ن آگاهی را دنبا ل خود شا ن میدا نستنـــد.درسینما ،موقع نواختن سرودشاـ هنشاهی ،همه به دو روبـر خـودشا ن مینگر یستند . مبادا دیوا نه یا از جا ن گذشته یی بر نخیزدو مو جب گر فتار ی و دردسرهمه رافراهم کند. سکوت مر گ آ سا یی بر سرتا ـسر کشور حکمفر ما بود . همه خود را را ضی قلمداد میکرد ند.روزنامه ها جز مد ح دیکتا تور چیـــزی ندا شتند بنو یسند . مرد م تشنه خبر بود ند و پنها نی در و غها ی شا خدار بخش میکرد ند . کی جرات دا شت علنا بگو ید که فلان چیــز بدا ست . مگر ممکن میشد کـه درکشور شا هنشا هی چیز بد با شد؟

« اندوه و بیحالی و بد گـما نـی و یا س مرد م در بازار و خیا بان هم به چشم میزد . مرد م وا همه دا شتند ازاین که خیا با ن ها دوروبر شا ن را نگاه کنند . مبادا مو ردسوظن قرار گیر ند . »(۲۸)

چنا ن که دیده میشود ،در ایـن نمو نه ، زمینه کیفیتی ویژه در ذهنی نو یسنده پد ید آو رده ا ست .این کیفیت ، یا برد ا شت ذهنی ،در جامه واژه ها به بیرو ن میر یزد ـ فضا آفر ینی میشود ـ واین فضـا به خوا نند ه انتقا ل مییابد .

ب) گا هی آد می ، رو ید اد ی یازمینه یی ، در یکی از آدمها ی داـ ستان ، کیفیتی و یژه ذهنی و عاطفی ایجاد میکند . در نتیجه گو نه یی از فضا پد یدار میشود .این نمو نه را می آو ر م :

«....جمعه بود که سو فیا از آنچه روز سه شنبه رو ی داده بود ،مطلع شد واین خـبـررا با دهشت بسیاراستقبا ل کرد . امید ها ی او کـه انتظار دا شت این جا ، در این پا یگاه پا سد ارا ن اند یشه ها ی نو، شا هد گا مها ی د لیرانه مردا ن باشد، همه مبدل به یا س شده بود.

او آرز و مید ا شت که در میا نمر دان جسورو عاد ل وا ستوار نقشی مفید بر عهد ه گیرد ، مردا نی کـه‌بی نیا ز از کمك خدا یا ن ، به آنها بی ا عتناد میبود ند . مردا نی کـه‌میدا نستند میتوا نند برد نیا یی‌که بدانها تعلق دارد ، حکو مت کنند.اوخیا ل کرده بود که شا ید تلاشـــ غو لها خوا هد بود واز خونی‌که‌درچنین تلاش مـقـدس‌ریخته شود هراسی نداشت .اماآنچه میدید،جزاستقرار دو بار ه تد ریجی آ نچـــه ملغی به نظر میر سید ، آنچه لـزوم‌الغا یش در بزرگترین کتا بها ی‌قرن تعلیم داده شد ه بود ،نبود .اومیدیدکه آنها پس از مر مت معا بد، بـــه زنجیر نهادن برپای برده‌گان نوآزادمیپر دازند و همه کسا نی‌که‌میتو- انستند از و قو ع چنین حواد ثـــی‌در این قا ر ه جلو گیر ی کنند،آنها یی‌که‌میتوا نستند آ تشی را که درآن‌سو ی در یا ها خا مو ش شده‌بود دراین سودو بار ه مشتغل دارند،بیکار نشسته بودند، زیراجزاندو- ختن ما ل اند یشه‌یی ندا شتند...»(۲۹)

دراین جا ، چنا ن که دیده میشود،رویداد ی بر آد م دا ستا ن اثـر میگذارد و کیفیتی و یژه ذهنـــــی عا طفی در او ایجاد میکند ، همین - کیفیت و یژه که گو نه یی یا ســـ‌پیچیده و تر س آ لوده است ،انگیزه پیدا یی فضا ی دا ستا نی میشود .

ج)در موارد ی نو یسنده به‌روا یت داستان می پردازد این روایت که ممکن است بیا ن‌رو ید اد ی‌باشد،ممکن است تو صیف آد می با شد و ممکن است تر سیم ز مینه با شد،در خوا ننده انگیزه پیدا یی کیفیتی و یژه ذهنی -عا طفی میشود و درنتیجه ، فضا ی دا ستا نی‌پدید می آید . این نمو نه را میبنیم : «....

هنو ز جمله اش به پا یا ن نر سیده‌بودکه فر ما ند ار حس کرد نسیم - خفیفی از نوار،ملافه ها رااز‌دستش‌بیرو ن میکشد و آنها را در عر ض و طو ل از هم با ز میکند .امارانتادرتور ها ی زیر پیراهنی خود احساس لر زش مر مو ز ی کرد و درســــــت‌درلحظه یی که رمد یو س خو شگله از زمین بلند میشد ، ملافه هــــارا‌چسپیدتا به ز مین نیفتد .او رسولا که در آن ز ما ن تقریبا نا بینا شده‌بود ،تنها کسی بود که با آ را مشـ خیال معنای آن باد را درك کـــرد.ملافه ها را به دست نور سپرد ودر لرزش نورکورکننده‌ملافه هارمدیوس‌خو شگله راد ید که د ستش رابرای

خدا حا فظی به سو ی او تکا ن میدهد و سو سکها و گلهارا تر کمیکند وهمان طور که ساعت چهار ازظهر به ا نتها میر سید همرا ه ملافه ها ، در هوا ها ی با لا، جا یی که‌حتی بلند پرواز ترین پر نده گا ن خا طرا ت نیز به او نمیر سید ند،برا ی ابد نا پد ید شد . »(۳۰)

این روا یت رو یا گو نه ،که درپیو ند با کلیت ز ما ن بهتر قا بل در ک است ، کیفیتی و یژه ذهنی عا طفی در خوا نند ه پد ید می آورد وفضایی شگفت و رمز آلوددا ستانی‌را ایجاد میکند ،

نمونه‌هایی که آو رد ه شد ، ازعا لیترین پردا ختها ی اد بیا ت‌دا‌ستا نی به شمار میرو ند و ما بانظر دا شت رو ند تکا مل اد بیا ت دا‌ستانی ،از حجت جز یر ه خرا سا ن‌چشم آن را ند ار یم که چنین فضا ها یی ایجاد کند . مگر در سفر نامه‌به پار ه ها یی بر میخو ریم که ایجاد گر گو نه فضا هستند .این فضا هاپیچیده گی نداِر ند و گو نـــــه گو ن هم نیستند . فضا ها یی انـدساده و یك رنگ‌و همان طور که‌گفته شد ، شگفتی ایجاد میکنند . و جودچنین فضا یی شگفت در اد بیا ت دا ستا نی کهن دو راز انتظا رنیست‌و حتی آ ن را از و یژه گیها ی‌ایـن اد بیا ت دا نسته اند (۳۱).

اگر کار برد مقو لهٔ فضار ادراین‌مورد بپذیریم ، میتوا نیم گفت‌که نا صر خسرو در سفر نا مه ا شـــ‌سه گو نه فضای‌شگفت می آفر یند: یکی اعجا ب ساده ، دو دیگر اعجاب‌آمیخته با ستا یش ، سه دیگراعجاب آمیخته با کیفیت‌وا حسا س‌روحانی.

سفر نامه یك آدم اصلی داردواین‌آدم اصلی‌خودناصر است. ناصراین سفردرازهفتساله راهمراه‌بابرادرش،او سعید ، و غلا مکی هند و آ غاز میکند (۳۲). امادر سرا سر مسا فر ت ، دیگر از غلا مك هند وسخنی به میا ن نمی آید واز برادر ش‌تنهادرسه موارد دیگر یادمیکند(۲۲).بر این اسا س ، این فضا ها ی شگفت‌غا لبا فرا و رده حا لتها ی ذهنـــی عا طفی خود نا صر هستند و گاهی‌هم در نتیجه روا یتها ی نا صر در خوا نند ه پد یدار میگرد ند .یعنی‌حجت جز یر ه خرا سا ن از بسیاری چیز ها و رو ید اد ها که میبیند ومیشنود ،به‌شگفتی‌اند رمیگردوگاهی هم از این دید نیها و شنید ینهـــاچنا ن سخن میگو ید که خوا نند‌ه‌را در غبار حیر ت و شگفتی گم میسازد

به صفحا تی از سفر نا مه نگاه‌میکنیم :

*«... پرسیدم که این چه جا ی‌است . گفتند که شنید ه ایم که‌این در باغ فر عو ن بود ه‌ا ست و بس‌قد یم است .و همه صحرا ی آن‌نا- حیت ستو نها ی ر خا م است و سرستو نها و ته ستو نها همه ر خا م منقو ش مد ور و مر بع و مسد س‌و مثمن و سنگ عظیم صلب که آهن بر آن کار نمیکرد .و بدا ن حوالی‌هیچ‌جا ی کو هی نه ، که گما ن‌افتد که از آن جا بر ید ه‌ا ند ...واندرنوا حی شا م پا نصد هزار ستون یا سر ستو ن و ته ستو ن بیشـ‌ـ‌ـ‌ـ‌افتاده است که هیچ آفر یده‌ندا ند که آن چه بوده‌ا ست یا از کجاآورده‌اند .»(٣٤)

*«... و گو یند نتوا نسته اندکه‌منبع آ ب نیل را به حقیقت بدا نند. و شنید م که سلطا ن مصر کســـ‌فر ستاد تا یك سا له را ه بر کنار نیل ر فتند و تفحص کرد ند . هیچ‌کس حقیقت آن ندا نست ، الاآ ن‌که گفتند که از جنوب از کوهی می‌آیدکه‌آن راجبل المقمر گویند.» (٣٥)

*«... روز سیو م دیما ه قد یـم‌از سا ل چهار صد و شا نزاده‌عجم 'ین میو ه ها و سپر غها به یـــك‌روز دید م که ذکر میرود هی هـذا: گل سر خ،نیلو فر، نر گس ،ترنـــج‌نارنج،لیمو ،مرکب ،سیب ،یا سمن شاه سپر غم ، بهی ، انار ،امـرود،خربوزه ،دستنبو یه ،موز، زیتون هلیله تر ،خر ما ی تر، انگور، نشکر ، باد نجا ن ،کد و ی تـــر خیار ،بادر نگ ،پیازتر، سیرتر،جرر چغند ر ، هر که اند یشد که این انواع میو ه و ریا حین که بعضی‌خر یفیست و بعضی ربیعی ، بعضی صیفی و بعضی ستو ی چگو نه جمع‌بود ه با شد ، هما نا قبو ل نکنـــد فا ما ، مرا در این عر ضی نبـــوده‌و ننو شتم الاآ نچه دید م .» (٣٦)

*«... و هفتم روز بود که‌ا شتران‌نه آب خورده بود ند نه علف .از آن که هیچ نبود . و در شبا نروزی یك‌با ر فرود آ مد ند ی از آ ن‌گاه‌که آفتا ب گر م شد ی تا نما ز دیگر ،و با قی میرفتند.واین منزل جا یهاکه فرود آینده ،همه معلو م با شد ،چه‌به هر جا ی فرود نتوا نند آ مد که چیز ی نبا شد که‌آ تش برا فروزند.وبدان جا ها پشکل شتر یابند کـه بسو زند و چیز ی پز ند . و آن شترا ن گو یی میدا نستند که اگر کا هلی کننده از تشنه گی بمیر ند.و چنا ن میر فتند که هیچ به راندن کس محتا ج نبود . و خود رو ی درآن بیا با ن نهاده میر فتند . با آن

که هیچ اثر را ه و شا ن پد یدنبود،رو ی فرا مشر ق کرده میر فتنـد و جا یی بود ی که به پا نزده فر سنگ آ ب میبوداند اند ك و شور . وجایی بود ی که به سی و چهل فر سنگ‌هیچ آ ب نبود ی .»(۳۷)

*در آ ن جا «قو می عر ب‌بودندکه‌پیران هفتاد سا له مرا حکا یت کر- دند که در عمر خو یش به جز شیرشتر چیز ی نخو رد ه بود ند . چه در آ ن باد یه چیز ی نیست ،الا علفی شور که شترمیخورده وا یشان خود گما ن میبرندکه همه عا لم‌چنان‌با شد .... واز آ ن جا بگذشتیم. چو ن همرا ها ن ما سو سمار ی‌میدید ند ، میکشتند و میخو ر د ند .و هر کجا عر ب بود ، شیر شتر میدوشیدنـد .مـن نــه سو سـمار توا نستم خورد و نه شیر شتر .ودررا ه هر کجا در ختکی بود که با ر ی داشت ، مقد ار ی که دا نه ما شـی‌با شد ، از آن چند دانه حا صـل میکرد م وبدا نقنا عت‌میو رزیدم.»(۳۸)

*«... وا یشا ن مرد م گر سنـه‌و بر هنه و جا هل بود ند هر که‌به نما ز می آمد ، البته باسپر وشمشیربود. و کتا ب نمیخرید ند . مسجدی بود که مادر آن جا بود یم .انـد ك‌رنگ شنجر ف و لاجو رد با مـــن بود . برد یوار آن مسجد بیتـــی‌نو شتم و شا خ و بر گی در میان‌آن برد م .ایشا ن بدید ند ، عجـــب‌داشتند . وهمه اهل حصار جمـــع شدند و به تفر ح‌آن آمد ند .ومراگفتند که اگر محرا ب این مسجـد را نقش کنی ، صد من خر ما بـــه‌تودهیم . وصد من‌خرما تـــردیشان ملکی بود . چه ،تا من آ ن جـــابود م ،از عر ب لشکر ی آ ن‌جاآمدو از ایشا ن پا نصد من خر ما خوا ست . قبو ل نکردند و جنگ‌کردند. ده تن ازاهل حصار کشته شد ندوهزار نخل ببر ید ند وا یشا ن‌ده‌من خر ما نداد ند . چو ن با مـــــن‌شر ط کرد ند ،من آن محر ا ب‌نقش کرد م . و آن صد من خر ما فر یادرس ما بود که غذ ا نمیبا فتیم واز جا ن نا‌امید شده بودیم .»(۳۹)

*«.... ودر شهر لحسا گو شت‌همه حیوا نا ت فرو شند چو ن‌گربه و سگ و خرو گا و و گو سپـــندوغیره وهر چه‌فروشند ، سزوپو- ست آ ن حیوا ن نزد یك گو شتش‌نهاده با شد تا خر ید ار دا ند که چه میخر د .

وآن جا سگ را فر به کننـــدهمچون گوسپند معلوف . تاازفر-
بهی چنا ن شود که ر فتن نتوا ند.بعد از آنش بکشند و بخور ند.»
(٤٠)

چنا ن که دیده میشود ، نا صــرباین گفته ها یش ، شگفتی واعجاب می آفر یند . .این شگفتی و اعجاب‌ساده است و چیز ی دیگر با خود ندارد . درکنار این گو نه سخنهای‌شگفت ، ناصر گفته های د یـگری نیزداد .این‌گفته‌هاهم اعجاب انگیز هستند .امادرعین‌حال ستایش‌رانیز برمیانگزند .این نمونه هارابـــرمیگز ینیم . :

*«... پس از آ ن به شهرصیدارسیدیم هم بر لب در یا . نیشکـر بسیار کشته بود ند .و با ر ه یـــی‌سنگین محکم دارد .وسه در وازه‌و مسجد آدینه خو ب با رو حــــــی‌تما م همه مسجد حصیر ها ی منقش اندا خته و با ز ار ی نیکو آراسته.چنا ن که چو ن آ ن بد ید م ،گمان برد م که شهر را بیار ا سته انــدقد و م سلطا ن را ، یا بشار تــی رسیده ا ست . چو ن پر سیـد م،گفتند :

-رسم این شهر چنین با شد .»(٤١)

*«... در میا ن با زار مسجدیست‌که آ ن را با ب الجو امع گو یند .و آن را عمر و عاص سا خته اســـت‌به روز گار ی که از دست معاو یـه امیر مصر بود ه . و آن مسجد بـه‌چهار صد عمو در خا م قایم‌اســـت. و آن دیوار که محرا ب براو ست،سر تاسر تخته‌های‌رخا م سپیداست و جمیع قر آن بر آن تخته ها بـــه‌خطی ز یبا نو شته واز بیرو ن‌بـه چهار حد مسجد با زار ها ست ودرها ی‌مسجددرآن گشاده و مدام در آن مد ر سا ن و مقر با ن نشسته و سیاحتگا ه آ ن شهر بزرگ آن مسجد است . و هر گز نبا شد که در اوکمتر از پنج هزار خلق‌با شد ، چه از طلاب علو م‌و چه از غر یبا ن‌وچه‌از کا تبان که چك و قباله نویسند و غیر آ ن .»(٤٢)

*«... واز جمله چرا غد ا ، ی‌نقره گین سا ختند شا نزده پهلو. چنا ن که هر پهلو یی از او یـــك‌ار ش و نیم با شد . چنا ن که‌دایره چرا غد ان بیست و چهار ار ش‌باشدوهفت صد و اند چراغ دروی میا- فروز ند در شبها ی عزیز .و گفتندو ز ن آ ن بیست و پنج قنطا ر نقره

است ، هر قنطار ی صد ر طل وهررطلی صد و چهل و چهار در هم نقره است . و گو یند چون اینچراغدان ساختند بههیچ در نمیگنجید. از در ها ی جا مع از بزرگی کهبود.تادر ی فرو گر فتند و آن را درمسجد برد ند و با ز در بر نشا ندنـــد.»(٤٣)

*«... و گفتند این همه عمودهاراخلفای بغداد فر مود ند از جا نـــب شا م به را ه در یا برد ن .و گفتندچو ن این عمود ها به مکه رسانیدند آن ریسما نها که کشتیها و گردونه ها بسته بود ند و پار ه شدهبود، چو ن بفرو ختند ،از قمیت آنشصتهزار د ینار مغر بی حا صل شد .واز جمله آ ن عمود ها ، یکی در آ ن جاست که با ب الندو ه گو یند .»

فضا ی شگفت دیگر ی که نا صرایجاد میکند ، آمیخته با گو نه یـی از کیفیت وا حسا س رو حا نیستواز باو ر ها ی مذهبی رنگ میگیرد. این روا یتها ی حجت خرا سا ن ،دردلها ی معتقد ان ا عجا بی همراهبـا کیفیت وا حسا س رو حا نـــــیپدیده می آو ر ند . نمو نه ها یــــی را از سفر نا مه بر میگز ینیم:

*«...و پیش دیوار شما لی مسجدیست سرد ا ب که به در جه هـــای بسیار فرو با ید شد ن .

و آن بیست گز در پا نزدهباشد.و سقف سنگین بر ستو نها یرخام. و مهد عیسی علیه السلامآن جانهادهاست و آن مهد سنگیناست وبزرگ چنان که مرد م در آن جا نما زکنندومن در آن جا نما ز کرد م. و آنرا در زمین سخت کردهاند،چنان کـهبجنبد . و آن مهد یست که عیسی به طفو لیت در آن جا بود و بامردمسخن میگفت .ومهد در این مسجد جای مهراب نماده نهد و گو یندمولدعیسی علیه السلام در این مسجـد بوده .و سنگی ازاین ستو نها نشاندوا نگشت دارد که گو یی کســـی به دو انگشت آ ن را بگر فته است.گو یند به و قت و ضع حمل ،مریم آن ستو ن را به دو انگشت بگر فتهبود . »(٤٥)

*«.... و به نزد یك در ، بردیواربه اندازه سپر ی بزرگ ، بر سنگ نقشیست . گو یند که حمزه بن عبدالمطلب ،عم رسو ل (ص) ، آن جاـ نشسته است سپر ی برد و شـــبسته ، پشت بر آن دیوار نهاده .و آن نقش سپر او ست .»(٤٦)

*«.... واز آن سو که قبلـــــه‌است ، یك جا نشیبی دارد . وچنان است که گو یی بر آن جا کســــی‌ر فته است و پا یش بدا ن سنگ فرور فته است ،چنا ن که گویی‌گل‌نر م بود ه که نشا ن انگشتان‌پای درآن جـابما نـده است .وهفـــت‌پی چنین بر ش است . و چنا ن ـ شنید م که ا برا هیم علیه السـلام‌آ ن جا بود ه است وا سحا ق علیه السلام کود ك بود ه‌ا ست و برآن‌جار فته و آن نشا ن پا ی او ست. ودر آن خا نه صخر ه همیشه مرد م‌باشند از مجا و را ن و عا بدا ن .و خا نه رابه فر شها ی نیکو بیاراسته‌انداز ابریشم و غیر ه .» (٤٧)

*«... واز پس آ ن قبه یی دیگراست که آ ن را قبه ر سو ل (ص) گو یند .میا ن این قبه و قبه جبرئیل‌بیست ار ش با شد . واین قبه نیز بر سر چهار ستو ن رخا م ا ست.و گو یند شب معراج، رسو ل (ص) اول به قبه صخره نما ز کرد ودست‌بر صخره نهاد . و چو ن بیرو ن می آمد ، صخر ه از برا ی جلا لـــت‌او بر خا ست .و رسو ل (ص)دست بر صخره نهاد تا با ز به جای خود‌شد و قرار گر فت و هنوزآن‌نیمه معلق‌است.ورسول صلی ا لله علیه‌وا‌ٓله وسلم ، از آن جابه آن‌قبـــه آمد که بد و منسو ب‌است و بربراق‌نشست و تعظیم این قبه از آ ن‌است ودر زیر صخره غار یست بز رگـ،چنا ن که همیشه شمع در آن جا‌ـ افرو خته با شد . و گو یند چو ن‌صخره حر کت بر خا ستن کــرد، زیر ش خا لی شد و چو ن قرار گرفت ،همچنا ن بما ند . »(٤٨)

چنا ن که دیده شد ،در این نمونه‌ها، نا صر خسرو با چیره د ستـی اعجاب آفرینی کــرده است اگــرگفتیم که نا صر در سفر نا مـــه شگفتی ایجاد میکند ،وا گر گفتیـم‌که شگفتی وا عجا ب از و یژه‌گیهای اد بیا ت دا ستا نی کهن است ،نبایدچنین پندا شت که اد بیا ت داستانی نو ین با شگفت آفرینی سرو کاری ندارد .دا ستا نها ی نو ین نیز فضا ها ی شگفت وا عجاب فراوا ن‌دارند.

توصیف در سفر نامه :

در سرا سر سفر نا مه ، توصیفهای‌خو ب و زیبا ودر بسیار ی از موارد ،دقیق و سخت ر سا ، مو ج میز ند.نا صر در این اثرش،چیزهایی‌راکه میبیند، غا لبا با دقت بسیارترسیم‌میکند . بیجهت نیست که دبیـــر

سیا قی و سعت مشا هد ه ،توانایی‌بیان و شر ینی و صف حجـــت خرا سا ن را ستا یش میکند (٤٩).

شیو ه های توصیف ناصرخسرورا در سفر نا مه ، به دو گو نه‌بخش میتوا ن کرد :

١ـتو صیفها ی مستقیم که در آن‌این نمود ها را میتوا ن سراغ‌کرد:

الف)تو صیف آد مها ،

ب)تو صیف شهر ها و سا ختمانها ،

ج) تو صیف ا شیا ء .

د) تو صیف روید اد ها ،

٢ـ تو صیفها ی غیر مستقیم.

١ـتو صیف مستقیم هما ن‌است‌که نو یسند ه آنچه را میبینـــــد، مستقیما و صف میکند و برا ی تو صیف چیز ی یا کسی را و سیـله قرار نمیدهد. حجت خرا سا ن‌ایـن‌شیو ه را فراوا ن به کار برده‌ست و ما به در از ا نمود ها ی آ ن رابررسی‌میکنیم :

الف) توصیف آدمها :

نا صر خسرو تصو یر هایی‌ازادمها به دست مید هد . بعضی ازاین آدمها کسا نی اند که در تا ریـــخ‌واد ب نا م ونشانی‌دارند ،چـو ن: ابوا لعلای مصر ی و قطر ا ن‌تبر یزی گرو هی دیگر ، آد مها ی گمنامی اند که حجت جز یر ه خرا سا ن،در در ازا ی سفر ش ،با آ نان‌رو به رو شد ه است .

نا صر از این آدمها تصو یرهایی‌کلی شخصیتی میپر دازدو بس.یعنی هما ن انداز ه که در تو صیف شهرهاو سا ختما نها ـحتی ا شیا ـتیز بین است و به ریزه کار یها د ست‌مییا زد ، در تو صیف آدمها غا لبا ازگونه یی سهل ا نگاری کار میگیرد وبانگاهی شتا بزده از آنان میگذرد . انگار نقا شی بیخیا لیســـــت‌که‌یك طر ح کلی رو ی پرده میریزد و سپس کار ش را از یاد میبرد ومیرود .

به این تصو یر ها نگا هی میاندازیم :

*«... در تبر یز قـطرا ن نا م‌شاعر ی را دید م . شعر ی نیك میگفت اما ز با ن فارسی‌نیکو نمید ا نست.پیش‌من آ مد . دیوا ن منجیـــــك

و دیوا ن دقیقی بیاوردوپیش مـــــن‌بخواند و هر معنی که او را مشکل بود، از من بپر سید . با او بگفتم‌وشر ح آ ن بنو شت .واشعار خود برمن بخوا ند . «(۵۰)

*«..... وچاشت خواران به‌سمنان‌آمد م . و آن جا مد تی مقا م کردم و طلب اهل علم کرد م . مردی نشان‌دادند که او را ا ستاد علی نسایـی میگفتند . نزد یك و ی شدم.مردی‌جوا ن بود . سخن به ز با ن پارسی همیگفت به زبا ن اهل دیلم .و موی‌گشوده و جمعی نزد و ی حا ضـــر گرو هی ا قلید س میخوا ندند وگروهی طلب و گر و هی حسا ب. در اثنای سخن میگفت من برا ستاد بو علی سینا ر حمته الله علیه چنیـــن خوا ند م واز و ی چنین شنید م‌هماناعرض و ی آن بود تا من بدانم کـــه او شا گرد ابو علی سینا ســـت.چو ن بایشا ن در بحـث شد م،او گفت :

ـمن چیزی از سیاق ندانم‌وهوس‌دارم که چیز ی از حساب بخوانم.
عجب دا شتم و بیرو ن آمـــد م‌و گفتم :
ـچو ن چیز ی ندا ند ، چه بـــه‌دیگر ی آ مو زد؟»(۵۱)

* «... درآن شهر مردی بود که‌وی را ابوالعلای معری میگفتند .ناـ بینا بود ورئیس شهر اوبود.نعمت‌بسیار داشت و بنده گان‌و کارگنـ ارا ن فرا وا ن‌و خودهمه شهراو راچو ن بند ه.گا ن بود ند .و خـود طریـق ز هدپیش گر فته بود.گلیمی‌پوشیده و در خا نه نشسته نیـــم من نان جوین را به‌نه گرده کـــرده،شبا نه رو ز به گرده یی قنا عت‌کند وجز آن هیچ نخورد ومن این معنی‌شنیدم که درسرای بازنهـاده است ونواب و ملازمان‌اوکارشهر میسازندمگر به کلیات که‌رجوعی به‌او کنند، و و ی نـعـمـت خـــــو یش‌ازهیچ کس د ر یـغ ندارد وخـود صائم الدهر قا ئم اللیل با شــــــدوبه هیچ شغل دنیا مشغول نشود و ا یـــن مرد در شعر و ادب‌بـــه‌د ر جــــه ا یست که افاضل شام مغر ب و عرا ق مقرا ند که درایـــن‌عصر کسی به پا یه او نبوده‌است ونیســت و کـتابـی سا خته آن‌را«العضول والغا یات نـــام نـــها ده وسخن هــــا آورده و ا ســـــت‌مرموز ، و مثـــل‌هـــابـــــه الفا ظ فصیح و عـــجیب کـــــــه‌مرد م بر آن وا قف نمیشو ند ،مگر بر بعضی اند ك ، و نیز آ ن‌کسی که‌برو ی خوا ند . چنا ن که او راتهمت

کرد ند که تواین کتا ب به معا رضه‌قر آن کرده ای . و پیو سته زیادت از دو یست کس از اطرا ف نزدوی‌اد ب و شعر خوا نند . و شنیدم‌که او را ز یاد ت از صد هزار بیت شعربا شد . کسی از و ی پر سید کـــه ایزد تبارك و تعالی این همه مـــال‌و نعمت تراداده است چه سبـــب است که مرد م را مید هی و خـــو یشتن نمیخو ر ی ؟جوا ب‌داد که‌مرا بیش از این نیست که میخور م. وچو ن من آ ن جار سید م ،این مرد هنوز در حیا ت بود »(۵۲)

*«... به قاین مرد ی دید م‌که ورا ابو منصور محمد بـــن دوست میگفتند .از هرعلمی با خبر بود ،ازطب و نجوم و منطق چیزی ، ازمن پرسید که چه گویی ، بیرون ایـن‌افلاك وانجم چیست گفتم :

ـنا م چیز بر آ ن افتد که‌داخل‌این افلاك است و برد یگر نه .

گفت :

ـچه گو یی بیرو ن از ایـــــن‌گنبد ها معنی است یانه ؟

گفتم :

ـچاره نیست که عا لم محد وداست وحد او فلك الافلاك وحدآن‌را گو یند که از جز او جد ا با شد وچون این حا ل دا نسته شد ، واجب کند که بیرو ن افلاك نه‌چو ن اندرون‌باشد.

گفت :

ـپس آ ن معنی را که عقل اثبات‌میکند ، نها یت هست از آ ن جانب اگر نه ؟اگر نها یتش هست ، تـــاکجاست‌واگرنهایتش نیست‌نامنتهاهی چگو نه فنا پذیرد ؟

واز این شیوه سخنی‌چند میرفت وگفت که بسیار تحیر دراین خورده‌ام.

گفتم :

ـ که نخورده است ؟»(۵۳)

* ....و مرا به شهر ا سوان‌آشنایی ا فتاد با مرد ی که او را محمدبن فلیح میگفتند. مردی پار ساو.وبـاصلاح بود . واز طر یق منطـــــق چیز ی میدا نست .او مرا معا و نت‌کرد در کرا گر فتن و همراه بـــاز دید کردن و غیر آن . پـــس اشتری‌به یك دینا ر و نیم کرا گر فتم‌واز این شهر روا نه شد م ... چو ن ازآن جا به عیذا ب همی آ مد م ، نامه نو شته بود به دو ستی یا و کیلـی‌که او را به شهر عیذاب بود کـــــه

آنچه نا صر خوا هد ، به و ی دهدوخطی بستا ند تا وی‌رامحسوب باشد.

من چو ن سه ما ه به این شهـرعیذاب بما ند م و آنچه‌دا شتم ،خرچ کرده شد ، از ضرو ر ت آ ن کا غذرا به آن شخص‌دادم . اومردمـی کرد و گفت :

ــوا لله اوراپیش من بسیار چیزاست . چه میخوا هی تا به تود هم؟ تو به من خطی ده .

من تعجب کرد م از نیك مرد ی‌او که بی سا بقه بامن آن همه نیکویی کرد ... من از آ ن مرد صد مـــن‌آرد بستدم وآن مقدارآنجا عزت‌تمام داشت وخطـــی بدان مقداربه وی‌دادم واو آن کا غذکه من نو شته‌بودم به اسوا ن فر ستا د و پیش ازآن‌که من‌از شهر عیذاب برو م، جـواب آن محمد فلیج با ز رسید که آ ن‌چه‌مقد ار با شد ؟هر چند که اوخواهد واز آن من مو جود با شد ، بدوده‌واگر از آ ن خو یش بد هی ، عو ضـ به‌تو دهم .» (٥٤)

این پنج نمو نه که آو ردم ،رو شنتر ین تو صیفها ی نا صرخسرو از آد مها درسفر نامه است .آدمهای‌دیگری که‌در سفر نا مه‌از آنها سخن رفته است ، بسیار کمر نگ هستندو چهره هها ی شا ن در پشت پرده ابها م میما نند .و کار بدان جـــا میرسـد کـه حتـی‌مستنصربالله ، خلیفه فا طمی ، که عقید ت کا مل‌حجت خرا سا ن به او ازمیا ن‌آثارش نمایان است. درسفر نامه سیمای‌رو شنی ندارد . به همین صور ت ، سیما ی برادر همسفر ش نیز در تاریکی وا بہا م با قی میما ند .

رو یهمر فته ، چنین به نظر مـی‌آید که نا صر به صور تگر ی آد مها چندا ن‌دلبسته‌گی‌نداردو در بسیاری‌از موارد ، تنها به ا شا ر ه یـــی بسنده میکند . نمو نه ها ی زیر ین‌از این اشار تگو نه ها میتوا ندبود:

* «... آ ن جا امیر ی بود . او را نصرالد و له گفتند ی . عمر ش زیاد ت از صد سا ل بود و پسر ان بسیار دا شت »(٥٥)

* « ... و قاضی بود آن جـاه‌مرد ی سنی مذهب ، پسر ابوعقیـل میگفتند . مرد ی نیك منظر و توانگر.»(٥٦)

* .. دلیل ما مرد ی جلدو پیاده‌و نیکو رو ی بود .او را ا بو بکرـ همد ا نی میگفتند . »(٥٧)

* «... در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله میگفتندوبه شام قاضی بوده ...و من با وی برفتم به راه قلزم .»(۵۸)

* «... اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما بودندوایشان را بنی سود میگفتند ، به جزع آمد وماوراخفیر گرفتیم واو را ابـو غانـم عبس بن البعیر میگفتند ابا اوبـر فتیم .»(۵۹)

*«... در شهر لحسا مسجدآدینه نبود و خطبه ونماز نمیکردند.الاآن که مردی عجمی آن جا مسجدی ساخته بود . نام آن مرد علی بـن احمد ، مردی مسلمان و حاجـی بود و متمول .»(٦٠)

* « ... پس مرادرآن حال بامردی پارسی که هم‌ازاهل‌فضل‌بودآشنایی افتاده بود.واو راباوزیر صحبتـی بود و به هر وقت نزد اوتر ددکردی. واین پارسی هم دست تنگ بـودووسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند . احوال مـرا نزد وزیـر بـازگفت .»(٦١)

* «... و معتزله را امامی بودکه‌اورا ابوسعید بصری میگفتند.مردی فصیح بود واندر هندسه و حساب‌دعوا میکرد و مرا با او بحث‌افتادو از یك دیگر سوا لها کردیم و جوا بها گفتیم وشنیدیم در کلام وحساب وغیره . » (٦٢)

چنان‌که‌این نمونه ها نشان میدهند،ناصر خسرو آدمها را شتا بزده و با گونه یی بیعلاقه گی‌تو صیف‌میکند .انگار وصف شهر ها و ساختما نها چنان سر گرمش ساخته‌است کـه فرصـت پرداختی‌به آدمها را ندارد .

ناصر در سفرنامه ،چند تصویرآمیخته باطنز نیز به دست میدهد۔ اگر چه تصویر استاد علی نسایی‌هم که پیش از این آورده شد، بـا طنز پرداز یافته است ـاز خـلال‌این تصویر ها ، سیمای طنزآفرین حجت خراسان به خوبی آشکاراست .این دو پارچه رااز میان‌سفر نامه بیرون میکشیم :

* « به خرز ویل که واردشدیم،«برادرم به دیه رفت تا چیزی‌ازبقال بخرد . یکی گفت :

ـچه میخواهی ؟بقال منم .

گفت :

ـهر چه باشد مارا شاید کـه‌غر بیم وبر گذر.
وچندان که از ماکولات بر شمرد،گفت :
ـ ندارم.
بعد از آ ن هر کجا کسی از این‌نوع سخن گفتی، گفتمی!
ـبقال خرزویل است!»(٦٣)
* «... به شهری رسیدیم‌که‌قرول‌نام آ ن بود . جوا نمرد ی ما رابه خا نه خود مهما ن‌کرد .
چو ن در خا نه و ی‌در آمد یم،عر بـی‌بـد وی در آ مد. نز دیك من‌آمد. شصت سا له بود و گفت :
ـقر آن به من آمو ز .
« قل اعوذ برب الناس »اوراتلقین‌میکرد م واو با من میخوا ند .چو ن من گفتم :
ـ«من ا لجنه وا لنا س .»
گفت :
ـ ارایت الناس ؟
یعنی آیاآدم دیده‌ای .و گفت:
ـنیز بگو .
من گفتم که سور ه بیش از این‌نبا شد . پس گفت :
ـآ ن سوره نقا له‌الحطب کدام‌است ؟
و نمیدانست که اندر سوره تبت،«حما له الحطب »گفته ا ست نـــه «نقاله الحطب ».
و آن شب ، چند ا ن که با وی‌با ز گفتم ، سوره قل ا عوذ بـــرب النا س «یاد نتوا نست گر فتن،مردعر ب شصت سا له .» (٦٤)
ب) تو صیف شهر ها و سـا ـختما نها : توا نا یی حجت‌خراسان هنگا م تو صیف شهر ها و سا ختمانها ، به و یژه مسجد ها ی‌آدینه ، سخت ستا یش انگیز ا ست .اودرتو صیف شهر ها و سا ختما نهـا غا لبا چشم تیز بین ودقیق دارد.همه چیز را ، ذره ذره ،ثبت‌وترسیم میکند . بد ین صور ت تو صیفهایی‌رو شن و تا بنا کی به دست میدهد.

داکتر غلام حسین یو سفی که ایـن‌نکته را در یا فته است ، مینو یسد: «در شهر ها ، همه چیز نظر نا صرخسرو را به سو ی خود میکشد.اما طرز سا ختما ن و مصا لح‌بنا ها،به‌صور ت خا ص ، برا ی او جا لـب تو جه ا ست . به هر د یار ی کـه‌میر سد ،او ل به معما ر ی آ نجا ، به خصوص مسجد جامع‌میپردازد».(٦٥)

این کار نا صر بی بد یل وسخت‌در خور ستا یش است .«...و صفی که از شهر ها آورد ه ، جا ها یی‌که ر فته و دید ه ، در میا ن تما م کتا بها یی که تا کنو ن به‌نظررسیده،شاید بی نظیر با شد و جز اثر ار- زند ه مو رخ بزرگ ،ابوالفضـــــل‌بیهقی ،هما نند ی برا ی آ ن‌نمیتوان یا فت .»(٦٦)

نا صر ، هنگام توصیف سا ختمانها، سیمای مهند س و کار شناسی رابه خود میگیرد . به نظر میر سد که در ازاو پـنـهای ساختمانهاو شهر ها را ، خود ش اندازه کرده‌است . چنا ن که هنگا م تو صیـف شهر تبر یز مینو یسـد :«...و آن‌شهر قصبه آذر با یجا ن اســـت ، شهر ی آباد ا ن . طو ل و عرضش‌به گا م پیمودم . هر یك هزار و چار صد بود .»(٦٧)و هنگا م تو صیـف‌مسجد الاقصی مینو یسد :«...میخو استم تا مسا حت این مسجد بکنـم.گفتم :

ـاول هیئت ووضع آن نیکوبدانم و ببینم ، بعد از آن مسا حـت کنم .

مـدتها در آن مسجد میگشتم‌و نظا ر ه میکرد م .»(٦٨)
وجا هایی را که نتوانسته خوداندازه کند، به قیا س‌بر آورد کرده است. چنان که میگو ید :

«حلب را شهر ی نیکو بد ید م.بار ه یی عظیم دارد بیست و پنـــج ار ش قیا س کرد م .» (٦٩)آنچه‌این‌تو صیفها را بیشتر در خشش‌وبر- جسته گی مید هد، این است که‌درآنها رنگی از تعصب وتنگ نظری دیده نمیشود .دراین تصو یردور ی‌از تعصب و تنگ نظر ی سخـــــت نما یا ن است :«...دربازار آن‌جـاگو شت خو ك،همچنا ن که گو شت گو سفند ،میفر و ختند و زنا ن ومردان ایشان برد کانها نشبسته شر- اب میخو رد ند بی تحا شی . از انجا به شهر اخلا ط رسید یم .»(٧٠)

فرا خی نظر و بلند اند یشه‌حجت‌خرا سا ن در سفر نا مه ،هنگا م‌تو- صفیه ساختما نها،نیز نمایان است.ناصر کلیسایی راکه‌دربیت‌المقدس دیده است ، چنین نقا شی میکند:«... واین کلیسا جا یی و سیع است .هشت هزار آدمی رادر آن‌جای‌با شد .همه را به تکلف سیار ساخته از رخا م رنگین و نقا شی و تصو یر.و کلیسا را از اندر و ن به‌دیباهای رومی آرا سته و مصورکرده وبسیارزر طلادر آ ن جا به کاربرده‌وصورت عیسی علیه السلام را چند جاسا خته‌که بر خر ی نشسته و است و صرر تها ی‌دیگر انبیا ، چـو ن‌ابراهیم واسما عیل وا سحـاق و یعقو ب و فرز ندا ن او علیهـم‌السلام بر آن جا کرد ه و به روغن سند رو س مد هن کرد ه وبه‌اندازه‌هر صور تی ، آبگینه یی ر قیق سا خته و به رو ی صور تها نهاده‌عظیم‌شفا ف ، چنا ن که هیچ حـجا ت صور ت نشده است . و آن راجهت‌گرد و غبار کرد ه اند تا بر صور ت ننشیند .

و هر روز آن آبگینه هارا خـاد مان پاك‌کنند ....دراین کلیسامو- ضعیست به دو قسم که بر صفـت‌بهشت و دو زخ سا خته اند . یـك نیمه از آن و صف بهشت وبهشتیان‌است و یك نیمه ازآ ن صورت دوزخ ودوزخیان و آنچه بـدان ماند وآن‌جـاییست کـه هما نـادر جـهـان جا ی دیگر نبا شد .و دراین کلیسابسا قسیسا ن و را هبا ن نشسته با شند وا نجیل خوا نند و نما زکنندو شب و روز به عباد ت مشغو ل با شند .»(۷۱)

اد بیا ت دا ستا نی سد ه نزدهم‌با ختر ز مین از رهگذ ر تو صیفهای دقیق ،بسیار غنیست . بسیاری ازتو صیفها یی‌که نا صر خسرو، در سفر نا مه ،از شهر ها و سا ختما نها به دست مید هد ، خوا نند ۀآگاه را به یاد تو صیفها ی اد بیا ت‌دا ستا نی سده نزد هم با ختر ز مین میا ند ازد .

خبره گا ن بد ین با و را ند کـه‌بلزا ك در دا ستا ن «بابا گور یو » تصو یر بسیار دقیق از پا نسیو ن‌مادام و که به د ست داده است .به تو صیف بلزا ك نگا ه کنیم :

«... نما ی عما ر ت پا نسیو ن‌مشرف به باغچه ییست . خودعما- رت نبش کو چه ... قرار دارد.بـه‌طور ی که از آن جابین گو چه‌نمایان

است .در طو ل نما ی سا ختما ن بین عمار ت و با غچه ،راهیست به عر ض دو متر که از سنگر یـزه‌فر ش شده‌ا ست . مقا بل این راه خیر با نیست پو شیده از شن‌که‌دردو طر ف آ ن گلدا نها ی بزرگـــك چینی ، به رنگ آ بی و سفید،پرازگل شمعدانی و خرز هره و شگو فه انار چیده شده‌اند .برای واودبـــه‌خیر با ن ،از در ی باید گذشـــت که رو ی آ ن تا بلو یی نصـــب‌است ... از این جا میتوا ن درانتهای را ه جلو ی عما ر ت ، رو ی دیوار ی‌که مقا بل کوچه‌است ، تا قنما یی راد ید که یکی از هنر مندا ن محله‌آن را ر نـــگ ز د ه بـــــه رنگ مرمر سبز در آو رده است .زیر فرو ر فته گی مصنو عی ، که در اثر این رنگ آمیز ه ی‌به چشـــم‌میخورد ، مجسمه یی نصب شد ه‌که مظهر عشق ا ست ... زیر پا یـــه‌این مجسمه ، کتیبه یی رنگ‌رو رفته ونیمه محو شد ه و جود دارد که ازخوا ند ن آن‌میتوا ن به تاریخ ساختن این نمو نه ذوق و هنر پی بـــرد...سطح دیوار خا نه را گیا هـــــای خود رو ی انبو هی پو شا نیده که‌تو جه عا بر ین را به خود جلـــب میکند و یکی ازمناظر زیبای پاریس‌را تشکیل مید هد . هر یك از این دیوار هـــا بارد یفی از تـــاکها و درختا ن میو ه پو شید ه شد ه ،میوه ها ی‌این در ختها ، بسیار بد وپرازگرد و خا ك است ... در امتداد هر یك از دیوار ها ، خیا با ن تنگـــی‌و جود دارد که همه گی به آلاچیقی پو شید ه از زیرفو ن‌منتهی میشوند... بین خیا با ن نها ی دو طر ف دیوار ، محو طه یی مر بع برا ی کشت بته هـــای کنگـــر اختصاص داده شد ه که ا طـــرا ف آن را در ختها ی میوه ا حا طه کرده‌ا ســـت .این در ختها به شکل دو ك‌تراشیده‌شد ه ، و زیر آ ن تر شك و کا هو و جعفر ی کا شته اند .زیرا لاچیق‌میز گرد سبز رنگی با چندصندلی قرار دارد ... قسمت جلو عمار ت‌دارا ی سه طبقه و یك شیروانیست که در جزها ی آ ن سنگر یز ه بـــه‌کار رفته و در نقا شی آن رنگـــك زرد مصر ف شده‌ا ست ...هر یك‌از طبقه ها ی جلو عمار ت دارای پنج پنجره،با شیشه ها ی گو چك است.به هریك از آنها کر کره یی وصل شده که طر ز بلند شد ن و بازشدن‌یکی باد یگر ی متفاو ت است‌وشکلی هیچ یك به دیگر ی شبیه نیست .درهر یك از طبقه ها ی دیگر ساختمان

دو پنجره و جود دارد و جلو پنجره‌ها ی طبقه او ل میله ها ی آهنی‌به کار رفته است . پشت عمار ت حیاطیست به پهنا ی بیست مترقد م که‌در آن جا خو ك و مر غو خر گو شـــ در کما ل صلح و صفا با یك دیگـر زنده گی میکنند . در ا نتها ی حیا طانبا ر یست برا ی هیز م . بین‌این انبا رو آشپز خا نه قفسه معلقـــــی‌دیده میشود که مخصو ص نگهداری غذاست و آب چر ب ظر فشو یـــی‌مطبخ از زیر آن جا ریست .از ایـن حیا ط در کو چکی به کو چه ....بازمیشود که از این در آشپز میتواند زبا له خا نه را بیرو ن بر یزد.»(۷۲)

آ نچه گفته شد ، تصویریست‌که‌بلز اك از يك سا ختما ن به دست میدهد. میدانیم کـه بلزاك از دادن‌چنین تصو یر د قیق منظور ی دارد. او از این روا ین سا ختما ن را بادقت و باريك بينی تو صیف میکند تا نشا ن دهد پدر با عا طفه یی‌که‌همه ثروتش را در پای دخترانش ریخته است ، در چگو نه جا یی زنده‌گی میکند واین مکا ن چی تا ثـیری بـــرروحیه پیر مرد میتـــوانـددا شت (۷۳). ولی در این جا ،سخن بر سر دقت تو صیف و بیا ن ریزه‌کار یها ست .

این دقت توصیف و بیان ریــــزه‌کار یها ، هنگا می که که سخـــن بر سر شهر ها و به و یژه‌ساختما نها ست ، در سفر نا مه نیز دیده میشود . این تو صیفهای دقـیـق‌و ظر یف از درخششهای نا صر در سفر نامه به شما ر میتوا نند ر فت.چنین نقا شیها ی ا ستا دا نه درادـ بیا ت کهن ما ، و شا ید هم در اد بیات کهن جهان بی‌نظیر و بی‌بدیل با شد .

تو صیفی را که نا صر از درو ن‌کعبه به دست مید هد ، میتوا ن یکی از بهترین و دقیقترین تو صیفها ی‌سفرنامه به شمار آو رد که خواننده را به بلزا ك میا ند ازد . تو صیف‌در و ن کعبه را از ز با ن خا مـــه حجت خرا سان‌میخوا نیم :«...عرض‌دیوار ، یعنی ثـخانتش،شش شبر است . و زمین خا نه را فر ش‌ازرخام‌است همه‌سپید. ودرخانه سه خلوت کوچك است بر مثال دکانها یکی‌درمقابل درو دوبر جانب شمال ستون ها کـــه در خا نه اســـــت‌ودر زیر سقف زده ا ند ، همه چوبین است چار سو ترا شیده از جو ب‌ساج الی يك ستون کـه مدور است جانب شمال تخته‌سنگی‌رخام‌سر خ‌است طو لانی که فر ش ز مینا ست

...و دیوار خا نه همه به تخته های‌رخا م پو شیده ا ست از الوان .وبر جا نب غر بی شش محرا ب اســـت‌از نقر ه سا خته و به میخ بردیوار دوخته ، هریکی به‌بـالای مـردی،به تکلف بسیار از زرکار ی و سواد سیم سو خته . و چنا ن‌ا ست کـه‌این محرا بها از زمین بلند تراست و مقدار چهار ار ش دیوار خا نه‌اززمین بر تر ، ساده‌است و با لاتراز آن همه دیوار ازرخام است تاسقف. بـه نقارت و نقاشی کرده و اغلب به ازپو شیده‌هر چهار د یـوار،ودرآن سه خلو ت که صنعت کرده شد، که یکی در رکن عرا قیست و یکـی‌در رکـن شاهـی و یـکـی در رکن یما نی ،در هر بیغو له دو تخـــته‌چو بین به سمار نقره بردیوارهادو خته اند . و آن تخته ها از کشتـی‌نو ح علیه السلام است . هر تخته پنج‌گز طو ل و یك گز عر ض‌دارد.ودر آن خلو ت که قفا ی حجر ا لا-سود است ، دیبای‌سرخ در کشیده‌اند مقدار سه گز در سه گز .ودر آن جا در جه ییست که آن را ه‌با م‌خانه‌است . و در ی نقر ه گین به یـــك طبقه بر آن نهاده و آن را با ب‌الرحمه‌خوا نند و قفلی نقره گین براو نهاده با شد . و چو ن بر با م شد ی،دری‌دیگر است افگند ه همچو ن در با می ،هر دو رو ی‌آن در نقره گر فته وبا م خا نه به‌چوب‌پو شیده اســـت. وهمه پو شش را به د یبا درٌ گر فته.چنا ن که چو ب‌هیچ پیدا نیست . و بر دیوار پیش خا نه ،از با لای‌چوبها کتا به ییست زرین بردیوار آ ن دو خته و نا م سلطا ن مصر بر آن‌جا نو شته ...و چهار تخته بزرگ نقره گین دیگر هست برا بر یـــك‌دیگر هم بردیوار خا نه دو خته‌به‌ممار ها ی نقره و بر هر یك نا م سلطانی‌از سلاطین مصر نو شته که هریـك از ایشا ن به روز گار خود تخته‌هـافر ستاده اند . وا ندر رمیا ن ستو-نها سه قند یل نقر ه آو یختـــــه‌است و پشت خا نه به رخا م‌یما نی پو شیده‌است. که‌همچو ن‌بلوراست.
وخانه را چهار روز ن ا ست به چهارگو شه . و بر هر روز نی از آ ن - تخته یی آبگینه نهاده که خا نه بدان‌رو شن است . و بارا ن فرو نیا یدو ناودا ن خا نه از جا نب شما است‌بر میا نه جا ی .و طو ل نا ودا ن‌سه گزاست و سر تا سر به زر نو شته‌است . و جا مه یی‌که خا نه بدا ن‌پو شیده بود ، سپید بود ، و به دو موضع طراز دا شت . طراز ی رایـك گز عر ض .و میا ن هر دو طراز ده‌گز به تقر یب ، و زیر و با لابـــه-

همین قیا س . چنا ن که به وا سطه‌در طراز علو خانه به سه قسمت‌ـ بود ، هر یك به قیا س ده گز .وبرچهار جانب‌جامه ، محرابهای رنگین یا فته اند . و نقش کرد ه به زررشته‌وپردا خته .وبر هر دیوار ی سه محرا ب ، یکی بزرگ در میا ن ودوکوچه بردو طرف . چنان که بر چهار دیوار دوازده محراب‌است برآن خا نه بر جا نب شما ل بیرو ن خا نه دیوار ی سا خته اند مقدار یك‌گز و نیم . و هر دو سرد یوار تانزد یك ار کا ن خا نه برد ه . چنا ن‌که‌این دیوار مقو س است و چون نصف دایره یی.ومیان جای‌این دیوار از دیوار خانه پانزده گز دور است .و دیوار زمین‌این مو ضع را مر خم کرد ه‌اند به رخا م ملو ن و منقش .واین مو ضع‌را حجر گو یند و آب نا ودا ن بام خا نه در این حجر ریزد .و درزیرنا ودان تخته سنگی سبز نهاده است بر شکل محرا بی که آ ب نا ودان‌برآن افتد . و آن سنگ چند ا ن است که مرد ی بر آ ن‌نما ز توا ند کردن.»(٧٤)

چنا ن که دید ه میشود ، دقت‌توصیف در این پار چه ، هما نند یـهایی داردباکار بلزاك واستادان‌دیگر سده نزد هم در عر صه ادبیات دا ستا نی . رو شن است که منظورمقایسه حجت جزیره خراسان بانا‌ـ پلیون میدان‌ادبیات‌نیست .بل،منظوراز آنچه آو رده شد ، ستا یش از تو صیف د قیقیست که چیز ی کم‌هزار سال پیش با خامه گوشه نشین بیگا ن‌رو ی کاغذآمد ه است.

نا صر به دنبا ل تو صیف درون‌کعبه،به سراغ چاه زمزم میرود و مینو یسد :«... بتر ز مز م‌ازخانه‌کعبه سو ی مشر قا ست و بر گو‌ـ شه حجر الاسودا ست و میا نه‌بتر زمزم و خانه چهل‌وشش ار ش است و فراخی چا ه سه گز نیم در سه گز و نیم ا ست. و آبش شو ر ی دارد،لیکن بتوا ن ـخورد . و سر چا ه را حظیره کرده اند از تخته ها ی ر خا م سپید،بالای‌آن دو ارش، وچهار سوی خانه زمز م آخر ها کرد ه اند که آب درآن‌ریزند ومرد م و ضو سا زند . وزمین خانه زمزم را مشبك چوبین‌کرد ه اند تا آ ب که میر یزند ،فرو میرود . و دراین خا نه سو ی مشرق‌است وبرابرخانه زمزم‌هم از جانب مشرق‌خانه‌یی‌دیگراست مربع‌وگنبدی‌برآن نهاده وآن راسقایه الحاج

گویند.اندر آن جاخمها نهاد با شد که‌حا جیان ازآن آب خورند...»
(۷۵)

دراین جاد لچسپ خوا هد بوداگر ا شا ر تی دا شته با شیم به نکته که چیز ی کم هزار سا ل پس‌ازحجت خرا سا ن ، یك همز بان‌دیگر او ، چلا ل آ ل ا حمد، را هی مکه‌میشو د واین تصو یر را از چا ه‌زمزم مید هد :«... ر فتم سرا غ چاه‌زمزم.دهنه چا ه را برده اند ز یر . هما ن بغل «خانه »، پلکا نیست عر یض،وسط صحن ، که از آن میروی پا یین ،و بعد ، پا گرد یست که‌دوطر ف به دیوار ش لوله کشیده‌اند. هردو قدم شیری نهاده.و پای هرشیر ، سه چهار نفر سطل وظروف و آبد ان به دست ، نو بت گر فته.وبعد ،در ی رو به رو . به سر پوشیده چاه . که زنها را به آن راه‌نمیدهند.و چی بهتر . که‌چی غلغله یی !عین حما م مردا نه و همه‌خیس‌از آ ب و عر ق. و چاه با حلقه یی قطور و بلند در و سط .با سه‌تا قر قر ه با لایش از سقف آویخته .واز هر کدا م طنا بی در چا ه .ودلو ها به نو بت پا یین و با لارونده ولی مگر میشود آب‌دلوهارا اسراف‌نکرده تقسیم‌کرد؟سطلهایی که حجاج برا ی آ ب برد ن دار ند ،در بسته ست و بر در هر کدا م سورا خ پیچدار و با ریك نهاده که آ ب‌زمزم‌را در آن سا لم به و لایت خود بر سا نند .ودر آ ن شلو غی وشتاب‌و ر قا بت ،مگر میشود آ ب دلو های بز رگ چا ه را بار یك کرد وازچنان سوراخهای‌گذراند؟شلپ شلپ‌درآب راه رفتم به ز حمت یك دور زدم ودر آمدم. ا حرا م به تن همه چسپیده بود . ونوعی‌جدال بی بد و بیرا‌میان‌همه بر قرار در پیشد ستی برا ی گر فتن دلو ها ی آ ب و خا لی کردن‌شا ن‌در سطلها ی سو غا تی برند ه واما ن از شر طه ها که همه‌جاهستند . باکلاه و نشان‌هفت‌تیر. یکی شا ن سر حلقه چا ه‌ایستاده‌بودکه تنها نظارت کننده بودبر گرد ش قرقره ها . لبا سش بر تن‌چسپیده و آب از سرور یش چکا ن با یك دست هفت تیر ش را به کمرمیپا یید و باد یگر ی‌خودش‌راباد میزد.و دوسه نفرحاجی‌قلدر ،برسر حلقه چا ه ا یستاده ، آ ب را میکشید ند با لا و میر یختند به‌سرور و ی دیگرا ن .عین حما م‌و چی میشد ا گر بر سر چا ه ز مز م،این‌رنگ و نشا ن و سلاح رانمید یدی

و فرا مو ش میکرد ی که آ ن جا هم‌زیر بلیط حکو متی هستی ؟حتـــی در حج ، یك دم فر صت بدر ر فتن‌ا زاین وا قعیت مو هن وا لزا م‌آور نیست .»(٧٦)

این توصیف دلنشین‌آل احمـد ،اگر چه همچون پینه یی بیجابراین نبشته ا فتاده است ، اما در یغـــم‌آمد که نیا و رد مش کم از کـــم ازبهرآن‌که جلال خوددر سفرنامـه‌اش از این قباد یا نی یاد کرده‌ا ست.

ج) توصیف اشیا: نا صرخسرودر سفرنامه ا شیا وا قرار ها را هم فرا مو ش نکرده است . او غا لباز اشیا و اقرار ها یی که خو شش آمد ه اند یا برا یش دلچســـــپ‌افتاده اند ، تصو یر ها ی خو بــی به دست مید هد . رو یهمر فته ، دربسیار ی از موارد ،این اشیا واقرار ها عموما چیز های اندکه شگفتـی‌و حیر ت را در او بر میا نگز ینـد. این تو صیفها را از سفر نا مـــــه‌بر میگز ینیم :

* در معرة النعمان «بردر شهـراستوا نه یی سنگین دید م . چیزی بر آن نو شته بود به به خطی دیگرازتا ز ی .از یکی پر سید م که ایـــن چیست .

گفت :

ـطلسم گژد میست ،که هر گزعقرب در این شهر نبا شد و نیاید. واگر ازبیرون آورند و رها کنند،بگر یزد و در شهر نما ند .

با لای آ ن ستو ن ده ار ش‌قیاس‌کرد م . »(٧٧)

* «... چو ن فر سنگی دو برفتیم،دیگر با ر را ه‌باکنار در یا ا فتاد.و آن‌جا استخوان حیوانات بـحـــری‌بسیار دید م که در میا ن خا ك‌وگل معجو ن شد ه و همچو ن سنگـــك‌شده از بس مو ج که بر آ ن کو فته بود .»(٧٨)

* «... و آ ن جاآ لات آ هـــن‌ممتا ز سا زند چو ن مقرا ض و کارد و غیر و مقرا ضی دید م که از آ ن‌جابه مصر آو رده بود ند . به پنـــج دینار مغر بی میخوا ستند . چنان‌بودکه چو ن مسما ر ش بر میکشید ند ،گشود ه میشد و چو ن مسمار فرومیکرد ند ، در کار بود .»(٧٩)

* « ... و به مصر سفا لینه سا زنداز همه‌نوع، چنان لطیف‌وشفاف که دست چون بر بیرون نهند ، ازاندرون بتوان‌دید... وآبگیه سازندکه

به صفاو پا کی به زیر جد ما ندو آن‌رابه و ز ن فرو شنند ...و سبوهـا دید م از بر نج دمشقی که هر یــك‌سی من آب گر فتی و چنا ن بود که پند ا شتی زرین دست .»(۸۰)

*«... وبدین اسیوط مـــن فـوطه‌یی دید م از صو ف گو سفندکرد ه‌که مثل آ ن نه به لها و رد ید م ونه‌بـه‌ملتان .و به شکل‌پنداشتی حر یـر است .»(۸۱)

**«... و حجرا لا سو دبه دراز ی‌بـدستی و چهار انـگشت بـاشد وشکلش مدور است.» (۸۲)

**« ... و در جا مع بصره‌چوبی‌دید م که در ا ز ی آ ن سی ار شــ بـود و غلیظی آن پنج شبر وچهارانگشت بود .و یك سر آن غلیظتـر بود . واز چو بها ی هند و ستان‌بود. گفتند که امیر ا لمو منین آ ن چـوب رابر گر فته است وآن جا آو رده‌است .»(۸۳)

از این گو نه تو صیفها ،با زهم‌در سفر نا مه میتوا ن یا فت .

د) توصیف رویدادها:

نا صر خسرو درسفر نا مه‌به رویدادهای طبیعی و غیر طبیعی ، دلبسته گی چندا نی نشا ن نمید هد .ماجراها ی درد نا ك، ستر گ و مهـــم را با چند جمله فشرده باز میگو یدومیگذ رد . تنها در موارد ی که شکوه وجلال ،غالبا آمیخته با مایـه هـای‌مذهبی ، و جود دارد ، درنگ میکند و چنین رو یداد ها را با همه ظرا فتها و ریزه کار یها ی آنها نقا شی میکند در غیراین ، سیما ی نا ظــرخو نسرد ی را به خود میگیرد .این نمو نه ها را از نظر میگذ را نیم:

* «... به جا نب قز و ین روا نه‌شدم وبه‌دیه‌قوهه رسیدم . قحطبرده یك من نا ن جو به دودر هم میداند.»(۹٤)

* « .... یك شنبه ،ششـــم ذی‌الحجه ،به مکه ر سید یم .به با ب الصفا فرود آمد یم . واین سا ل‌به‌مکه قحطی بود . چهارمن نــان‌بـه یك دینار نیشا پور ی بود و مجاوران‌از مکه میر فتند واز هیچ طر ف حاج نیا مد ه بود . »(۸۵)

* «... از مغر ب قا فله یـــــی‌عظیم آمد ه بود . و آن سا ل‌بــه‌در مد ینه شریفه‌عر ب‌ازایشان حضارت‌خواست به‌گاه بـازگشتن از حـــج

ومیان ایشان جنگ برخاست وازمغر بیا ن ز یاد ت از دو هزار آدمی کشته شد و بسی‌به مغر ب نشدند.»(٨٦)

چنا ن که دیده میشود ،نا صـــرخسرو رو یداد ی را که در آن‌بیشتر از دو هزار مغر بی کشته میشو ند، با خو نسر دی و بسیار فـشرده بیان میکند .از قحط سا لیها نیـــزسخنی به در ازا نمیگو ید ، امـــا رویداد ها یی را که رنگی‌از شکـوه‌و جلال‌دار ند ، با تفصیل و د قـــت تو صیف میکند و خا مه ا ش‌رابـه‌شیو ه ستا یش انگیز ی به جو لان در می آو رد . بهترین نمو نه ها ی‌چنین توصیفها، یکی مراسم‌گشو-دن در کعبه است و دیگر ی مرا سم‌کشودن خلیج درمصر.

این پارچه هـا ، به پژه وصف‌فتح خلیج،که ازشهکار های‌وصف در سفر نامه به شمار میروند،بازهم خواننده رابه یادداستانپردازان نوین میاندازند، بـرای روشن‌شدن‌مطلب ،نخست توصیفی را می آورم که گوستاو فلوبر، در داستان‌بزر گش«سالامبو» ازلشکریان کار تا-ژبه دست میدهد :« ...خدمه‌سپاه‌مجهز به فلاخن، در دوجناح‌پراگنده بودند، سر بازان‌گارد لژیون.درون‌جوشنها وشمپیده ازپولکهای زرین با اسپان فربه بی‌یال‌وبیمو وگوش‌بریده خویش که درمیان پیشا نـی شاخی سیمین داشتند ،تاباکرگدن‌همانند شوند ، نخستین رده راپد-یدمی آوردند . درمیان سوران سپاه‌کار تازه جوانانی ،کلاهخود به سر، به هر دست زوبینی از چوب زبان‌گنجشك داشتند که تاب میدادند، ونیزه های پیاده نظام سنگینـــی‌اسلحه از پشت سر پیش می‌آمـه. جمله این سوداگران ،سلاح هرچه‌بیشتر برتن بارکرده بودند.کسانی از آنان دیده میشدند که يك‌نیـزه، یکتبرزین، يك گرزودوشمشیربیکجا همراه داشتند برخی دیگر به سان‌خارپشتان ، غرق درتیـرو پیکان و زوبین بودند . بازوان شان ، چون،زر هها یی از صفحات ا ستخوانی ور قـه هـای پو لا د ی داشتنـد به‌تن نمی چسپید . ســر انـجام دار بستهای بـــبر اد وات جنگی‌کوه پیکر ،منجنیقهای‌بسیار وسنگ-افگنها، به‌روی ارابه هایی‌که‌اشترانی آنها را می‌کشیدند وگاریهای‌که چهارگاو نر به آنها بسته شده‌بو دند، نمایان شدند ... افـرادی از ریشی سفیدان که فرمان میداد ند،باترکهای ارغوانی آمده بودند کـه شرابه های پرشکوه شان درتسمـه‌های نم‌موزه شان گـیـر میگرد

رخسا ره شان که‌سراسر شنگرف‌آلود بود، به زیرکلا هخود های‌بز-
رگ که بر تارك شان‌نقش‌خدا یان‌دیده میشد ، میدرخشید .و جون
سپرهایی بالبه عاج وگوهر نگارداشتد، گفتی خورشید هایی‌هستند
که‌برلب دیوار های مفرغین سیرمیکنند . . .

«ناگهان خود ها نون بربالا ی‌پیلی نمایان شد . وی سر بر هنه
به زیرچتری ، بافته شده از الیاف‌لعاب صدف ، که غلامی پشت سر او
به‌دست داشت ، جای گرفته بودطو ق ساخته شده از صفحات
نیلگونشس ،به گلهای‌جبهۀ سیاهشس‌میخورد و بادهان کشاده‌نیزه سیار
درازی راکه نوك آن همچون نیلو فر مصری شگفته شده وخود از آینه
تا بانتر بود ، جولان‌میداد. دردم‌زمین به لرزه در آمد وبربران دیده-
ند که جمله سرپیلان کارتاژ در یك‌صف شتا بان می آیند. پیلانی با
عاجهای زراندود با گو شهایی‌منقش به رنگ آبی و پوشیده از
صفحات برنزی که‌مهدهای چرمین راکه‌درون هریك ازآنها سه کمانگیر-
کمان گشاده به دست جای داشت، به روی‌برگستوانهای ارغوانی‌خویش
میجنبانندند . » (۸۷)

در کنار این پارچهء پر شکوه‌سدهء نزدهمی‌تصویر پرداختهءحجت
خراسان رامیگذاریم وهمان توصیف‌فتح خلیج را از نظر میگذرانیم :
« ... وآن روز بزرگتر عید هاباشدوآن را» رکوب فتح‌الخلیج » گویند.
چون موسوم‌آن نزدیك رسد،برسرآن‌جوی بارگاهی عظیم به تکلف‌جهت
سلطان بزنند ازدیبای رومی هم‌به‌زردوخته وبه جواهر مکلل کرده باهمه
آلات که درآن جا باشد .چنان که‌صدسوار در سایهء آن بتوانند ایستاد.
ودر پیش‌این شراع خیمه‌یی‌بوقلمون‌وخرگاهی عظیم زده‌باشند . . .تاچون
سلطان برنشیند،ده هزارمرکب به‌زین زرین وطوق وسرافسارمرصع
ایستاده باشند همه نمد زینهای‌دیبای رومی وبوقلمون و کتا بیه
برحواشی نوشته به‌نام سلطان مصر.وبرهر اسپی، زرهی یاجوشنی‌افگنده
وخودی برکوهه زین نهاده وهرگونه‌سلاحی دیگر .وبسیار اشتران با
کژاوه های آراسته واستران باعمار یهای آراسته،همه‌به زروجواهر
مرصع کرده و به مروارید جلیلهای‌آن دوخته آورده باشند ...آن وقت
سلطان از همه لشکر ها وجنیبتهادور می‌آمد.مردی جوان تمام هیکل،

پاك صورت ، از فرزندان حسین بن‌علی‌بن‌ابی طالب صلوات‌الله علیهما وموی سر سترده بودی ، براستری‌نشسته‌بود . زین ولگامی بی تکلف، چنان که‌هیچ‌زر وسیم برآن نبودی،وخو یشتن‌پیـرا هنی پوشیدسفید بافوطه یی فراخ وبزرگ‌چنان که‌دربلادعرب رسم است وبه عجم‌دراعه میگویند. وگفتند آن‌پیراهن ذبیقی‌میگویند وقیمت آن ده‌هزار دینـار باشد. وعمامه‌یی هم از آن رنگ‌بـه‌سربسته و همچنین تازیانه‌ء عظیم قیمتی دردست گرفته و در پیش اوسه‌صد مرد دیلم میرفت،همه پیاده‌و جامه های‌زربفت رومـی پـوشیده‌ومیان بسته،با آستینهای‌فراخ به‌رسم مردم مصر،همه بازوبین وتیروپایتابه‌ها پیچیده،و مظله داری باسلطـان میرود براسپی نشسته و دستاری‌زرین مرصع بر سر او ودستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینارمغربی باشد . وآن چترکه‌به‌دست دارد، به تکلفی عظیم همه مـرصع‌ومکلل.و هیچ سوار دیگر با سلطان نباشد .ودرپیش او این دیلمیـان‌بودند وبر دست راست‌وچـپ او چندین مجمره‌دار میروند از خادمان‌وعنبروعودمیسوزند . ورسم ایشان آن بود که هر کجا سلطان‌به‌مـردم‌رسیدی، او را سجده کردنـدی‌و وصلوات دادندی از پس اووزیرمی‌آمدی باقاضی القضات وفوجی انبوه‌از اهل‌علم وارکان دولت.سلطان‌برفتی تاآنجا که شراع زده بودند بـر سربند خلیج . » (۸۸)

چنین است‌تصویری‌که ناصرخسرواز رویدادی‌با شکوه‌به‌دست‌ما میدهد.

۲ ـ توصیفهای غیرمستقیم :

ناصر در سفر نامه توصیفهای غیرمستقیم را نیز به‌کار برده است.این گونه توصیف در داستانویسـی امروزی شگردیست علم وشکلهای بسیاردارد. بابهره برداری از این‌شگرد ،نویسنده میتواند ، مثلاعاز گفته های آدم داستان کارهایی‌کـه‌میکند ، استفاده کند وبه توصیـف بپردازد.گاهی هم باسخن گفتن درباره یك چیز، ازچیزی دیگرتصویری به‌دست میدهد. چند تانمونه ازسفرنامه بر میگزینیم :

*«...از تیم بان‌پرسیدم که اجرت‌این تیم چند است .

گفت:

هرسال بیست‌هزار دینار مغربی‌بود . امااین ساعت‌گوشه‌یـی ازآن خراب شده است، عمارت‌میکنـد .هرماه یك‌هزار دینار حاصل کنند . یعنی دوازده هزار دینار .(۸۹)

چنان که دیده میشود ، از خلال این گفت وشنود مختصر، بزرگی کار ـ وانسرانمودار میگردد تاثیر چنین توصیفها ، اگر درست وبه جابه کار رود از توصیف مستقیمُ بیشتراست.

ناصر جایی دیگر مینویسد :

*«... واین کاروان که مابا ایشان همراه بودیم، یك هزاروسه صدخروار بارداشتند که درآن شهر رفتیم.هیچ بازدید نیامد که چگونه فرود آمدند که هیچ جا تنگی موضع نبودونه تغذر مقام وعلوفه .» (۹۰)

بااین واژه های اندك،از بزرگی شهراصفهان تصویری به‌دست‌می‌آمد جایی دیگر مینویسد :

« ... وشنیدم که درقاهره هشت هزار سرا باشد ازآن سلطان که آن را به اجارت دهندوهرماه کرایه ستا نند، نه آن که برکسی به نوعی تکلیف ایشان دهند واز ایشان ستا نندوهمه به مراد مردم به کنند .(۹۱)

دراین جا،حجت خراسان، به شیوه غیرمستقیم ، به توصیف عدل وانصاف سلطان فاطمی مصر میپردازد که آن همه مجذوب آن بوده است .

جایی هم که میخواهد بزرگی کاخ سلطان فاطمی را توصیف کند،میگو ـ ید :

*«... وگفتند که دراین قصردوازده هزار خادم اجرای خواره است. وزمان وکنیزکان خود که داند، الاآن که گفتند سی هزار آدمی درآن قصر باشند .» (۹۲)

از اینها که بگذریم، ناصرخسرودرسفر نامه اش، چندجا توصیفهایی آورده است که این توصیفها رامیتوان تصویر های شعر گونه به شمارآورد. چه، ناصردراین تصویرهاتشبیهاتی زیبابه کار برده است . درچنین موارد ، مسافر ماانگار میخواهدبگوید :

ـ من جهانگردسر گردانی نیستم،شاعر هستم !

به دوتا تصویر او نظر میاندازیم:

*«...چون از آن جا بگذشتیم ،به صحرایی رسیدیم که همه نرگس بود شگفته . چنان که تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. (۹۳

*«...و این عمود ها و طاقها راهمه بهزرو مینامنقش کرده‌اند. چنانکه ازآن خوبتر نباشد. وداراترین‌دکان همه سنگ‌رخام سبزمنقطاست وچنان است که گویی برمرغزارگلها شگفته است .» (٩٤)

حکایتهای مستقل :

در سفر نامه‌به‌پارچه هایی‌برمیخوریم که هرکدام‌میتواند چون‌حکایتی مستقل بیرون نویس شود . این‌**حکا یتها به دو گو نه باشند**:نخست ، حکا یتها ی یی که سر گذشت و چشمد ید خود نا صر است ؛چو ن حکا یت به گر ما به ر فتن نا صروبرادر ش در بصر ه که بسیار معروف است . و دو م ، حکا یت یی که نا صر اززبا ن دیگرا ن شنیده‌است.

دراین جا، دوحکایت را ازسفر نا مه بیرو ن نو یس میکنم :

*«....و بر کرا نه شهر مسجدطو لو ن است ، برسر بلند ی .و دودیوار محکم‌کشیده‌که‌جز دیوارآمدومیا فار قین به مثل آن ند ید م.وآن راامیری از عباسیان کرده است که حاکم مصر بوده است.وبه‌روزگار حا کم با مرا لله که جدایـن سلطان بود، فر زندان ابن طولون بیامده‌اند و این مسجد را به سی‌هزار دینا ر مغر یی به‌حاکم بامر الله فرو خته .و بعد از مد تی‌دیگر بیا مد ه‌اند و منا ر ه یی که در آن مسجد است ، به کندك گرفته.

حا کم فر ستاده است که شمامسجد رابه من فروخته اید،چگونه خراب میکنید.

گفته اند :

ـما منا ر ه نفرو خته ایم !

پنج هزار دینار به ایشا ن داده‌ومنار ه را هم بخر یده .« (٩٥)

*«....در این شهر عیذا ب ،مر دی مرا حکایت کرد که بر قول او اعماد داشتم . گفت :

ـ وقتی کشتی از این شهر سوی‌حجا ز میر فت و شتر میبرد ندبه سوی امیر مکه ومن آن درآن‌کشتی‌بودم‌اشتری ازآن بمرد، مردم آنرا به دریا انداختند ماهی‌درحال آنرافرو برد ، چنانکه یك پای شتر قدری برون از دهانش بود، ماهی‌دیگر آمد وآن ماهی‌راکه شتر فروبرده بود فرو بردکه هیچ اثر ازآن‌براوپدید نبود .

و گفت :
ـآن ما هی راقرش گـــو یند .»(۹٦)

پا یا ن سفر نا مه :

سفرنامه فر جا می اثر نا ك دا ستا نی دارد .انگار سر نو شـــــت به نا صر یار ی داده است تا به‌سفرنا مه اش پا یانی دلانگیز و هیجا ن آور بد هد .

نا صر درپا یا ن‌سفر ش ،هنگامی‌که از دریاها گذشته ، ریگستانها رادرنوردیده ، سختیها راآزموده وفرجهادیده، شهرهای گونه‌گون را پشت سر گذاشته و با بسیاری ازمردم دیدن کرده است به سمنگــان میرسد ومیخواهد ازآن جابه سوی‌بلخ رود . دراین وقت میشنود کـه برادرش ،خواجه ابوالفتح عبـــدا لجلیل، همراه وزیر امیر خراســان است .

ماجرا را اززبان خودش میشنویم:

* ... چون به دستگرد رسیدم،ثقل وبنه دیدم که سوی شبرغــان میرفت . برادرم‌که مامن‌بود، پرسیدکه این ازآن کیست .
گفتند :

ـاز آن و زیر .

گفت :

ـ شما ابوالـفتح عبدالـــجلیل میشنـاسید ؟
گفتند :
ـکس او باماست.

در حا ل شخصی نزد یك‌ما آمدو گفت :
ـازکجا می آیید ؟
گفتیم :

ـاز حج .
گفت :

ـخوا جه من ،ابوا لفتح‌عبدالجلیل،را دو برا در بود ند ،از چند یـــن سا ل به حج رفته واو پیو ســـــته‌دراشتیا قایشا نا ست واز هر که خبر ایشان میپـــــرسد نشان نمیدهند. برادر م گفت :

ـ مانامه ناصر آورده‌ایم . چـون‌خوا جه تو بر سد ،بد ود هیم .
و آن کهترگفت:

ـاکنون خوا جه من بر سد.واگرشمارا نیابد ، دلتنگ شود . اگـــر آ ن نا مه مراد هید تا بد و دهـــم،دلخوش شود.

برادر م گفت :

ـتو نا مه نا صر میخوا هی یـــاخود ناصر را ؟ اینک ناصر !

آن کهتر از شاد ی چنا ن شدکه‌ندا نست چه کند .

وماسو ی شهر بلخ ر فتیم به راه‌میا ن رو ستا .و برادر م ،خواجه‌ابوا لفتح ،به را ه دشت به‌دستگردآمد و در خد مت و زیر به سو ی امیر خرا سا ن میر فت . چو ن احوا ل‌ما بشنید ، از دستگرد با ز گشـــت و بر سر پل جمو کیا ن بنشـــــت‌تا آ ن که ما بر سید یم ... بعداز آ ن‌که‌هیچ‌امید ندا شتیم‌و به دفعات‌در وا قع مهلکه ا فتاد ه بود م واز جا ن ناامید گشته، به همدیگررسیدیم وبه دیدار یك‌دیگرشاد شدیـــم وخدای سبحانه وتعالی را بدان‌شکرها گزار دیم و بد ین تا ریخ به شهر بلخ رسید یم ...»(۹۷)

پس از این دیدار ، حجت‌خراسان‌سه بیت می آو رده منا سب حـــال خود ش و را هی راکه پیموده به غیراز مسا فتها یی که به ا طرا ف‌بـــه زیار تها و غیر ر فته است ،دو هزارو دو صد و بیست فر سنگ‌میسنجد و مینو یسد :

*«.... واین سر گذ شت آنچـه‌دیده بودم،براستی شرح دادم‌وبعضی که به روا یتها شنید م ، اگر در آن‌خلافی باشد ، خواننده گان ازایـن ضعیف ندانندومواخذت و نکو هش‌نکنند وا گر ایزد سبحا نه و تعا لی تو فیق دهد ، چو ن سفر طـــــرف‌مشر ق کرد ه شود ، آنچه مشا هده رافتد با این ضم‌کرده شود. انشاالله تعالی و حده العزیزوالحمدالله رب العلمین وا لصلو ه علی محمدوآله وا صحا به اجمعین .»(۹۸)

وبا همین واژه ها سفر نا مه‌ناصرخسرو فر جا م میگیرد .

ما خذو رو یکرد ها

(۱)برا ی در یا فت این فر قهــادیده شود :

ــرضا برا هنی :«قصه نو یسی»،چا پ دو م ،تهرا ن ،صفحات۲۸ــ ۳۲، ۱۳٤۸ .

ــجما ل میر صاد قی :«قصه ،داستان کوتاه و رمـــان» ، انتشارات آگاه ،چاپاو ل صفحا ت ۲٦ــ ٥٤،تهران ،۱۳٦۰.

(۲)نگا ه کنید : دا کتر محمـــدخز ائلی ، «چگو نه گی دا ستانپرد از یدر گلستان وبو ستا ن »،سخنرانیهای دو مین کنگره تحقیقا تایرــ انی ،جلد او ل ،صفحا ت ٥۷ــ٥۹،مشهد ، ۱۳٥۱ .

(۳) نگاه کنید :قصه نو یســی،صفحا ت ۲۸ــ۲۹. .

(٤)نگاه کنید :قصه ،داستا ن کو تاه و رما ن ،ص۲۹ــ.

(٥) ادوارد مور گا ن فا ستـــر:«جنبه ها ی رما ن »، تر جمه ابراهیم یو نسی ،مو سسه انتشارا ت امیرکبیر ،چا پ او ل ،ص ۳٦،تهران، ۱۳٥۲.

(٦) قصه نو یسی ،ص ٤۰.

(۷)هما ن کتا ب ، ص ۳٥۲.

(۸)نگاه کنید :مهد ی در خشان،«سبك نثر نا صر خسرو در سفر نامه» یاد نامه ناصر خسرو دانشگاه فردوسی ،مشهد ،ص ۲۱۱، سال ۱۳۳٥ شاهنشاهی .

(۹) محمد تقی بها ر «سبكشنا سی »، کتا بها ی پر ستو ،جلددوم ،چاپ سو م ، ص ۱٥۲ ،تهـــران،۱۳٤۹.

(۱۰) نگاه کنید: سبك شناسی،ص ۱٥۲

(۱۱) منو چهر امیر ی، :«آیاسفرنامه نـــاصـــر خسرو تلخیصیست از متنی مفصلتر ؟»، یاد نامه ناصرخسرو ،ص ۸٥.

(۱۲)یاد نا مه نا صر خسرو،ص۸٥.

(۱۳) برا ی در یا فتو یژه‌گیهای‌زبانی نثر سفر نامه ، نگاه کنیدبه نبشته مهد ی در خشا ن ،یاد نامه‌نا صــر خســرو ، صفحا ت ۱۹٤ــ ۲۱٤.

(١٤)سفر نا مه ،به کو ششــــ‌محمد دبیر سیا قی ،چا پ‌دو م،از انتشا را ت کتا بفرو شی زوار،ص.٢٠، تهرا ن .دراین نبشته هرجابه سفر نامه نا صر خسرو اشار تـــی‌ر فته ، منظور همین چا پ‌است .

(١٥)هما ن کتا ب،ص ٢٤

(١٦)هما ن کتا ب ، ص ١

(١٧) و لتر :«شهزاده خا نـــم‌با بل و پنج دا ستا ن دیگر »،ترجمه نا صح نا طق ، بنگا ه تر جمه‌و نشر کتا ب،ص ٢١، تهرا ن ١٣٣٦ .

(١٨) دا ستا یفسکی :«نیه توچکا»،تر جمه محمد قا ضی ،شر کـــت سهها می کتا بها ی ـجیبی ،چا پ‌دوم ،ص ٩، تهرا ن ،١٣٤٧ .

(١٩)ار نستهمینگو ی :«مردپیرودر یا »،تر جمه م .ح. یحیوی،کا- نو ن معر فت ،ص ٢٢،تـــهـــرا ن ،١٣٤٠.

(٢٠) بلا سکو ایبا نز:«نخل‌بلند»،تر جمه حسن قا یمیا ن ،سازما ن کتا بها ی جیبی ، چا پ دو م،صـــ٢٩، تهرا ن ، ١٣٤٥.

(٢١) دا ستا یفسکی :«یــهـــاددا شتها ی زیر ز مینی »،تر جمـه رحمت الهی ، سا زما ن کتا بها ی‌جیبی ،چا پ‌سو م ،ص ١٧ ،تهران ١٣٤٣

(٢٢) کارولنکو: «هیاهوی‌جنگل»،ترجمهء گامایون ، بنگاه نشریات پروگرس، ص٥ ، مسکو .

(٢٣) جیمز موریه : «حاجی بابای‌اصفهانی » ، ترجمهء میرزاحبیـــب اصفهانی، تصحیح سیدمحمد علـی جمال زاده موسسه چاپ‌وانتشـــا رات‌امیر کبیر ، ص٣، تهران١٣٤٨

(٢٤) Atmospher.

(٢٥) قصه نو یسی ،ص ٤٤.

(٢٦) نگا ه کنید : قصه ،داستان‌کوتاه ورمان ، ص ٤٧

(٢٧) نگاه کنید : قصه نویســی‌صفحا ت ٣٠٩ ـ ٣١٠

(٢٨) بزرگ علو ی :«چشمها یش »،مو سسه انتشا را ت امیر کبیر ،ص ٥، تهرا ن ،١٣٥٧ .

(٢٩) آلخو کار پانتیه : انفجارکلیسای جامع «،ترجمه سروشـــی- حبیبی ،موسسه انتشارات‌امیرکبیرصفحات ٣٤٢- ٣٤٣تهران ١٣٣٥

(۳۰)گار بریل گارسیا مار کیز«صدسال تنهایی » ،ترجمه بهمن فرزانه، موسسه انتشارات امیرکبیر ،ص.۲۱، تهران .
(۳۱) نگاه کنید :قصه، داستان‌کوتاه ورمان، ص ۵٤.
(۳۲) نگاه کنید :سفرنامه،ص٤
(۳۳) نگاه کنید:سفرنامه صفحات۱۰۸،۱۱٤،۱۲۸
(۳٤) همان کتاب ،ص ۱٦
(۳۵)همان کتاب، ص ٤۹
(۳٦) همان کتاب صفحات ٦٦ و٦۷
(۳۷) همان کتاب ،ص ۸۲
(۳۸) همان کتاب صفحات ۱۰۵ ـ۱۰٦
(۳۹) همان کتاب ،صفحات ۱۰٦ـ۱۰۷
(٤۰) همان کتاب، صفحات ۱۱۱ـ۱۱۲
(٤۱) همان کتاب ، ص ۱۷
(٤۲) همان کتاب صفحات ٦٤ و٦۵
(٤۳)همان کتاب، ص ٦۵
(٤٤) همان کتاب، ص ۹۲
(٤۵) همان‌کتاب،صفحات ۳۰ـ۳۱
(٤٦) همان کتاب ، ص ۳٤
(٤۷) همان کتاب ، ص ٤۷
(٤۸) نگاه کنید : سفرنامه ،صفحات ۳۸ ـ ۳۹
(٤۹) همان کتاب ، مقدمه ،ص چهار
(۵۰) همان کتاب ، ص٦
(۵۱) همان کتاب، ، ص۳
(۵۲) همان کتاب ، صفحات۱۲ـ۱۳
(۵۳) همان‌کتاب ، صفحات۱۲۷ـ ۱۲۸
(۵٤) همان کتاب، صفحات۸۱ـ۸۵
(۵۵) همان کتاب ، ص۷
(۵٦) همان کتاب ، ص ۱۷
(۵۷) همان کتاب ، ص ٤۳

(۵۸) همان کتاب ، ص ۷٦
(۵۹) همان کتاب ، ص ۱۰۵
(٦۰) همان کتاب ، ص ۱۱۰
(٦۱) همان کتاب ، ص ۱۱۵
(٦۲) همان کتاب ، ص ۱۲۲
(٦۳) همان کتاب ، ص ٤
(٦٤) همان کتاب ، ص ۱۱
(٦۵) داکتر غلام حسین یوسفی:
«سیری در آفاق»، مجلهء دانشکدهء دبیات وعلوم انسانی، مشهـــد ، شمارهء ول سال هفتم (۱۳۵۰) ،ص ۱۳((به نقل ازیادنامهء ناصرـ خسرو ، ص ۸۸)
(٦٦) مهدی درخشان : یادنامهء ناصر خسرو ، ص ۱۹٤
(٦۷) سفر نامه ، ص ٦
(٦۸) همان کتاب ، ص ۲۷
(٦۹) همان کتاب ، ص ۱۱
(۷۰) همان کتاب ، صفحات ٤٤ـ٤۵
(۷۱) همان کتاب ، صفحات٤٤ـ٤۵
(۷۲) بلزاك: «باباگوریو»ترجمه ادوارد ژوزف ، بنگاه ترجمه ونشر، صفحات ۳٤۲ ـ۳٤۳تهران ۱۳۵۳
(۷۳) نگاه کنید : رضا سیـــد حسینی ، «مکتبهای ادبی»، چـــاپ دوم ، انتشارات نیـل ، ص ۱۲۳، تهران ،۱۳۳۷
(۷٤) سفر نامه ، صفحات٩٦ـ٩٨
(۷۵) همان کتاب ، صفحات٩٨ـ٩٩
(۷٦) جلال آل احمـد : «خسی در میقات » ، انتشارات رواق ، چـاپ سوم ، صفحات ۹۲ـ۹۳ ، تهران .
(۷۷) سفرنامه ، ص ۱۲
(۷۸) همان کتاب ص ۲۲
(۷۹) همان کتاب ، صفحات٤۷ـ٤۸
(۸۰) همان کتاب ص ٦۷

(۸۱) همان کتاب ص ۹۵

(۸۲) همان کتاب ، ۹۵

(۸۳) همان کتاب ،ص ۱۱٦

(۸٤) همان کتاب ، ص ٤

(۸۵ همان کتاب ، ص ۷۵

(۸٦) همان کتاب ص ۷٦

(۸۷) گوستاو فلوبر «سالامبو» ترجمه احمدسمیعی شرکت سهامی کتابهای جیبی صفحات ۱۲۸ ـ ۱٤۰ تهران ۱۳٤۷

،ترجمهء احمد سمیعی ، شرکـــت سهامی کتابهای جیبی صفحات ۱۳۸ـ ۱٤۰ ، تهران ، ۱۳٤۷

(۸۸) سفرنامه صفحات ۵۸ـ٦۱

(۸۹) همان کتاب ، صفحات ٦۹ـ ۷۰

(۹۰) همان کتاب ، ص ۱۲۳

(۹۱) همان کتاب ، ص ۵۵

(۹۲) همان کتاب ، ص ۵۵

(۹۳) همان کتاب ، ص ۱٤

(۹٤) همان کتاب ، ص ۳۹

(۹۵) همان کتاب ، صفحات ٦۳ـ ٦٤

(۹٦) همان کتاب ص ۸٤

(۹۷) همان کتاب ، صفحات ۱۲۸ـ ۱۲۹

(۹۸) همان کتاب ، ص ۱۳۰

پوهندوی حسین یمین

ویژه‌گیهای زبانی ناصرخسرو درسفرنامه

ناصرخسرو قبادیانی بلخی دانشوری سترگ و اندیشمندی نامی و بزرگ است . وی افزون بر تبحر در علوم گونه گون در دبیری و سخن پردازی هم شخصیتی است توانا و نویسنده یی است چیره دست وواردِ در علم زبان ،چنانکه بحث گفتار و نوشتار او درآثار منثورش مانند زادالمسافرین دلیل براین مدعا است .

کتاب سفرنامهٔ ناصرخسرو اگرچه یک اثر تاریخی ـجغرافیایی است ،ارزش گسترده ادبی و زبانی هم دارد . به صورت همه گانی هر اثر ناصرخسرو گذشته از آنکه محتوی موضوعی مشخص است از نگاه زبان در سیر تاریخی تکامل زبان دری موقعیت خاص خودرا داشته ،معرف شیوهٔ زبانی خودودورهٔ مربوط به او می باشدوسفرنامه نیز چنین است .

قبل از آنکه به ویژه گیهای دستوری سفرنامه بپردازیم باید یاد آور شد که ناصرخسرودراین اثر خود برخی از واژه های اصیل زبان دری را به کار برده‌است که تحول لفظی و معنوی دیده ،امروز جزء واژه‌های ادبی ومحاوره‌یی گردیده‌است .مثلا :نایژه = نایچه = نیچه ،ونیز پاژه = پاچه(۱)دراین نمونه :

«ودو رهٔ دا یر ه آن ده گزنا یژه‌برنجین از میان حوض بسر آمده» (ص ١٤)

«ودر پار ژهٔ آن مشرعه یی‌سا خته‌است که به پنج نا یژه آب بسیار بیرو ن می آید »(ص ٢١)

بادید = به دید = پدید(٢)

«به بصر ه بر عمود ی باد یدآید»(ص ١٥٨)

«چو ن گنجشك در میا ن در یاباد ید آید » (ص ١٦١)

«واز آن بگذ شتیم زمینی شوره‌بدید آید بر جو شیده »(ص ٢٦٨)

پا یید ن = با قیما ند ن:

«بگر یزد و دیر نپاید »(ص ١٧)

بر چك = بر چه :به معنا ی تیغهٔ‌شمشیر (به گو نهٔ تحو ل نا مـك ونا مه از دورهٔ قبل از در ی به‌دری):

«شمشیر به سو ی سلطان آورده‌بود ند از یمن که دسته و بر چـك او از یك پار چه عقیق سر خ‌بود »(ص ١٢٥)

چند = چین (با یا ی مجهـول به معنای برابر وبه‌انداز ه‌درمحاوره) (٣)، چون:«به قیاس چندبلخ‌باشد»(ص ١٦)

همچنین است واژه ها ی جلـد(ص ٦١) = چابك، پیلپـا یه (ص ٤١،٤.) = فیلپایه ، خواربار (ص٦٧، ١٦٣) = خوراكه باب، تنك باریـك ، كـنـكاج (ص ٦٤٨) = (ص ١٦٢) = كنكا ش ، مشور ت چك (٩١) = حوا له ـ برا ت(٤)

به همین گو نه نا صر خسرو درسفر نا مه بر خی از واژه ها یی‌را آورده است که بعد ا تغییرمعنی‌کرده‌اند ، چو ن :شو خ (ص ١٥٥) = چرك ، تشریف (ص١.٨) = خلعت.

درزمینه سا حت و کار برد واژه‌ها یعنی دز بخش واژه سا ز ی و ـ صر ف سخن نا صبر خسرو در سفر نا مه دارا ی و یژ ه گیها ی زیریـن است :

١ـدر سفر نا مه پسو ند «گاه»برای سا خت اسم مکا ن با واژه ها یی به کار فته است که دیگرا ن کمتـراز آنها بد ین گو نه اسم‌مکا ن‌ساخته اند، چو ن :

جنگ گا ه = محل جنگ :

«و بر سر هر بر جی جنگ‌گاهی‌سا خته اند »(ص ۱۳) .

«ودر وازه و جنگ‌گا ههاسا خته‌اند» (ص ۱٦٥)

با جگا ه = جا ی خر ج‌گیر ی، گمر ك :

«آن شهر باجگاه است میان بـــلادشا م ورو م‌ودیار بکرو مصر وعراق» (ص ۱۷)

همچنین است سا ختن اسمها ی‌مکان با پسوند «ستان» ازاسمهایی که خا ص نا صر خسرو است چو ن: خرماستان، خر مایستان‌سنگستان

«آنجا خرما ستا ن بسیار بود »(ص ۱٤۱)

«و خرما یستان است » (ص ـ۱۰۲)

«سنگستا ن »(ص ۳۱)

وگا ه در عو ض پسو ند مکان‌واژه «جای »رابا اسم دیگر آو رده ،اسم مکا ن سا خته است ، ما نند :میا ن جا ی:

«وناودان خانه از جا نب شما ل‌است به میا ن جا ی »(ص ۱۳۳)

«ومیا ن جا ی این دیوار از دیوارخانه مقدار پا نزده گز دوراســـت» (ص ۱۳۲)

ونیز ناصر خسرو پسو ند «گه ، شکل دیگر «گا ه »را با واژه زمستان آورده اسم زما ن سا خته است کـه‌و یژه سخن او ست ، چو ن :«زمستا نگه »(ص ٦۹)، امروز گفته می‌شودوقت زمستا ن ، هنگا م زمستا ن ...

۲ـصفتها ی نسبتی با پسو ند «ین »در کلام نا صر خسرو در سفر نامه شکل کـار برد گسترده داردچـون: رخامیـن (ص ۳۲) » بر- نجین (ص ۱٤ـ٤۳) «،»سنگیـن = سنگی (ص ص ٤۲، ٤۳، ٤٥) » «با لایین (ص ۸۰)»و نظایر آن .

همچنا ن یك بار ،خا ك‌با پسو ند«ناك» به شکل خا کناك (ص۲٤)» صفت نسبتی شده‌ا ست که امروزخا کی گفته می شود .

۳ـدر سفر نا مه بعضا صفت‌بـر‌ترین (عا لی)با پسو ند تفضیلـــی (تر) سا خته شده و در هما ن‌مو قعیت قرار گر فته است ، چو ن :

«وآن روز بز رگتر عید ها باشد»(ص ۸۲) یعنی بزرگتر ین عید ها

٤ـدر سفر نا مه اسمها ی مصغر‌با پسو ند تصغیر «ك»زیاد به کار رفته است آنهم در چند مو رد :

او ل به معنای کوچکی واقعی ،چون:

«وآنچه قصبه طا یف است شهر کی‌است و حصاری محکم‌دارد وبازار کی کوچك »(ص ۱٤۰)

«خر جینکی بود که کتا بدرا ن‌می نهادم بفرو ختم ....» (ص ۱۵۵)

«وهرجا حصار کها و دیهکها بود» (ص ۱٤۱)

دو م به مفهو م تحقیر :

«ودراین مقد از چهار ده‌حصاربودومرد مکانی دزد ومقسد و جـاهل» (ص ۱٤۳)

سو م‌به معنا ی محبت وعلا قمندی،چو ن :

«ودر میا ن شکستها حصا رکـی‌خرا ب‌به من نمود ند اعرا ب‌گفتنـد این خا نه لیلی بوده‌ا ست »ـ(ص ـ ۱٤۱)

«تا با شد که مارا دمکی زیاده‌تردرگرمابه بگذ ار ند »(ص ۱۵۵)

٥ـ نا صر خسرو در سفر نامه‌اسمها ی در ی را غا لبا به قا عدهٔ در ی‌واسمها ی عر بی را بیشتـــــر به طرز عر بی جمع بسته اســـــت (٦)،مثال از جمع اسمها ی عر بــــی‌به قا عد هٔهما ن زبا ن .

« چون فضلا وادباء و شــــعراوفقها بسیار آنجا حاضر بو دند .» (ص ۸٤)

«حوا لی شهر همه کشا و رزی‌و بسا تین وا شجار بود »(ص ۲۰)

در سفر نا مه ندر تا اسمها ی‌عر بی به در ی جمع شده‌ا ست ، چو ن :«خاد ما ن ،ص ۷۸، ۱٤۳» بـــــر عکس هم واژهٔبا غ قا عد ه رابه شکل «باغات ،ص ٥ ،۱۵۳» جمع بســــته‌ا‌ست واز آن بر می آید که این‌کلمه‌از همین و قت به گو نه عر بی‌جمع‌شده‌است وامـا دایره این‌گونه جمعـها آنگاه بسیار محد ود بود ه‌ا ست.(۷)

٦ـدر سفر نا مه غا لبا ضما یـر شخصی (او ، وی)در محل غیــــر شخصی وبه مفهو م ضمیر اشاره به‌کار رفته است واین به تا ســـی از شیو هٔمتقد ما ن و نا شی ازاصل‌زبا ن در ی بوده‌است (۸)،مثا ل:

«حظیره یی ساخته اند از سنگ‌ترا شیده‌و دیوا ر او به با لای مردی بیش با شد »(ص ٥٦)

«و چهار با رو ی از پس یکدیگر در گر داو کشیده است از گل‌محکم »(ص ۱٤۷)

۷ـ ناصر خسروطبق معمول‌عصر به‌جای استعمال واژه ها ی «آغازیا شرو ع‌کند »در سا ختن فعل آغازی‌که امروز معمو ل‌است ، فعل «گیرد» رابه حیث معین فعل به کار بـرده‌است ، چو ن :

« وچون آفتاب به سرطان‌رودآب‌نیل زیاد ت شد ن گیرد »(ص۶۹)

«و چو ن آب کم آمد ن گیرد مردم‌بر پی آن میرو ند »(ص ۲۰)

«به تد ریج جزر کند و فرو نشستن‌گیرد »((ص ۱۵۸)

۸ـدر سا ختن فعلها ی استمراری‌اگر چه نا صر خسرو از هر سه‌گونه آن استفاده کرده‌ا ست یعنی بـــا پیشو ند «همی» (همی گفت ،صـــ ٤)،پیشو ند «می » (میگفتند ،صـــ۱۰) و پسو ند استمر ار ی « ی » (گفتند ی ، ص ۱۰) اما غلبه‌بادو گو نه‌اخیر است واین شیوه در آثارمعاـ صرین او نیز معمو ل بود ه است.

۹ـنا صر خسرو فعلهای‌مقار بـه‌و غیر شخصی را که در گذشـــته بیشتر بااسم فعل کا مل به‌کارر فته‌است نسبتا مسا و یا نه بااسم‌فعل کا مل واسم‌فعل‌ناقص آورده است، چون : «نتوا ن فرو برد ن ،صـ۱۵ ،«در توا ند ر فتن ،ص ۲۸ »،«نمی‌شا یست خورد ن ،ص ۲۹»،«نتوانند بود ،ص ٤۳»،« نتوا ن شد ، صـــ٤۹»...

۱۰ـدر سفر نا مه از جمله سا ختها ی دیگر فعل التزا می «بـــود» که در سده ها ی قبل از آن همـــه‌سا ختها ی آن معمو ل بوده‌ا ست تنها یك‌بار شکل‌جمع‌آن یعنی«بوند» (۹) به‌کار برد ه شده‌ا ست ،چون:

«وخاد ما ن سیا ها ن بوندورو میا ن »(ص ۷۸)

امروز به‌جا ی‌آن «با شند»گویند.

۱۱ـ استعمال واژ کها ی «اندرواندرو ن »به حیث قید که درز با ن در ی قدا مت تا ریخی داشته‌ودرآغازظهور زبا ن در ی به همین مفهو م به کار ر فته است .این شیو ه تـاعصر نا صر خسرو ادامه دا شـــته است ، چنا نکه و ی نیز چندیـــن‌باراین واژه‌ها رابه حیث‌قیداستعمال کرده‌است ،مثلا :

«ومسجد ی آدینه به شهر ستان‌اندر است »(ص ۱۷۱)

«چنا نکه سرا نگشتها ی‌پااندرون‌مسجد دارد »(ص ۱۲۸)

«پس آن پیر دراند رو ن شود»(ص ۱۳۶)

و یژه گیها ی نحو ی سفر نامه‌رادر دو بخش میتوا ن بررسی وارائه کرد :

نخست در بخش عبا ر تهاو تر کیبها که مواره ذیل در آن قا بــــل تو جه است :

۱ـامروز پسو ند نکر ه (ـی) درعبارت تو صیفی که متشکل از موـ صو ف و صفت میبا شد عمو مابـــا صفت می پیو ند د ، امادر سفرنامه این پسو ند همواره بامو صـــو ف‌آمد ه (۱۰) چنا نکه در مثال ـها ی ذیل دیده میشود :

«من مرد ی دبیر پیشه بـــود م»(ص ۱)

«ومحر ابی نیکو در آنجا ساخته»(ص ۵۳)

«واند لس نا حیتی بزرگ است»(ص ۷۲)

۲ـبعضا اجزا ی عبا ر ت تـــو صیفی در کلام نا صر خسرو درسفر نا مه از هم فا صله گر فته اســت، بد ین معنی که واژه ها ی دیگر ـ مخصو صا فعل میا ن مو صـــو ف‌وصفت فا صله شد ه است این شیوه امرو ز کمتر به کار میرود (۱۱) ،چو ن :

«واد یی است عظیم ژرف »(ص۳٦)

«مسجد ی دیگر است عظیم نیکو»(ص ٤۳)

«مرد ی بود شریف »(ص ۱٤۷)

وگاه میا ن مو صو ف و صفت چند واژه و حتی فقره فا صله شده است که این شیو ه خا ص نا صرخسرو است ، چو ن :

«طا قی دید م که آنجا بود گفته» (ص ٦٤)یعنی طا قی کهنه دید م ...

گـــا هی هم‌چـــنان واقع‌شده‌است که صفت در مجا ور ت مو صو ف و صفتها ی دیگر ی از گو نه صفت‌مفعو لی با فا صله از آن به مفهو م صفت حا لیه آمد ه‌ا ست که این شیو ه هم مختص به کلام‌نا صـــر خسرو است ،ما نند :

«وگنبدی سنگین دید م ترا شیده‌و بر سر خا نه یی نها ده »(ص۳٦)

«آب روا ن مجر ی به حو ضـــ‌رسدملو ث ناشده وآسیب‌نارسیده» (ص ٤۵)

بعضا صفت معفو لی پیو ست‌بامو ضو ف بعد از صفت او لـــی بد و ن فا صله شد ن فعل آمـــده‌است ، چو ن :

«مرد ی تما م قا مت بر زمیـــــن استاده »(ص ۱۳۰)
«قلعه یی عظیم همه بر سنگــک نهاده »(ص ۱۷)

۳ـعبا ر ت ا ضا فی در کلام ناصرخسرو بعضاساخت خاصی دارد بدین معنی که به جا ی نشا نه افزا یش (کسره)مضا ف و مضا ف الیـــه را پیشینه «از »به هم نسبت داده است (۱۲)وند ر تا هم این ربطـــه را پسینه «را »بر قرار کرده اســـت که در صور ت اخیر مضا ف مضا ف الیه مقلو ب شد ه ا ست ، اینســـت نمو نه ها یی از هر دو گو نه :

«چنا نکه هر پهلو ی از اویـــک ار ش و نیم با شد »(ص ۹۱) یعنی هر پهلو ی او

«یك سراز ان یکی ازاین دو مرد بگیرد »(ص ۱۳٦) یعنی یك سرآن..
«وبصره بر کنار صلح اقصرازاین مر بع نهاده ا ست »(ص ۱۵۳) یعنی ضلع اقصر این مر بع ....

این گو نه عبا ر ت ا ضا فی امروزدر بر خی از لهجه ها مخصو صـــا لهجه هزار ه گرد ید ه می شود ...

مثال از گو نه دو م :

«وخا نه راز مین و دیوار در فر شها ی دیبا گر فته اند »(ص ۵۹) یعنی زمین و دیوار خا نه

«وزمین خا نه را فر ش ازرخا م است »(ص ۱۳۱) یعنی فر ش زمین خانه ....

٤ـدر عبا ر تها ی پیشینه یـــی درسفر نامه پیشینه هازمینه گستر- ده کار بردی دار ند ،بد ین معنـــی که یك پیشینه علاوه بر محل اصلی خود بعضا به جای وبه مفهوم پیشینه دیگر نیز مورد ا ستعمال قرارگر- فته است ،چنا نکه در نمو نه ها ی ذیل دیده می شود :

پیشینه «در »، «با »و «از »ندرتادر محل وبه مفهو م «بر »آمده است، چو ن :

«خیر آمد که ملك حلب عا صـــی شده ا ست در سلطا ن »(ص ۱۰۷) یعنی بر سلطان«اکنون با سر حدیث فتح خلیج رو یم »(ص ۸٤) یعنـــــی بر سر حدیث فتح خلیج ...

«وخا نه ها یی است که چهارده‌وظیفه از بالای یکد یـــگر اســت.» (ص ۸۹)

یعنی بر با لای‌یکد یگر پیشینه «در» ندر تا و «با»در موارد زیاد به جا ی و به مفهو م «به »استعمال‌شده‌است ، چو ن :

«وهمه در بار آمده »(ص ۹)یعنی‌همه به با ر آمد ه .

«او با پرده دار که صا حب‌الستر‌گو یند بگفت» (ص ۹۷)یعنی‌به‌پرده دار

«وهر که به مکه خوا هد بـــودبا مکه رود »(ص ۱٤۰)یعنی به مکه رود .

پیشینه «از »و «به »دراکثرمواردد در محل و به معنا ی «در »آمده‌ا ست ،چو ن :

«واز پس مقا م با یستد »(ص ـ۱۲۰)یعنی در پس مقا م ...

«به جا نب مشر ق چها ر دراست‌از گو شه شمال بـــاب ا لـــنبی» (ص ۱۲٦) یعنی در گو شه شما ل«واما به روز خر ما خوا ند »(صـــ ۱٤٤)یعنی در رو ز .

پیشینه «به »درموارد زیاد به‌جای‌و معنا ی «با »به کار رفته است ، چو ن :

«در کعبه در ی است از ،چو ب‌سا ج‌به دو مصرا ع »(ص ۱۳۳)یعنی با دو مصرا ع

«مسجد حرا م را هیجده دراست‌همه به طا قها سا خته اند»(ص۱۲٦) یعنی با طا قها واما در سفر نا مه‌تنها پیشینـــــه یی برای‌کمترمورد استعما ل دارد البته غالبادرعبار تهای پیشینه یی به جای آن‌پسینه «را» ویاتر کیب «به سو ی »(۱۳)زمینه کار برد دا شته است ،چنا نکه دراین نمو نه هادیده می شود :

مثال از گو نه نخست :

«و آنجا لشکر ی تما م با ســلاح‌مقیم با شد احتیا طرا »(صـــ ٦٦) یعنی برا ی ا حتیا ط.

«واز نوا حی حجا زو یمن خلــق‌بسیار عمر ه را در مکه حا ضر باشند »(ص ۱۱۸) یعنی برا ی عمر ه.

«و حجا ج بعضی رو ی بر آن نشا ن قد م نهند وبعضی پا ی ،تبرك را »(ص ۱۲۸) یعنی برا ی تبر ك.

«و تبرك را به ولايتها برند »(ص۱۳۸) يعنى براى تبرك
مثال به گونه دوم :

«وبه سوى رعيت غله آرد کنند»(ص ۱٤۹) يعنى براى رعيت
«و شمشيرى به سوى سلطان آورده بودند »(ص ۱۲٥) يعنى براى سلطان

«و شتر مى بردند به سوى اميرمکه »(۱۱٥) يعنى براى امير مکه
بايد گفت که در دو محل در سفرنامه پيشينه «به »طورى به کار رفته است که‌زايدمى نمايد امادرنخستين‌مثال پيشينه بعداز متمم فعل قرار گرفته است (١٤) ،چنانکه نظيرآن بعضا درلهجه ـ تاجيکی‌ديده‌می‌شود مثلا گويند :«خانه به »....واز سفرنامه :

«که آن مقدار به نامه پزند»(ص١٤٤)
«ومن و برادرم هريك به لنگی‌کهنه پوشيده بوديم »(١٥٤)

دوم ـدر بخش ساختمان جمله‌و يژه گيهاى سخن ناصر خسرو در سفرنامه عمدتا درسه زمينه ـبررسى وارائه ميگردد :

١ـترتيب و قوع اجزاى جمله:
يکى از ويژه گيهاى عمومـى نحوى زبان درى اينست که فعل همواره ، جزدر مواردى خاص ،درپايان جمله قرار گرفته ،و بدين گونه فاعل ،مفعول متمم فعل وقيد قبل از آن مى آيند وامادر سفرنامه بسياد يده شده‌است که فعل مقدم بريکى يا چند تااز اين اجزاى جمله آمده است .اين تقديم و تاخير اجزاى جمله را ميتوان ناشى از تاثير زبان عربى بردرى دانست زيرادر آن زبان فعل مقدم آيد .

در سفرنامه در موارد متعـددفعل مقدم بر فاعل يا مفعول،يـا متمم و قيد قرار گرفته‌است بدون‌آنکه زمينه خاصى از قبيل تاکيد جزئى از اجزاى جمله در نظر بوده باشد ،اينك نمونه هايى از هـر گونه در ذيل آورده ميشود :تقديم فعل بر فاعل :

«و عظيم ايمن و آسوده بودنـدمردم آنجا »(ص ٦٩)
«تقديم فعل بر مفعول :
«و باردهد خواص و عوام را »(ص ۹۷)
«ومحافظت کنند رعيت را»(ص١٤٨)

«بو سعید گفته است فرز ند ان خودرا »(ص ۱۵۰)
تقد یم فعل بر متمم آ ن :
«از مرو بر فتم به شغل دیوا نی»(ص ۱)
« پیش معز آمدم به طاعت» (ص۷٦)
«میو ۀبسیار به مصر آور ندبـــه کشتی » (ص ۷۰)
تقد یم فعل بر قید !
«بنا ها ی نیکو کرد ه ا ند آنجـا»(ص ۱۲۲)
«و حو ضها سا خته اند آنجـــا»(ص ۱۹)
«ودر ختها ی خرما بودانـــد ك»(ص ۱٤۲)
۲ـ حذف اجزای جمله:
حذف که به غر ض جلو گیری ازاطنا ب و جهت رسا یی سخن بـــا قرینه معنو ی ویا لفظی صـــور ت میگیرد و یژ ۀهمه گا نی هر زبا ندر هر ز ما ن ا ست و اما در ز بـــان در ی بعضا حذف کمتر و در بر خی از آثار به فرا وا نی و گستره گـــی زیاد دید ه می شود که سفر نا مه یکی از آن است ، در سفر نا مه حذف در زمینه ها ی گو نا گو ن و بسیار دید ه شد ه ا ست که آن همه را میتوان دراین ساحه ها دسته بند ی کرد :
۱ـحذف فعل ،معین فعل و شناسه با قر ینه لفظی و معنو ی
۲ـحذف فا عل ، مفعو ل و متمم فعل
۳ـحذف پیشینه ، پسینه وربطنخست مثال از حذف فعل ،معین فعل و شنا سه با قر ینه لفظی ومعنوی:
حذف فعل به قرینه لفظی :
«و آن در ه یی بود بر صحر اوبردوجا نب او دو دیوا ر از گو ه ومیانه او مقدارصدارش درصدار ش گشادگی»(ص ۱۱۲)
«آب در و ی اند ك بود و منحصر به کار یز ها در زیر ز مینی »(ص ۵)
فعل ، «بود » در فقره اول مذکورودر دو م محذو ف .
«که یکی را از ان بحر النعا م گو یند و یکی دیگر را عیذاب(ص۱۱٤)
فعل «گو یند »در نخستین فقر ه ذکر شد ه ودر دو می حذف
حذف فعل به قر ینه معنو ی :
«به شهری رسیدیم که آن را عسقلان میگفتند ، بر لب در یا ، ـ شهر ی عظیم و با زار و جا مع نیکو» (ص ٦٤)

یعنی بر لب در یا وا قع شد ه بود،شهر ی عظیم بود و یا زار و جا مع نیکو دا شت .

«وبه نزد یك آن عما ر تی کهنه‌دیدم چـــهار پـــاره سنگ‌بزرگ ،هر یك چو ن منا ر ۀ و سی گـــز»(ص ۸۷)

یعنی چهارپاره سنگ‌بزرگ‌بود،هر یك چو ن منا ر ه یی بود و سی گـــز بود .

حذف معین فعل یا قر ینه :

«و یکی از ا ن سلطا نان‌درایام‌خلفا ی بغد اد با لشکر به مکه شده است و شهر مکه بستد ه وخلقـی‌مردم را در طواف در گرد خانه‌کعبه بکشته و حجر الاسود از رکن‌بیرون‌کرد ه »(ص ۱۵۰)معین فعل «است» در فقره اول مذکور ودرسه فـقره‌بعد ی محذو ف »

«وامیر عرب در بحرالحسارفته بودویکسال آنجا نشسته .»(ص ۱۵۲). معین فعل «بود »در فقر ه نخست‌ذکر شد ه و در دو می حذف.

حذف‌معین‌فعل‌باقرینه معنوی:«وبرآن‌بام درختهای نارنج و تر نج‌وموزو غیر ه کشه و همه در بار آمد ه و گل اسپر غمها همه نو ع کشته »(ص.۹۰) حذف معین فعل «بود» ازهمه‌فقره‌ها

«مرد م یمن که به حج آیند چو ن‌هندوان هریك لنگی بر بسته وموـ یها فرو گذا شته و ریشها با فته،هریك کتا ر ه قظیفی ...بر میـــان زده »(ص ۱۳۷)

حذف معین فعل «با شند »از چهارفقرۀ اخیر

همچنا ن نا صر خسرو معیـــن‌فعل «شد ه »را غا لبا از فعلهای‌ماـ ضی قر یب مجهو ل حذف کرده‌است‌که این شیو ه خا ص سخن‌او درسفر نامه است، چو ن :

«در زیر نا ودا ن تخته سنگـــــی‌سبز نهاده است بر شکل محرابی» (ص ۱۳٤) یعنی نهاده شده‌است.

«و چهار با رو ی قو ی از پس‌یکدیگر درگرداو کشیده‌است »(ص۱٤۷) یعنی کشیده شد ه‌ا ست حذف معین‌فعل و فعل هر دو بد و ن قر ینـــه لفظی در جمله هم خا ص سخن ناصرخسرو در سفر نا مه است ،مانند:

«ومسا حت شهر را هزاردر هزارقیاس کرد م همه پنج و شش طبقه

بر سر یکدیگر و فوارهٔ بسیارساخته و با زارهای نیکو و نعمت فراوان »(ص ٢٤)

یعنی و فوارهٔ بسیار ساخته‌شده بودو بازارهای نیکو و نعمت فراوان داشت .

«و آن بیست گزدر پا نزده باشدو سقف سنگین بر ستونهای رخام ومهد عیسی علیه السلام آنجا نهاده‌است »(ص ٤٢)

یعنی‌سقف سنگین بر ستونهای‌رخام است و مهد عیسی علیه‌السلام آنجا نهاده شده است . حذف شناسه ها (پسوندهای ضمیری)به قرینه :

ذکر «اند »در فقرهٔ نخست و حذف آن از دو فقره بعدی :

«وخانه را زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته اند و گوری‌از سنگ بر آورده به مقدار سه گزوقندیلها و چراغدانهای نقره گین بسیار آویخته »(ص ٥٩) یعنی بر آورده اند و آویخته اند .

حذف «اند »از فقرهٔ اول با ذکرآن در فقرهٔ دوم :

«وبر یك نام سلطانی ازسلاطین‌مصر نوشته که هر یك از ایشان‌به روزگار خود آن تخته ها فرستاده‌اند »(ص ١٣٣) یعنی نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته اند .

دوم ـ مثال از حذف فاعل مفعول‌و متمم‌فعل :

حذف فاعل :

«گفتند بیست هزار سوار اند ،گروهی را با طلیان گویند مردم مغرب بودند.... گفتند پانزده‌هزارسوار اند »(ص ٨٣)

یعنی ایشان بیست هزار سواراندوایشان پانزده هزار سواراند

«وایشان را در آن وقت سی‌هزار بنده درم خریده زنگی حبشی بود و کشاورزی‌وباغبانی کردندی »(ص ١٤٨) یعنی ایشان کشاورزی و باغبانی کردندی.

حذف مفعول و عبارت مفعولی که در سفر نامه به فراوانی دیده شده است :

«دیهی از حساب طارم بود برزالخیر میگفتند »(ص ٦) یعنی آن را برزالخیر میگفتند

«بر کنار رود دیهی بود که‌خندان‌میگفتند » (ص۶) یعنی که‌آنرا خند-
ان میگفتند
«و قا ضی بود آ نجا ... پســـرابو عقیل میگفتند »(ص ۲٤)یعنـی
او را پسر ابو عقیل میگفتند
«گو شه یی از ان خرا ب شـده‌است عما ر ت میکنند »(ص ۹۷)یعنی
آن را عما رت میکنند .
«همچنا ن قد ر ی دیگر برو نه‌بـاب الصفا گو یند »(ص۱۳۷)یعنی
آن را با ب الصفا گو یند .
«و کتا ر ه قتا له بود ه‌است‌معرب کرده اند » (ص۱۳۷)یعنی‌آنرامعرب
کرد ه‌ا ند .
«و آنجا جو ز هند ی که نا رگیل‌میگو یند رو ید »(ص ۱۵۱)یعنـــی
که آن را نا رگیل میگو یند
حذف متمم فعل که آ ن نیز در سفر نـامهٔ به کسرت صورت گرفته‌است
چو ن :
«وشهر ستا ن لو ط بر کنار در یای‌لوط است اما هیچ اثری نـمانـده
است» (ص ۳۱)یعنی اماهیچ اثری‌ازآن نمانده است .
«به سوا حل عد ن رسد واگـــر بگذرد به هند و ستا ن کشد »(ص
۷٤) یعنی وا گر از آنجا بگذرد .
«وآنجا را مزد لفه گو یند بنا یی‌سا خته اند خو ب »(ص ۱۳۹)یعنـی
در آنجا بنا یی سا خته اند .
« وآن مو ضوعی گرم است ودرختها ی خرما بود »(ص ۱٦۷) یعنی
در آنجا در ختها ی خر ما بود.
سوم ـ مثال‌ازحذف پیشینه پسینه‌وربط حذف پیشینه :

«واز آنجا با ز عکه آمد م»(صـــ۳۱)یعنی با ز به عکه آمد م .
«وهم براین دیوار گوشه جنوبی‌در ی دیگر است »(ص ۱۲٦) یعنـی
درگوشه جنوبی.
«و چو ن به شا طی عثما ن رسیدیم فرو د آمد یم برا بر شهرعتلـه»
(۱٦۱) یعنی فرود آمد یم در برا برشهر عتله

حذف پسینه :

«مرد ی نشا ن دادند »(ص ٤)یعنی مردی را نشان دادند.

«کلید خا نه کعبه گرو هی ازاعراب دارند »(ص ۱۳۵)یعنی کلید خا نه کعبه را

«وخد مت خا نه ایشا ن بکنـــند»(ص ۱۳۵) یعنی خد مت خا نه را

«به قا ین مرد ی دید م »(ص۱۷۱) یعنی به قا ین مرد ی را دید محذف ربط «که » :

«وهمه گرد بر گرد مسجد سـه‌روا ق است به پو شش ،بر عمـود ها ی رخا م بردا شته اند »(ص۱۲۵)،یعنی که بر عمود های رخام پردا-شته اند .

«از جا نب شما ل جا یی است آنرا جعرانه گـوینـد » (ص۱۳۷) یعنی که آنرا جعرا نه گ ویند.

« ازهیچ جانب به آبادان نتوان‌شد الابه آ ب گذر کنند »(ص۱٦۱) یعنی الاکه به‌آب گذر کنند.

حذف ربط «اگر»:

«مرا چو ن نقد نبود وبه نسیـه‌میبرد ند گفت سی دینا ردر بصره بد هی ترا بریم »(ص ١٤٦) یعنی اگر کسی دینا ردر بصره‌بدهی ...

ویك جا هم «اگر »به جای ربــط«یا »ذکر شده است :

«پس آن معنی را که عقل اثبات‌میکند نها یت هست از آن جا نـــب اگر نه »(۱۷۱)یعنی نها یت هســت‌از آن جا نب یا نه (۱۵).

۳ـ تکر ار نشا نه ها ی عطــف‌و ربط در جمله :

نخستـ تکرار نشانه عطف:یکی دیگرازویژه گیهای کلام‌ناصر-خسرو در سفر نا مه استعما ل بیش‌از حد «و »عطف است میا ن وا ژه ها و فقره ها د جمله ،که یکی‌ازعلل‌آن را میتوا ن عد م معمو ل بود ن نشا نه ها ی نگار شی از جمله «کامه‌وو یر گل »در آن ز ما ن دا نست که ممکن بود به جا ی«و» عطف‌در مواردبسیار یکی از این نشا نه ها به کار میر فت ،مثلا دراین نمو نه :

«مرد ی اهل واد یب و فا ضل‌و نیکو منظرو متوا ضع دید م ومتدین و خو ش سخن و چهار پسر داشت‌مهمترین جوانی فصیح وادیب‌وعا-

قل واو را رئیس ابو عبدا لله احمد بن علی بن احمد گفتندی »(ص ١٥٦)
اینجا بعداز دیدم ،خو ش سخـن وعاقل نشانه نگـار شی و یــــر گل وهمچنا ن میا ن همه صفتـــــهای متعا طف به جز آخر ی میتوا ن کامه گذاشت که آنگا ه را یج نبود ه ست.از جا نب دیگر چو ن مو ضو ع، حکا یت و بیا ن سفر بود ه است پس برا ی ار تبا ط همه بخشهـــاو اجزا ی مو ضو ع درا کثر موارد «و» عطف به کار ر فته است حتی درآغاز پا را گرا فها .

همچنا ن قرار دادن (و) عطـف میا ن اکثر فقره ها ممکن به جهــت آن بود ه با شد که آنگا ه «و»عطف مورد استعما ل گسترده داشته است ، بد ین معنی که بعضا به جا ی و به مفهو م نشا نه ها ی ربط و یاد یگر نشا نه ها ی سا ختما نی به کار میرفته است (١٦)چنا نکه در این نمو نه ها دید ه میَ شود :

نشا نه عظف «و»به جا ی و بـــه مفهو م ر بط «پس »:

«امیر گیلگی این نا حیه از ایشان بستده و نا یبـی از آن خودبه دیهی که حصا ر کی دارد و آن را پیاده میگو یند بنشا ند ه و آن و لایت را ضبط میکند و را ه ها ایمن میدارد» (ص ١٦٦)

یعنی پس آ ن و لایت را ضبـــطمیـکند و راه هـــا ایمن میدارد.
نشا نه عطف «و» در محل و به معنای ربط «که » :

حظیره یی سا خته اند. ازسنگ ترا شید ه و دیوار او به با لای مردی بیش با شد »(ص ٥٦)

یعنی : که دیوار او ببالای مردی بیش با شد .

نشانه عطف «و» به جای وبه معنای پیشینه «با » :

«به شهر ی رسید یم که آن راعسقلان میگفتند بر لب در یا ،شهری عظیم و با زار ها ی نیکو »(ص ٦٤) یعنی شهر ی عظیم با با زار هـــای نیکو .

دو م ـ تکرار نشا نه ها ی ربـــط:همچنا ن در سفر نا مه بر خـــــی از نشا نه ها ی ربط از جمله «کـه»و «تا »بعضا مکرر در جمله به کار رفته است که علت آن را نیزمیتوان عد م تداو ل و روا ج بعضی از نشانه

های ربط دیگر یا گستر ده زمینه‌های کار برد این نشا نه و یا عد م تثبیت مو قعیت نشا نه ها ی ربط دا نست، یعنی که آنگا ه بغضا نشا نه ها ی سا ختما ن و ربط یکی به جا ی و به‌مفهو م دیگر به کار رفته اســـت، مثلادراین جمله :

«سه ما ه بود که مو ی سر با ز نکرده بود یم و می خوا ستم که در گر ما به رو م با شد که گر م شوم‌کـه هـوا سرد بـــودوجامه نبود» (ص ١٥٤)

از جمله این چها ر نشا نه ربــط«که »میتوا ن به جا ی سو می«تا»وبه جا ی چها رمی «زیرا »به کار برد .

یادراین جمله :

«واین کا روا ن که ما با ایشا ن‌همراه بودیم یك هزار و سیصدخر- وار با ر دا شتندکه دران شهر رفتیم‌هیچ بازدید نیا مد که چگو نه فرود آمد ند که هیچ جا تنگی مو ضـــــع نبود »(ص ١٦٦)

اینجا نیز آز جمله چها ر نشا نه‌ربط «که »میتوا ن به جا ی دو مـی «چو ن »وبه جا ی چها ر می «زیـرا»استعما ل کرد .

« وبا جگا هی ا ست آنجا کـ‌»کشتیها که از ا طرا ف روم‌و فرنگ وا ند س و مغر ب بیا یدعشر بـــه‌سلطا ن بد هند »(ص ٢١)

اینجا به‌جای ربط «که » او ل‌میتوان نشا نه ربط «تا » را به کار برد .

ودر این جمله :

« تاچون به رقعه من اطلاع یابدقیا س کند که مرا اهلیت‌چیست‌تا چـون به خدمت او حاضر شـــوم‌خجا لت نبرم »(ص ١٥٦)

اینجا هم میتوا ن به چا ی ربــط«تا» در فقر ه نخست ربط زیرا را استعما ل کرد .

ما خذ و منا بع :

* در کار این پژوهش سفر نامه»،حکیم ناصر خسرو قبا د یانی «بلخی »مروزی، باحواشی وتعلیقات به کو شش دکتر محمد دبیر سیاقی ،چاپ تابش ، تهران، ۱۳۵٦،مورداستفاده قرار گر فته و صفحا ت متن مقا له با همین کتا ب مطا بق‌است.

۱) تحول ژ، به‌ج، وچ‌مثلا دروازه‌های‌کژ= کج یاکچ مژه ـ مچه یامجه... نیز دیده میشود .

۲)در بر خی آثار دیگر این دو ره«دید» با پسو ند اسم سا ز «آر »به معنا ی پد ید ار به کار ر فته وبیا نگر آن است که‌هنو ز«به»جز «دید» نشد ه‌ا ست ، چـو ن :«و چـو ن‌مملکت را استقا متی دیدار آیـد» (تاریخ سیستا ن ، به تصحیح بهار ۱۳۱٤، ص ۲۱۲)، «چون دور برفت وهنوز دیدار بود بنشست »(تا ریخ بیهقی ، به اهتما م دکتر غنی،۱۳۲٤ ،ص ۷٥)، «بر چر خ دو ش از ماه‌نو یك نیمه دیدار آمد ه »(خا قانی).

۳)چند امر و ز ازاد ات پر سش‌است اما در عصر ناصرخسروبحیث ادا ت تشبیه به کار میر فته اسـت،مثا ل از آثار دیگر این دو ر ه :«بر سر هر مرد ی گل مهر ه از سفا ل‌چینی که بپزی و سفا ل کنی هر یك چند پشکل گو سفند ی »(بلعمی ،قصه ا صحا ب الفیل)، «و عمـــر و معتضد را اشتر ی دو کو هان‌فر ستاده بود .چند ماده پیلی بزرگ» (تاریخ سیستا ن ،به تصحیح بهار ،۱۳۱٤،ص ۳٦۱) چها رمقا له :آتشی افروخت چند کو هی

٤) چك واژه اصیل دری که بـه‌همین شکل‌تلفظی وارد ز بـان‌فرا نسوی شده و در ز بـان عربی به‌صورت صك راه یا فته، است کـه جمع‌آن (صکو ك)از آنجا امر و زدردری معمول است . (یمین)

٥)این گو نه سا خت و کار بردرد آثار دیگر معا صر ان او دیـــده نشده‌ا ست واما در آثار سد ه ها ی‌هفتم و هشتم بعضا به مشا هـــده رسیده است ، چو ن :«با حزم تر پادشا ه ... دلیر تر مـــرد م (آدا ب الحر ب وا لشجا عه ، مبا ر کشاه، به تصحیح خوا نسا ر ی ، ۱۳٤٦، ،ص ٦٥) ».

٦)امادر آثار معا صر ین نا صرخسرو غا لبا تما یل به‌ر عا یت‌قاعده جمع در ی در مورد ا سمها ی عربی‌بود ه‌ا ست ، چو ن :«علما ،نکته‌ها، اصلها (مقد مه دا نشنا مه ،بـــــه‌تصحیح احمد خرا سا نـی ۱۳۱۵) «،»جدا ن ، حر تا ن ، کـا هنا ن(بیهقی به تصحیح دکتر غنی ،۱۳۲٤ ،ص ٦۰) « ملکان ، خصلـــــتـها«(قابو سنا مه با مقد مه نفیسـی ۱۳٤۲ ،ص ۱۵۰)،

۷)از قر ن هفتم به بعد جمـــع‌سا ز ی به قا عد ه عر بی و بـــا پسو ند «آت» زیاد میشود ،مثلا درآثار سد ه ها ی هفتم ـنهم جمعها ی :ما زند را نا ت، خرا سا نا ت،گیلا نا ت، جنگلات ، خا نقا ها ت ،غلا ت و نظا یر آن بسیار آمد ه‌ا ست.

۸)استعما ل ضمیر شخصی «او»برا ی غیر شخصی در همه آثار این دو ره دید ه میشود و تا سد ه‌ها ی(۸ـ۹) ادامه می یا بد ،چو ن :«چون شعر تااین در جه نبا شد تا ثیـــراورا اثر نبود »(چهار مقاله بامقدمه وتصحیح قز و ینی ،ص ۳۰)«وبدان‌کوشك شد که اورا همی بناکردند» (تا ریخ سیستا ن ،به تصحیـــح بها ر ، ۱۳۱٤ ، ص ۱٤٦)برو مند بادان همایون در خت‌که در سا یـه‌او توا ن بر در خت (فر دو سی)

۹) همچنا ن همین سا خت سو م‌شخص جمع و یا سا ختها دیگر آن مثلا او ل شخص و دو م شخص مفرد بعضا در آثار دیگر این دو ره دیده شد ه‌ا ست . چو ن :«یا جسمهابوندکه ایشا ن را از جسمها ی مختلـف تر کیب کرد ه بو ند ....» (دانشنامه‌علائی ،به تصحیح‌احمد خرا سا نی، ۱۳۱۵)

تا همی زند ه بو م خد مت تو خواهم کرد
ازره راست گذشتم‌گـــر از ین درگـذرم (فرخی)
چشمت نی و چشمت نی‌پا یت‌نی‌وپایت نی
نی پای‌بوی رهروبی چشم بوی‌ره بین (سوزنی)

وامر و زتنها سا خت سو م شخص‌مفرد آ ن یعنی «بود »معمو ل است: ر.ك . سبك شنا سی ،ج۱، ص۳۵۷ ،مقا له بود ن و با شید ن مجله‌اد ب شمار ه سو م سا ل ۱۳۳٤ .

۱۰)آورد ن پسو ند نکره بااســم‌در عبا ر تها ی تو صیفی ،اضافی‌و عددی شیو ه یی است که از آغا ززبا ن در ی تا سد ۀنهم هجر ی در

آوردن پیوند نکره با اسم‌در عبارت‌هـــا ی توصیفی، اضافـی وعددی شیوه یی ا ست که از آغاز زبـان‌دری تا سده نـــهم هـــجری در زبا ن در ی معمو ل بود ه‌ا ســت ،چون : «سپا هی بز رگ گرد کرد » (تا ریخ بلعمی ، به تصحیح بهار،۱۳٤۱ ، ص ۳۲۸)، «کو لان ناحیتی خردا ست (حد ود العا لم ، چا پ‌کا بل ۱۳٤۳ ، ص ۳۸۳)
« زنی نیك (راحه الصدورراوندی،،به تصحیح اقبا ل ۱۳۳٤ ، صـــــ ۷۵) ،«مرد ی بزرگ (سیا ستنا مه، نظا م الملك ،بـــه اهتما م دار ك، ۱۳٤۷ ،ص ۲۳٦) ، «حا لتی عجیب(تجا ر ب وا لسلف به اهتما م‌اقبال ،دا ستا ن . کشتن ابو مسلم).
۱۱)فا صله میا ن مو صو ف‌وصفت‌نیز از آغا ز زبا ن در ی معمو ل‌بوده دراین عصر این شیو ه گستر ش‌می‌یابد وبعد ا کمتـــرمی شود چون «از مادری پسری بزاد نیکوروی(تاریخ بلعمی تکمله ج ا ،۱۳۵۳ ،ص ۱۲٤)، دهی‌است بزرگ(حدودالعالم‌چا پ کا بل ، ص ۳۸۳)، «کنیز کی فر ستاد ه‌او را سخت نیکو (زیـــن‌الاخبا ر به تصحیح نفیسی ۱۳۲۷، ص ۲) .....
۱۲)این شیو ه در بعضی ازآثاردیگراین دو ره نیز دید ه شده‌است چو ن :«تر ك از سیستا ن گیر م»(تا ریخ سیستا ن به تصحیح بهار ۱۳۱٤، ص ۳۸۳) ...
۱۳)استعما ل «به سو ی »به‌معنا ی‌برا ی‌قبل‌ازنا صر خسرو معمول‌بود و بعد از و ی کا ر برد آن بد یـــن‌معنی مترو ك شده‌ا ست ،اینست ومثال از طبر ی (به نقل سبك‌شنا سی بها ر ، جلد دو م ص ٦۰):«واین ضحاك را اژدها به‌سوی‌آن گفتندی‌کی بر کتف او د و پار ه گو شـــت بود بزرگ ، برر سته دراز و سر آن‌به کرد ار ما ر ی بود »
«هر گا ه کی فر ز ند ا ن به سوی‌او خو رد نی آو ردند ی او بهری‌به سو ی پشنگ بنها د ی ».
۱٤) این گونه استعما ل (بـــه)گرچه زاید مـــی نماید اما مفاهیم مشخص را ا فاده میکند از قبیـــــل‌مفهوم معیت ، تخصیصـــ ، تقرب‌و تاء کید ودراکثر آثار این دوره‌دیده‌شد ه‌ا ست ، چو ن :«ومراد ها به حا صل آمد (بیهقی به اهتما م‌دکترغنی ، ۱۳۲٤ ، ص ۱۰۹)، و بسیار ما ل درا ن را ه به خر ج کرد (سیا ستنا مه به اهتما م دارك، ۱۳٤۷ ،

ص ۱۹۹)، «اما هیچکس به شعردو ستی تر زطغرلشاه بن الپ‌ارسلان نبود (چهار مقا له ، با مقـد مـــه و تصحیح قز و ینی ، ص ٤٢) ، « ز چو ن طا لب به تر ك ملکیت گفـت(کشف المحجو ب، به تصحیح ژو- کو فسکی ، - ۱۹۲٦ ، ص ۳۰)، «مردی بی غیرت‌را به‌مرد مشمار (قابو- سنا مه به تصحیح نفیسی ،۱۳٤۲،ص ۹٤)

١٥)در آثار دیگر این عصـــــــرنیز چنین تعو یض دید ه‌شده‌است چو ن :«هر چند شرا ب وا گر آب‌فرو کرد ند ی هیچ‌کم نیا مـد ی» (مجمل التو ا ریخ ،به اهتما م‌بهـار،۱۳۱۸ ،ص ۸۱) یعنی هرچند شراب ویا آب ....«یا جز یه قبو ل کرد ن‌اگر حر ب » (ایضا ص ٤٤۸) یعنـی یا جز یه‌یا حر ب.

ندانم که گل‌عاشق آمد گرابر که از ابر خیزد خرو ش هژبـــــــر

(فردوسی)

یعنی ندانم که‌گل عاشق آمـــدیـا ابر ...

١٦)«و» عطف در آثار دیگر ایـن‌عصر نیز به معنا ی ربط «پس» بـه کار رفته است ، مثلا دربسیا مواردد‌ر قا بو سنا مه :

« به وقتی که مردمان خفته بـاشند و تو بید ار با ش »(قابو سنامه با مقد مه نفیسی ، ۱۳٤۲ ،ص -٤۸)یعنی مرد ما ن خفته با شند پس تو بیدار با ش .

«تااگر کسی و قتی به زیار ت‌می‌آید واین لفظها را بخوا ند و بدا ند» (هما نجا ، ص ۳۵) یعنی این لفظهارا بخوا ند پس بدانند .

«هر که به طمع افز ونی ازشرق‌به غر ب رود وبه کو ه ودریا،وجان و تن و خوا سته در مخا طر ه‌نهـد

شمس الدین ظریف صد یقی

ژانر های فرهنگ مردم د رشعر ناصرخسرو

حکیم ابومعین ناصر بن خسروقبادیانی بلخی یمگا نی از زمره معد ود ی از شا عر ا ن پر ما یه‌وفر هنگیا ن دا نشور قر ن پنجم کشور ما ست ،که بجا ی صد ر نشینی در در یا فر ما نرو ایا ن، توده ها را بر گز ید و اند یشه ها ی خودرا در خد مت مرد م بکار گر فت .
او در سا ل ۳۹٤ هجر ی قمر ی‌در قبا دیان بلخ دیـده به د نیا گشود ودر سا ل ٤٨١هـ ق.دریمگان بد خشا ن جا ئیکه امروز به افتخار خود ش بنا م «حضر ت سید »مسما است چشنم از جها ن بست .هرچند دیوا ن اشعار و دستنو یس های‌اودر کتابخانه ها ی سلطنتی وامیران به شنگر ف و لاجو رد و رنگ زرا ندو د راسته و نگهد ار ی نشد امامردم و تود ه‌ها یی که او برا ی آنا ن‌سروده و آفر ید ه بود ، شعر شـــس را گرا می دا شتند و نسل به نسل درپـا سداری ـ آفـریده هـای‌بدیعی نا صر خسرو اند یشمند بزرگـ‌کشور خود همت گما شتند .

ناصر خسرو در سن چهل ودو سا لگی که از نظر دا نش پخته گی به کما ل رسید ه بود ، یکباره به‌دربار گز ینی وا شرا فیت‌پسنـــدی پشت پا زدو تر ك شغل و منصب گفت . باد لی آگند ه از دو ستـی مرد م‌زحمتکش وستمد یده‌و خاطری‌ما لاما ل از نفـــــر ت و کیــــنه نسبت به ستمگرا ن و زور آوران‌عز م خا نه خدا کرد و به سیر آفاق وا نفس پردا خت و طی این سفر طو لانی اند و خته ها ی فراوان را نصیب شد و نه تنها اند یشه هاوآرما ن وا لای خد مت به توده ها را در خود تکامل بخشید، بلکه‌درانتقال‌میراث های فرهنگی خلقهـا نیزخدمـا ت بزرگی را انجا م داد.

اویکـی از پالایش دهنده گـان‌زنگار ها یی است که به شکل خرافـا ت‌در ژانر ها ی فر هنگ مرد م‌در میا ن توده ها ی بیسواد و عقب افتاده روا ج یا فته بود .

نا صر خسرو که خود از مرد م‌گـــر فته‌بـود پـس از صیقل دادن و گز ینش ، آرا یش و پیرا یشـ‌آفریده های بدیعی شفاهی را مردم در قا لب شعر شیو ا و نثر پر طنین‌خو یش دو بار ه به مرد م پیشکش کرد . آنچه او در اشعار ش ازژانرها ی فر هنگ مرد م ا نعکا س داده، میتوا ن به سه بخش مجز ا نمـوده‌بخش نخست آنچه را که از مرد م خود فرا گر فته است .درین میـــان‌ضر ب المثل ها افسا نه ها ، با ور هاءمصطلحات و رسم و رواجـــهـا وا نوا ع دیگر شا مل می با شند.

بخش دو م ،انوا ع ضر ب‌المثل‌هـا و گـــو یش هــای مـردمان سایر نـقاط جـهان ا ست که، طـی‌سفر ها یش از فا ر س و عراق‌وشام و حجازو مصر شنیده و پسند یده بودوبخشی ازآنرابزبان‌شیرین شعرو نثر خود روا جداد و در غنای فــرهنگ مرد م خرا سا ن افزود .

سه دیگر شا مل اند یشه هاوایجاد یا ت خود نا صر خسرو است که بعد ها به عنوا ن ضر ب‌المثـــل‌تعبیر هـاواصطلا حات مردم‌پذیرفته شد ورواج عا م گرفت وازآن توده‌ها شد .هر چند جدا سا ز ی وتحلیل بخش او ل و سو م مشکل اســـت‌وبه پژو هش فراوا ن نیاز منداست ،اما بخش دو م یعنی آنچه که‌نا صرخسر و بعنوا ن انتقا ل فر هنگی‌از خلقها ی جها ن بخصو ص از زبا ن‌عر بی بر گز ید ه است تااندازه یی

مشخص شده می تواند واند یشمندان روز گار ما که با آثار .عر بـــی
دستر س دا شته اند·در ینموردکارها ی ار ز شمند را انجا م داده اند
.آنعده از دا شته ها ی فر هنگـــمرد م که درا شعار نا صر خسرو
انعکا س یا فته است بسیار وفراوان‌است .همه آ نها را بخا طر آو ردن
دشو ار است و مقا له طو لانی‌میشود.در ینجا ما فقط بخشی را بعنوا ن
نمو نه و مثا ل بخا طر می آوریـــم‌وامید وا ریم این را ه بصور تدقیقتر
ومشخص تـــر و بـا حوصله‌بیشترپیموده شود و به اند یشمنـــد ا ن
کشور عزیز و فو لکلور یست های‌باانرژی وجوان مطالب فـــرا وانـی
درزمینه ارائه گردد .

ناصر خسرو به‌ضرب المثل هـا توجه خاصی داشته است ، چنانکه
درین پاره میگوید :

جهان زمین وسخن تخم و جانت دهقانست
به کشت باید مشغول بـــود دهـــــقان را
من این سخن که بگفتم ترا نکـو مثلی است
مثل بسنده بـــود هـــو شیار مـــردان را (۱)

استاد مهدی محقق‌نیز درین‌زمینه عقیدهٔ خود را چنین ابـــراز داشته
است : «ناصر خسرو توجه زیادی‌به‌امثال داشته است وامثالی که درآن
زمانی درخراسان بکار می‌رفته است‌دراشعار اودیده می‌شود . اوبه این
نکته پی‌برده بود که‌بکار بردن مثـــل‌تاثیر زیادی درروشن کردن ذهـــن
خواص وعوام دارد، زیراکه خـواص‌ازآن لطف وزیبایـــی درك می‌کنند
وعوام هم‌بوسیله آن‌به‌مقصود گوینده‌نزدیکتر می‌شوانند» (۲) .

ناصر خسرو دراستفاده ازضرب المثل منابع خود راذکر می‌کند . این
منابـــع گاهـــی راویان فو لکـلوروگوینده گان آنها اند وگاهی مآخذ
ثبت‌شده بدین ضرب المثل هـــا توجه فرمائید :

دهربا ما بدان ندارد پـــای مثلـی زن لطیف آن سرهنگ
گرچه گربـه بزیر بنشیـــند موش‌را سربگردداندر چنگ(۳)
یا :
چون توبزنی بخورد بـا یـدت این‌خود مثلیست درخراسان (٤)

یا :

.مکن‌چنانکه درین‌باب عامیان‌گویند   چوسربرهنه کندتابجان بکوشد کل (۵)

و در جای دگر فرماید :

نگهدار بر خو یشتن آبـــروی   .مکن بافرومایه هرگز جـــد ل
که چون عاجز آید برانجاندت   چنانکه بـــود نزدعامه مثـــل
که‌تاجان بکوشد بجنگ اندرون چودستارش آشفته‌گردیدکل(۵ الف)

یا

زروبزهردو نباشد مثل عامستاین
یك رهت سوی‌جحیمست ودگــر سوی نعیم (٦)

یا :

نشنودی آن مثل که زند عامــه   مرده به ازبکام عدوز سته (۷)

یا :

مثلست اینکـــه چو موشان همه‌بیکار بمانند
دیو شان‌گیردوآیند وسر گربـه بخارانـــد (۸)

یا :

گویند در مثـل نبود رایـــگا نگران
مشناس درمتاع‌جهان را یـــگان عیــــا ل (۹)

یا :

نیکو مثلست اینکه جا ی خا لی   بهترکه‌پراز گرگ‌مرغزاری (۱۰)

یکی ازضرب المثل های مشهورمردم ما اینست که : چاه کن درچا هست ، چاه مکن تادران نیفتی، چاه‌کن‌درتهٔ چاهست ، هرکه‌به‌مردم چاه کند عـــا قبت دران خواهـد افتادوواریانت های دیگر .

این ضرب المثل را ناصر خسروازکتاب اوستاوزند بخاطر می‌آورد.

کز بدیها خود به پیچد بد کنش   آن نبشتستند در اوستا و زنـد
چند ناگا هان بچاه انـــدر فتاد   آنکه‌اومرد یگران‌را چاه‌کند (۱۱)

این مثل در زبان عربی نیز رواج‌فراوان داشته است .

«من حضر بسئراءالغیره سقطفیها(۱۲)

یکی ازضرب المثل های دیگـــرمیگوید :

آب ایستاده زود مـی‌گندد ، آب‌ایستاده گنده بود ، وناصر خسرو آنرا چنین بکار گرفته است :

همتو اره همـی رو سپس دانش‌از یراك
گنده بـودآن آب که استاده بود هاژ (۱۳)

یا : این ضرب المثل : آب بـــه‌غربال پیمایش نمیشود، آب‌به‌غربیل اندازه کردن دیوانگی است .

ناصر خسرو آن را چنین تذکـرداده است :

بنگر که کجا خواهدت ایـن بـازهمی بود
دیوانه مباش‌آب مپیمای بـــه غـــر بال (۱٤)

یا : آب درهاون کوبیدن بیهوده‌است وناصر خسرو میگوید :

اندرین جای سپنجی چـــه نهادی‌دل ؟
آب کوبی‌همی‌ای بیهـده در هـــــا و ن (۱٥)

یا :

بی علم دیـن همی چـــه طمـع‌داری ؟
درهاوان‌آب خیره چـــرا سا یـی ؟ (۱٦)

این ضرب المثل مردم مـــا کـه‌میگوید: بخاطرنان آبروی خودنریز، یاآبی که آبرو ببرد برگلو مـریز ،توسط ناصر خسرو چنین‌بکار گرفته شده است :

بنا نش چـون مـــن آب خویش‌بدهم ؟
چو آبم شدمن آنگه چون خورم نان ؟(۱۷)

یا این گویش : آب زیر کاه راناصر خسرو چنین یاد می‌کند .

یکی چون آب زیر که بقول خوش‌فریبنده
چوشاخی بارآن‌نشتر ولیکن برگ اوبیرم (۱۸)

ضرب المثل معروفیست که :

آخر خنده گریـــه است یاخنده‌آخرش گریه است . وناصر خسرو چنین میگو یـد :

در فـر حش زانـده تـــر س‌وبدان
کاخر هرسورجهان شیون اســــت (۱۹)

ضرب المثل دیگر : آزموده راآزمودن خطاست یاآزموده‌را میازمای که ناصر خسرو بلخی آنرا چنین‌بکار برده است :

خیره میاز مای مرین آزموده را

کز ریگ نامیده‌است خردمندرا خمیر (۲۰)

که دربیت فوق دوضرب المثل باهم آمده است که دیگرش «ریگ ازخمیر کشیدن» است .

ناصر خسرو این ضرب‌المثل‌مشهور را که میگوید : بیگاری به‌که بیکاری ، ازبیکاری کرده بیگاری‌خوبست . یابیکاری ننگ‌وعار ست، چه‌خوب استعمال کرده است .

منشین بیکار از انکه بیگاری به‌زانکه کنی‌به‌خیره بیکاری (۲۱)

یااین ضرب المثل: بی‌موزه به‌گل‌رفتن یاخود را بیهوده به‌زحمت‌دادن درشعر ناصر خسرو چنین آمده‌است .

چه بودت گرنه دیوت راه گم کرد

که بی‌موزه‌درون رفتی به گلزار (۲۲)

یا : این ضرب المثل را که :جاییکه نمك خوری نمکدان مشکن اززبان ناصرخسرو چنین آمده‌است:

نان بشکند همی ونمکدان را صدقش نبین‌ومهر نپندارش (۲۳)

واین ضرب المثل معروف راکه:نان‌چرب اگرنباشد سخن چرب‌باشد یانان چرب نداری سخن چرب‌داشته‌باش ، ازسوی حکیم ناصر خسرو چنین افاده شده است :

مر سخن را گندمین وچرب کن گرنداری نان‌چرب وگندمین (۲٤)

همچنین ضرب المثل : غلاف‌کج‌شمشیر راکج‌میکند ، یانیام خمیده خنجر را خمیده می‌کند توسط ناصرخسرو چنین بکار گرفته شده است:

بد خوشدی زخوی بد یارخود چنانك

خنجر خمیده‌گشت چو خمیده شد نیام (۲۵)

این ضرب المثل راکه : هرکه‌تنها بقاضی رفت راضی برمیگردد چنین افاده شده است .

زیرا که سرخ روی برون آمد هرکوبه پیش‌قاضی تنهاشد (۲٦)

از آنچه گفته آمدیم وبـه عنوان‌مشت نمونهٔ خروار از ضرب المثل های که دردیوان حکیم ناصر خسروآمده است برچیده ایم ، بر می‌آیـد که این فرزانه مرد فرهنگی به‌داشته‌های فرهنگ مردم توجه‌عمیق داشته است . همین طور ازافسانـه هـای‌مردم نیزدرشعر اوتجلّی یافته است. افسانهٔ (عقاب مغرور) نمونـــه ای‌ازینگونه است که مقطع آن ضرب‌ـ المثل گردید :

چون نیك نگه کرد پـــر خویش‌دران دید
گفتا :زکه نا لیم که از ماست‌که‌برماست

همانطور که دربالا یادآور شدیـم ناصر خسرو درسفر طولانی خویش بسیار چیزها ازمردمان جهان‌آموخت اودرشهر های زیادی باخلق هـــای گونا گون روبرو گردید وباآنـــا ن‌معاشرت نمود . خود اوجریان سفر خود را ضمن‌قصیده چنین بـــه یادمی آورد :

برخاستم ازجای وسفرپیش گرفتم نزخانم یاد آمد ونز گلشن و منظر
ازسنگ‌بسی ساخته‌ام بستروبالین وزابربسی ساخته ام خیمه وچادر
گه جبل بگردن بر مانند شتربان که بار بپشت اندر مانندهٔ اســـتر
پرسنده‌همی‌رفتم‌ازین شهربدان‌شهر جوینده همی‌گشتم ازین بحربدان‌بر
ازپارسی وتازی وزهندی واز ترك وزسندی‌ورومی وزعبری همه یکسر
وزفلسفی ومانوی وصابی ودهری درخواستم‌این حاجت‌وپرسیدم بی‌مر
از شا فعی ومالکی وقــول حنیفی جستیم زمختار جهان داور ورهبر
هریك بیکی راه‌دیگر کرد اشارت این‌سوی‌ختن‌خواندمرا آن‌سوی‌بربر
(۲۷)

این همه جستجو مدت هفت سال‌عمراورا دربرگرفت . یعنی ازسال ۴۳۷ تاسال ۴۴۴ هجری قمری‌بطول‌انجامید ووقتی‌خسته ومانده امـــا خوشنود به‌میهن برگشت مردی بودنزدیك به‌پنجاه ساله . اوبحیث‌حجت خراسان به‌ارشاد مـردم پـــرداخت‌وازضرب المثل‌های مردمی‌که درطول مسافرت باآنان به‌گفتگو نشسته‌بودبهره گرفت . بدینگونه اودرانتقال میراث‌های فرهنگی ملت‌هـای دیگربه‌غنامندی فرهنگ پـربار خراسان سهم شایسته ایفاکـرد ومادرینجـا نمونه‌های کوتاهی‌را ازدیوان اشعار او وضرب المثل هـــای دیگـــران برمیگزینیم وبقیه‌را به‌پژو هشگران

فوالکلور شناس وامیگذاریم . نخست‌ازهمه باید بگوئیم بـرای مسلمانان قرآن منبع بزرگ بهره‌گیری والهام‌بخشی بوده است . مثل‌های قرآن مایه‌های غنامندی‌فرهنگ خراسانیان‌بوده است . ازهمینجاست که ناصر خسرو به آن توسل جسته است .

امثال قرآن گنج خدایست چه‌گوئی ازحد ثناقال گشاده شبود امثـــال
قفلست مثل‌گرتوپیرسی زکلیدش برعلت جهلست ترا اکحل وقیفال
برتست مثلهای قرآن تا نگذاریش آسان نشودبرتونه امثال ونه‌احوال (۲۸)

حکیم بزرگوار یمگانی ازمثل های‌قرآنی بهره فراوان گـــرفته است. ازآنجمله است :

هل جزا والا حسان الا الا حسان‌آیاجزای نیکویی جزنیکویی چیزدیگر بوده می تواند ؟

وجزاء سیة سیة مثلها. جزای‌بدی‌مانند آن، بدی است (۲۹)

نیکـــی بـد هـد از جزای نیکـی بد راسوی اوجزبدی‌جزانیست(۳۰)

قبل‌ازآنکه نمونه‌های ازبهره‌گیری‌ناصر خسرو ازفرهنگ خلقهای‌دیگر بیاوریم باید این‌گفته مهدی محقق‌رابخاطر داشته باشیم‌که «شاعران‌دری زبان مضامینی‌را ازادب‌عرب اقتباس‌کرده‌اند که‌جنبهٔ عام داشته ودرحکم مثل سائر بوده است» (۳۱)

یك ضرب المثل عرب میگوید :انك‌لاتجنی من‌الشوك‌العنب. توازخار انگور دانه چیده نمیتوانی (۳۲)

ضرب المثل انگلیسی هـم افاده‌میکند :

Deos a bramble bring forth grapes.

ودرانجیل مثنی (۷ر۱٦) دیـــــده‌می‌شود «آیاانگور را ازخار وانجیررا ازخس می‌چینند .» که درشعر دری‌چنین انعکاس یافته است :

اگر بدکنی چشم نیکی مـــدار که هرگز نیارد گز انگور بـــار

درکتاب التمثیل‌والحاضره (ص۱۵)حکایتی آمده است .

مـــرعیسی بقتیل فـقال : قتلت‌فهتلت وسیقتل قاتلك

این حکایت را ناصر خسرو چنین‌بکار بسته است :

عیسی برهی دید یکی کشته فتاده حیران شدو بگرفت بدندان سر انگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ضرب المثل عربیست کـــه میگویـد : جـوابُ الاحمق السکوت (۳۳) که اکنون درزبان ما چنین است:

(جواب ابلهان خاموشیست) ناصرخسرو چنین افاده کرده است :
زودست بشوی وجز بخا مـو شـی پاسخ مده ای پسر پیامش را (۳٤)

ضرب المثل هست که : توبـه از گنده گی نمك . ایـن ضرب المثل درتك بیتی ازمـــردم عرب انعکاس یافته است که ناصر خسرو عیناً آن ضرب المثل را انتقال داده است :

گوشت چون گنده شود اورا نمك درمان بود
چون نمك گنده شود او را بچه درمان کنند (۳٥)

ولازم به تذکر است کـــه سعدی بزرگوار هـم آنرا در بیتی چنـــین آورده است .

هرچه بگندد نمکش می زننـــد وای بروزی کـــه بگندد نمـــك

ضرب المثل عربی میگوید : احب الناس ماتحب لنفسك . که دردری عیناً افاده شده است چیزی که بخود نمی پسندی بدیگران مپسند . ناصر خسرو آنرا بکار بسته است :

مرمرا آنچه نخواهی کـــه بخری مفروش
بـــر تنم آنچه تنـــت را نپسندی مپســـند (۳٦)

ضرب المثل دیگر عربی میگوید.من جرب المجرب حلت به الندامه که درزبان تاجیکان افاده شده است :

آزموده را میازمای یـــا آزموده را آزمودن خطاست . کـــه حکیم ناصر خسرو آنرا چنین آورده است :

خیره میاز مای مرین آزمـــوده را کزریک نامدست خردمندرا خمیر (۳۷)

ضرب المثل دیـگر عربـــی اشعارمیدارد که : ماحك ظهری مثل یدی. که تاجیکان آنرا چنین میگویند :

کسی نخارد پشت من ، جزناخن انگشت مـــن . وحکیم ناصر خسرو گوید :

یار تو تیمار ندارد زتو چون‌تونداری خودتیمارخویش (۳۸)

که البته سعدی بزرگوار نیز فرموده است :

به‌غم‌خوارگی جز سرانگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من

این‌بود برخی‌نمونه هایی ازضرب‌المثل‌ها وگویش‌هایی که ازملت‌های دیگر درشعر حکیم ناصر خسروآمده است . که‌ما دراینجا بیاد آورده‌ایم ، البته نمونه‌های فراوان‌دیگر همینگونه درشعر پرغنای ناصر خسرو میتوان یافت که برای مقاله‌مختصر گنجایش ندارد وبنده برین بسنده کردم .

۱ـ دیوان اشعار باتصحیح حاج‌نصرالله تقوی‌بکوشش مهدی‌سهیلی ، ص ۸و۹

۲ـ تحلیل اشعار ناصر خسروتالیف مهدی محقق ، انتشارات دانشگاه تهران‌سال ۱۳٤۹ (ص۲۸۳)

۳ـ دیوان اشعار ، ص ۲۳۸

٤ـ دیوان اشعار ، ص ۳٦۹

۵ـ دیوان اشعار ، ص ۲٤۹

(۵ـ الف) رر ، ص ۵۵

٦ـ دیوان اشعار ، ص ۳۰۰

۷ـ رر رر ، ص ۳۹۳

۸ـ رر رر ، ص ۱۰۵

۹ـ رر رر ، ص ۲۵۳

۱۰ـ رر رر ، ص ٤۰۷

۱۱ـ رر رر ، ص ۱۲۲

۱۲ـ رر رر التمثیل‌والحاصره اثر ابومنصور ثعالبی ، قاهره ۱۳۸۱ ه . ق

۱۳ـ دیوان اشعار ، ص ۵۰۵

۱٤ـ رر رر ، ص ۲٤۵

۱۵ـ رر رر ، ص ۳۱۰

۱٦ـ رر رر ، ص ٤۰۱

۱۷ـ دیوان اشعار ، ص ۳۲٤
۱۸ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۲٦۸
۱۹ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۷۵
۲۰ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۱۷۵
۲۱ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ٤۷
۲۲ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۱٤۵
۲۳ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۲۰۹
۲٤ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۲۷
۲۵ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۲٦۱
۲٦ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۱٤۰در بعضی نسخه‌ها بجای قاضی (حاکم) آمده است .
۲۷ـ دیوان اشعار ، ص ۱۷۳ـ۱۷٤
۲۸ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۲٤٦
۲۹ـ قرآن شریف (جزء ۲۷ سورهٔ الرحمان ، وسورهٔ شوری)
۳۰ـ دیوان اشعار ، ص ٦۲
۳۱ـ تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۳۲
۳۲ـ التمثیل والحاضره ، ص۲۷۰
۳۳ـ کتاب النقض ، ص ۱٦۰
۳٤ـ دیوان اشعار ، ص ۲۳
۳۵ـ دیوان اشعار ، ص ۱۰٦
۳٦ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۱٤۳
۳۷ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۱۷۵
۳۸ـ ‌ رر ‌ رر ، ص ۲۱۳

کاندید اکادمیسین محمد ابراهیم عطایی

د ناصر خسرو سفرنامه د منځنیو پیړیو په اسلامي نړۍ کې د تاریخي اتنوګرافۍ څیړنو لپاره د یوې عمده منبع په توګه

په علمي سطح کې دا یوه مبرمــــه اړ نیا ده چې موږ پروني نړۍ دهغې دکم او کیف سره سمه وپیژنو. ددغې پیژندنې له پاره د ټولنیزو علومو په بیلو بیلو څانګو کې کار کیږي .

ددغو څانګو څخه دوې څا نګـــې لرغون پیژندنه (ارکیالوجي) او خلك پیژندنه (اتنوګرافي) په عمده تو ګه کولای شي په دغه ټاکلې ساحه کې زموږ پوښتنو ته علمي جواب ووایي.

په لرغون پیژندنه کې د پرونیــوټولنو د خلکو دکار پر مادي وسایلو څیړنه کیږي او له دغه لارې د دوی ژوند د سطح مدارج ټاکي، خو په (اتنوګرافي) کې ددغو خلکو دکلتوري مناسباتو د څرنګوالي په باب څیړ نې کیږي.

ا

دخلك پیژندنی (انتوگرافی) ودغی‌برخی ته چی د پرونیو خلکو د مادی او معنوی کلتور پر مسایلو څیړ نه‌کوی. تاریخی‌خلك پیژندنه (تاریخی انتو گرافی) ویل کیږی.

کومه موضوع چی زه یی‌په لاندی‌کرښو کی تر څیړ نی لاندی نیسم هغه دتاریخی‌خلك پیژ ندنی په‌چوکاټ‌کی داسی‌کاردی چی زیاتره پرتاریخی فاکتونو اتکا شویده.

دناصر خسرو د علمی سیمینار دتدویر کمیتی ماته وظیفه راکړیـــده چی ددغه نامتو پوه په آثارو کـــــی‌داتنو گرافیکی‌مطا لعاتو له‌نظره‌لیکنه ورته وکړم او دا لیکنه هم باید دیوی‌مقالی تر سطح زیاته نه وی. دا کار چی څومره جالب دی، نو یو څـــه‌سختی هم لری اولومړی ستونزه‌یی داده چی دغسی یوه پراخه څیړ نه‌چی‌دموضوع پر ټولو اړخونو فـــوکس اچول شوی‌وی دیوی‌مقالی ترحوصلی‌وزی، خو سره له دی زه به کوښښ کړم چی دمو ضوع په ار تباط هغه‌غټ ټکی چی د جدی بحث ا یجا ب کوی د عمده شاخصونو په توگـــه‌راوټاکم او بیایی تر څیړ نی لا ندی ونیسم.

ددغی تاریخی خلك پیژ ندنی په‌کار کی به زه دخلك پیژ ندنی دبیلو بیلو څانگو یعنی کلتوری خلك پیژ ندنی ،اقتصادی خلك پیژ ندنی، مذهبی خلك پیژ ندنی، اتنیکی جوړښتونواودیو کل‌په توگه دمادی کلتور او معنوی‌کلتور په سطح کی موضوع راوبالم .

دا جالب خود مجبوریت له مخـی‌ضیق بحث یو څه تخنیکـــــــی او فورمولیك پیچومی لری او ددی‌لپاره‌چی په عام فهمه ژبه پـر مـوضوع وږغیږم ما ترخپل توان پوری‌کوښښ کړیدی، ولی سره له هغه‌کومه خاصه ترمینو لوجی چی دبحث په جریـان‌کی یی د تعریفاتو او تعبیراتوتشریح ممکن نه وی هغه به دمقالی دپای په‌توضیحاتو کی تشریح کړم او کــه لوستونکو ته ددی ضرورت پیښ وچی‌دبحث موضوعات په‌لازمه پراختیا پسی تعقیب کړی نو کولای شی‌هنوماخذونو ته مراجعه وکړی چـــی د همدغی مقالی په پای‌کی معر فـــی‌کیږی .

ددی بحث له پیل څخه پخواد څوټکو روښانول په کاردی او دغه لنـډ توضیحات به زموږ د بحث مو ضوع‌ته دمدخل حیثیت ولری.

لومړی : لکه تر مخه چې مې عذروړاندی کړچې داخبره نه باید د یوی مقالې له حوصلې څخه نه ووزی نوددغه لوی سړی یعنی حکیم ناصربـن خسرو قبادیانی (۱) مروزی بلخی‌په‌تولو آثارو کی څیړنه سخت پراخ کار دی او نوځکه مادده یوعمده اثرچی‌دتاریخی خلك پیژندنی له پـاره ډیر او په زړه پوری مناسبت لری راانتخاب کړ او دا اثر دده سفر نا مه ده (۲). که څه هم ددغه نامتو پوه په‌نورو آثاروکی هم‌ددغی ټاکلی څیړ نی له پاره مواد سته ولی هغه څه چی‌دده‌په سفرنامه کی ثبت شویدی هغه‌هم دومره دی چی که دعلمی متودولوجی‌په سطح کی مفصل کار پروســـی نودیو ځانګړی کتاب څخه به کـــم نشی .

دوهم : څرنګه چې دغه نامتو پوه‌نهه پیړی وړاندی یعنی په منځنیـو پیړیو کی داسلام دنړی یو ستـــرمفکرو او د هغی ورځی داسلامی‌تمدن په سترو مرکزونو کی ګرځیدلی اودولسونو د مادی او معنوی کلـــتور ځانګړتیاوی یی لیدلی اوبیایی ثبـت کړیدی نوموږ ته دتاریخ په هغه‌ټاکلی مقطع کی داسلام دنړی د تمدن په‌باب‌ډیر څه په لاس راکوی او کولای شو هغو پړمخ دتاریخی خلك پیژندنی‌په ساحه کی هغه تاریخی فا کتو نه او فاکتورونه وپیژنو چی په منځنیوپیړیوکی د منځنی ختیځ دخلکو لـه تمدن سره اړیکی لری .

دریم : دتاریخی خلك پیژندنـــی(اتنوګرافی) په ساحه کی د ناصر د سفرنامی پر موادو کار د جغرافیایی‌ابعادو په سطح کی موږ د یوی سیمی یا یوه کلتور سره مخامخ نه‌یوبلکی((... دهند له ملتان او دافغانـــی بدخشان څخه تر قیروان او سودان‌پوری ودارمینی (ارمنستان) اوکوچنی آسیا څخه تر بحرین، لحسا اوقطیف‌پوری .)) (۳) باید دبیلوبیلوولسونو اودهغو دبیلو بیلو کلتورونو اود هغودبنسټونو د تشکل، بدلون اوتکامل قضایا تر څیړنی لاندی ونیسو . دلته‌بیا باید په معذرت یادونه وکړم چـی دمقالی داوږدوالی د مخ نیوی په‌خاطرزه دمسایلو له کلی اړخونو ســـره تماس نیسم او هغه کلی ټکی چـی دشاخصونو حیثیت‌لری هم هغه به زما ترڅیړنی لاندی راځی.

څلورم : دیوی غلط فهمی دازالی‌په خاطر ځان مجبور ګڼم چی زما د کار د تخنیکی چوکاټ په برخه‌کی یوه‌لنډه توضیح دلته ورکړم : ((لویدیځ

اروپایی څیړونکي داتنو ګرافي دکارساحه توصیفي او داتنولوجي د کار ساحه تیوریکي ټاکي، خو په‌شوروي‌اتحاد کې (ددغي څانګي پوهان) د اتنوګرافي په اصطلاح کې تو صیفي(تشریحي) او تیوریکي (چي زیاتره مقایسوي کار ورسره کوي) د واړي‌برخي شاملوي))(٤). البته بایدووایم چي ماهم په خپل دغه ټاکلي کار کې‌همدغه وروستي متو د مراعات کړيدي.

اوس به اصلي بحث ته‌داخل شو:

(۱) په سفر نامه‌کي دناصرخسرودعصر د مادي او معنوي کلتور د انعکاس غبرګي :

ناصر خسرو په اووکالو ګرځیدلوسره د منځني او لویدیځي آسیا او شمالي افریقا پر هغو سیمو نظر ځغلولي دي چي د منځنیو پیړیو د اسلامي تمدن ډیر ستر مرکزونه وواوپه سیاسي لحا ظ د غزنوي، سلجوقي، عباسي او فاطمي‌امپراتوریوحاکمیت پر چلیدی. په همدي تو ګه پر دغو سیمو د معنوي کلتور په‌ساحه‌کي په مذهبي لحا ظ د اسلام، هندویزم، مسیحیت، یهودیت اوځینواولینو اساطیري کیشونو نفوذ خپورو. ناصر وایي چي ده په دغه‌پراخه ساحه کي ددووزرو، دري‌سوه اوشلو فرسنګو په فاصله کي (٥)ددغو سیمو دخلکو دمادي او معنو ی کلتورونو ننداري کړي دي.

ده خپل سفر له بلخ څخه پیل کړي او دمروي پر لار د هغي ورځي دنړي یوي مهمي برخي ته داخل‌شوي‌اودخپل سفر په مسیرکي تربیلوبیلو سیمو راتیر شوي او بیا دمروالروداو فاریاب له لاري بیرته بلخ ته رارسیدلي دي او په دغه سفرکي یې‌دالاندي ښارونه لیدلي دي :

((مرو، بیخ دیه، جوز جان ،شبورغان ، فاریاب، مروالرود ، سرخس، نیشا پور، قومس، دامغان،سمنان،ری، قزوین، خرزویل،سراب، تبریز، مرند، خوی، وان ، وسطان،اخلاط ، بطلیس، ارزن، میافارقین، امد، حران، سروج، مینج، حلب،شرمین، معرفت النعمان، حمات ، عرقه، طرابلس، طرابرزن، جبیل ،بیروت، صیدا، صور، عکه، حیفا ، قیساریه، رمله، بیت المقدس، مکه ،مدینه، قلزم، جاد، قاهره، سکندریه، عسقلان، تنیس، قیروان، اسیوط ،قوص، اسوان، جده، طایف، یمامه،

بصره، ابله، عبادان، مهرویان، ارجان، اصفهان، نایین ، طبس، تـــون، قاین .)) (٦)

داپه منځنیو پیړیو کی د هغــونښارونو نومونه دی چی نن دافغا ـ نستان ، دشوروی اتحاد دآسیایـی‌جمهوریتونو، ایران، عراق، سوریې، ترکیې، لبنان، اردن، فلسطیـــن، اسرائیلو ، سعودی عر بستان، یمن دخلیج عربی د ځینو شیخی سیمو ،مصر، سودان او لیبیا په سیا سی حدودوکی شامل او واقع دی.

دناصر عصر د سیاسی بد لونونوله پلوه په اسلامی نړی کی دیوشمیر لویو پیښو او د سیاسی قدرتونو دانتقالاتو عصر و او دغو جریاناتو دده په روحیه کی د ماجرا جویی عنصرته‌وده ورکړه او ددغی ادعا د ثبوت له پاره کولای شو دده په ژوند کـی دعینی او ذهنی پلوه دده د عمل دوی لاری دیوه قانع کوونکی د لیل پـــه‌توگه راوړو.

اول : اووه کاله دنړی پر یـــوه‌پراخه برخه دیو ډیر سخت ، سترړی اوماجرا جویانه سفر تحمل.

دوهم : په مذهبی سطح کـــی داسمعیلی طریقی انتخاب چی دپیروانو ځخه یی په انقلابی روحیه تر ځـان‌تیریدنه غوښتله.

کوم سیاسی انتقالات چی ما یی‌پورته یادونه وکړه او ویلای شو چی بیله شکه یی دناصر د عصـــر پرمادی اومعنوی کلتوراغیزی غورځولی دی، دوی ډیری غټی پیښی یی‌دادی:

اول : ((د (۱۰٤۰) میلادی پـــه‌حدودو کی دسلجوقی طغرل (۷) لـه خواچی په دندانقان Dundangan په سیمه‌کی د غزنوی مسعود لښکرو ته ماتی ورکول شوه بیانو دابد لـه‌پاره پرخراسان د غزنوی د ربار نفوذ پای ته ورسید .)) (۸) او هغه‌فشارچی د غزنویانو له خوا داسمعیلیـــه او قرامطه مذاهبو پر پیروانو پروت‌و نسبتا سبك شو .

دوهم : ((د ۱۰۵۵ میلادی پـــه‌حدودو کی دمرکزی آسیا ځخــه د سلجوقی امپراطوری نفوذد عربـــوعباسی امپراطوری وربړدول او پـــه همدغه کال سلجوقی طغرل بغـــدادونیو)) (۹). او په دی توگه د سیمی

په اقتصادي او فرهنگي سطح کي دنفوذ په پخوانيو ساحو کي لــو ي بدلون منځ ته راغي.

ددغو سترو حوادثو د جريان پهوخت‌کي چي ددغو ټولنوپه‌گيډه‌کي‌يي جنين پختوب ته رسيدلي اودزيږيدلوعمليه يي جاري وه ناصر موږ ته‌دحال او احوال انځورونه وړاندي کوي چي‌دهغو په څيرنه نوموږ که په مکملــه توگه نه‌وي‌ولي په اتنوگرافيکه ساحه‌کي د وضع يوعلمي او منطقي يعنــي علماً قانع کوونکي پروفيل ايستلي‌شو .

په لومړي سرکي د سلجو قيانــوټولنه يوه تقريبابدوي اوکوچي ټولنه وه چي دقبيلوي دموکراسي ترروحيي‌لاندي چليده او دمادي او معنــــو ي کلتور عمده ارکانويي د ښاري‌کلتورسره تضاد درلود .

بارتولد دابن اثيرپه حواله وايــي‌چي : ((دسلجوقيانو په نظر کــــي اتوکراسي يوه ا جنبي (بيگــــانه)نظريه وه)) (١٠). خو کله چي‌دنړي دهغه وخت پرمدني مرکزونو يـــي‌تسلط وموند نو پراولني کلتــــوري وروستني کلتور نفوذ پيدا کړ.

ددغو کلتوري جريانونو او ستروااو ښتنو مناظر نوموږ د ناصرخسرو په سفر نامه کي ډير ځلاند ليــداي‌شو. ناصر د پر طنطنه دربارونـــو څخه تربدوي کليو پوري د هغـــي‌ورځي دخلکو دژوند انځورونه ليکي، دهغوي دعرف عاداتو، عقايدو، دکاردوسايلو، کاليو خوراکونو اوپه ژوند پوري مربوط د ټولو شئونو په با بڼغيزي او ددغو ټولنو د طبقاتي او قشري جوړ ښتونو او په ډيروموادوکي دهغوي دبدلونونو په پروسه‌کي دعواملو کليي هم تر غور لانـــدي‌نيسي.

کله چي موږ نن دده سفر نامــه‌گورو نوپه ځرده داحکم کولای شو چي داسړي دخپل عصر يو ستـــراستعداد دی چي ديوبا صلاحيتــــه مورخ، ايديالوجيست ، اتنوگرافــر،اتنو لو جيست او ټو لنيو پــه‌توگه‌د بيلو بيلو ټولنو پر بشري منا سباتونظر څغلوي، مسايل تحليـــوی ا و منطقي نتيجي ورڅخه راباسي.

داچي ناصر خسرو د سلجوقــي‌حکمران جغري بيك داود بن ميکايل (١١) په دربار کي خپل معتبرمنصب‌يعني (دديواني) منصب خوشي کوي او د منځنيو پيړيو د مدني نـــړي‌مرکزونو ته دسفر مخه نيسي يوازي

ذوقي مسئله نه ده بلکې د عصر دحوادثو جبر هغه په دې محکوم وی چې سر گردانیو ته مخه کړي. پردغوحوادثو یوه لنډه رڼا باید واچوو څو داصلي موضوع د څیړنی له پاره دمسایلو دمنشا سره آشنا شو.

لکه چې پورته یوځه تو ضیح ورکول شوه د ناصر عصر په هر اړخیزه توگه د یوشمیر امپراتوریوترمنځ دسختو رقابتونو عصر دی. دناصر دژوند لەزمانی څخه ((تقریبادیوی پیړی ترمخه عباسي دربار د سقوط دوره پیل کړی وه او پهشمالي افریقا کې د مصر فاطمي امراپه قدرت راغلي وو)) (۱۲). پەهمدی توگه دعباسي امپراتوری ختیځ ته غزنوی امپراتوری هم‌دخپلوطنطنو ورځې پای ته رسولي وی او سلجوقي امپراتوری د عروج په حال کې وه.

دناصر د عصر څخه تقریبا یوەنیمه پیړی پخوا د عباسي د وبار پر ضد دبابك خرم دین (۱۳) اود علی‌بن محمد بن عبدالرحیم (۱٤) په پیشوایی د زنگیانو جنبشونو پەپرگنو کې حرکت راوستلی و او د مرئیتوب او فیوډالیزم فشار دولسونو دبدن شومه ورایستله.

په مذهبی سطح کې قرمطي گری(۱۵) او اسمعیل گری (١٦) د یو اپوزیسیون په شکل د عصر ددرباری‌اقتدار په جبهه کې د مسلط رسمي منهب پر ضد چې ارتودوکسی شکل‌یې غوره کړی و هم یو جنبش و چې دحمایت اصلي مرجع یې په مصر کې‌فاطمي (۱۷) دربار و او د نفوذساحه یې په ټول منځنی ختیځ کې حتی‌ترمرکزی آسیا پوری را پراخه شوی و.

د غزنوی، خراساني او ماوراالنهرپه درباری کړیو کې داسمعیلی‌گری او قرمطي گری په اتهام د دربارونومخالفین شکنجه کیدل او حتی اعدامیدل ((دغه اتهام حتی پر ابن سینا هم وارد شوی و)) (۱۸). ((په ۱۰٤٤ میلادی کې (دناصرخسرودسفر دپیل په حدودو کې) د فاطمیه طریقي مبلغینو په ماوروالنهر کې ډیرکوښښ وکړچې خلك د مصردخلیفه مستنظره فاطمي خوآته واړوی خو دقراخانیانو حکومت هغو ته امان ورنه کړ اودهغی جملې څخه بغراخان‌هارون قراخانی امر صادر کړ چې په بخاراکې ټول فاطمیان تر تیغ تیر کړی)) (۱۹).

دغه حواد ث ددی باعث شول چی‌ناصر خسرو د هغی ورځی نــړی وګوری او علما او عملا په ځان کی‌دفکری رهبری صلاحیت کمال تــه ورسوی.

اسمعیلی مذهب ته دده تما یـــل‌مخ‌کی تردی چی دده مذهبی احساس په حرکت راولی دده سیاسی نړ ی‌لیدیی قوی کړ ، ځکه اسمعیلی‌مذهب دیوسیاسی ګوند حیثیت غوره کړی‌واوپه دغه ساحه کی یی ستراتیجــی وتاکتیك د یو سیاسی ساز مان په‌ډول و. غړویی حق العضویت تادیه کاوه، د غړیتوب عناوین یی درفیقانویالاحقانو یا فدایانو په نامه‌یادیدل جلسی یی کولی اوپه اصطـــلاح د:ترمځکی لاندی (انډر ګروند)فعالیت له‌پاره یی فراموش خــا نی فــعالــی‌کړی وی. دغه جریان په سرا سری توګه انقلابی خصلت درلود او قیام‌بالسیف یی شعارو .

په دغسی شرایطو او له دغســی‌نړی لید سره ناصر خسرو اووه‌کاله هغه پر مشقه سفرپای ته ورساوه چی‌دلیدنو کتنو په بیان کی یی دتاریخی اتنوګرافی په رابطه موږدیوه لنډبحث‌له پاره پرلاندی شاخصونو مختصره څیړ نه کوو .

(۲) دکلتوری اتنو ګرافی له‌نظره‌دسفرنامی پرشاخص موادولنډبحث :

په کلتوری خلك پیژندنه ((اتنو ګرافی) کی چی زموږ درواني‌څیړ نی سره اړه ورکوودمرئیانو اومرئیتوب‌مساله ده . ناصر خسرو په خپلــه سفر نامه کی د نوبی دمرئیانویادونه‌داسی کوی :

((... بازرګان آنجا (به نوبـــه)روندو مهره وشانه وپسند برند، واز آنجا برده اورند. وبه مصر، برده‌یانوبی باشد یارومی)) (۲۰) .

دنوبی (نوبه) موقعیت داسی‌ښیی:((چون کشتی به شهر اسوان رسد از آنجا بر نګذرد، چه آب از دره‌ای‌تنګ بیرون می آید وتیز می رود . وازآن بالاتر، سوی جنوب ولایـت‌نوبه است، وپادشاه آن زمین دیګر است ومردم آنجا سیا هپوست‌باشندودین ایشان ترسایی باشد.)) (۲۱)

دانوبه نو هغه ځای دی چـــی دناصر تر عصر زر کاله پخوا هـــم مریان له هغه ځایه راوستل کید ل‌به روم کی دمرئیتوب پر ضد د ستر تاریخی قیام قهرمان‌سپارتاکوس(۲۲)هم په دغه نوبی یانوبه کی په‌خدمت

گمارل شوی و اوبیا ((رومی سوداگرباليا توس د مصر په تب کی (چی نوبی ته نژدی سیمه ده) رانولـــیو.)) (۲۳)

دغه نوبه دمرئیانو د عر ضـــیو عمده مارکیټ و، ناصر خسرو د مریانو د لاس ته راوستلو دطریقیپه باب هم په زړه پوری معلو ما ت وړاندی کوی، دی چی د عیذاب دښارلیدنه کوی او دهغه مو قعیتداسوان لویدیځ ته تر یوی لویی بیدیاخواته‌ښیی وایی چی هلته دبجاویانو پـــه نامه یو ډول خلك استوگنه لری چی:((ایشان مردمانی اند که هیچ دین و کیش ندارند و به هیچ پیغمبـــر وپیشوا ایمان نیاورده اند)) (۲٤) .

ددغو بجاویانو په باب وایی چی:((مردم بدنباشند ودزدی و غـــارت نکند)) (۲٥). له همدغو خلکو څخه‌په فجیعانه طریقه مریان نیول کیږی. دلته بیاهم ناصر خســرو د دوی دنیولو د طریقی په‌باب لیکی :

((... و مسلمانان وغیرهم کودکان ایشان بدزدند وبه شهر های اسلام برند وبفروشند.)) (۲٦) .

کوم مریان چی له دغه ځایه‌نیول کیدل بیا ((مناخ یا قاهری تـــــه راوستل کیدل، هلته موظف‌ښوونکی‌وچی دغومریانو ته‌به یی داس‌سپرلی، دتورو جنگ او نورفنون ورښودل اوبیابه یی بغداد ته لیږل او هلته به (دمریانو د عرضی لوی مارکیـــټ)شارع داروالرقیق ته دخرڅلاو له‌پاره وړاندی کیدل)) (۲۷).

د مریانو کوم قیا م چی تر ناصرخسرو پخوا د خلافت ددربار پر ضد پورته شوی و اودزنگیانودجنبش‌په‌نامه یا دیږی او عربانو د زنج‌په‌نامه ثبت کړ یدی د کلمی‌د مفهوم‌په‌لحا ظ‌دا حقیقت څرگندو ی‌چی دا مر یا ن که څه هم د محلی مریانو سره‌دجنس‌په لحا ظ تر خاص تر کیب‌لا نـد ی راغلی وو یعنی نه درنگ او نه دمحل‌په لحا ظ د شمال ختیځی افر یقـی زنگیا نو ته ورته وه ولی په نا مـه‌کی یی د زنگی تو ب مفهوم داښیی چی د هغو زنگیانو څخه بیگا نه نه‌وه‌چی دافریقی څخه داسلامی خلا فـت په مارکیټونو کی تر خر څولـــو اورنیولو لاند ی راغلی وه .

که څه هم د مرئیتوب هغه مر حله‌چی د برده گی فر ماسیو ن پربنا و پای ته رسیدلی وه او د منځنیوپیړ یوداسلامی خلافت په سا حه‌کی‌فیوډا ـ لیزم په خپل قوت حکمفـر ما وو ،ولی د خلافت د جگړو او فتو حا تو

په اثر مرئیتوب د یو زاړ ه اومنسوخ نظا م د بقایاوو په تو گه بیا رو نق وموند ، سمرقند په ختیځ کی اومنا ځ یاقاهره په لویدیځ کی د(مریانو)د تدارك او صدور دوی غټی پایگاو ی وی . دسمرقند څخه چینی او تر کی مریا ن او دقاهره ی څخه رو مـــی ، زنگی او صقلبی مریا نو د منځنی ختیځ ټولو ښارونو بالخصوص بغدا د تـه استول کیدل »پ (۲۸).

ناصر خسرو د سیمی د یوردا ك اوسیدونکی په توگه د سمر قند له تجارتی مارکیټ سره آشنـــــا او دلویدیځ د مارکیټ یعنی منا ځ یـــــا قاهری په با ب معلو ما ت لری اوحتی هغه منبع هم ښیی چی د غه د قاهری مارکیټ ته دغه انسانی متاع عرضـه کیږی .

دناصر خسرو په سفر نامه کی ډیر جالب ټکی دادی چی په دغه وخت کی مساجد چی داسلامی عبا دا تـواجتماعی مرکز ونه دی په خصو صی ملکیت کی وا قع دی او د خرڅو لواو رانیو لو په معرض کی وا قـــع کیږی . ددغه مطلب په باب ناصـــــر داسی لیکی :«و به روزگار حاکم به امر الله ــ که جداین سلطا ن بـو دفرزندان ابن طولون بیامده اندواین مسجد رابه سی هزار دینار مغربی به حاکم بامرالله فرو ختند . وبعداز مدتی دیگر ، بیا مده اندومناره ای که درین مسجد ست به کندن گرفته حاکم فرستاده است که شما مسجـد رابه من فروخته اید چگونه میکنید؟ گفته اند: ما مناره رانه فروخته ایم، پنج هزار دینار به ایشان داده است ومناره را هم بخرید .»(۲۹)

دسفر نامی په بل ځای کی هـــم ددغسی خرڅولو او رانیو لو په باب معلو مات وړاند ی کوی :

« ... و آن حاکم از فرزندان عمروعاص (مسجد)بخرید ، که نز دیك او رفته بودند (ورثه عاص)وگفتنـد ما محتا جیم و در ویش این مسجد پدر ماکرده است اگر سلطا ن اجازت دهد بکنیم وسنگ و خشت آن بفر ـ وشیم پس حاکم صد هزار دینار بـه ایشان داد و آن رابخرید و همه اهل مصر رابر این گواه کرد »(۳۰).

ناصر خسرو د عربو پر ملکونو د څپلو گر ځیدونو په برخه کی ځینی داسی مسایلو ته هم اشاری کوی چی هغه د قبیلوی ټولنی د نظا م په نظم

کي با يد مرا عا ت شي او که‌سـرغړونه ورځخه وشي نو سرو مـال دوا ړ ه له خطر سره مخا مخ کيږي.

مثلا دی د طايف (۳۱) په سيمه‌کي د (خفير) يا (قلاوز) دروا چيادونه کوي چي د هغه معا د لد پښتنو په‌قبيلوی ټولنه کي (بدرگه) ده . په دغسي يوه قبيلوی سيمه کي چـــي‌تر کله د مسافر سره بدر گه(۳۲)نه وی هغه په هره‌شيبه کي د خطر سره‌مخا مخ کيږي .

ناصر د خپل دغه سفر په دورا ن‌کي دغي مسلي ته داسي اشاره‌کوی «... پانزده روز آنجا بماندم خفير نبود که مارا بگذراند. وعـرب آن موضع ، هر قومی راحدی باشدکه‌علفخوار (علفچر) ايشان بو دو کسي بيگانه در آنجا نتوان ، شـدن، که‌هر که رابی خفير يابند بگيرنـد و وبرهنه کنند ، پس از از هرقومی‌خفيری باشد تا از آن حد بتوا ن گذشت و خفيربدرقه باشد .وقلا وزنيز گو يند . اتفاقاً سرور ا ن اعرا ب، که در راه ما بودندوايشان‌رابني سوا د مي گفتند به جزع‌آمد وما او را خفير گرفتيم » (۳۳).

هغي ډيري په زړه پوری مسالي‌ته چي ناصرښه متو جه دی او مو ږ کولای شو د کلتوری خلك پيژ ندني(اتنو گرافی)په‌بر خه کي‌د منځنيو پيړيو داسلام په جها ن کي څيړ نه‌پرو کړو دکرني‌او اوبو لگولو(۳٤) دځانگړو سيستمونو څرنگه وا لـی‌دی .

ناصر داوبو لگولو په برخه کي‌درودی او کاريزی سيستم په با ب معلو مات ورکوی ، د خراسا ن‌پـــه‌لويد يځو سر حدو کي دتوان پـــه سيمه کي ديوه کاريز بيان‌کوی‌چي سرځايی‌اووسوه‌گزه‌ژوروواوترځلور فرسنگه پوری يی او به رسيد لی ،ويل کيده چي دا د کيخسرو په ا مر جوړ شوی و . (۳۵).

په همد ی تو گه په‌پورتني مصرکي‌د نيل څخه داوبو داستفا د ی د تنظيم په‌باب زغيږی او وايی چي‌دنيل‌څخه ويالي‌ايستل‌شو يدی اوپه ځينو بر خو کي په سلو ا غواو به راايستل‌کيږي . او پرمځکو لگول‌کيږی‌وايی: ترکله چي په‌نيل کي اوبه‌تر۱۸گزوکښته وی سلطا ن‌له ځمکه څخه‌خراج نه ا خلي . ناصر ليکي : چي دنيـل‌اوبه ځلويښت ورځي پورته و ی ، ځلويښت ورځي ولاړی‌وی‌اوځلويښت‌ورځي وروسته کښته کيږی او پدغه

وخت کی داوبو لاند ی مځکه چی لای‌نیولی وی د کرنی له‌پاره‌تیا رین ی.
او پر دغه ځمکه‌ډیر ښه حا صلات‌په‌لاس راځی . (۳٦).

ناصر په مصر کی د یو ځا ص‌ډول‌باغدار ی ځخه هم‌زغیږی او هغه داده چی خلك لوی لوی تغاری د کورو پربامونو ایږ د ی او به هغه‌کی ونـــی ایږ د ی او با مونه یی لکه باغو نــه‌داسی دی . په دغوونو کی نارنــج ترنج (ستروس با ب) میوی ونــــی‌شا ملی د ی .

دمثال په توگه دابو سعیدبهوددکور په بام دری سوه سپینو زرو تغاری ایښو دل شوی وی چی په‌هغوکی مثمری ونی ورلای وی (۳۷).

ناصر دخپل‌سفر په اوږدو کی دنړ ی د هغی ورځی د و لسونــــو د ژوندانه بیل بیل ا ړ خونه تر غوراوکتنی لاند ی نیولی د ی . په منځنیو پیړ یو کی د ماورا لنهر او خراسا نځخه بیا دافریقی تر قیروا ن پو ری د ښارونو د جوړښتونو د هغودجنگی‌کلاگانو او په‌د غو ښارونو کی‌دخلکو د کورونو او مختلفو بناو چــه با ب‌زغیږی حتی د هغو په جو ړ ښت کی دکارشوی‌مسالو په باب هم‌معلو مات‌ورکوی او دده دبیان دغه بر خــه د کلتوری پیژندنی د ځیر نی له پار ه‌په زړه پوری مواد شمیرل کیږی.

مثلا (آمد) د ښار په باب لیکی: ((... بنیاد شهر برسنگی یك لخت نهاده و طول شهر به مساحت‌دوهزارگا م باشد ، و عرض هم چندین‌وگرد او سوری کشیده‌است‌از سنگ سیاه‌که خشت ها بریده است از صدمنی تایك هزار منی و پیش روی ایــن‌سنگها چنا ن به یکد یگر پیوستـــه است که هیچ گل و گچ در میا ن‌آن‌نیست ، بالایی د یواربیست ارش ار تفاع دارد و پسهای دیــوار ده‌ارش به هر صد گز بر جی سا ختـه که نیمه دایره آن هشتاد گز باشــد.الخ)) (۳۸).

د حلب د ښار په‌با ب لیـــکی :((حلب نهر نیکو د ید م ، باره‌عظیم دارد ، ار تفاعش بیست و پنج ارش‌قیاس کرد م و قلعه‌عظیم‌همه برسنگ نهاده ،به قیاس چند بلخ باشد ،همه‌ابا دا ن وبنا هابر سر هم نهاده وآن شهر باجگاه است میا ن بلا د شا م‌ورو م و د یاردیگر و مصروعرا ق... چهار دروازه دار د با ب الیهود، باب‌الجنان ، باب ال له‌وبا ب انطا کیه . (۳۹).)) (٤٠).

د مصر په باب لیکی : ((... وچون از دور شهرمصر را نگاه کندپندارد کو هی است و جای هست که خا نه ها چهار ده طبقه ا ز بالای یك د یگر است وجای خانه های هفت طبقه...))(٤١).

د قاهری د ښار په باب لیکی ((...ان سراها (در قاهره) چنان بو داز پاکیز گی و لطا فت که گو یـــی ازجواهر ساخته اند نه ازگـــچ آجری ـ سنگ، سرایها ی قا هره جدا جدانها ده است ، چنانچه درخت وعمارت هیچ افریده بر د یوار ی غیری نباشدو هر که خوا هد ـ هر که بایدش خانه خود باز تواند شکافت و عمار ت کرد که هیچ مضرتی به دیگر ی نرسد)) .(٤٢)

ناصر د ننني دقیق اتنو گرا فر په توګه په هغو ولسونو کی چی دی ورځخه تیریږی د هغو د ژوند هره بر خه په دقیقه تو گه تر نظر لاندی نیســی ، د دغو و لسو نو د خلکو کالی(لبا س)،د هغو د خوراکونو او د هغودصنایعو په باب ډیری خبری کوی .

د مثال په توګه د کلالی صنعت چی د یوی ټاکلی کلتوری مرحلی (٤٣)د عمده شاخص حیثیت لری ، په مصر کی ناصر هغه د کمال په حالت کـــی داسی وینی : ((... وبه مصرسفالینه سازند از همه نوع، چنا ن لطیف و شفا ف که دست چو ن بر بیرو ن نهنداز اندرو ن بتوا ن دید ،از کاسه وقدح وطبق وغیره ، ورنگ کنند آن چنا ن رنگ بوقلمون را ماند ـ چنانکه ازهر جهتی که بدار ی (نگاه کنید) رنگ د یگر نماید)) .(٤٤).

(۳) داقتصا د ی اتنو گرا فـــی په ساحه کی د سفر نامی د مـــوادو ارزښت :

دناصر په سفر نامه کی د منځنیو پیړیو دا قتصا د ی مناسباتو په برخه کی ډ یره وافره مواد پراته د ی چی دا قتصا د ی خلك پیژندنی (اتنو ـ گرافی) په چوکاټ کی ډیری دقیقی څیړ نی بر کیدای شی. دی دهغه وخت د مارکیټونو او په هغو کی دتجارتی ا متعو او د هغو د قیمتو او په عین ز مان کی د معاملاتو په ارتباط راکړی ورکړی د معیاری ا جنا ســو مشخصات او خصو صیا ت په دقیقه توګه بیانوی .

مثلا د عربستان د لحسا په ښارکی دراکړی ورکړی کرنشی سر ب دی، او داسی لیکی : ((و در آن شهرخریدو فروخت و دادوستد به سرب

میکردند . وسرب در زنبیلها بو د ،در هر زنبیلی شش هزار درمسنگ چون معا مله کر دندی زنبیل شمر دندی وهمچنان بر گر فتندی و آن نقد کشی از آن بیرو ن نبر د ی)).(٤٥).

ولی د نیشا پور په با ب چـــی‌د خر ما د تجار ت په رابطه ږغیږی بیاوایی : ((... و معا مله ایشان به‌زرنیشا پوری بو ده)). (٤٦).

دا قتصا د ی خلك پیژ ندنـــــی(اتنو گرافی) یوبا صلاحیته‌ځیرونکی د مارکیټ له دغو دو معیاری شبکـو(کرنسی) څخه چی د تجار تی‌معا ـ ملاتو موازنی برا بر یږی کو لای‌شی‌ددغو ټولنو د ټاکلو تاریخی‌فور ما ـ سیونی مدار جو خصو صیا ت رابرسیره کړی.

ناصر د ښارونو په مارکیټونوکی‌د عرضی پر بیلو بیلو ا قلا مو پـــه تفصیل سره ږغیږی چی زه د هغـوټولو د یا دونی او ځیړ نی له پار ه فرصت نه لرم‌صرف یوازی‌دلحساپه‌بازار کی به دده د مشا هداتـو یوه لنډه بر خه‌راواخلم چـی لیکـــــی :((و در شهرلحسا گوشت همـــه حیوانا ت فروشند، چون گر بـه وسگ و خرو گاو و گوسفند وغیره ، وهر چه فروشند سر و پوست آ ن‌حیوان نزدیك گوشتش نهاده‌باشد تا خر یدار داند که چه میخرد . وآنجا سگ رافر به کنند همچـــو ن گوسفند معلوف، تا ازفربهی چنان‌شو د که رفتن‌نتوانند بعد از آن‌می کشند و می خورند .) .(٤٧).

ناصر د ځمکی د ملکیت په با ب‌هم څه خبری لری ، په خاصه تو گه په سلجو قی ا مپرا توری کی د غه‌اقتصا د ی عنصر په‌یوه نوی مسیر کی دا خلیږی او هغه دادی چی‌بـار تولد هم دابن اثیر په حواله وایـی چی سلجوقیانو عسکرو ته د معا ش‌به مقابل کی مځکی ورکولی څـــــو نظا م الملك وایی چی تر د ی پخواپا دشا هانو عسکرو ته ټاکلی‌معاش تا دیه کاوه (٤٨).

په دغه‌و خت کی لویه‌سکه‌دینار اووړه سکه درهم دی چی ناصر یـــی داقتصا دی‌مسایلو په ارتباطهرځای‌یا دو ی اوسره زر (طلا)په خپـــــل ټول قوت ددغه و خت پر اقتصادخپل سیوری اچولی دی .

ناصر د هر ځای په بازارونو کی‌دشیانو د قیمتونو په‌باب هم‌ږغیږ ی

مثلا د بطلیس په ښار کی دشا تـوسل منه په یوه د ینار او په ار ز ن کی انګور دوه‌سوه منه په یوه ډینارخرڅیدل (٤٩) .

د ټوکرانو د قیمتونو په باب‌وایی‌چی د تینس په ښار کی د مصـــر د سلطان له‌پاره لنګی (دستار) اودل‌کیدی چی د یوی لنګی (دستار)قیمت څلور زره مغربی د یناره و .(٥٠).

د عامه اړتیاو وړمو ادو د منابعـواو د هغو داستخرا ج د طریقوپه‌باب هم معلو مات ورکوی مثلا وایـــی :((... میان رای وا مل کوه‌دماوند ـ است مانند کنیدی و آنرا لواسان‌گویند ، و گویند برسرا ن جاهـــی است که نوشادر از آنجا حاصل می‌شود و گویند که کبر یت نیز.مردم پوست گاو ببرند و پرنو شادر کنندواز سرکوه بغلطانند که‌به ره نتوا ن فرود آور د)). (٥١).

(٤) سفر نامه په منځنیوپیړیو کی‌داسلامی نړی داتنیکی جوړښتو نوپه باب کره معلو مات لری :

دناصر خسروپه سفر نا مه کی‌دمنځنیو پیړیو په هغه ز مانه کی چـی دالوی سړی‌پر کومو سیموګرځیدلی‌دی نو دقو مونو او قبایلو په بـا .ب هم ږغیږی چی دادخلك پیژنډ نـی(اتنو ګرافی) داتنیکی څیړ ونکو له پاره ډیر په زړه پوری مواد ګټـــل کیږی .

کله چی د (ناین ٥٢)په‌برخه‌کـی‌د هغه کوفج قوم په‌باب یا دو نی‌لری چی د هغو باب پخوانی متون‌معلومات‌ورکوی خونن یی هویت او در ك‌پوره معلوم نه‌دی .

دناصر سفر نامه‌په دی برخه‌کی‌داسی لیکی :((... واین نا حیـــــه کوفنجان داشته بودند درقدیم‌درین‌تاریخ که مارسید یم ا میر کیلگـی، از ایشان ستده بو د وونایبی از آن‌خودبه د یهی که حصارکی داردو آن رابیاده می گویند بنشا نـــده و آن‌ولایت را ضبط می کنندوراهها‌ایمن می داردو اگر کو فنجان به راه زدن‌روند سر هنگا ن به‌راه ایشان مـی فرستد و ایشان رابگیرند و مـــا ل‌بستانند و بکشند)). (٥٣).

داکوفنج یاکوفج ته‌په پخوا نیـومتونو کی کوچ هم ویل شوی اوعربی متونو د (قفس) په‌نامه قید کړیدی .دکوفج نو م اکثراً د بلو چسره‌یوځای

یادیږی . حدود العالم من المشر قالی المغرب چی د ناصر عصر تـــه نژ دی د جوجان یو جغر افیا لیکو نکی‌لیکلی دی هلته د کوفج یا دونه‌داسی کوی ((کوفج مر د مانی اند بر کو هکوفج و کوهیانند و ایشا ن هفـــت گروهند و هر گروهی را مهتریست))(٥٤).

فر دوسی په شاهنامه کی د بلوڅوسره چی د کو چ‌یادونه‌کوی هم یـی مطلب دغه کوفج دی داسی وایـی :((نشسته در آن دشت بسیار کو چ زاوعان ولاچین دکردو بلو چ)) یوبل‌شاعر کاسایی مروزی هـــم د کو چ یا دونه لری چی وایی :

((اندر ناحیت بمعد ن کــــو چ‌دزد گاه داشتند کو چ و بلوچ)) زموږ معاصر دانشمند استاد دو کتورجاوید(٥٥) په‌یوه یا ددابنت کی څو کا له وړاندی ماته لیکلی وه چـــی ((دده‌عقیده داده چی داکو چ‌به د پښتنـو کوچیان وه)) خو څرنگه چی داوغان‌کلمه فر دوسی دکرد وبلو چ په اړ خ کی راوړیده نو داسی معلو مړی چی‌دابه پښتانه کوچیا ن نه‌وه ځکه‌اوغان په ټولو متونو کی د پښتنو څخــــه‌عبارت وخو بیاهم داستاد جاویـد نظر دکا مل ردیدو نه دی بلکی علماًباید تر څیړ نی لاندی ونیول شی .

په لنډه تو گه باید ووایو چی‌دغه‌کوفنجان یاکوفیجان د هغه‌و خـــت قبایل وو چی اتنیکی منشا یی‌تراوسه‌پوره معلو مه نه ده .

ناصر د مصر په سفـــر کـــی دبجاویانو پـــه نامه د ځینو قبایلـو یادونه داسی کوی :((و از انجـــا(اسوان) در کشتی به آب نیل بـــه مصر برند . وبر دست راست این‌شهر چون روی به قبله کنند ،کوهی است ، و پس آن‌کوه بیابانی عظیـم‌وعلفخوار بسیار ، و خلقی‌بسیارند آنجا ، که ایشا ن رابجا و یا ن‌گویندو ایشان مر د مانی اندکه‌هیچ دین وکیش ندارند)). (٥٦)

دا ډیر لرغونی قبا یل دی چـــی‌په منځنیو پیړیوکی زمو ږ مسا فـر (ناصر خسرو)ورسره مخا مـــخ‌شویدی ((بجه یابجا د بنی حا م د قمایلو څخه وه چی د نیل اوســـره‌سمندرگی تر منځ سیمه کی اوسیدل ددوی داستو گنی مو قعیت د قا هری‌اوسوا ن تر منځ هم یاد شویدی)). (٥٧).

ناصر د خپلی سفر نا می په یو ه‌برخه کی د مصر د سلطا ن لښکریان د هغو دنژادی هویتونو په اعتبــارداسی معرفی کوی : ((... گروه‌گروه وفو ج‌فوج و هر قو می‌رانامی وکنیتی‌باشد، گروهی راکتا میا ن گویند : ایشان از قیروا ن در خدمت‌المعز الدین الله (٥٨) آ مده بودند ... و گروهی را با طلیا ن گوینــد مرد م‌مغرب بودند که‌پیش ازآمدن‌سلطان به‌مصر آمده بودند ... گــروهی‌رامصامده می گفتند ا یشا ن سیاهانند واز ز مین مصمود یا ن باشند ... وگروهی را مشارقه می گفتندو ایشان ترکان بو دند و عجمیان ... گروهی‌رابدو یان می گفتند مردمان حــجاز (٥٩) بودند .... گروهی‌راسراییان‌ی گفتند و پیاد کان بودنــــد .. . گروهی را زنوج‌می گفتند...وایشان‌را ازحساب‌لشکری وسپاهی‌نشمر- دند از مغرب ، و یمن و روم‌وصقلاب‌ونوبه و حبشی بودند)) .(٦٠).

په دغه متن کی (کتامیان ،باطلیان‌مصامده ، مشارقه، بدویا ن،سرائیان زنوج او صقلاب) هغه قبایل دی‌چی ناصر یی نو مونه اخیستی دی او ‌ور به‌په لاندی توگه ددوی اتنیکی‌هویت په‌باب لنډه څیړ نه وکړو .

(١) کتامیان : ((کتامه (بنو) پــه‌نسمه پیړی کی د بربر (٦١) قبا یلو څخه وه چی په المغرب کی اوسید ل‌او د مذهب په لحا ظ شیعه وه چــی دا مذهب دابو عبدالله له خوا یکــــی‌روا ج شوی وه)) .(٦٢).

٢) باطلیا ن: دغه قبایل ناصــرمغربیان بللی دی و لی زیښه یی په دقیق ډول ماپیدا نکړای شوای خــودیو حدس له مخی ویل کیدای شی چی ښایی دابه دار منی ا قوا موڅخه‌وو، ځکه شمالی افریقی په فاطمــی دورا ن کی دترکانو سره ار منیا نهم هلته رسیدلی وه ، دناصر خسرو دسفر نامی دتو ضیحاتو لیکوا ل‌مورد بطلیس (٦٣) په نا مه دار منستان یو ښار را معرفی کوی ، غالباً ددغه‌ځای خلك به وو چی مغرب ته‌پـــــه مهاجرت ورغلی وو (٦٤).

٣) مصامده (مصموده): داتوران(نیگرو) بلل شویدی خو وایی چی : ((دبربریانو څخه وه چی ځای‌مراکش‌و)) .(٦٥) .

٤) مشارقه :ترکا ن اوغیر عرب‌ووچی به عجمیانو کی شاملیږی.

۵ ـ بدو یا ن دابید یاگرځیدونکیقبایل وه (مفر دیی بدو دی)دعربو دغه قبایل په عرا ق، ختیځه سور یهاو دآسیا او افریقا په هغهبید یاوکی اوسیدل چی هغه زیاتره شگلنی وی‌دا قبایل پر خپلو قبیلوی مشرانو را ټولیدل . (٦٦).

٦ ـ سرایا ن :سره (السرة) پهجزیرة العرب کی د یمن شمال تـه غرونو لړی دهچی اوسید ونکی یی‌په دغه نا مه یادیږی . او دا هـم ددغه ځای قبایل وو (٦٧).

٧ ـ زنوج(مفر د زنج) چـــیدزنګ او زنگی سره اړه لری . دا د هغو افر یقایی تورو قبایلو څخه وه‌چی د زنگبار څخه به راوستل‌کیدل. په عجمی ژبو کی زنگی او په عر بی‌کی زنج د یوه مفهوم درلو دونکـــی وه .. (٦٨).

٨ ـصقلاب : دا هم پرسیمــــهاطلاقیزی هم بر «هغو قبایلو چـــی ددانیوب(٦٩) پر غاړو اوسیدل اوله دغه ځایه اروپاته ورتیت شول، دوی سلاویان وه (٧٠)» (٧١)عربانوصقلاب ورته ویل‌وصقا لبه هم ورتـه ویل شویدی .دا طوا یف دا روپا دختیځو بر خو او اورال ترمنځ اوـ سیدل . شمالی‌صقلا بیا ن سپیـن‌روسان او جنوبی صقلا بیان حربان (٧٢)، کر اوتیان (٧٣) ،سلواکیـان(٧٤)، بلغاریایان (٧٥) او نور و ه» (٧٦).

حدو د العالم من المشـــرق الی‌المغرب د صقلابیانو د روسانـــو د معرفی کولو په برخه کی دصقلابیانولهدو د هم معرفی کـوی وا یـــی : «نا حیتیست که مشر ق وی بجنا کست (٧٧) و جنوب وی رود او تا (٧٨) است مغرب و ی صقلا بست وشمال وی ویرانی‌شمال (٧٩) است» (٨٠).

عبدالحی گر د یزی په زین‌الاخبارکی‌ددوی په باب داسی وایـی :« و همیشه این مرد مان(روس)بغـــزوسقلاب رو نداندرکشتی و ا زسقلاـ بیان بیگرند و برده کنند و سـو ی فرزان وبلگاز برند و بفرو شنـد (٨١).

ناصر د عربی خلیج په سوا حلـوکی د یوه قوم‌سره مخا مخ کیږی رس (الرس) نو میږی او په سفر نا مه‌کی‌داسی لیکی : « و این چهار دهحصن

په دو گروه بو دند که مدام میـــان‌شان خصو مت و عداو ت بودوایشان گفتند ما از اصحا ب الرسیم که درقرآن ذکر کرده‌است تعالی وتقدس» (۸۲).

دسفر نامی دتو ضیحاتولیکو‌نکی‌دحضرت علی (ك) وجه دیوه روایت په نقل کی لیکلی دی چی د هغـــــه‌حضرت څخه پوښتنه وشوه « مو ږ داصحاب رس څخه خـبر کـــــړه امیر المومنین وویل : هغه دسلیمان بن داود (۸۳)څخه پخوا یو قوم وچی صنوبر دونی عبا د ت یی کاو ه ، هغه ونه یافت دنوح(ع) زوی دیو ی‌چینی پر غا ړ ه ایښی وه او تر هغی دباندی د مشرق خواته درس. ویاله‌بهیده »(۸٤).

ناصر د حج په سفرونو کی‌بنی‌هاشم، بنی اسود اوځینونوروقبایلو نو مونه هم ا خلی چی دابیا په‌عربوکی د قریش ارستو کراتی قبیلـی شاخونه وه .

همدا رنگه ناصر د فرانکیانوهم‌اخلی او یو ځای داسی لیکـــی : «... و آنجا لشکر تما م باسـلا ح‌مقیم باشند احتیاط را ، تافرنگ و رو م کسی قصد آن نتوا ن کرد.»(۸۵).

فرانکیا ن داروپا هغه قبایل وه‌چی د پنځمی پیړی پـه نیمایـــی کی‌یی‌پر یوشمیر قبایلو ویشــــل‌کیدل چی پر هری قبیلی یو ا میر حکم چلاوه «د فرانکیانو څخه‌شارل‌مارتل (۸٦) د ۷۱۵ څخه تـر۷٤۱ پوری د عربانو سره په جنگ کی‌فتو حات وکړل او بیا دغو قبایلود گل (فراتسی)سیمی د روم لـــــه‌قبضی‌څخه وا یستلی ددغی لړ ی‌بل لوی سړی لوی شارل (۸۷)ؤ چـی‌عربی نړی یی تهدیدو له »(۸۸).

د ناصر د سفر نا می دا بر خه‌چی په منځنیو پیړیو کی‌دارمنستان څخه تر سو دا ن پوری د قو مونواو قبایلو په برخه کی معلو ما ت ورکوی په اتنیکی لحا ظ داتنوگرافیکی څیړنو له پاره ډیر جالب مواد گڼل کیږی .

(٥) په منځنیوپیړیو کی‌داسلامی‌نړی د معنوی کلتور په باب دسفر نامی د بحث وړ مواد :

دناصر خسرو په سفر نامه کی‌د عامه عقاید و اومذهبی معتقداتو په‌بر خه کی دده معلومات په‌منځنیوپیړیو کی د یوی پرا خی سیمی د

معنوی کلتور د څیړنی له پاره یوه‌ډیره ارزښتمنه‌منبع ده .

دی داسلام ، مسیحیت ،یهودیت‌او نورو مذاهبو په باب په تفصیل رغیږی خو دیو شمیر داسی عقایدوپه‌برخه کی هم معلو مات ورکو ی چی هغه زیاتره د ټو ټکو اوانگیرنوسره ا ړه لری او دفولکلور له پلوه ډیری ژوری څیړنی پر کیدای‌شی.په دغو عقایدو کی د نو تمیـــــزم (۸۹) ، انیمزم (۹۰) او شامانیزم(۹۱) اغیزی د وراښکاری او دډیرو اولینیو ټولنو د ذهن جریانـــا ت‌منعکسوی . په ټینگ بـاور ویلای شم چی د ناصر په دغو بیانو کی‌داسی ټکی خورا ډیر دی‌چی دانسان پیژندنی په ارتباط هغو ډیروپوښتنو ته جواب پکی ویل کیدای شی‌چـی تراوسه زیاتره بی جوابه اوگنگـی‌پاته د ی. زه د مقالی داوږدوا لـی د مخ نیوی په خاطر نشم کولای‌چی‌هغه ټوله دلته ترڅیړ نی لا نـد ی ونیسم نو ځکه پر هغو ټکو ځغلند نظر اچوم چی د شاخصو نو حـکم لری . دغه شاخصونه زیاتـــــره‌اسطورة ای بڼه لری نو ځکه یـــی اهمیت زیات دی .

ناصر د صیدا (۹۲) ښار تـــه‌نږدی دیوی چینی یادونه کوی چـی (عین البقر) نو میږی او لیکـــی :«... میگو یند که آن چشمه را آدم علیه السلام ، پیدا کرده است وگاو خود را از آنجا آب داده و از آن سبب آن چشمه راعین البقر می‌گویند »(۹۳).

په دی بیان کی داچینه‌یواسطوره‌ای شکل غوره کوی او داچی‌حضرت آدم خپله غوا هلته اوبه کړیده په‌دی‌کی دا نیمزم ا ستشمام کیږی.

د یوی‌بلی دغسی چینی په با ب‌باب چی اسطوره ای شکل لـــری د حماد ښار دلیدنو په‌و خت کـــی‌یادونه کوی «داچینه هم‌په کال کی وایی دشعبان په نیمایی کی د ری‌ورځی اوبه راباسی او خلك یـــی زیارت ته ورځی »(۹٤) .

په بیت‌المقدس کی د هغی تیږی‌یادونه کوی چی پر هغه ددو گوتـو نقش پروت دی او وایی چی کلـه‌حضرت مر یمی حضرت عیســـی زیږاوه دغه و خت یی پر هغه ډیره گوتی نیولی دی ددغی ډبری زیارت هـم کیږی (۹٥) ا لبته داهم یـوه اسطوره ده .

دا صفهان پەبرخەکی هغەغروینیچیپە عا مە عقایدو کی وایی چی هغه بهرام گور (٩٦) په خپلەتورەدوه ځایەکړیدی چی دا هماسطوره ای‌بنه لری (٩٧).

په فلسطین کی د یوی‌وادی بیان‌کوی چی وایی «حضرت عمر کلـه د هغه ځایه تیریده وی ویل داد ددوزخیانو دره ده او تر اوسه لـه هغی دری څخه ددوزخیانو اوازونه‌راپورته کیږی »(٩٨).

په مصر کی د نیل داوبودپورته‌کیدو له پاره نذرونـــه او نځاوی بیانوی چی په هغو کی د زړوعقایدوځرك ایستل کیدای شی .

د حلب ښار ته نږ دی په معرەالنعمان کی وینی چی د ښارپـــر دروازه په غیر عربی لیك یوه لیکنه‌ځړیزی‌ږ ښتنه کوی چی داڅه شی دی جواب اوری :«طلسم گژ د می‌است که هرز عقرب درین شهـــر نباشد ونه باید و اگر از بیـــرون‌آورند ورها کنند بگریزدو در شهر نیاید »(١٠٠).

د ناصر سفر نا مەپەدغه برخه‌کی ډیره غنی ده ځکه‌دی پەفلسطین او عربستان کی خورا ډیر گرځیدلی پیغمبرانو زیار تونه یی کړ یدی او د هغو په باب یی دو مرەروایا تـرایو ځای کړ یدی چی په تاریخی لحا ظ د مذهبی ا تنو گرافی ژوری‌څیړنی پر کیدای شی .

(٦) په عمومی تو گه داتنوگـرافیکی څیړنو له پاره د سفرنامـــی عمده مواد :

دناصر خسرو د سفر نا مـــیپەبرخه کی زما اتنو گرافیکه څیړ نه په تاسف سره پای ته رسیږی اوتاسف هم له دی پلوه دیچی‌دمقالی حوصله اجازه نه راکوی کتەدڅیړ نی‌لەپاره دو مره بهایو موادو څخه مخ اړوم چی د هغه هره برخه دیوی‌مقالی د لیکنی ایجاب کوی . صرف په پای کی به په خو لنهو یا دونوسره ځینی ټکی یاد کړم او نور به زما دا لیکنه پای ته ورسیږی .

١ ــ ناصر د مقیاساتو اوفواصلوله پاره دهغه وخت ټاکلی‌اصطلاحات راوړی لکه ارش ، کروه ،گز ،قدم‌فرسخ (فرسنگ) او نور چی پـه مقیایسوی تو گه باید وڅیړل‌شی.

۲ ــ داوزانو پەباب هم ددەاصطلاحات ژوره خیږنه غوا ړ ی .

۳ ــ د صنایعو پەبرخه کی چیپەهره سیمه کی دی د هغی سیمی د صنایعو یادونه کوی‌پـــه ژوروخیړنو ار زی ، دی چی پەتریپولی (۱۰۱)کی د کاغذ جوړو لو صنعت‌د سمرقند له کاغذ سره مقایســه کوی جالبه خبره ده .

٤ ــ دبیلو بیلو و لسونو د حمل‌ونقل د وسایلو پەباب دده یادونی ډیری جالبی دی ، مثلا د قا هــری‌په ښار کی دخرو شخه داسی کار ا خیستل کیږی لکه په ننیـــوښارونو کی د ټکسی مو ټرانوڅخه وایی :«.... و هر جا برسر کو چەهابسیار خرا ن زینی اراستەداشته باشند که اگر کسی بر نیشنـــدواند ك کرایه دهند ، و گفتند پنجا هزار بهیمه زینی باشدکه هرروززین کرده به کرایه دهند» (۱۰۲).

٥ ــناصر چی د خپل سفر پـــەدوران کی کو م نجومی‌حسابو نـــه کوی هغه هم د خیړنی لەپاره جالب‌مو ضو عا ت دی .

٦ ــ ناصر د بیلوبیلو و لسونود جنګ او جګړی د فنونواو طریقو پەباب ږغیږی چی باید ډیری ژوری‌خیړنی پروشی .

۷ ــ د فولکلور پەبر خه کـــی دلبلا او مجنون (۱۰۳) دداستا نپه باب ږغیږی چی د فولکلور ادبیانوخیړونکی باید کارپر وکړی .

۸ ــ ناصر د بازارونو ، دکانونو ودکاندارانو پەباب او د هغـــو دعرضی د طریقو پەباب معـــلو مات‌وړاندی کوی .

۹ ــدو لسونو داخلاقو ، سلوك‌او روشونو پەباب دده یادونی دهر اړخیزی خیړنی وړ دی .

زه په دی آرزو دا خیړنه پا ی‌ته رسوم چی وڅا نخیړونکی بەپه تفصیل‌پرپورتنیو برخو خبـــــری‌وکړی.

توضیحات او مراجع

۱) قبادیان د بلخ د توابعو یوکلی‌دی ی ناصر خسر و هلته زیږیدلی دی .

۲) دناصر خسرو دسفر نامی دلیکلوتاریخ پوره معلوم‌نه‌دی‌خوداسی معلومیږی چی ناصر دخپل اووه‌کلنی‌سفر تر راگرځیدلو وروسته لیکلی وی . داسی یو نظر هم شته چی دغه‌موجوده سفرنامه به داصل کتاب یولنډیزوی .

۳)احسان‌طبری: برخی‌بررسیهای‌در باره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی‌در ایران. چاپ دوم طبع آفسیتی طبع ونشرکابل ۱۳۶۱ ص ۲۶۷ .

4— Pacas and peoples, contemparary ethnic and roelal prablems progress Moscow, 1977, P. 17.

٥) ناصر خسرو : سفرنامه ناصرخسرو، به کوشش نادر وزین پور چاپ تهران ۱۳٥٤ پیشگفتار ص‌سیزده .

٦) دسفرنامی د نقشی مخ‌کی‌پاڼه.

۷) دطغرل بیگ مکمل نوم محمدبن میکائیل بن سلجوق ملقب په رکن‌الدین و، دی دسلجوقیانولومړی‌پاچاوپه ٤٤۷ هـ.ق کی‌یی عراق ونیو او دبغداد د خلیفه لوریی واده کړه په٤٥٥ هـ.ق کی د۷۰ کالو په عمر وفات شو .

۸) بارتولد : تاریخ سیاسی واجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده (ترجمه علی محمد زهما)کابل مطبعه معارف سال ۱۳٤٤ ص ۲۳٥ .

۹) زیرنظرپروفیسورکاسمنسکی:تاریخ قرون وسطی (ترجمه مهندس صادق انصاری ومحمدباقر مومنی)چاپ تهران ۱۳٤٦ ص ٦۷ .

۱۰) تاریخ سیاسی و اجتماعی‌آسیای مرکزی (بارتولد) ص ۲٤۳ .

۱۱) مکمل نوم یی ابو سلیمان‌جغری بیگ داود بن میکائیل بن سلجوق د طغرل ورور و په ٤٥۲هـ ق‌کی وفات شویدی .

۱۲) تاریخ قرون وسطی (زیرنظر کاسیمنسکی) ص ٦٦ .

۱۳) بابك دنهمی میلادی پیړی په‌اوایلو کی دخرم دینانو په رهبری‌کی دعباسی خلافت پرضد قیام ته ادامه‌ورکړه، دی دیوشپانه زوی و اوخرم دینان دبزگرانو قیام و .

۱٤) علی بن محمدبن عبدالرحیم‌دزنگیانو د جنبش رهبرو ده تـــه صاحب الزنج هم‌ویل شویدی، زنج‌د زنگ یازنگی عربی شکل دی ، دا جنبش هم دمریانو له خوا د خلافت‌ددربار پر ضد راپورته شوی و

۱۵) داسماعیلیه مذهب یوه فرقه‌وه چی دابوذر قرمط پیروی یی کوله ((... یو اصلاحی حرکت و چی پـه‌اجتماعی ژوند کی دخلکو د طبقاتو پربرابری‌قایل‌وه د(۹) او(۱۲)پیړی‌ترمنځ یی داسماعیلیه په قیادت پـه اسلامی نړی کی انتشار پیدا کـړ . ترحرب الزنج وروسته، یی دلاندی بین النهرین‌په سیمو کی‌ډیره‌پیروی‌کېدله او دبغداد دخلیفه اوخراسان دامراو ترمنځ مخالفتونه پربنا شو ه‌دسوریی څخه‌تریمن‌پوری یی‌انقلابونه وپاڅول ــ المنجد ص ٤١٢)) پـــه‌خاصه توگه غزنوی سلطانانو په‌ډیره سختی ددغه لاری پیروان تعقیبول اوشکنجی یی ورکولی زیاتره بزگـران ددغه مذهب پیروان وه .

۱٦) دامام جعفر صـــادق د زوی‌اسمعیل په امامت قایـل پیـــروان اسمعیلیان نومیږی، امام جعفرصادق‌دوه زامن درلودل چی یویی اسمعیل اوبل یی امام موسی کاظم و، دامام‌موسی کاظم سلسله چی تر۱۲ امام پوری چی هغه محمد مهدی منتظر په‌نامه یادیږی دولس امامی شیعیان بلل کیږی او داسمعیل پیـــروان‌اسمعیلیان دی . داسمعیلیان دامامانو سلسله پرادم امام چی‌همدغه‌اسمعیل‌دی ختم بولی . څرنگه چی‌اسمعیلیان دفشار سره مخامخ وو نو د مذهـب‌تنظیم یی دیوحزب شکل غوره کړ ، پټی غونډی یی کولی، حق العضویت‌یی اخیستی او وروسته په دی هـم متهم شویدی چی تروریی هم کاوه.ددغه مذهب په پیروانو کی دو خت لوی علما شاملیدل ، پراسمعیلیا نوډیر لوی کشتارونه تیر شویـــدی . دمصر په فاطمی سلطانانو کی ځینی‌ددغه مذهب پیروان وه، ناصرخسرو هم اسمعیلی و او مصرته یی دسفریوعامل همدغه و چی هلته علماددغه مذهب په باب مطالعات وکړی .

۱۷) دمصر د خلفا و هغه ډله ده‌چی د (۹۰۹ ع) څخه تر (۱۱۷۱ ع) پوری‌یی سلطانانوحکمروایی درلوده،دوی ځانونه د حضرت محمدلـــــور فاطمة الظهراته منسوبول. داسلطنت‌په تونس کی تاسیس شو او بیایی

قاهره فتح کړه ، کله چې ناصـــرخسرو قبادیانی مصرته سفر کړی و هلته دفاطمی څخه ابوتمیم معـــد ـالمستنصر با لله (۱۱۳۵ ـ ۱۰۹٤) سلطان و .

۱۸) عبدالحی حبیبی : افغانستان‌بعد از اسلام ج اول ، جز دوم، چاپ کابل، ص ۸۷۳ .

۱۹) غلام محمد غبار : افغا نستان‌در مسیر تاریخ چاپ‌کابل، ص ۱۲۸.

۲۰) سفر نامه ناصر خسروص٤٩.

۲۱) پورتنی اثر پورتنی مخ .

۲۲) رومی‌مریی و چې دتـــریس‌یاتریسا (اوس د بلغاریا په هیوادکی واقع سیمه ده چې دیونان سره‌سرحدلری) رومیانو نیولی اوبیا د مصر نو بیاته بیول شوی او له هغه ځایه‌دروم‌دګلادیاتورانو روزنکی سود ا ګـــر رانیول و، سپارتاکوس دمریانو قیام‌رهبری کړ اوپه تاریخ کی دمرئیتوب دفورماسیون پر ضد تر ټولو مهـم‌قیام همدغه قیام دی، دی ونیول شو ا وزرګونو مریانو سره یی مړی په‌داروځړول شول .

۲۳) هوارډفاست : اسپارتا کوس(مترجم ابراهیم‌یونسی) چاپ‌افسیتی کابل ۱۳٦۲، ص ۹۳ .

۲٤) سفر نامه ۸۲ مخ .

۲۵) پورتنی اثر ۸۳ مخ .

۲٦) ایضاً ۸۳ مخ.

۲۷) احسان‌طبری، برخی‌بررسیها۱۷۳ مخ .

۲۸) پورتنی اثرپورتنی مخ .

۲۹) سفر نامه ٦۱ مخ .

۳۰) پورتنی اثر ٦۲ مخ .

۳۱) طایف په عربستان کی دکلی‌څخه ۷۱ کیلو متره فاصله لری .

۳۲) په پښتنی قبایلی سیمو کی‌که یو سړی دیوی قبیلی له سیمـی څخه دبلی قبیلی سیمی ته تیریږی‌باید یو حامی لار بلدسړی له ځـان سره واخلی ، دغه سړی چې مسافریی په حمایت کی روان وی بدرګـــه بلل کیږی .

۳۳) سفر نامه ص ۱۰۱ .

۳٤) داوبو لگولو په سیستمونـوکی دکاریزی اوبو لگولو سیستم په خراسان کی خوراډیر رواج و او تراوسه هم دوام لری . په عمومی توگه درودی او بو څخه په زراعت کـــــیاستفاده به دوهمه درجه کی وه او نوځکه په منځنیو پیړیوکی دخراسانزیاتره ښارونه په هغو ځایونو کـی ودان شوی وه چی کاریزی اوبه پهپرلگیدلی .

۳۵) سفرنامه ۱۲۱ مخ .

۳٦) پورتنی اثر ۵۰ مخ .

۳۷) ایضاً ٦۸ مخ .

۳۸) ایضاً ۱۰ـ۱۱ مخونه .

۳۹) انطاکیه په سوریه کـــی یوښاردی چی د پخوانی وریښمو واټ په لویدیځ کی له دغه ځایه را پیـل کیده او بیا تر چین پوری رسیده .

٤۰) سفرنامه ص ۱۳ .

٤۱) پورتنی اثر ٦۱ .

٤۲) ایضاً ٥٦ مخ .

٤۳) فردریك انگلس کـــلالی دبربریت د کلتوری مرحلی دکښتنی مرحلی دپیل عمده شاخص گڼـــی ،دکلالی مبداء یقینا په زیاترو ځایوکی او غالباً هر چیری په دی ډول وه چیتوکریویادلرگولوښونه به ددی دپاره دختواستر ورکول کیده چی داورپهمقابل کی وساتل شی اوله دی لاری نوداژرکشف شوه چی په قالب کیشکل شوی ختمی بیله دی چی بـل لوښی دننه پکی وی یوازیهمداورایلوښی کار ورکولای شی .

(دف انگلس اثر دکورنیخصوصیملکیت اودولت منشا، دمـ ا.نومیالی ژباړه دمسکو چاپ ۱۹۸٦ـ٤۳ مخ) .

٤٤) سفرنامه ٦٤ مخ.

٤٥) پورتنی اثر ۱۰٦ مخ .

٤٦) ایضاً ۱۰۳ مخ .

٤۷) ایضاً ۱۰۷ مخ .

٤۸) بارتولد : تاریخ سیا سی و اجتماعی آسیای مرکزی ۲٤۳ مخ .

٤۹) سفرنامه ۹مخ .

٥۰)پورتنی اثر ٤۷ مخ .

۵۱) ایضاً ۵ مخ .
۵۲) په کرمان کی یوښار و .
۵۳) سفرنامه ۱۱۸ـ۱۱۹مخونه .
۵٤) حدود العالم من المشرق الی‌المغرب ترجمه میر حسین شاه چاپ کابل ۱۳٤۲ـ٤.۱ مخ .
۵۵) استاد ډاکتر احمد جاوید دافغانستان دعلومو اکادمی غړی .
۵٦) سفرنامه ۸۲ مخ .
۵۷) المنجد فی اللغــــه والادب‌والعلوم چاپ ۱۹۵٦ بیروت ٦۵مخ.
۵۸) المعــزالــدین الله (۹۵۲ ـ۹۷۵ ع) فاطمی خلیفه .
۵۹) په جزیرة العرب (عربستان)کی دسره سمندرگی او نجداوجنوبی بیدیا تر منځ واقع سیمه حجاز بلل‌کیږی دادوی برخی کیږی یوه یــی کښته ساحلی سیمه ده چی مکه ا وجده پکی واقع دی اوبله یی غر نی سیمه ده چی هلته مدینه او طا یف‌واقع دی .
٦.) سفرنامه ۵۸ مخ .
٦۱) په شمالی افریقا کی‌داطلس‌دغرونو شاوخوا دسپین جنبش خلك چی دکاتاژپه وخت‌کی دفنیقیانو سره‌گډ شوی بیایی نسل درومیانو سره اوبیاتر اسلامی فتوحاتو وروسته دلښکریانو سره یی نسل گډشویدی دوی دسامی او حامی نسل څخه بلل‌شوی. په عمومی توگه د المغرب‌څخه ترسودان پوری بربریان‌بلل شویدی.درومیانو په وخت کی لویدیــــځ نصرانیانو ته چی پرروم یی هجوم‌کاوه هم بربر ویل کیده .
٦۲) المنجد ٤۳۳ مخ .
٦۳) بطلیس : دوان سمندرگــی‌په جنوبی گوټ کی دارمنستان یــو ښارو چی داسلامی فتوحاتو په‌اوایلوکی د مسلمانانو په لاس ورغی او په ٤.٦ هـ ق کی ایوبیانو فتح کړ.
٦٤) سفرنامه ۱۳۱ مخ .
٦۵) المنجد ..۵ مخ .
٦٦) پورتنی اثر ٦۸ .
٦۷) ایضاً .۲۵ مخ .
٦۸) حسن عمید : فرهنگ عمیدبه ۱۳۵٤ کی د تهران چاپ ۵٦۵مخ.

٦٩) دبالکان د غرونو سره څرمه:رومانیا او بلغاریا په سیمو کی لوی سیند دی .

۷۰) سلاویانو ته عربود فتوحاتوپه وخت کی اشاری کړیدی عر بـــی مورخین ددوی سیمه صقالبه او دوی‌ته یی صقلابیون ویل . گردیـــزی (تاریخ) دمجغریانو (مجاریانو) سره‌د دوی دجگړوبیان کوی .

۷۱) فرهنگ عمید ۶۱۰ مخ .

۷۲) حربان ـ یوگوسلاویایان .

۷۳) کراوتیان جنوب لویدیځـی‌سیمی په‌شوروی اتحادکی احتواکوی او داروپا خواته زیات دی یعنـــی داروپا او آسیا تقریبا پرسرحداوسی.

۷٤) سلواکیان چی اوس یـــی دچکانو سره متحد چکو سلواکیـــا تشکیل کړیده یوولس دی .

۷۵) بلغاریایان : د بلغاریاولس ،خودوالگا د غاړو بلغار قبایل دختیځ خواڅخه په هجرت راغلی دی، دوی‌ته بلکار هم ویل شویدی .

۱۷٦ المنجد ۳۰٦مخ.

(۷۷) ۸۸ بـجناك او اوتـا (رود)چی حدودالعالم یی یادونه کـــو ی زیاتره د څیړونکو تر منځ یی پـــرحدودو اختلاف دی، مارکورات یـوه عقیده او مینورسکی بله عقیده لری ،خو دومره ویل کیدای شی چـــی د ختیځی اوپادمیگاریانو او بلغاریا نوسره ورڅرمه سیمی دی دوروتاسیند دلویدیځ خواته جریان درلود .

۷۹) ویرانی شمال څخه مـــرادسایبریا ده .

۸۰) حدوالعالم ٤۲٦ مخ .

۸۱) عبدالحی بن ضحاك‌گردیزی:زین الاخبار په مقابله ، تصحیـــح ، تحشیه ومقابله عبدالحی حبیبی چاپ‌تهرات ۱۳٤۷ـ ص ۲۷۷ .

۸۲) سفرنامه ۱۰۲ مخ .

۸۳) سلیمان بن داود دبنـــــی‌اسرائیلو لوی پیغمبر بلل شویدی ، دده په باب روایات خورا ډیری د ی‌وایی چی دمځکی دخزانو ټولی کیلی دده سره وی (فولکلور) .

۸٤) سفرنامه ۱۲۹ مخ .

۸۵) سفرنامه ٤۷ مخ .

۸٦) شارل مارتل د فرانکی قواوپه وسیله ۹۳۳ کی دیواتیه په سیمه کی دعربانو یرغلونه د لومړی ځـل‌له‌پاره قطع کړل اوبیا پرگوتانو د عربانو هجوم ونشو ، ده ډیره قوه‌یوځای کړه او دیولوی سازمـــان ورکوونکی په نامه یادیږی .

۸۷)لوی شارل (۷٦۸ ـ ۸۱٤ ع)دفرانکیانو باچاو ده دلمباردانو پـر ضد ډیر جنگونه‌کړیدی .

۸۸) کاسمنسکی : تاریخ قرون‌وسطی ۲۰ـ۲۱ مخونه .

۸۹) توتمیزم Tatemism

دحیوان یا نبات پرنیك باید شگون‌نیول، داسی عقیده وه چی هره‌قبیله یاکورنی دیو توتم په حمایت کی وه،دوی عقیده درلوده چی د دوی‌لومړی نیکه یانیاددغه توتم څخه راپیـــــل‌شویدی .

۹۰) انمیزم Animism

هغه آئین وچی پیروانو یی عقیـــده‌درلوده چی ټول شیان او پدیدی د روح در لودنکی دی تالنده،بریښنا،توفان، ځنگل یعنی هرڅه یی د روح درلودونکی بلل . له دغه ځایـــه‌جادوگری ځانته شکـــــل ونیوه او جادوگرانو په داسی ځرگندوله چی‌دوی ددغو شیانو پرروح حاکمیـت لری .

۹۱) شامانیزم Shamanism

ځینی وایی چی دادسانسکریت‌دشمن‌کلمی څخه راوتلی چی جادوگر تـه ویل کیده خوداسی معلومیږی چـی‌مغولی کلمه بەوی. شمن هغـــه جادوگر و چی په حرکاتو او یابه‌یی‌دطب په توگه په گیاو دناروغانـــو علاج کاوه . په شامانیزم کی اور اوډول دوه غټ عنصره وه شمنان به پراور راڅرخیدل اوپه زوره یی ډول واهه، اوپه‌دی‌توگه به‌یی‌جادوباطلاوه مغولانو دوه ډوله شامانان درلو دل‌چی یوه ته یی (قام) ویل دابه جادو په یوچاکاوه او بل یی بخشی‌یاتوین‌وچی جادو به یی باطلاوه.

۹۲) صیدادلرغونی فنیقی د در ی‌یوښاردی چی بیروت ته‌نژدی واقع دی په دغه ښار کی بیړی جوړیدی‌اودفنیقیانو دتمدن یو عامل همد غه بیړی وی .

۹۳) سفرنامه ۲۰ مخ .

۹٤) پورتنی اثر ۱۵ مخ .

۹۵) سفر نامه ۳۱مخ

۹٦) دایران د ساسانی کورنی‌مشهور باچا بهرام گورچی د پنځم بهرام‌په نامه هم یادیږی ، دی‌دلومړی‌یزگرد زوی و چی دهغه ځخــــــه وروسته باچا شو . دده په بـــاب‌فولکلوری روایات خورا ډیر دی .

۹۷) سفرنامه ۱۱٦ مخ .

۹۸) پورتنی اثر ۲۷ مخ .

۹۹) په شام (سوریه) کی‌یوښاروچی په ۱۵ هـ ق کی فتح شو او په ۳۵۸ هـ ق کی دبیزانس امپرا توری‌او٤۹۲هق حلیان ونیوه په۵۳۲هـ،ق کی اتابك عما د الدین زنگی‌ونیوه.

۱۰۰) سفرنامه ۱٤ مخ .

۱۰۱) په لویدیځی آسیا کـــی دمدیترانی غاړوته څرمه ښار دی .

۱۰۲) سفرنامه ٦۵ مخ .

۱۰۳) دلیلا مجنون قصه ډیـــــره‌معروفه ده، لیلا دسعدبن ابیعه لوروه او د مجنون اصلی نوم قیس بن ملوح‌بن مزاحم و. په عربی، پارسی،دری، پښتو او داسلامی نړی په ډیرو ژبوشاعرانو دغه کیسه منظومه کړیده .

بهرام شیر محمد

ناصر خسرو در تاجیکستان

ازآنجاییکه ازبر گزاری سیمینار بین‌المللی بزرگداشت ناصر خسرو درشهر کابل وآنهم خیلی‌دیر آگاهی‌یافتم ، بدین سبب تمام‌آن همه آثار شفاهی مردم تاجیکسان و تاجیکان‌اوزبکستان درمورد ناصر خسرو را که فولکلور شناسان تاجیك گـــردآورده‌اند باخود ندارم ، بنابریـن درین مقالهٔ کـوتاه صرف بـه‌نکاتی‌اشاره میشود که‌بخاطردارم، تاباشد که قبول افتد .

چنانچه درپیام هیئت دانشمندان‌اتحاد شوروی‌درگشایش این‌سیمینار پرشکوه به‌صورت فشرده بـه‌عرض‌رسید : «نـــاصر خسرو در کشور بزرگ اتحاد شوروی بـه ویژه درجمهوری تاجیکستان ، دربین مـردم به‌حیث یکی ازنوابـــغ دانش وادب‌شهرت دارد . » ازیـــن جهت در تـــا جیکستاز و میان تـــا جیکان‌اوزبیکستان درمورد آثار و احـوال ناصر خسرو وهمچنان عدهٔ زیادی‌ازشاعران وبزرگان دانش وفرهنگ دری زبان‌سده‌های‌گوناگون حکایات، نقل‌ها ، روایات وقصه هایی سر ـ زبانهاست ، که‌مرور گذرایی ، آنهارامیتوان به‌دودسته جدا کرد :

۱ـ حکایات ، روایات ، نقل ها وقصه‌هایی ، که درکتب تاریخ وتذکره‌ها نیز به‌چشم میخورد ومن ازآنها سخن نمیگویم ، زیرا درروز گشایش سیمینارا استاد بسیارارجمنداکادمیسن داکتر عبد الاحمد جاوید درمقالهٔ بسیار جالب وآموزندهٔ شان‌چندی ازین‌کتب وتذکره ها را باز شناساندند ودانشمند محترم استادمایل‌هروی نیز درمقالهٔ شان«افسانه ها وقصه‌ها دربارهٔحکیم‌ناصر خسروقبادیانی بلخی»درهزارهٔ ناصرخسرو درمشهد، درمورد چند قصه وروایت‌کتب تاریخی درمورد ناصر خسرو سخن رانده بودند . (۱)

همین نوع قصه ها ، حکایات‌وروایات درمورد شخصیت وآثار ناصرخسرو بین‌مردم تاجیك باتغییرجزئی یاعمده رایج است .

۲ـ روایات ، حکایات ونقل‌هایی، که‌درمورد ناصر خسرو درافواه مردمست وتاکنون درآثار نوشتاری‌ثبت نگردیده است .

بیشترین شهرت‌را ناصر خسرودرمیان اهالی بدخشان شوروی‌دارد ازینرو زیادترین آثار شفاهی دربارهٔاوازهمین ناحیهٔ ثبت گردیده است واین‌مواد که‌توسط فولکلور شناسان‌گردآورده شده درگنجینه یاآرشیف فولکلور تاجیك وشعبهٔپامیر شناسی‌انستیتوت زبان‌وادبیات به‌نام‌رودکی، مربوط اکاد می علوم تا جیکستان‌موجود ومحفوظ اند .

موجودیت روایات وحکایات‌بیشتردرمورد احوال وشخصیت ناصر خسرو دربین مردم بدخشان زمینه‌وعلت مشخص دارد ، ازجمله :

ـ اومهمترین قسمت عمر خودرادربدخشان سپری کرد .

ـ درهمانجا به‌حیث‌پیر شنا خته‌شد .

ـ بادرنظر داشت دواصل فوق‌چون ازروزگار ناصرخسرو سده‌های طولانی گذشته است. ازینروحکایات‌وروایات درمورد احوال وشخصیت وآثار اوازقرنی به‌قرنی وازنسلی به‌نسل دیگر ، ازسینه به‌سینه وازدهن به‌دهن بگونهٔ افسانه‌ها انتقال یافته،طی‌نزدیك هزار سال این آثار شفاهی شاخ‌وبرگ پیدا کرده وازهمین جهت است که‌حکایات ، روایات ، نقل‌ها وقصه‌های فراوانی‌راجع به‌این شخصیت‌بزرگ به‌وجود آمده وبین‌عامهٔ مردم گسترش یافته‌است‌که به‌طور مثال چندتایی ازین روایات را درینجا ذکر میکنیم .

-۱-

روایت درمورد «چشمهٔ شاه‌ناصر» واقع دردیه «پارشی‌نیو» ناحیه‌شغنان بدخشان تاجیکستان

موضع «چشمهٔ شاه ناصر» دیه «پارشی‌نیو» شغنان بدخشان اکنون تفریحگاه عمومی ومحل استراحت مردم‌دیه پارشی‌نیو است. این چشمه درجایی واقع‌است که‌درعهد ناصرخسرو اقامتگاه شاهان شغنان بود وناصر درجریان سفرش درهما نجا به‌حضور شاهان پذیرفته شده بود.

روایت میکنند که ازهمان ایام ، این‌محل بـه‌نام چشمهٔ شاه ناصر مسمی گردیده است وبـه اساس‌روایتی دیگرمردم چنین می‌پندارند ، که‌چشمه دیه‌پارشی نیو ، نتیجه‌یکی ازکرامت های ناصر است . زیـرا میگویند که‌وی‌سرنیزهٔ عصای خودرازیر خرسنگی فروبرده وآب چشمه ازهمان محل‌فرو برده‌گی عصا برون‌آمده است .

درکنار این چشمه دوبید بسیارتنومند ، بزرگ وکهنسال وجـود دارد که‌مردم‌غرس‌آنرا به‌ناصرخسرو نسبت میدهند ، در حالیکه میدانیم بیدازجملهٔ درختان محکم ودراز عمر نیست کـه هـزار سال دوام آورده بتوانند ، لـذا بااین هم‌مردم آن را نشاندهٔ ناصر میپندارند.

-۲-

روایت درموردچشمهٔ «بیشوندره»

درهمین دیه‌پارشی نیو ، دره یـی‌هست بنام «بیشوندره» واین‌محل‌را چشمه‌یی باآب جانبخش خودشاداب، سرسبز وخرم ساخته است . ومردم عقیده دارند که‌این چشمه نیزدراثر کرامت ناصر خسرو به وجود آمده است .

-۳-

روایت دربارهٔ کوتل «شتم» شغنان

کوتل شتم گذرگاه عمده‌یی بـودبین‌شغنان وبارتنگ روشان ، امـا اکنون به‌اثر ساختن راه جدیدی ازپایینتر کوتل مذکور که‌دومنطقهٔ گفته شده را باهم وصل میکند ، ایـن‌کوتل ازخاطر ها فراموش گـردیده

است . ولی روایت کوتل شتم کـه بـا ناصر خسرو ارتباط دارد هنوز درذهن مـردم باقیست وفو لـکلورشناسان ما آنرا ثبت نموده اند .

مردم روایت میکنند کـــه ناصرخسرو ازین کوتل گذشته درسایهٔ سنگ بزرگ‌خارایی، که‌دربلندترین نقطهٔ آن قـرار داشت ، استراحت کرده وعصای سرنیزه دارش را نیززیرهمین سنگ گذاشته است .

مسافرینیکه ازین کوتـــل عبورمیکردند ، درسایـــهٔ این سنگ دم میگرفتند وعصای نـاصر را زیارت‌مینمودند. من‌خود این‌کوتل وسنگش راندیـــده‌ام ، لیکـن ریش سفیدان‌میگویند که‌هنوز هم آن‌سنگ بزرگ خـارا وعصای سرنیـــزه دار ناصرخسرو درآنجا موجود هست .

* * *

درناحیهٔ روشان بدخشان شورویودردیه سودوچ شغنان بـــد خشان افغانستان زیارتگاه هایی بـــه نـام«شاه ناصر» ویـا «پیرشاه ناصر» وجود داردکه‌مردم به‌آنها اعتقادکامل‌دارند . ومردم درمورد این امـا کن مقدسه شان میگویند ، کـــه ناصرهنگام سفرش به شغنان زمین‌مدتی درهمین جاهااقامت داشته است که‌بعد ازرفتنش مردم آنجاها را برای تقدس زیارتگاه ساخته اند .

امروز درنواحی بدخشان شوروی‌به‌ویژه درشغنان ، روشان ، واخان واشکاشم مردم ناصر خسرو را پیرمذهبی خود میدانند وآثار اورامقدس میدانند . ازینرو بخش زیادنوشته‌های اورا توسط خوشنویسان محلی استنساخ میکنند ودر خانه هایشان‌همچون یك‌کتاب مقدس وبـلاگردان نگهمیدارند وعقیده دارند که کتب‌ناصر خسروهرفرد را ازبلاها وقوای ناپاك رهایی میبخشد .

مواد فولکلوری ثبت شده راجع به‌ناصر خسرو تنها حکایت وروایت وافسانه نیست ، زیرا پژوهشگران‌ایجاد یات بدیعی شفاهی ، اثرهای منظومه‌ی را نیز ثبت کرده انـدکـه باز گوینده‌گان، آنهارا به‌ناصرنسبت داده‌اند ، درحالیکه این‌آثار یاازخودمردمست یاشکل دگرگون شدهٔ آثار ناصر خسرو ویاهم آثـار شا عران معروف وغیر معروف دیگر . وعلت نیزچنین‌است که‌دربدخشان شوروی‌اشعار عرفانی ناصر انتشار وسیـع یافته‌است ، خرد وبزرگ از اشعاراوبیتی چند میدانند ومضامین فصل

های گوناگون «روشنایی نامـــه» و ((سعادتنامه)) را به‌طریق حکایت نقل میکنند . هرگاه ازآنها بپرسید این کتب‌را خوانده‌اند، خود اقرارمیکنند که نه‌تنها آنهارا نخوانده اند ، بلکه دردست نیز نگرفته انـد ولی همه حکایت‌ها را بـــانـام ناصر خسرومی‌آغازند :

«شاه‌ناصر خسرو گفته‌است...»، ((شاه‌ناصر خسرو فرمودست...))، «شاه ناصر خسرو مـی گوید ...»ومانند اینها . جای تاسف است که فولکلور شناسان به‌چنین حکایـات‌مردم کمترتوجه‌کردند، زیراباشنیدن نام‌ناصر خسرو باور یافتند که آن‌حکایات درواقع از «روشنایی نامه» ویا ((سعاد تنامه)) است .

ولی ماایمان کامل‌داریم کـه همهٔ‌اثرهایی که‌مردم به‌بزرگـان ادبیات نسبت میدهند ، ازخود این‌بزرگان‌نیست ، زیرا درادبیات نوشتاری‌نیز باچنین نسبت دادن هـــا روبـــرومیشویم . درگسترهٔ زبان دری بـه ادیبان شناخته شده‌ونوابغ سده‌های گذشته ، نسبت دادن این یاآن‌اثـر معمول بوده است ، ازینرو گمـــان‌میرود همهٔ این حکایاتی را که مردم بـه‌ناصر خسرو نسبت میدهند از«روشنایی نامه» و ((سعادتنامـــه)) برگرفته نشده اند .

ازآنجاییکه فولکلور شناسان‌عادتاً‌همه‌آثاری راکه‌اززبان مردم‌میشنوند، ثبت‌میکنند ازین‌جهت در بارهٔ ناصرخسرو نیزهرچه مردم‌گفته ، آنـــها نوشته‌اند وبامروری براین‌مواد گردآورده شده به‌ویژه دربخش اشعار، آنهارا میتوان‌چنین دسته بندی‌نمود:

ـ اشعاری که‌بدون چون وچـــراسرودهٔ ناصرخسرو است وبین‌مردم عام گردیده اند .

ـ اشعاری که‌مردم به‌ناصرخسروانسبت داده‌اند ، درحالیکه خود آنها رابه‌پیروی وتقلید ازابیات ، قطعه‌هاواشعار ناصر ، سروده اند .

ـ اشعاری که‌ازشاعران‌دیگر است امابه ناصر منسوب گردیده اند .

این‌امر ویژه‌گی منحصر به فـردادب‌شفاهی بدخشان‌نیست که‌اشعار خود ودیگران‌را به‌یك شاعر معروف‌منطقه ، نـاحیه ، ولایت یاکشوری نسبت میدهند ، زیرا وجود آثـــارگوینده گان نامعلوم یـك پدیدهٔ عام

درفرهنگ مردمست . طوریکه‌درموادگـرد آورده شده درگنجینهٔ شعبهٔ فولکلور اکادمی علـوم تاجیکستان‌دیده میشود ، صدها اثر وجود دارد که‌مردم آنرا به‌شاعران محبوب خودنسبت داده اند ، طور مثال ، غزلی بـه مطلع :

دست برسوراخ بری ، اززهرماراندیشه کن !

پای بر گـل‌می‌نهی اززخم خار اندیشه کن !

درشکل‌ها و واریانت‌های گوناگون به‌حجم‌های هفت ، هشت ونه‌مصراع دیده میشود که‌اززبان بیشتر ازده‌نفردرزیادتر ازده‌ناحیهٔ مختلف ثبت شده وهریك بادیگری تفاوت هایـی‌دارد که بدینترتیب غزل ، واریانت یاقرینه‌هایی پیدا کرده است .

بازگوینده گان این غزل را بـه‌ناصر خسرو ، احمدجامی ، شمس تبریزی وشاعر غیر معروف دیگـر نسبت داده‌اند واما دربدخشان‌همگی این غـزل را شعر ناصر خسرومیشمارند . درحالیکه غزلی باچنین مضمون ووزن وقافیه دردیوان ناصر دیده نمیشود .

درتمام واریانت های این غزل‌که‌ازبدخشان شوروی ثبت گردیده ، نام‌ناصر خسرودرج است، درحالیکه‌درنسخه‌های دیگر ثبت شده ازسایر نقاط آسیای میانـه نامهای شمس‌تبریزی ، احمد جامی ودیگران ذکر است ، حال‌آنـکه متن‌آنها تفاوت‌چندان ازهمدگر ندارد . ودر «دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانـی» (بکوشش مهدی سهیلی‌چاپ تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۸) که‌یکی ازچاپهای‌مکمل دیوان ناصر است این غـزل راپیدا کرده نتوانستم . لیکن داکترابو سعید شاه خمار ، لطف نموده ازوجود چندبیتی ازین غزل دریـك‌دیوان‌چاپی قدیمی ناصر خسرو که درکتابخانهٔ فردوسی شهر دوشنبه‌محفوظ است مرا آگاه ساختند. اگر واقعاً آن‌بیتها اثرناصر خسروباشد، معلوم میشود ، گویندهٔ غزل مـورد بحث اسماعیلی مذهب نبوده است، زیرا پیروان اسماعیلیه تغییر دادن ابیات شاه ناصر خسرو را عمل‌ناروا ومخالف مذهب خویش میدانند .

فولکلور شناسان ازباشنده گان‌مناطق ونواحی بیرون ازبدخشان‌نیز نمونه‌های آثار ناصر خسرو را ثبت‌کرده‌اند که‌به‌مرور زمـان ودرنتیجه انتقال ابیات واشعار ازیك سده به‌سدهٔ دیگر ، اززبانی به‌زبانی واز

دهنی‌به‌دهن دیگر این‌اشعار بین‌مردم عام‌ومعمول شده واریانت یا‌نسخه بدل‌ها پیدا کرده اند .

ابیات مرد می شدهٔ ناصر خسرو برای پژوهشگرانی ، که‌به بررسی مسایل روابط ادبیات نوشتاری با ادب شفاهی‌می‌پردازند منبع‌پرارزشی بشمار میرود .

برخی ازآثار ناصر خسرو رامردم‌درنواحی ومناطق غیر ازبدخشان به شاعران دیگرنسبت میدهند، ازجمله‌شعر عقاب‌را برخی ازآثار احمدجامی ویا انوری میدانند که‌متن اصلی‌شعرچنین است :

روزی زسر سنگ عقابی به هواخاست
ازبهر طمع‌بال و پـر خویش بیار اسـت
بر راستی بال نظر کرد وچنین‌گفت :
امروز همه‌روی زمین زیـر پـر ما ست
گر اوج بگیرم بپرم ازنظر شید
می‌بینم‌اگر ذره یی اندرتگ دریـا ست
گـر بـر سر خاشاك یکی پشه‌بجنبد
جنبیدن‌آن پشه عـیان در نـظر ماست
بسیار منی کـرد وزتقـدیـر نترسید ،
بنگر که ازین‌چرخ جفا پیشه چـه برخاست ؟
نـاگـه ز کمینگاه یکی سخت‌کما نـی
تیری زقضاو قـدر انـداخت برو راسـت
بـر بـال عقاب آمـده آن تـیرجگر دوز
و ز ابرمراورا به سوی خاك فرو كاست
برخاك بیفتید وبغلتید چوماهـی
وآنگاه‌پرخویش کشید ازچپ وازراست
گفتا عجب است‌اینکه زچوب‌است‌وزآهن
این تیزی‌وتندی و پر ید نش کجا خاست
زی تیر نظر کرد وپـر خویش‌درودید
گفتا زکی‌نالیم کـه از مـاست که برماست
حجت تومنی راز سر خویش بدرکنـن
ننگر به‌عقابی که‌منی کرد چه‌هاخاست(۲)

این شعر که فولکلور شناسا نآنرا بـــه‌شکل حکایت تمثیلی نیـــز ثبت کرده‌اند ، درحقیقت ترجمه ویااقتباسی است ازادبیات عرب کـــه ممکن درآنجا نیز ازادب یونانی‌داخل‌شده بـــاشد . داکتر مهدی محقق درکتاب «تحلیل اشعار ناصرخسرو»مینویسد که‌مضمون شعرعقاب ناصر خسرو درادبیات عرب معروف بوده‌است (۳). و استاد واصف باختری نیز ازروی لطف یادآور شدند کـه‌مضمون شعر عقاب مغرور درآثـــار شاعر معروف‌عرب «ابونواس»موجوداست که‌بامضمون شعر ناصرخسرو وتفاوتی ندارد . همچنان ایشان یادآورشدند که‌درادبیات یونان‌نیز این مضمون به همین شکل دیـــده شده‌است .

داکتر محقق نیز نـــوشته است‌درآثار «آشیل» شاعر کلاسیک‌یونانی حکایت عقاب مغرور بدون کدام‌تغییر باشعر ناصرخسرو وجود دارد(٤) .

در بدخشان شوروی تقریباً همه‌مردم شاعرویاشعر فهم‌اند ، شاعران صاحب دیوان بدخشی نیز انـــدك‌نیستند لیکن‌احوال ، آثاروشخصیت آنها فقط درحدود منطقه ویـــاولایت‌شناخته شده است . مردم‌ده ، شهر وولایت به‌مطالعه وحفظ اشعار چنین‌شاعران بیشتر توجه‌دارند (٥). این عنعنه‌فعلا دربدخشان نیزادامه داردومردم ازروی ارادت ویـــا شنا خت عمیقتر ازین شاعران هر چـــه شعرونظمی که می‌شنوند گمان میبرند ، ازهمین شاعـــران اســـت . ازینرو نسبت دادن غزل ناصر خسرو بـــه احمدجامی ، انوری ودیگران منبـــع‌واساسی دارد که‌بررسی ومطالعهٔ‌آن ازوظایف فولکلور شناسان وپژو هشگران ادبیات است .

مطالعه وبر رسی مواد فولکلوری‌ثبت‌شده ازبدخشان شوروی مارابه این‌نتیجه میرساند کـــه‌اغلب اشعارگوینده گان ادب نوشتاری کـــه بین مردم پهن شده وگسترش یافته‌است‌آنها ایجادگر اصلی آنـــرا فرا موش کرده‌اند ، ازینرو برخی کسان این‌آثار را جزء ادب شفاهی میپندارند، بعضی آنهارا به‌شاعران معروف‌دیگر نسبت میدهند وعده‌یی هم‌این آثار رابه آواز خوانان وشاعران محلی‌یی‌منسوب میدانند که بار اول آنـــرا اززبان ایشان شنیده‌اند . ودر ادب‌شفاهی مردم بدخشان چنین آثـــار فراوانست وجالب توجه اینست که‌اکثر آنها بـــه ناصر خسرو نسبت داده میشود .

تاثیر ناصر خسرو بر مردم بدخشان فوق‌العاده عمیق است . بسیاری ازشاعران محلی ومردمی ازاشعار ناصر خسرو پیروی کرده‌اند وعده یی هم اورا به‌حد اغراق‌ستوده‌اند ، چنانچه شاعر مردمی بدخشان سکندر دروازی در وصف‌شاه ناصر گفته :

... شاه ناصر خسرو ، شهٔ بنده‌نواز

اسکندرم‌و سگ تویم از درواز ...

و شاعر دیگر گوید :

یمگان برو وطواف ناصر بطلب گرمرد رهی صفای خاطر بطلب
خواهی‌که مراد دلت حاصل گردد ازدامن پاك شاه ناصر بطلب

اینگونه اشعار در ذهن مردم‌فراوانست وذکرنام ناصر درآنها مردم‌را بدین‌باور میرساند که اینهاهمه ازآثار خود ناصر خسرو است در حالیکه این پنداریست سطحی‌ونادرست . زیرا شاعران محلی‌نظر به‌اعتقاد عمیقی‌که به ناصر خسروداشته اند اشعار فراوانی دربارهٔ اوسروده اند . طور مثال به‌مطلع‌وبیتی‌چند ازیك قصیده توجه‌فرمایید که‌درآن نام‌شاه ناصر مکررذکرشده‌ومردم آنرا سرودهٔ وی میدانند ، درحالیکه چنین نیست :

بشنو از ناصر خسرو سخنی‌چند بیان

تاترا گفته‌شود معنی اسرار نهان ...

و در مقطع گوید :

من که ازملك خراسان به‌بدخشان‌رفتم

همه ازطعنهٔ مردم وطنم شد یمگان

ناصر خسرو ازین قوم بود خودبیزار

هم خدای‌دو جهان ونبی عالمیان (٦)

براساس مواد فراوانی که دربارهٔشخصیت ، احوال وآثار ناصرخسرو وازبین مردم بدخشان‌توسط فوالکلورشناسان تاجیك گرد آورده شده ، دانشمند امیر بیگ حبیب مقالهٔجالبی‌نوشته ودرمجلهٔاتحادیهٔ نویسنده‌گان تاجیکستان به‌چاپ رسانیده است .

گردآوری وبررسی حکایات وروایات ، اشعار ومنظومه ها دربارهٔ ناصر خسرو وسایربزرگان علم‌وادب‌وفرهنگ ازبین تمام مردمان دری

زبان آسیای میانه ادامه دارد،اهمیتو ضرورت گرد آوری چنین آثـــار درینسپت که :

ـ مطالعه وبررسی این آثار روابطوتاثیر متقابل ادب نوشتاری وادب شفاهی را روشن میسازد .

ـ این مواد فولکلوری منبع‌مفیدی‌بـــرای توضیح و روشن سا ختن بسیاری جنبه‌های‌مبهم‌آثار فوالکلوری‌وادب نوشتاری به‌شمار میرود .

ـ این حکایات ، روایات واشعارپـراگندهٔ مردمی واینچنین آثـــار شاعران ، میزان وانـــدازهٔ شهرت‌احترام ، اعتبار ، محبوبیت واانتشار آثار آنها را دربین مردم بـــه اثبات‌میرساند .

ـ مواد فولکـلوری جمـــع شده‌تااندازه یـــی برای روشن ساختن احوال ، آثـار ، شخصیت وبـرخی‌نـــکات مبهم دردواویـن شعـر او دانشمندان بزرگ ، پـژوهشگراان‌را یاری میرساند .

در فرآورد سخن این نـــکته راباتاکید ابراز میدارم ، که‌چه خوب است فولکلور شناسان افغانستا ن‌نیز دامن همت‌به کمر بسته ، تمام نقل‌هـا ، حکایات وروایاتی را کـه‌درمورد شخصیت های بزرگ دانش وفرهنگ بین مـردم ایـــن کشورباستانی پهن است گردآورند وبرای آینده‌گان به‌عنوان‌یك‌میراث پرارزش‌علمی وادبی نگهداری نمایند .

حواشی

۱ـ یادنامه ناصر خسرو ، چـاپ‌مشهد ، ۱۹۸۷ .

۲ـ دیوان اشعار ناصر خسرو ،ص ٤۹۹ .

۳ـ محقق ، داکتر مهدی . تحلیل‌اشعار . چاپ‌دوم . کابـل : ۱۳٦٥ ص ۳۳ .

٤ـ همانجا ص ۳۳ .

٥ـ فولـــکلور شناسان تـاجیك‌دیوانها و اشعار این شاعران محلی راکه شاعران خلقی گفته میشوند ،نیز جمع آوری میکنند .

٦ـ شاه‌خمار، ابوسعید . روزگارناصر خسرو دربدخشان. درمجموعهٔ «پامیرشناسی» ج۳ دوشنبه ۱۹۸٥ .

پوهنمل عین‌الدین نصر

زبانشناسی و ناصرخسرو

هرآیینه، ناصرخسرو زبانشناس نبود ، درروزگار اوهم ، زبان‌رابدین رنگی‌که امروز ما می‌بینیم نمی‌دیدند. به‌سخن روشنتر، پژوهش زبان‌درآن روز گــار همانند پژوهش دانشی‌امروزین که‌دربارهٔ آن‌صورت میگیرد، نبود ، پژوهش زبان درآن روز گاردرضمن پژو هشهای ادبی وفلسفی به‌خود تندیسه میگرفت . ناصر هم‌درپهلوی بحث‌های کلامی وفلسفی ، خویشتن اززبان یادکردی بــه میان‌آورده است .

ناصر خسرو فرزنـــد فرهیختهٔ‌خراسان زمین ، مــرد دین وخــرد وپویندهٔ راه روشنایی بود. دانشمنددانشهای الهی واسلامی بــه‌شمار میرود وآدم خردشناس فرزانه بــه‌دیدار می‌آید . اودرگفته های خود ، زبان رابه‌گونهٔ یك‌پدیدهٔ فایده‌دهنده‌ورهنما ینده به‌سوی فــرا گیـری دانشهای الهی وروحانی (روانـانی)میداند . (۱) بنابر این زبان درنزد اودست افزار کسب‌دانش الهی‌است‌وخرد درزیر زبــان می‌نماید ، یعنی خرد روان آن‌به‌شمار میرود وزبــان‌کالبد خرد میباشد. پس زبان‌درپیش اوهدف نیست بلکه‌هدف اودریافت‌حقیقت های دین وخدا پرستی است

به‌گفتهٔ محمدتقی‌دانشپژوه «اوبامنطق‌دین وایمان آشنا است» (۲) . پس اوازاین راه نیکبختی جاودانی وسر نوشت پاکیزهٔهمیشه‌گی راخوانست.

با اینهم دیدزادهٔ بلـخ باستان ،دربارهٔ زبان ، تااندازه‌یی به نظریه های زبانشناسی نوین کـه‌زبان راازدیدگاه دانشی می‌نـگرد ، بسیار نزدیك است . بـدین روی زبان راازروی دید این‌مرد دانش وخرد زیر چار بهره به‌گفتگو میگیریم : گوهرزبان درنزد ناصر، معنا وپیوسته‌گی چیز بانام‌آن ، گفتار ونوشتاروزبان‌ویژهٔ آدمی است نه‌ازجانور .

زبان ازنگاه دانشمند فرزانهٔ مایك‌بخشش خداونـــدی است (۳) . او میگوید جان سخنگوی است که‌توان‌گفتار را دارد ، ازبهرآنکه جان‌سخن گوی نشانه های خرد را درخویشتن‌میپذیرد همین خرد است کـه آدمی سخن میگوید وبدان دانش را فـرامیگیرد . همین سخن گفتن اسـت ودانش کـــه آدمی درجهان هستی‌برتر است (٤) . اومیگوید : «تاویل زبان بدین جای علم است ازبهرآنکه‌گذرگاه علم برزبانست» (٥) .

جان سخنگوی درنـــزد اندیشندهٔخرد سنج‌ما بالقوه یعنی نیروی‌نهفته است وزبان یاسخن پدیـــدهٔ بالفعل یعنی نیروی آشکار به‌دیده میاید . اومیگوید جان می اندیشد واندیشه‌به‌ساخت گفتار وسخن درمیآید(٦). درجای دیگر میگوید : «پس گویـــم‌که غایت نفس ناطقه آنست کـــه تاسخنی بگوید معنی‌دار ...» (۷).

ازاین نگاه افزارگذار اندیشه بدوچهره به‌دیده میآید : یـــکی نیروی نهفتهٔ سخن گفتن ودیـگری نیروی‌درکار کرد گرفتن‌آن . این واقعیت‌را بانظر دو زبانشناس نامـدار یعنی‌دیسوسور وچامسکی در زبانشناسی نوین میتوان مقایسه نمود .

دیسوسور تمام نمادهـای ذخیره‌شده درذهن آدمی‌را کـه برای همهٔ جامعهٔ زبانی‌فرمان انبازی‌را میداشته‌باشند ودرمیدان کردارنیامده باشند **Langue** یعنی زبان میگوید وآنچه‌راکه ازاین نمادها برای گذاراندیشه بیان میشود یاآشکارابه دیده میآیند Parole یا گفتار میداند . پس اوزبان را به‌دوتندیس می‌بیند: زبان‌و گفـــتار .

چامسکی زبـا نشناس امریکایی‌در نظریه های گزارشی خود بـرای زبان نیز دوتندیس ساخته است :یکی Coletence یعنی توانش

ودیگری Perfornance یعنی انجامش‌مراد او ازکار برد واژۀ توانش بودن توان سخن گفتن درانسان ازنــگاه‌فطری است یعنی هرآدمی ازنـــگاه فطری توان سخن زدن‌را دارد ونمادهای ذخیر شده درذهن‌را ازنـــگاه فطری می فهمد (۸) .

دربرابر هنگامیکه آدمی این زورفطری سخن گویی‌را درکردار پیاده میکند ، میدان انجامش پیدا میآیـد.جان سخنگوی درپیش ناصر میتواند همان نمادهای ذخیره شده درذهــن‌یعنی زبان‌ازنگاه دیسوسور وتوانش ازدیدگاه چامسکی به‌شمار رود . امازبان یاگفتار درنــزد ناصر همرنگ گفتارازنگاه دیسور سوروانجامش‌ازنظر چامسکـی بـــه شـمار آمده میتواند .

اگرما به‌گذشته هــای دور دانش‌بشری بر گردیم ، این اندیشه‌هارا درتندیس زنده پذیرا می‌شویـــم .چنا نــچــه از ستو در ارغنو ن ، ابـــن ا لمـقـفـــع در منطـــق‌خود ، ابن‌سینا درمنطق الشفاء خود والصولی درادب الکاتب از ایـــن‌اندیشه والای فـــر هنگ وتمدن صولی درادب الکاتب (ص۴۲ و۴۵)ازاین اندیشه درچارگونـــه هستی یادآوری می‌نماید یعنی چیزبیرونی ،ذهن وخرد ، خط ونوشتار که دوتای نخستین سرشتی ودو تای واپسین‌ساخته‌گی هستند (۹) . چنانکـــه می‌بینیم ، دراینجا گوهرزبان درنزددانشمند ابراندیش‌ما سرچشمۀ الهی وفطری دارد وازترازوی‌خرد شناسی‌وزبان روانشناسی سنجیده آمـــده است ، ودرنتیجه آشکار می‌شود که‌فکر توانش وانجامش درپرسش‌های زبانی زادۀ باختر زمین نبوده بلکه‌ازآن خاوریان بوده است وفرزنـد انـدیشۀ والای فـــرهنگ و تمدن‌اسلامی است .

واژه را دانشمند ارجمند خراسان‌عزیز نام‌باری سبحانه‌وامراو دانسته است (۱۰) . پس‌معنای آن رسیدن‌به‌عقل کل‌است زیرا واژه وابسته‌به خــردمیباشد (۱۱) . اوپیشتر رفته‌میگوید واژه بردارندۀ یگانه‌گی ایزد تواناست . این‌فکر ناصر نیمه‌مشابه‌بـــه‌فکر پیروان آیین‌مسیح است ، درانجیل آمده است کــه «درابتداءواژه بود واژه نزد خدا بود و واژه خدا بود» (۱۲). ازاین بر می‌آیدکه‌اوبرآموزشهای دین‌های دیگر آگاهی داشته است .

بنابر این‌معنا ازدیدگاه فرزند بلخ‌باستان جستجو ی حقیقت جهان قدسی وبرین است . روان دردیدهٔ ناصر آخشیج برتروجاودانی است، بدین روی هرچیز برتر را باروان‌همچند (مساوی) میداند . معنا که یك‌پدیدهٔ زبانی است وسخن ازنگاه‌ناصر عطیهٔ پروردگار میباشد ومعنا را روان‌آن میداند ، پس درچشم اوازاهمیت ویژه‌یی برخوردار است . اومیگوید معنا گفتار را روان است«نه‌بینی که‌چون شنونده مرآن معنی را که‌گفتار براوساخته شده است‌اندر یابد ازحروف وکلمه های آن سخن بی‌نیاز شود ...» (۱۳) .

درنزد ناصر سخن بی‌معنا سخن‌نیست (۱٤) ، چنانکه‌ما امروز در زبانشنا سی نوین میگوییم واژهٔ‌بی‌معنا ، واژه نمیباشد . اومیفرماید چیزهای بامعنا زادهٔ خرد است ،سخنی که‌باخرد برابر نباشد ومردم آن‌را نفهمند سخن نیست (۱٥). به‌همین روی‌است که‌اومیگوید دشمنی هاازجهت سخن می‌افتد (۱٦). ازاینجاست -که‌سخن گفتن برپایهٔ فهم شنونده شایسته مینماید، ازبهرآنکه‌معنی گوهر سازندهٔ چیز است وآن چیز آفریدهٔ خدا میباشد . چنانکه‌فرموده است : «... مردم‌یك شخص است همچنانك الله یك سخن است(یعنی یك‌واژه است) ، ومردم را دو معنی‌است یکی جسدودیگر روح...»(۱۷) ، پس فهمیدن گوهر شی ازنیازهای نمایان به‌شمار میآید .به‌همین روی ، اوگفتهٔ دروغزنان را بیگواه میداند وبی‌معنا زیرا به نگاه‌اوگوهرچیزرا ازمردم پنهان‌میدارند.

بنابر این‌آن چیزی‌را که‌خرد مردم‌میپذیرد خوبتر وارزنده تر است وجاودانی به‌شمار میرود چنا نکه‌ناصر شایسته سخن‌ما میگوید : «خداوند پیامبران‌فرستاده که‌به‌زبان‌قوم خویش سخن گفتند و سخنان ایشان بماند به‌میان مردمان به‌روز گار دراز» (۱۸) .

ازپیامد این گفته‌ها وبه‌استنادگفتهٔ سیدجعفر شهیدی میگوییم‌مراد ازمعنای سخن، معنای حقیقی‌آنست.ازاین نگاه ناصر وباطنیان ازپهلوی متکلمان اسلامی جدا می‌ایستند چه‌ازدید آنان صورت پیدای سخن ارزشی ندارد وباید تاویل شود .مابه‌تائید این‌سخن گفتهٔ خود ناصر را به‌نمونه میگیریم : «لفظ را تنزیل گفتند ومعنی را تاویل گفتند»(۲۰).

همچنان اواین اندیشه‌را درجایها ی‌دیگری ازآثارش یاد آوری میکند که باید بدان جایهاروی آوری‌شود(۲۱).

دانشمند خرد آگاه مـــا چیز راآفریدهٔ خدا میداند ومیگوید چیز ها بردوروی است : یکی آنکه او را ،جوینده‌اش بـذات اوبـدون نیازمند بودن به‌دلیلی پیداکند ودیگری‌آنست که‌جوینده اش او را بـه‌یاری دلیل وجدا ازاوذاتش را دریافت می‌نماید(۲۲) . درنزد اوظاهر پیدا دلیل باطن پنهان است وهردو آفریده گان‌اند ،بدین روی آفریده راهنمای شناخت آفریدگـار خود است (۲۳) . همین‌سبب بود که‌گفتم معنا ازنگاه ناصر خسرو حقیقت چیز است .

نام ، ازنـــگاه ناصر رهنماینده‌برنامدار است ومگر نامدار ازنـــام بـی‌نیاز است . اونـــام‌را حرفهای‌ترکیب کرده میداند کـه درزیر آن آواز است وباز درزیـــر آواز معنامیباشد (۲٤) اونام را به‌پانزده‌گونه دانسته است : نـــهاده ، صورت ،فاعل،فعل،کرده ، شگافته‌پیوسته ، خطاب ، سوگند ، فرمان ، صفت ،مضاف ، اشاره ، ادوات ، مصدر ، دراینجا ، چنانکه می‌بینیم رابطـــهٔ‌چیز بانامش اختیاری است ونـــه سرشتی . او خود نیز میگوید:«ونه‌ازبهر معنا مـر آب را آب خـوانند ومرآتش‌را آتش‌بل که‌نام نهاده‌چنین‌باشد» (۲۵) .

درزبانشناسی نوین این اندیشه‌برابر به‌معیار های دانشی استزیرا زبان‌یك نظام نمادیی است که درآن‌آوازهای پای برجای ویکجایی آوازها باهم ، به‌گونهٔ نماد درشمار میآیندواین نمادها به‌جای تندیس گیری‌ها (تصورها) یـا رابطه های استواری‌درذهن گوینده می‌ایستنند . امـــا دراینجا دربسیاری ازموارد یـــك‌پیوسته‌گی سرشتی یانیاز مندانـه بین‌شی یااندیشه ونام‌آن نمیباشد .امروز ، این اندیشه ، درزبانشناسی باختر زمین‌ازراه فردیناند دیسوسورزبانشناس سویسی‌به‌گونه روشنتری بیان شده‌است (۲٦). پس‌نشانه‌های‌زبانی ازنگاه هردودانشمند اختیاری اند منتها بـاز شناخت دراین است‌که‌ناصر هزار سال پیش ازامروز ، این اندیشه‌را بیان داشته‌است(۲۷).

برافزود بربحث معنا وچیز،بحث‌دستور منطقی وواژه شناسی درآثار دانشمند سخته سخن خـــراسان‌دانشپرور آمده است که‌مارا بـــه

ژرفای اندیشهٔ زبانی او ، باوجودآنکه از زبان به‌گونهٔ آزاد ودانشی گفتگو نکرده است رهنمون میسازد(۲۸). فرجام‌این بخش‌به‌ما میگویدکه هستی معنا درآثار دانشمند پاکیزه‌اندیش‌ما به‌دوروی به‌دیدار میآید: یکی معنای واژه‌گانی ودیگری معنای‌دستوری .

اکنون میآییم دربارهٔ بهرهٔ سوم‌یادشده دربالاسخن پرداز می‌شویم. ناصر گفتار را برترازنوشتار میداندازبهرآنکه گفتار از دانا برای شنونده گان است و میانجی دربین‌خداوند دانش وشنونده گان به شمار میرود (۲۹) . گفتار افزارسرراست گذار اندیشه است . درگفتار نظربه نوشتار اشتباه کمتر رخ‌میدهد . دراین باره اوبدین رنگ رهنمود میدهد : «ازبهر آنکه (اندر)نوشته حرفهاست بسیار که بدیدار اندر کتابه مانند یکدیگر است وآن‌حرفها اندر شنودن مانند یکدیگر نیستند ...» (۳۰).اوافزوده میگوید،گفتار روان نو شتار است ومعنا نزدیك به‌آن‌میباشد. گفتار نامهاست‌ترتیب کرده که‌اندر زیرا ومعناتعبیه شده میباشد . چون مقصود داناامعناست‌ومعنانز دیکتر به‌گفتار است. پس‌آنچه به‌مقصود دانا نزدیکترباشد ، شریفتر از آنست که ازمقصودش دورتر باشد (۳۱) . نام‌حرفهای درنظم آورده شده میباشد، حرف ازنام به‌مانند نقطه‌ازخط است،حرف معنی ندارد ، بلکه معنا درزیر آنست . اوپیشتر رفته می‌نویسدآوازگفتار را به‌میان میآورد وهوا آواز را،چنانکه گفته است:«وگوئیم‌مرصورت قول را نامهای معروف هیولیست ومرصورت‌نام را حرفهای‌معلوم هیولیست ومرصورت را آواز هیولیست ومرصورت آوازها را هواهیولیست ...» (۳۲) . بنابر این ، آواز آخشیج اساسی زبان وهواآخشیج اساسی آواز است . این‌دید دانشی است ودرزبانشناسی نوین‌جایگاه بزرگی دارد .

دانشمند برین اندیش‌ما ، دربارهٔجهیدار (میکانیزم) جریان هواوگونهٔ آفرینش آواز این گونه نظردارد :«چنانکه نفس‌مردم مرهوا را به‌شش اندر کشد واندر جوف‌آن آلت بازداردش ، آنگاه شش مرباد را به سینه‌فراز افشارد ومرگذرگاه آن بادراکه حلقوم است چنانکه خواهد فراختر وتنگتر همی‌کند...» . هرگاه‌حلقوم تنگ‌تر شود آواز باریکتر براید وچون فراختر گردد ، آوازغورشنیده آید . اوآوازهای انفی را

بریده می‌نامد وآوازهایی راکه ازراه‌دهن‌به بیرون فرامیرود کشاده ورسا میداند . به‌نظراو ، درآفریدن آوازشش‌ها ، حلقوم ، دهن‌وبینی نقش دارند ، اینهاهمه زنده اند وبه‌مغزنزدیك . بنابـراین درایجاد آواز ، زنده‌گان دست‌اندر کار اند . کوتاه‌سخن ، گفتار برای‌مردم عام‌است . گفتار اثرسخن وسخن گوهـر نفس‌گوینده است . پس گفتار زنــده واصل است (۳۳) .

ازاین گفته‌ها برمیآید کــه‌ناصرخسرو بین‌آواز وحرف‌فرقی را قایل بوده است . ازنگاه او ، آواز همال به‌واج وحرف‌همال به‌نگارك (گرافیم) زبانشناسی نوین است .

اکنون نوشتار را باگفتار ازروی‌دیداین ابرمرد خراسان زمین‌مقایسه میکنیم . (پیش ازاینکه به‌اصل‌مطلب بپردازیم، لازم می‌بینم ازکاردانشمند محترم الهام که‌پیش ازمن نظر ناصرراکه دراین‌باره گفته‌است ، بـانظر رابرت هال استاد دانشگاه کارنـل‌ایالات متحدهٔ امریکا مقا یسه نموده اند، یادآوری نمایم زیرا ایشان‌دراین‌راه پیشینهٔ کاردانشی را ازمن کرده دارند ، پس‌کار ایشان‌را دراین‌زمینه به‌دیدهٔ ستایش می‌نگرم) (۳٤) .

چنانکه دیدیـم ، ازنــگاه ناصرحرفهای نوشتاری نما یندهٔ آواز ها و آواز هــا نشــا ن دهــندهٔ‌معنا انــد . بنا بــران نـوشتار نمایندهٔ گفتار است وگفتار نمایندهٔ‌معنا . دانش‌را به‌گفتار یابه نوشتار انتقال میتوان داد . نوشتار میانجی‌بین‌دانـا وغایبان ایست . نـوشته حکایت حکایت است . گفتار حکـم‌روان‌را دارد ونـوشتار حکم‌تن‌را . دست ، قلم وسیاهی وکاغذ بــرای‌نوشتن به‌کار گرفته میشود،دراینجا بیرون ازدست همه‌گان نازنده اند .اما درهستی بخشیدن گفتارشش‌ها، نای ، دهن ، بینی وهوا دست اندرکاراند که‌همه‌گان زنده‌گی دارنــد . پس گفتار زنــده است ونـوشتارنازنده (۳٥) .

جالینوس حکیم‌نیز کتاب‌را درحکم‌مرده گرفته است وسخن را فرمان زنده‌گی داده است زیرا به‌روی‌گفتهٔ‌اوسخن گوی زنده است وبه تفسییر سخن خویش توانا میباشد وشنونده‌درآن اختیاری ندارد (۳٦) . خــود ناصر هم دروجه دین میگویــــد :«... کتاب بی‌گوینده سخن نگوید. » (۳۷) .

بااینهم فرزند نیك پندار خراسان‌فرهنگ پرور ازاهمیت نوشته ناآگاه نیست . او میفرماید نوشتار دانش‌غایبان است وویژهٔ آدمیان میباشد. گفتار درهوا زود ناپیدا شود امـــانوشتار دیربماند . نوشتار دانش‌را نگهدارد وآنرا ازپیشینیان بـه بازپسینیان گذار میدهــــد . نوشتار گفتاری است که‌خط دراوبه‌تندیسهای‌خویش بــه‌مانند آواز بـه حرفهای خویش میباشد . پس تاخط برجا ی‌است ، آن‌سخن ازنویسنده به آواز برجای باشد یعنی گفتار نویسنده به‌وسیلهٔ نوشتار پایدار میماند. بدون حاضران ازگفتار کسی‌بهره نمیگیردمگر به‌حکایت . امااز‌نوشتار همه‌گان اعم ازهمزمانان وآینده گـان کمایی‌میبرند. دراینجا چشم جانشین‌گوش میباشد یعنی خـــواننده وجـوینده‌دانش وپیام را از راه چشم به‌دست می‌آورد . به‌همین روی، درنزدناصر، نویسنده شریفترین مـردم است . باوجود این ، اونظم وشعر را برتـراز نثر میداند (۳۸) .

چنانکه آگاه شدیم ، دراین بـاره‌ناصر خسرو تـك‌اندیش نیست . دردیدار زبانی اش بربرابر نمونـی‌نوشتار وگفتار تناقضهایـی دارد . ازجمله درجایی نوشته را سخن‌قایم‌به‌ذات میداند وباز درجای دیگر آن عرضی ، تکلفی واکتسابی مـی‌بیند(۳۹) . این نادرست میباشد، ازبهر آنکه چیزی قایم به‌ذات باشد، گوهراست، عرض‌شده نمی‌تواند .

دربرآمد اینبخش گفتار، اندیشهٔاین‌مرد بزرگ را دربـــارهٔ گفتار و نوشتار فشرده مینماییم. گفتارافزارمستقیم گذار اندیشه ودانش است ونوشتار نامستقیم. گفتار زنده‌است‌ونوشتار نازنده . گفتار اصل است ونوشتار بنجوش (فرع) . گفتار یك‌پدیدهٔ شنوایی است ونوشتار یـــك پدیدهٔ بینایی . این گفته‌ها همه‌برابربه‌دید زبانشناسی نویـــن از گفتار ونوشتار است ، امااین گپ درآثاراوناگفته مانده است که‌گفتار گذشتهٔ بسیار بسیار دور گـــاهی شناسی‌داشته است یعنی آدمی ازآغاز گاه آفرینش خود گفتار را باخود داشت‌نه‌نوشتار را ، ازروی آنکه تاریـــخ نوشتار بسیار نزدیك به‌دوران مـامیباشد .

ناصر به‌این اندیشه است کـــه‌زبان وسخن گفتن ویژهٔ آدمی است ونه‌ازغیر آدمی ازبهر آنکه آدم‌دارندهٔجان سخن‌گوی ، خرد وتمیز به‌شمار میرود کـــه در بـرابر جانور چنین‌چگونه‌گی را دارا نمیباشد . ازهمین

روی‌است که‌آدمی سالار همهٔ‌جانوران‌وهستی‌هاست چه‌اوشریفترین ثروتی یعنی‌زبان‌را درخوددارد (٤٠).اوسخن‌را کلید سیاست‌ها میداند وپس به روی‌آن آدمی میتواند به‌تمام هستی‌هافرمان روایی کند . او دراهمیت سخن پیش رفته گوید : «سخن‌پیامبران کلید است مر همه الفاظ منطقی‌را که بدان عبارت کردند فضیلت های عقلانی و نفسانی را .... (٤١) » .

امادرمقایسهٔ زبان آدمی باز بان‌جانور ناسخن گوی خردمند خجستهٔ ما تاجایی به یك اندیشه نیست‌وتناقضهایی درگفتارش هست . به گونهٔ نمونه میفرماید آواز برکشیدن‌درحیوانات به منزلهٔ نطق درآدمی است . بازدریکجای اورا درصنعت‌سازی وگفتار برابر آدمی میداند ودرجای دیگر اورا ازآموزش هنربی‌بهره میداند ، چنانچه می‌نویسد: «... مرحیوان بی‌نطق‌را بامردم هم‌اندرگفتاروهم‌اندر صنعتهاشرکتست واندر کتاب‌نیست ...(٤٢)» ودرجای دیگرمی‌نویسد: «... یامردم بتواند که مر خرس‌را یابوزینه رادر گری بیاموزد ، سبب دور ماندن خرس ازنفس ناطقه» (٤٣) .

بهرحال ، گفتار درحیوانها ازنگاه‌ناصر آواز هایی است که به‌هنگام نیاز بیرون میآیند ، وازراه این‌آوازها باهمجنس‌خودسخن میگویند. ازاین نگاه آدمی‌را درسخن گفتن‌انبازباجانوران غیر آدمی میداند . منتها دراینجا سخن بامعنا و گذار دهندهٔ‌دانش وکمال است . ازهمین روست که نوشتار راویژهٔ آدمی میداند نه‌ازناآدمی . جانوران بیخرد ، به‌ویژه مرغان اگر سخن بیاموزند، معنای سخن خود را نمیدانند (٤٤) . ناصر درجای دیگر میگوید : «... واندرسخن آواز است ولکن اندر آواز سخن نیست» (٤٥) . این گفته این‌مفهوم را میرساند که‌آواز به‌تنهایی معنا بردار نیست. پس‌زبان جانوران‌همان آواز ایشان است .

نظرناصر راجع به زبان جانوران‌غیر ازآدمی اشاره به‌ناباروری زبان آنها است که‌ایشان‌اززبان به‌سرشت‌غریزی کار میگیرند نه‌ازراه شعور خردسنج. ازهمین‌نگاه حاسهٔ‌شنوایی‌آدمی برتر از حاسهٔ شنوایی حیوان است . برای استواری دادن به‌این‌سخن اززبان خود آوازهٔ یمگان چنین می‌نویسیم : «پس پیدا شد که‌مرحاست شنونده را اندر حیوان

بی‌نطق شرفی نیست ...» (٤٦) .گفتار ناصر را دربارهٔ زبان حیوانها تاجایی سازگار به نظریه های‌زبا نشناسی نوین میدانیم . زبانشناسی نوین جانوران بی‌خرد رادرآموزش زبان باانسان هم بهره میداند ومنتها میگوید زبان حیوان‌بار ور نیست .

درانجام این بخش آخری ازگفتگودیدیکی از زبانشناسان مغرب زمین را درمقایسه بانظریهٔ ناصر خسرودربارهٔ زبان حیوانها درپیش رو میگیریم . راجربرون درکتاب Wordsand Things

یعنی «واژه وچیز» می‌نویسد: ناهمگونی بین آدم و حیوان از روی داشتن زبان چنین است :

(الف) پا سخهای حیوانی غریزی‌اند نه‌اکتسابی، (ب) تن فرآورده‌های پاسخها ی حیوانی ساختارواجشناسانه ندارد (ج) پاسخهای حیوانی تمام یابسیاری ازرواند ها(کتگوریها) ی انباز خود را نام گذاری‌کرده نمیتوانند، (د) دستگاه پاسخ های حیوانی گسترش داده شده نمیتواند تاروانده‌های نورا نام‌گذاری کند ، (هـ) پاسخهای گزینشی حیوان همچون نامهای زبانی زیرعین‌شرایط کار نمی‌کنند . اونتیجه‌گیری کرده میگوید اگرهم حیوان زبان رابیاموزد ، زبان آموزی اش‌پایانتر از زبان آموزی یك کودك آدمی‌است، یا اگرآدم‌در بین حیوانهاویابه‌تنهایی نموکند ، زبان خویشتن را انکشاف‌داده نمیتواند. بنابر این زبان تنها ویژهٔ آدمی است واوآن‌را تنها دریك‌جامعهٔ زبانی میآموزد (٤٧) .

طوریکه می بینید راجر برون‌حیوانات را درزبان آموزی پایانتر ازکودك آدمی‌میداند ولی ناصر ازدیدخردشناسی خودکودکان خرد بیخرد را به‌مانند ستوران‌دانسته است(٤٨)ازاینجاست که هستی خرد نمایانگر هستی زبان درنزد دانشور بلندپایهٔ‌ماست (وماباگرفتن‌الهام ازاین‌پدیده این‌پارچه نبشتهٔ خود را فرجام‌بندی‌می‌نماییم) ، درحالیکه درزبانشناسی نوین علت بی‌زبانی جانوران ناسخن‌گوی نبودن جهاز واره (ارگانیزم) واك ساز است .

زبان به‌روی برداشت این تعریف‌همه‌گانی - یعنی هرچیزی که اندیشه‌یی را آگاهانه برای ما گذاردهد ، زبان است ، درنوشته های ناصر خسرو به دو چهره جلوه‌مینماید : یکی زبان قدسی یعنی‌زبان

حال‌که بدون کاربرد حرفها وواژه‌هابه‌خود تندیس می‌بندد (۴۹)، دودیگر، زبان ویژهٔ آدمی یعنی جان سخن‌گوی. بازجان سخن‌گوی بـدو بخش دیده شده است : نخست ، گـوهر زبان یعنی سرچشمهٔ جان سخن گوی که به‌گفتهٔ ناصر ازایـــن جهان نیست (۵۰) ، دوم، نطق یاسخن که‌اختیاری است (۵۱) ومااین دیدرا درگفته‌های بالایی خود ، بانـظر دو زبانشناس نامدار باخترزمین برابرنمونی کردیم. در انجـام سـخن میگوییم که دانای خرد شناس مادرپرسش‌های وابسته به‌زبان دید دانشمندانه داشته است ونظریه های او تـاانداز‌ه‌یی بـه‌دیدگا ههای خرد زبـا نشنا سی ، زبانشنا سی همه گـــانـــی روان‌زبانشناسی ، آواشناسی ، البته‌کمی بامعنا شناسی‌وسرانجام واجشناسی‌سازگاری میدارد . ازایـــن روی ، گفته هایش را بـارهنمود هـــای‌زبانشناسی نـــوین میتوان درست سنجید .

مآخذ :

۱) ناصر خسرو ، وجه‌دین ، تهران: انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفهٔ‌ایران ، ۲۵۳٦، ص‌ص، ۱ـ۲ ، ٦۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ناصر خسرو ، خوان الاخوان ، تهران : انتشارات کتابخانهٔ بارانی، ۱۳۳۸، ص‌ص ۵ ، ۱٦ ، ۳۰ـ۳۱ ، ۵۰ ، ۸۵ـ۸٦ ، ۱۱۰،۱۱۲ ، ۱۲۲ .

۲) محمدتقی دانشپژوه ، «منطق نزدناصر خسرو قبادیانی» «یادنامهٔ ناصر خسرو» ، مشهد : چاپ وانتشارات دانشگاه فردوسی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی ، ص ۱۷۲ .

۳) زادالمسافرین ، تهران :انتشارات کتابفروشی محمودی،چاپ آفسیت رشدیه ص ، ۱۵ .

٤) خوان‌الاخوان،ص‌ص۵ ، ۱٦ ، ۳٤ ، ۱۰۰ .

۵) همین اثر ص ۳٤ .

٦) زاد المسافرین ، ص‌ص ۷ ، ۱۲ ، و ۱٦ .

۷) خوان الاخوان ، ص ۲٦۰ .

8-Emmon Bach, Synta Citic Theory, New York: Holt, Rinehart and winst on, I NC., 1974, P, 11

۹) محمد تقی دانشپژوه ، همانجا،ص ۱۷٦

۱۰) خوان‌الاخوان،ص ۲۷۳ .

۱۱) همین‌جا،ص‌ص۲۷۳ ـ ۲۷٤.

۱۲) انجیل یوحنا ، (کتاب عهدجدید) ، باب‌اول ، آیت‌یکم (گزارش به‌فارسی) شیسل سوسایتی لندن،ص ۱٤۳ .

۱۳) زادالمسافرین، ص‌ص۸ـ۹ .

۱٤) خوان الاخوان ، ص‌ص۱۹۲،۲۰۲ .

۱۵) وجه‌دین ، ص ۱۰۷ ، زادالمسافرین، ص‌ص۲۳ ، ۳۰،۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰ .

۱٦) خوان‌الاخوان، ص ۸۳ .

۱۷) وجه دین ، ص ۹۱ .

۱۸) خوان‌الاخوان،ص ۲۷٤ .

۱۹) سید جعفر شهیدی ، «افکاروعقاید کلامی ناصر خسرو»، یادنامهٔ

ناصر خسرو ، ص ۳۲٦ ، خـوان الاخوان ، ص ۸٦ .
۲۰، وجه‌دین ، ص ۷۵ .
۲۱، همین‌جا، ص‌ص۲۲_۲۳،٦۸ ،۷۲، ۸۰،۸۱، ۱۸٦، ۱۸۹، ۲۱۰ _
۲۱۱، ۱۲۱_۱۲۲، ۱۲۸ _ ۱۲۹ ،۲۵۵ _ ۲۵٦ ، ۲٦۲ .
۲۲، خوان‌الاخوان،ص‌ص٦، ۱۹۳.
۲۳، همین‌جا ، ص ۷ ، ۱۹۳ .
۲٤، خوان الاخوان ص ، ۹ .
۲۵، همین‌جا ، همین برگ .
troduction to Historicaltroduction to Historical
Linguirtics, Bostan, Hou ghton Mifflin Company,
1972, PP 33-35
۲۷، خوان‌الاخوان، ص‌ص ۲۷۷ ،۲۸٦ ، ۲۸۷ .
۲۸، خوان‌الاخوان،ص‌ص۱۲، ۳۷،وجه‌دین، ص‌ص ۳۱ ، ۱۲۲ ، ۱۷۵،
۲۰۹ ، ۲٤۷ ، ۲٤۸ ، ۲۵۰ .
۲۹، زادالمسافرین ، ص ۷ .
۳۰، همین‌جا ، ص ۸ .
۳۱، همین‌جا ، ص ۹ .
۳۲، همین‌جا ، ص ۹ _ ۱۰ .
۳۳، زاد المسافرین، ص۱۱.
۳٤، پوهاند محمد رحیم الهام ،تیموریهای‌نحو، کابل : چاپ‌گستنر،
۱۳۵۸ ، ص‌ص ۸٤ _ ۸۹ .
۳۵، زادالمسافرین،ص‌ص۱۱_۱۲.
۳٦، محمد تـقـــی دانشپژ وه ،همانجا ، ص ۱۷٦ .
۳۷، وجه‌دین ، ص ۲۲ .
۳۸، زادالمسافرین، ص‌ص ۱۲ _۱٤،خوان الاخوان، ص‌ص٦، ۲٦۰ .
۳۹، زادالمسافرین ، ص ۱٤ .
٤۰، زادالمسافـرین ، ص ۱۵ ،خوان‌الاخوان، ص‌ص۱٦،۸٤، ۱۱۰ ،
وجه‌دین، ص۲۹،۵۵،٦٦،۱۷٦،۲۰۲.

٤١) خوان‌الاخوان ، ص ٢٧٦ .

٤٢) زادالمسافرین ، ص ١٢ .

٤٣) خوان الاخوان، ص‌ص٢٣٨، ٢٦٦ ـ ٢٦٧ .

٤٤) خوان الاخوان، ص ٢٦١ ـ٢٦٢ ، وجـــه دیـن ، ص ١١٢ ، زادالمسافرین ، ص ١٢ .

٤٥) خوان‌الاخوان ، ص ٢٦١ .

٤٦) زادالمسافرین ، ص ١٧ .

47, Roger worlds Glencoe, Illinois The Free 1959 PP. 192-193

٤٨) وجه دین ، ص ٥٥ .

٤٩) خوان الاخوان ، ص ٢٦٠ ،وجه دین ، ص ١٧٠ .

٥٠) خوان الاخوان ، ص ص ١٢٢،٢٣ ـ ١٢٣ .

٥١) خـــوان الاخـوان ، ص ص٨٤ ، ٢٧٧ .

پوهنیار گل‌احمد یما

«امت مرحق‌را خوارگرفته بودند، وبـر امثال و ظواهـر کتاب خـدای ایستاده وممثولات وبواطن ومعنا نی آن، ازدست‌بازداشته وبرمحسوسات وکثایـف فتنه گشته ، واز معقولات ولطایف دورمانده ومرهوسها را بـه هوای مختلف خویش ریاست جویا ن اندر دین استخراج کرده وفقه نـام نهاده ومر دانایان رابه‌علم حقایــق ومر بیننده‌گان را به‌چشم بصایر ومر جوینده گان حق‌را وجداکننده گـان جوهر باقی ثابت‌را ازجوهر فانــی مستحیل ملحد وبددین وقرمطی نام نهاده اند . » (زادالمسافرین ،ص۳)

دیالتیک ماده ومعنی‌درزادالمسافرین

نــا صـــر خسرو ، هستی رادرمجموع ، به‌دوبخش معنوی ومادی تقسیم میکـنـد ، و در آن بـــه تامل میپردازد .

هنگا می که رابطهٔ هستی معنوی باهستی مادی ، بـــه‌طور مستقل ، موضوع تفکرات وی قرار میگیرد ،دستگاه فلسفی او ، به‌گونهٔ مستقل به شکل گیری آغاز میکند .

وی‌درین دستگاه ، آفریدگار ،عالم وآدمی‌را به‌حیث عناصر اساسی مشخص میسازد ، و رابطهٔ هستی‌معنوی وهستی مادی‌را درارتباط به توضیح رابطه میان آن عناصر سه‌گانه ، به تشریح وتبیین میگیرد.

چون تفکرات اولیهٔ ناصر خسرو،ازاندیشه دربارهٔ «سعادت آدمی»مایه گرفته است ، بدین جهت ، مرکزاندیشه هایش را «آدمی و سعادت» وی میسازد .

سعادتی را که این اندیشه ورز بزرگ آرزو میکند تاآدمیان بدان دست یابند، گذرا ، موقت و«نسبی»نبوده، بلکه‌مطلق‌وهمیشگی می‌باشد، ازین‌رو ، برای دستیابی بدان ، به‌چیزهایی بیشتر متوجه میشود که مطلق وهمیشگی باشد ، وچون این‌خصوصیت‌را درهستی معنوی‌میتواند پیدا کند ، آنرا برمیگزیند وبه‌تشریح وتبیین‌آن می‌پردازد ، امااین توجه‌به هستی معنوی او را کاملاازهستی مادی فارغ نمیدارد بلکه‌وی میکوشد تاپس ازتعمق در هستی‌معنوی ، برای هستی مادی معنای عمیقتر وتازه‌تری دریابد ، وآنراارائه دارد .

ناصر خسرو ، برای آن‌که بتواندستگاه فلسفی خود را به طور دقیق وعمیق به پذیرنده گان انتقال دهد ، ذهن پذیرنده گان‌را ، آن‌گونه که هستند ، درنظر گرفته وازچیزهایی درآغاز سخن میگوید که برای هرآدم عادی قابل شناخت است ،ونیزازین که مقصود وی ازانگارش کتاب رسانیدن آدمیان به سعادت‌است ، واین‌مرام ازعمق محبت وی به‌آدمیان سرچشمه میگیرد، همچنان‌ازین‌که آنچه‌میگوید ومی‌نویسد بدان کاملا یقین دارد ، موجب گردیده تادستگاه فلسفی وی آن‌چنان«ذهنی» نشود که خواننده یاپذیرنده ازدرك‌آن‌عاجز باشد بلکه صریح ، روشن وپرقدرت جلوه نماید ، وهمچنان‌وجود هدف سعادت آدمی باعث‌شده است تانوعی ازوحدت وهماهنگی‌درسراسر دستگاه وی‌چنان احساس شود که ازیکطرف این دستگاه رابهت میدهد ، ازطرف‌دیگر ، آنرا تاثیر انگیز میسازد .

ناصر خسرو ، هنگامی‌که باتوجه‌به «هستی معنوی» (آنچنان که‌درنظر هر کس جلوه میکند) به «مطلق»دست می‌یابد، یعنی جایگاه «سعادت مطلق» راکاملا درك میکند واین‌درك‌تاحد یقین میرسد ، از دنیای

«مشخص» و «نسبی» دست‌نمیکشد، زیرا میداند که آدمیان‌درآغاز درهمین دنیای «مشخص» زیست میکنند، وقبل ازین که «بی‌زمانی» را درك کنند، در «زمان» به‌سرمیبرند، پیش ازآن‌که «لامکانی» را بدانند، در «مکان» زیست میکنند، قبل‌براین‌که «روح» و «نفس» راملتوجه شوند، به «جسم» و «تن» مشغول اند، وتنها پس ازتکامل آدمی است که «مطلق» مطرح میگردد به‌عبارهٔ دیگرجهان «نسبی» ومشخص با بعد طبیعی واجتماعی آدمی رابطه دارددرحالی که‌جهان «مطلق» و «مجرد» بابعد فرهنگی انسان در ارتباطمیباشد.

چون ابعاد طبیعی واجتماعی آدمی‌ومخصوصاً بعد طبیعی همسان دیگر موجودات تبارز می‌یابد، یعنی دراین‌بعد دخالت تفکر وارادهٔ آدمی چندان زیاد نیست، بلکه آنچه موثراست‌یااساسی است قوانین طبیعی یاآنچه ناصرخسرو «عالم» مینامد، می‌باشد.

هستی آدمی به مثابه جزئی از«عالم» یاجهان طبیعی درتحت نظام طبیعت یاعالم«شکل» میگیرد ودارای‌همان خصوصیاتی میباشد که‌دردیگر اجزای طبیعت یا«عالم» است. درآدمی‌همان «صورت» و «هیولی» مطرح است، صورت نخستین چون «طول» «عرض» و «ضخامت» وهیولای نخستین یا «ماده» نخستین، صورتهای ثانوی چون «گرمی»، «سردی» «خشکی» و «تری» درسلسلهٔ مراتب آفرینش به‌خود جایی دارد، یعنی این که‌ازترکیب امها ت‌سفلی (عناصر چهارگانه) وتاثیرآبای علوی (افلاك وکواکب)پس ازبه‌وجودآمدن اجزای موالید سه‌گانهٔ معادن ومواد طبیعی، نباتات و حیوانات‌پدید آمده است.

آدمی، بادیگر موالید درزمین‌قراردارد، اما این‌زمین تمام عالم را نمیسازد، بلکه بخشی از «عالم» راتشکیل میدهد ودرمرکز آن قرار دارد، سیارات هفتگانه‌همانند پوست‌پیاز به‌دورآن قرار گرفته، ودربالای این‌هفت آسمان یاسیارات هفتگانه‌فلك الا فلاك یادوازده ستارهٔ ثابت قرار داردکه آسمان هشتم راتشکیل‌میدهد، ودربالای آن‌عرش اعظم‌قرار گرفته است‌که‌کاملا نورانی می‌باشد.دراین عالم، حرکت درجسم وجود نداشته، بلکه نفس است که‌آنرا به‌حرکت وامیدارد و حرکت اقسام مختلف دارد که میتوان آنرا حرکت‌طبیعی قری ونفسانی خوانند، در

حرکت نباتات نفس نامیه ، درحرکت حیوانات نفس حسی و در حرکت آدمیان نفس ناطقه دخیل می باشند.

در میان اجزای عالم یکی ازموالیدسه گانه ، جنس حیوان است که دربین آن «نوع آدمی» هستی دارد .درمیان «نوع آدمی» افراد آدمی یااشخاص آدمی وجود دارند. روابطی که میان این افراد یا اشخاص شکل میگیرد، بعد اجتماع انسان رادرمیان «نوع» نشان میدهد . بعد اجتماعی فردآدمی به تناسب موقعیت وروابطی که قایم میکند ودرفعالیتهای اجتماعی از جمله در فعالیتهای فرهنگی واقتصادی شرکت میکند ودرتکامل زنده گی اجتماعی آدمیان سهم میگیرد، تعیین میگردد . زنده گی اجتماعی آدمیان براساس دوپایه تکامل میکند: یکی برپایه افزایش تولید ومصرف، دیگری برپایهٔ افزایش قوای معنوی درافراد جامعهٔ انسانی . یابه عبارهٔ دیگر میتوان گفت اجتماع آدمیان برپایهٔ اقتصاد وفرهنگ به تعادلی میرسد که افرادآن خود را خوشبخت می یابند. تغییر درنحوهٔ اقتصادشکل بیرونی جامعه را تغییر میدهد وتغییردرفرهنگ ، شکل درونی یادنیای درونی جامعه وبه عبارهٔ دیگر افرادجامعه را تغییر میدهد . هردوتغییر درجامعه وجود دارد ، چونکه زنده گی اجتماعی آدمیان بدان نیاز دارد ، اما این که کدام یك ازجهات درتفکرات مشخص اندیشه ورزان بیشتر کسب اهمیت میکند ، رابطه دارد به این که دوران آن اندیشه ورز کدام سئوالی را مطرح میکرده است. آیاسوال اقتصادوتغییر آن مطرح میباشد یا سوال فرهنگ وتغییرآن ؟ درطرح این سوال نوع تمدنی که درجامعه مسلط میباشد ازهمه اساس تر است. تمدن دراین جابه معنای نظامیست که درمیان تمام اجزای جامعه و جود میداشته باشدوخلاقیت فرهنگی را امکان پذیر میگرداند . درتمدنهایی که بربیرون آدمی توجه میکنند ، تمام خلاقیت ها درهمه زمینه ها برتغییر دردنیای بیرون بیشتر تکیه دارد ، درحالی که درتمدنهایی که برپایه دنیای درون آدمی قرارگرفته خلاقیت بیشتر متوجه مسایل درونی میباشد . چون تمدن اسلامی بیشتر اتکایش بردنیای درون است وهمواره خواستار تکامل انسان ازدرون میباشد ، ازین روخلاقیتها نیز وبیشتر در همین زمینه صورت میگیرد ، یعنی این که اندیشه ورزان هنگامی که دراجتماع خویش ، نظرمی افگنند سوالی که آن اجتماع مطرح

میکند ، مسایلی از قبیل عقیده ،نبوت، امامت واین که‌چگونه انسانها میتوانند به‌راهی که به‌ایشان نشان‌داده شده است ، بروند وبه‌سعادت برسندمی‌باشد . طرح‌چنین سوالات‌وپاسخگویی بدانها یاطرز دید بخصوصی که درمیان انسانهای یك‌جامعه به‌پیدایی می‌آیدهمه چون‌بانوع رابطه یی که فرد بادیگران قایم‌میکند ، ارتباط دارد . ازین روبربعد اجتماعی فرد آدمی تاثیر می‌افگند ،یابه‌عباره دیگر آنرا میسازد . بعد اجتماعی فرد نیز همانند بعد طبیعی‌درآغاز برپایه نظام اجتماعی شکل میگیرد وفردرادرموقعیتی قرارمیدهدکه باکل نظام هما هنگی میداشته باشد .

طوری که دیده میشود ، بعداجتماعی آدمی‌وحتی‌بعدطبیعی وی،در دستگاه فلسفی ناصر خسرو، تحت‌الشعاع مستقیم دین ، یازیر تاثیر بعد فرهنگی قرار گرفته است. معنی‌دادن به‌بعد طبیعی وبعد اجتماعی یاآنها را تحت بعد فرهنگی مطالعه‌کردن خصوصیتی است که فلسفه تمدن اسلامی رابه‌طور کل ودستگاه‌فلسفی ناصر خسرو را به‌طور خاص هویتی مستقل می‌بخشدکه درمطالعه‌باید درنظر آورده شود .

چون آدمیان ابعادطبیعی واجتماعی‌رادرآغاز کسب میکنند وبعدتر به‌بعد فرهنگی میرسند، به‌این جهت‌نخست‌بامسایل «نسبی» و «مشخص» سرو کار میداشته باشند وبعدتر بامسایل«مطلق» و «مجرد» آشنا میشوند . بعد فرهنگی آدمی، بامسایل «مطلق»و «مجرد» تقریباً آغاز میشود، زیرا تفکر بامفاهیم وتصاویر که هردو«مجرد» است ، رابطه دارد .

به‌هرحال ناصر خسرو هنگامی‌که‌از «مطلق» یاد میکند ، آنرااز«درك» یا«شناخت‌مطلق» جدا نمی‌کند ،هرچند درذهن خویش از «مطلق» و «درك مطلق» دومفهوم جداگانه‌دارد،زیرا به‌عقیده وی چیزی هست که‌به طور «مجرد» و «مطلق» وجود داردومیتواند شناخته ودرك شود ، ولی چون مرادش ازبحث درباره «مطلق»و «مجرد» انتقال معا نیی است که درذهن دارد ومعنای «مطلق» راکه‌وی‌میخواهد به‌پذیرنده‌گان‌خویش انتقال دهد ، ارتباط دارد بادرك وشناخت‌آن «معنی» ازین روهیچگاه نمیخواهد این‌دو ـ «مطلق» و «درك مطلق» راکاملا به‌صورت جداگانه مطرح کند.

چون «شناخت» و «موضوع‌شناخت» یعنی «درك مطلق» و

«مطلق» اگرچه‌ازنظرگاه ناصرخسرودوچیز است (وتنها درنهایت یکی میشود .) ولی برای کسی که‌مخاطب ناصر خسرو است قبل از «درك موضوع شناخت» یا «درك مطلق»پدیدایی خود «شناخت» اهمیت ویژه دارد ، زیرا هنگامی که شناخت‌پیداشد ، موضوع شناخت قابل درك میشود ، یعنی «حقیقت» به «درك‌حقیقت» تعلق دارد، ازین رو برای این‌که درباره حقیقت سخن گفته‌شود، لازمست تازمینه «درك‌حقیقت» در وجود شنونده یا پذیرنده‌پدید بیاید .

به‌هرحال پدیدایی «شناخت» یاایجاد زمینه «درك حقیقت» در پذیرنده گان ناصر خسرو وانسانها به‌طور کل ، ازطریق حواس آنان امکان پذیر است ، وحواس ازیك‌جانب باهستی طبیعی‌فرد آدمی‌رابطه دارد ، ازسوی دیگر ، باجهان طبیعی‌درپیوند قرار دارد که هردو شامل هستی مادی میباشد .

حس ، فعالیتی است که‌به‌وسیله‌حواس یعنی عضو طبیعی جسم‌آدمی درارتباط به هستی مادی صورت‌میگیرد ، یعنی موضوع حس، هستی مادی است ، همچنان که حا سه‌ازجمله هستی مادی بر شمرده میشود .

هم‌حواس وهم آنچه‌حس میشود ،هردو «نسبی» است همچنان که‌خود فرد تابع زمان ودرمکان است ونیزگذرا ومتحول میباشد .

دردستگاه فلسفی ناصر خسرو ،حواس دوگونه است : حواس‌ظاهری وحواس باطنی آنچه تاکنون ، درباره‌حواس گفته شد بیشتر مربوط به حواس ظاهری است که‌به وسیله‌نفس حرکت میکند ودرتغیر ناصر خسرو ، توهم ، تخیل، حفظ، فکروذکر ، حواس باطن خوانده می‌شود که‌حرکت دهندهٔ اصلی آن عقل‌است به میانجی فکر .

حواس باطن مواد اولیه خود راازطریق حواس ظاهر میگیرد بدون حواس ظاهر ، حواس باطن نمیتواندفعالیتی انجام بدهد . حواس ظاهر «محوسسات» را درك میکندوحواس‌باطن «معقولات» را ادراك مینمایند. آنچه درمحسوسات است همه«نسبی» وتابع زمان ودر مکان می‌باشد ، ازین رو نمیتوان «مطلق»را دران جستجو کرد . پس برای پیدا کردن ات باید به سراغ«معقولات» رفت ، وچون «معقولات»

دیده نمیشود ، با یـه درك شود ،واین درك به‌وسیله حواس بـاطـن صورت میگیرد .

عقل ازطریق حواس‌باطن وحواس‌باطن به‌کمك حواس ظاهر بـه «محسوسات» وازآن طریق بـه«معقولات» دست می‌یابد . هرچیزی که «مطلق» و «مجرد» باشد ، چون‌درجمله «معقولات»یا«هستی معنوی» شمرده میشود ، ازین رو تـابـع‌تسلسلی است کـه ازعقل شروع میشود وحـواس باطـن وظـاهــرومحسوسات را دربر میگیرد .

«سعادت آدمی»به‌صورت «نسبی»درچیز هایی که توسط حواس ظاهر درك میشود، به‌صورت لذایذ جسمی‌وغریزی وجود دارد که هرکدام‌موقت وگذارا بوده ، بـه‌صورت دوامدارنمیباشد ، اماآن سعادتی که«مطلق» است ودوامدار است ونیز پایـان‌نـدارد ، درجمله «هستی معنوی» و «معقولات» وجود دارد .

برای این که این «سعادت» بـه‌دست‌آید ، باید درك شود ، ودرك‌آن رابطه دارد ، باشناخت معقولات بـه‌طور کل .

درنظام فلسفی زادالمسا فرین ،آنچه توسط هراس ظاهر حس‌میشود «محسوسات» است یا «هستی‌مادی»ولی آنچه توسط حواس بـاطن درك میشود «معقولات» یا «هستی‌معنوی»است .

«هستی معنوی یـا «معقولات»ازطریق حس «هستی مـادی» درك میگردد و «دنیای معنوی» خــود رااثبات میکند .

هستی معنوی یـا «معقولات» ازیکطرف کـه دررابطه باهستی مادی یامحسو سات ، مورد توجه قــرارمیگیرد ، ازسوی دیگر بدون توجـه به محسو سات ، کاملا بـه صورت«مجرد» درنظر گــرفته میشود .
هنگامی که «هستی معنوی» کامــلااز «هستی مادی» تجریدشد ، وضع قبل ازتولد وبعد ازمرگ آدمی طرح‌میگردد . هنگام طــرح این مساله درصدر مسایل «انسان» و«سعادت»وی قرار میگیرد . تمام استدلالهایی که‌برای آفرینش وجود دارد ، همه‌دست به‌دست‌هم میدهند تادرسلسله مراتب آفرینش برای انسان ، بــه‌خاطر داشتن «عقل» عالیترین مقام‌را قایل شود ، وبــدین صورت ، درطبیعت یا «عالم» معنایی را جستجو کند که‌آن عبارت ازکمال یافتن‌آدمی‌توسط عقل می‌باشد .

دردستگاه فلسفی ناصر خسروآفریدگار حقیقی وصانع عالم‌جسمانی یکی نیست . آفریدگار عقل کلی راابداع کرد پس‌ازآن نفس‌کلی پدید آمد واین نفس کلی باعث پیدایی اجسام گردید .

درین دستگاه آنچه بران تاکیدمیشود ، اینست که خصوصیات آفریدگار همانند خصوصیات آفریده‌گان نیست ، ازین‌رو درباره «ذات» آن‌سخن گفتن درست نیست ، بلکه‌میتوان ازروی آنچه آفریده است به ذات آن پی برد .

علت غایی یاهدف آفرینش انسان‌وعقل انسان است . انسان باید درهنگامی که درین دنیا به‌سرمیبرددرتلاش بیفتد که حکمت وعلم‌حاصل کند ، توسط حکمت وعلم است که‌آدمی میتواند ، توشه‌یی برای آخرت خویش پیداکند وبه‌سعادت همیشگی‌دست بیابد .

علم وحکمت‌ازدوطریق برای‌انسان‌، حاصل می شود ، ازطریق شنیدن واز طریق خواندن.منبع حکمت کسب‌الهی وعالم است. پیامبران بامطالعه کتاب عالم‌به‌حقیقت‌دست یافتند وآدمیان را رهنما یی کردند آنهارا از اعمال‌بد مانع‌شدندوبه اعمال خیر تشویق کردند .

هرانسان ، درصورتی که «نفس»خود را توسط «عقل» تمیز نماید ، ازکتاب عالم‌میتواند بخشی‌را بخواندونیزازکتب الهی‌درك درست نماید. ولی‌پیامبران نظر به‌دیگر آدمیان يك‌بخشی عمده آنرا خواندند ولی خوانش کتاب عالم یاکتاب آفرینش پایان ندارد.

آنچه در کتاب آفرینش است‌درکتاب الهی مذکور است ازین جهت ، خداوند عالم آفرینش را«آیات» خوانده است .

به‌هرحال به‌عقیده ناصر خسرو ،فرد آدمی به‌اثر کوشش فکری ، میتواند به‌دنیای لایزال وپایان‌ناپذیرهستی معنوی‌به دست بیابدبادست یابی‌به «هستی معنوی» و«معقولات»به‌سعادت همیشگی برسد وحقیقت‌را درهمین دنیا درك کند . درك‌معقولات‌ولطایف به‌وی امکان‌میدهد تابه‌دنیای محسوسات وهستی مادی عاملا نه‌وعالمانه واردشود وازآن استفاده کنند

دستگاه فلسفی نـــا صر **خسرو** نوعی‌از «ایدیالیزم اخلاقی» یا«آرمان گرایی اخلاقی» را انعکاس **میدهدکه** دراثر دقت‌درآن پذیرنده بـــه خود آگاهی عمیق‌انسانی میرسد وبـا شادکامی وشادابـی همه موجو دات عالم‌را مسخر خود میداند ، ودر راه‌استفاده ازآنها میتواند آگاها نـــه حرکت نماید . ولی به‌همان اندازه‌یی که‌خود راه دربرابر دیگر موجودات قدرتمند می‌یابدوازمرگ نمی‌هراسدبلکه‌آنرا ادامه حیات میداند، به‌همان اندازه دربرابر همنوع خود ، یعنی‌درزنده گی اجتماعی با محبت رفتار میکند ودرتکامل وتعالی زنده گـــی‌انسانها میکوشد .

درین دستگاه ، نـــاصر خسروباپـژوهش در «معقولات» درحقیقت درون دنیای آدمی میکاودوحقیقت‌این‌دنیارا نمایان میسازد، بانمایان‌شدن یادرك کردن حقیقت دنیای درونـی‌آدمی برتمام «محسو سات» یـــا «هستی مادی» طوری برخورد میکندکه‌آنها تحت سیطره وی باشد واین سیطره ازهستی مادی یعنی غرایـزفرد آدمی آغاز میشود و تـــا تمام موجودات گسترش می‌یابد . وبدین‌صورت ماده ومعنی در همنوایی به سر می برنـــد و همدیگر را کمال‌می‌بخشند واین کمال دروجود فـرد آدمی غنیمت می‌یابد .

ناصر خسرو درپایان زاد المسافرین می نویسد :

«غرض‌ما ازآنچه گفتیم بیدارکردن‌است نخست مرنفس خویش را آن گاه مرنفوس راستان ومومنان‌را»

«زادالمسافرین ص ٤٨٦»

نیلاب رحیمی

عبور ناصر خسرو از پنجشیر

به قول جمهور مورخان از سپیده‌دم جنبشها و جهشهای انسانی‌در حوزه بین اکسوس واندوس،درهٔ پنجشیر به مثابه معبر مهمی طی قرون متمادی بین سرزمینهای‌شمال و جنوب هندوکش مورد استفاده همه عابرین ،اعم از مهاجرین آریائی ،مهاجمین نظامی‌و کاروانهای اطعمه واقمشه بازرگانی‌ومسافران وپیگردان‌تگک‌رو قرار داشته است . این دره‌زیباکه درازی آن بر پهنایش غلبه دارد ، در کلیه پیش آمدهای تذکار یافته به حیث پلی بین شمال و جنوب هندوکش عرض وجودکرده است .کرشمن بر مهاجرت آرینها از ین دره انگشت تائیدمیگذارد ، صاحب تاریخ یمینی ازاهمیت استراتیژیکی آن سخن‌میراند و بیهقی بردن بردگان اسپیجاب را به هند از همین دره‌وانمود میکند ،ابن بطوطه‌وجه تسمیهٔ هندوکش را ناشی از مردن‌بردگان‌هندی‌در معابر سردوپر برف هندوکش به ویژه کوتل‌خاواك میداند وبا بر درتزکش‌معابر آنرا در سرنوشت شمال‌وجنوب‌هندوکش پرارج میخواند . اگر پژوهش خود را به‌استناد ماخذ و مدارك دست داشته

در روا ل‌ار ز شنها ی هـا ی در هـ پنجشیر د نبا ل کنیم سخن به در ازا میکشد که این مختصر حو صله آن‌همه تحقیقا ت گستر ده را ندارد.

عبور کا ر وا نها از درهٔ‌پنجشیر : سال ۱۳٤۰ اند ك اند ك ادا مـه یا فت .اما ز ما نیکه سطح‌استفاده‌از تکن الو جی معا صر با لارفـت و جاده ها ی ا سفا لت شده‌ا حدا ث‌گرد ید واز بعد فا صله ما کا سته شد، دیگرا ین جر یا ن فرو کش‌کرد ه در سد ه ها ی‌چها روپنـج و شش هجر ی که سر ز مین مـا مرکز فر ماند هی سلاله های‌شکو همند غز نو ی و غور ی بود از همه‌معا بروکوتل‌های پنجشیر‌از پار نده تا ا نجمن ا ستفاده ا عظمی صور ت‌میگر فت . با ز ار گا نا ن هند ی‌و و خرا سا نی ا غلبا از طر یق‌پنجشیر کا روا ن‌ها را عبور میدا د ند وروی همر فته کو تا ه ترین را ه بین‌کا بل‌و بد خشا ن از در ه پنجشیرمیگذرد. از همین لحا ظ دام داران بد خشان‌و قطغن به بو یژه اند را ب‌و نهرین و خو ست و فر نگ و تخا ر ر مه هـای گوسفند و بز خودرا از راه پنجشیر به با زار ها پروا ن و کابل‌میر ساندند و به خر یدا ران عر ضه میکرد ند و با حد س نزد یك به یقین میتوان گفـت کـه ا حتمال دارد لاجو رد بد خشـا ن از در ه پنجشیر به هند و از طر یق خاواك به بلخ و دیگر شهر ها ی بزرگـ خرا سا ن عر ضه شد ه با شد .

هر گا ه مسا فر ی بخوا هدازطر یق پنجشیر به بد خشا ن و قطغـن برود . بعد از د شت و ر یو ت وارد تنگه درازی میشود که منزل هـای بند ام کر بش خا نه خا مو شك و آب تل را در بر دارد.این تنگه درمحل تجمع رود خاواك و پریان بـه انجام میرسد . ازالحاق هردورود خا نه مز بو ر در یا ی کف‌آلودومواج‌پنجشیر تشکیل میشود . درا متداد دریای خا وا ك میتوا ن به کو تـل‌خا وا ك رسید وازآنجا به اندرا ب رفت واز گر م قو ل را ه به خو ست‌فر نگ نیز کشید ه شد ه‌ا ست و همچنا ن از کنا ر در یا ی پر یا ن‌راه به کوتـل انجمن میرودوازآنجا به‌دره کران و منجا ن‌سراز یر‌میگرددد‌رمسیر همین در ه منطقه ز یباوسر سبز جر م مو قعیت دارد . کو ه‌خواجه که درهٔ‌یمگا ن از توا بع آ نست در سمت غر بی همین در ه وا قع است . این پیو ند جغرا فیا یی در تمادی سد ه ها ز مینه خو بی‌برا ی‌ار تبا ط بلا فصل فر هنگی بیـن

مردمان پنـجشیر وبدخشان بـوده‌است . چو ن در ه پنجشیر برا ی مسا فرا نی که از بد خشان به‌کابل رهسپا ر شو ند ، را هیست سخت مصون و مطمئن ، از آنرو بازرگانان و مسا فر ا ن تگ رو باا ستفاده از همین در ه اهدا ف خود را قصد نمود ه‌ا ند . یکی از رهرو ا ن هد فمند ی که از پنجشیر عبور نموده ست شا عر بی بد یل زبا ن واد ب در ی نا صر خسرو قبا د یا نی بلخی ومر وزی ویمگی میباشد .عبور ناصر از پنجشیر به ا ستناد و جود پا یگاه‌ها یی تا ئید میشود که به‌نام ایـــن بز رگ مرد اد ب وا ند یشه در نزد مرد م شهر ت دارد که نشا نـی از ا قا مت کوتا هش در آ ن پا یگاه‌ها ست .ما مرا سمی را که به‌خا طر تجلیل از ا قا مت نا صر خســـرودر یکی از ین پا یگا ه ها همه سا له از طر ف مردم‌محل ا جرا میشود در ذیل با ز گو مینما ئیم .

در دره آبدره مربوط هزار خانه‌پا ئین پنجشیر قر یه یی ا ســـت به نا م کر (بفتح او ل و سکو ن دوم) درین قر یه آ بشا ر کم آ بی هست که در جر یا ن ز مستا ن یخ کو ه‌پیکر ی او رادر برمیگیرد ودر کنار آن غا ر ی و جود دارد که اقا مـــــــــت‌گا ه چند رو زهٔ نا صر خسرو بوده است .مرد م رو ستا ی کر، و رو ی همر فته درهٔ آبد ر ه به این غا رو پد یده ها ی ما حو لش به ا حترا م‌نا صر خسرو به دیدهٔ تقد یـــر و تمجید مینگرند و سالانه به شیوه خاصی از اقامت و ی در یـــن غار یاد د ها نی مینما یند .

مرد م قر یه کر در نخستین روز زمستا ن ، ا عم از ز ن و مرد ،پیر وجوان خورد و بزرگ ــبا شوروشعف زا ید ا لو صفی به میدا نی که در پا ی آ بشار تذکار یا فته،قرار دارد گرد میا یند و هر کس هر چیز که از جنس خور د نی در خانه‌اش پخته کرد ه ،با خود در ین محفـــل عـر س مـیا و ر د. مـردم دسته جـمعی طـعا م هــا ی ما حضر را باهمبستگی محبت‌آمیزی صرف میکنند سپس هر گرو ه به سر گر میها ی فر هنگی و صحبت ها ی دو ستا نه سرگرم میشوند و مرا سم تا حـوا لی عصر ادا مه می یا بد .در پا یان رو ز مرا سم را با د عا به با ر گاه خداو ند به‌پا یا ن می آو رند واز خداو ند سا ل پر نعمت و آرا مش و

سعاد ت را برا ی خود و قا طبـــه‌مرد م‌استدعامینما یندوبه‌رو حانیت نا صر خسرو نیز در ود ود عامیفر ستند این محفل پر ز ر ق‌و بـــر ق فر هنگی که جزء ا ند و خته ها ی‌فر هنگی مرد م پنجشیر شد ه ا ست با ختم دعا به فر جا م میر سد ومردم با شوروهلهه زیاد ی میدان‌را به قصد منا ز ل خود تر ك میگو یند.هنو ز چند متر ی از میـدا ن دو ر نمیشو ند که همان یخ کوه پیکرآبشا ر کنا را قا مت گا ه نا صـــر خسرو فر و می غلتدواز هم‌می پاشداین رو یداد را مـــردم‌گرده آمده درین محفل به فا ل نیك‌میگیرندا ین‌رو ز و بر گزار ی مرا سم آن در نزد مرد م پنجشیر به نا م «گو ربلای کراچی معروف ا ست ودر سرتا-سر پنجشیر شصتمین روز زمستان‌را به خا طر بشکستن یخ آ بشاربه نام شصت وشکست می‌نامنده علاوه‌از قر یه‌کر،در توابع‌درهٔخا وا کهم‌به نا م شاه‌نا صر غا ر ی هست که‌مردم‌آنرا اقامت گا ه نا صر میدانندمـا چو ن قر یهٔ کر محفلی در پا ی آن‌غا ر بر گزا ر نمیشود . لیکن‌بـــه نظر قد ر وا حترا م بر آ ن مینگرند، گذ شته از آ ن در قر یه‌جیر علـی مر بو طعلاقه داری‌حصه دوم پنجشیرنیز غا ر ی به نا م شا ه نا صروجود دار د.

و حا ل با ید دید که نا صر خسروچرا و چه ز ما ن از درهٔ پنجشیرروی چه منظور ی عبور کرد ه‌ا ست .درروز گا ر یکه سیرو سفر در دره‌ها و شهر ها از سخت‌گیر یهای‌امروزی‌پیرا یه ندا شت ،اما رو ی همر فته خا لی از ا شکا ل‌و د شو ار ی‌نبود، ناصر خسرو قرا و محلات راپیگر-دی کرد ه و در غا ر ها ی دو راز راه‌کا روا ن رو ا قا مت گزیده‌واز خود خا طر ه ها یی به جا گذا شته است‌که در طی قرو ن از ا ن تجلیل‌بعمل میا ید .

بنده در بار ه تا ریخ تـــو لد ومر گ ناصرسخنی‌ندارم وهـم در زمینه و اینکه و ی چگو نه شخصیتی‌بود و چه مو قفی دا شت مطلبی را درین مقا له نمی آو ر م و تلاش درروشن شد ن ز ما ن عبور نا صر خسرو از در ه پنجشیر مبنی بر دوا حتما ل که در ذیل و ضا حـــت میا بد ، متمر کز خوا هد بود .

در ست معلو م نیست که ناصرخسرو پیش از سفر هفت سا له‌اش

پیر و چه مذهبی بود ه‌ا ست .ازمقدمه ژرف گرانه تقی زاده کـــه پژ و هشهای ی عا لما نه اش طر فاستفاده و سیع دا کتر صفا نیـــز قرار گر فته است ، مطٌلب قا نـــع کننده درین با ر ه د ستیا بنمیگردد .از دا نشمند ا نیکه نتیجهٔ تحقیقاتشان تبیین گرا سما عیلی بـــودن نا صر خسرو پیش از سفر طو لانی‌اش میبا شد یکی‌هم میخا ئیل.ای‌زند است .او درین با ر ه چنین میگوید:«ظاهر ا »در طی دیدار آز هندواقا- مت مو قت در مو لتا ن یعنی جا یی‌که تنو ر قرا مطه دا غ بود ،شا عر به عضو یت فر قه ا سما عیلیه درآمد ه‌ا ست . »پیا مد جستار آ.ای. بر تلس در آ ثار نا صر خسروونیزرو شنگر سفر کرد ن نا صر خسرو به مو لتا ن میبا شد ، چنا نکـه دراثر عا لما نه او به نا م «نا صرخسرو وا سما علیان »(ص ۱۷۳)..میخو انیم.

عبا ر ات متفرقه عد ید ه یی‌کەدر سفر نا مه و دیوا ن اوهســـــت نشا ن مید هد که و ی پیش ازسفرهفت سا له معرو ف خود ، سفر های متعدد کرده واز جمله سفری نیزبه‌هند ر فته ا ست . مثلا در بار ه«فو- طه ای از صو ف گو سفند کرده»که‌در عر بستا ن با فند ، گو ید کـــه «مثل آن نه به لها وو رد ید ه ونه به‌ملتا ن »در جا ی دیگر از سفر نا مه ذکر میکند که «در بلاد عر بو عجمو هند و تر ك بوده »واز بعضی‌عبا- را ت و جه دین میتوا ن ا ستنبا طکرد که مسا فر ت و ی‌به به هندبه قصد آشنا ئی با مذاهب مختلفـــه‌محلی صور ت گر فته ، چنا نکه‌گوید دا نا یا ن هند و یا ن سخـــــــتپر هیز گا ربا شند ...و کتابیست میا ن ایشا ن که همی گو یند کـــه‌سخن خدا ئیست و من از دا نا - یا ن ایشا ن بسیار این سخن هــــاشنوده ا م »و نیز در د یوا ن‌ابیاتی هست که از سفر او به هند حکایت‌میکند ، از جمله :

به سند انداخت گاهم، که‌به‌مغرب چنین هر گزندید ستـم فلا خن

و جود ز یار ت شا ه ناصردر سر خرو دنگر هار و در قر یه مجر آ باد جلال آباد مو ید ر فتـــن‌او به هند بو یژه مو لتا ن است .

از قصید ه ایکه نا صر به مطلع:

ای خوا نده بسی علم و جها ن‌گشته سرا سر

توبرز می و از بـــــر ت این چر خ مدور

سروده به خوابی پدیدار میگردد که بیتابانه در تلاش پیدا کردن راهی قانع کننده برای روحیه ناآرام خود بوده تا اینکه سر حد کارش به ملتان رسیده است. ازین همه پیگردی ها و رهنوردی‌هاچنین برمیاید که وی به مبادی مذهب اسماعیلی پیش از سفر هفت ساله باورمند بوده و ممکن است همین باورمندی انگیزه سفراو به‌مکه و کعبه امیدهای اسماعیلیان یعنی مصر فاطمی شده باشد. باستانی پاریزی نیز براسماعیلی بودن ناصر خسرو پیش از سفر هفت ساله انگشت تائید میگذارد و میگوید :

«سفر ناصر خسرو و هر چند به‌بهانه حج بود ، اما مسلم است که قصد او قاهره و دیدار خلیفه فاطمی مصر بود ، که‌بقول خودناصر در غرب میدرخشید .»

از نظرات بالا به خوبی روشن میگردد که ناصر خسرو مذهب اسماعیلی را از ملتان فرا گرفت‌و برای تکمیل آن رهسپار مصر شد وامکان دارد که ناصرخسرو به خاطر رفتن ملتان از پنجشیر عبور کرده‌باشد . زیرامطمئن‌ترین راه کوتاه برای رونده‌گان خراسان و ماوراالنهر به نیم‌قاره‌هند مسیر دریای پنجشیر بود . اما مطلبی که از تذکر آن‌ناگزیریم‌غارنشینی ناصر خسرواست که آیاوی درین وقت نیازی به‌پناه‌گرفتن در غارهای کوه داشته است یاخیر ؟ به این پرسش‌زمانی‌پاسخ داده خواهد شدکه شخصیت ناصر پیش از سفر هفت ساله‌روشن گردد زیرا درست نمی‌دانیم که ناصر در خراسان دوره‌غزنویان تا کدام حد ازاصول مذهب اسماعیلی که یك مذهب رانده‌شده‌از حلقه های علمی و فرهنگی‌خراسان شمرده می شد آگاهی‌داشت‌و رفتن او به ملتان که دیگر قرامطه در آنجا در غلیان بود ، این حدس‌راقوت می بخشند . احتمال دوم‌که عبور ناصر خسرو را از پنجشیرممکن میسازد فرار او ازبلخ‌وپناه گرفتن به یمگان است . هر گاه‌بخواهیم‌زندگی ناصر خسرو را موردارزیابی همه جانبه قراردهیم ،او را بعد از سفر هفت ساله و مراجعت به بلخ ،یك مرد بااهمیت،هدفمند ، مبارزه باسمت گیری مشخص مذهبی و سیاسی‌می‌یابیم و آثاری هم که از وی‌در

دستر س ا ست حکا یتگر تلاشهای‌پیگر انه او در امر تحقق بخشید ن رسالت ستر گیست که به‌نام حجت‌جزیره خرا سان بـه وی تفـویض شد ه بود . و ی‌طوریکه‌خودش درپایان سفر نا مه میگو ید در ۲٦ جـمادی الا خر سال ٤٤٤ هـ واردبلخ شد و به گفته صا حب کتا ب «دبستا ن مذاهب »در «سا نـــ ـــح»که ممکن است منظور از سنگ چارك کنونی باشد، متمرکز گر دیده بـه‌تبلیغ مذهب ونقد وانتقاد مردم‌پر- دا خت و علما را به منا ظر ه ومبا حثه مذ هبی د عو ت کرد ، تا آنجا که از فحوا ی سخنا ن خود نا صـر پیدًا ست تبلیغ و جهت گیر ی‌او به نفع‌مذهب ا سما عیلی به و یژه خلا فت فا طمی مصر ، که خلافت عباسی آ ن‌سلاله را از د شمنا ن آ شتـــی‌نا پذیر خو یش‌شنا خته‌اند بودند، بر حلقه های علمی و سیا سی مرد مخراسا ن گرا ن آمد و علیه و ی دست اندّ ر کار شد ند .فشا رها ی‌خو ردکننده و طا قت فر سا یی که بروی وارد گرد ید نا صر را مجبور بـه‌فرار از بلخ کرد . به عقیدهٔ تقـــی زاده فرارنـاصراز بلخ پیش‌ازسال٤٥٣ که‌تا ریـخ‌تا لیف زا دالمسا- فر ین‌ا ست به و قو ع پیو سته‌و هرما ن حا ته این وا قعه را در حوا لی سا لها ی ٤٥٢ هـ و ٤٥٣ وا نمـودمیکند .اینکه فرار نا صر از بلـــخ به کدا م سمت صور ت گر فته ،تا هنو ز که هنو ز ا ست به روشنی معلو م نیست به ا ستناد ا بیا تی‌که نا صر در آنها خود را ما زندرانی خوانده است پژ و هند ه گا ن را این‌باورد ست داد ه که و ی از بلـــخ بما زند ران پناه برده است،چـنا نکه میگو ید ،

بر گیرد ل ز بلخ و بنه تن‌زبهردین
چومن‌غریب و زار به ما ز ند را ن در و ن
زیرا که عیب و علت کند ی کاردرا
سوهان‌علاج دا ند کرد ن فسا ن فســـــون

ویا درین آ بیا ت .

گر چه مرااصل خرا سانی است‌از پس پیر ی و مهی و سـ‍ــــــری
دوستی عزت و خانه ر سول کرد مرا یمگی و ما ز نـــــــــدری

و همچنین درین بیت :

از ین گشته ای گر بدانی‌تو بنده
شه‌شرقی(ن هند ی) و میر ما ز ند را نـی‌را

از رسالت بزرگی که ناصر به عهده داشت ، نباید ازخراسان کنار میرفت ، اگر به این کار دست می‌یازید خلاف رای امام بود و تخطی از امر امام برای مردی چون ناصرگناه کبیره به حساب میامد .

گذشته از آن اگر ناصر به خاطر پیشبرد فت و نیروگرفتن کار تبلیغاتی خود ش به مازندران پناه گزین می شد ، چون طبرستان دارای کوهسار ان صعب العبور است ، ناصر خسرو دیگر ضرورت به پناه گرفتن در یمگان را احساس نمیکرد. لذا بنده نظر استاد همایون را تائید مینمایم که ناصر به مازندران سفر نکرده است و اینکه چرا از مازندران نام برده است پاسخ آن نزد پژوهندگان سرور همایون است ، روشن کردن آن به همت و تلاش محققانه استاد همایون بنا به وعده یی که درین باره داده است بستگی دارد .

بهر صورت .ناصر بخاطر نجات از گزند مردم و دولت مردان قدرتمند آل سلجوق فرار را بر قرار از بلخ ترجیح داد و این شهر زیبا را تا آخرین رمق باداشتن علاقه شدید بر آن میز یست مخفیانه ترک کرد . درین حالت ناصر خسرو برای رسیدن به یمگان به راهی نیاز داشت که بتواند پنهان از انظار معاندین خود را به مقصد برساند .

مردمانی که در پنجشیر عبورناصرخسرو را ازین راه سالانه تجلیل مینمایند به این عقیده اندکه ناصر لنگرش را در غزنین گرم کرده و آنجا به قریه کرر حل اقامت افگندو بار دیگر لنگرخود را درین قریه گرم نمود واز آنجا اقامت جانب یمگان را قصد نمود . اگر به نظر مردم ارجی واهمیتی قایل باشیم باید بپذیریم که ناصر خسرو پنجشیر را به خاطر رفتن به یمگان عبور کرده است . درین مرحلهٔ زنده گیست که ناصر به غار نشینی هم نیاز مند بوده است .چه به خاطر عبادت و چه به منظورپنهان بودن از نظر خصمان.

این مطلب بر همه روشن است که مردم پاسداران صدیق ارزشهای اجتماعی و پدیده های فرهنگی اند و تجربه همگانی

ومستمر آنان مجال چنین ارزشیابی را به آنها داده است. رو ندتگامل فرهنگ بشری بخوبی نشان میدهد که مردم در حراست نهادهای فرهنگ وادب جوامع انسانی ازپیشینه های دور نقش فعال بازی کرده است و آنچه که درین مقاله گفته شد ناشی از باورمندی مردم راجع به عبور ناصر خسرو از دره پنجشیر میباشد.

مادو احتمال را بر سبیل رعایت اصول در نحوهٔ پژوهش چنین مسایلی، طرح کردیم، و گر نه عقیده مردمی که از اقامت ناصر خسرو در پایگاهی که از آن یادآوری شد و سالانه تجلیل به عمل میاورند، چنین است که ناصرخسرو پنجشیر را برای رفتن به یمگان عبور کرده است. مردم اصلا از سفر ناصر خسرو به ملتان آگاهی ندارند.

اکنون به پژوهنده گان است که درین زمینه مطالعات گسترده‌تری به عمل بیاورند و درین روال گامهای محققانه بلندی به جلو بگذارند. امید است که در تکمیل کردن این طرح توفیق رفیقشان گردد. مسایلی که درین مقاله ریخته شد، همه ناشی از باور مردم پنجشیر است ومردمان بدخشان هم به این نظر اند که ناصرخسرو از طریق پنجشیر وارد بدخشان ودر یمگان شده است. لذا در واپسین تجلیل باید گفت که ناصرخسرو نظر به شواهد موجود از پنجشیر عبور کرده است. هدف این عبور خلال اسناد کتبی روشن نیست، اما مردم باور دارند که وی به خاطر رفتن به یمگان از ین دره گذشته است واینکه تاکدام پایه مورد قبول دانشمند واقع میشود، به سطح برداشت خودایشان مربوط است.

چکا مه یی در ستا یش نا صر-
خسرو بلخی نستوه مرد گستره
اندیشه وخرد

خراسانی سرود

چو بر قد قا مت شب قا مـــــت افرازند شب خیزان
برآوای خلق ، خوا نند آ هنگ سحر گا هان

رسولان سحر از بار گـــاه آفتاب آیند
زآتشگاه مشرق مشعل خور شیدشا ن در جان

سپیدا را ن منارا ن بلند معبـــد آفاق
به محرا ب دعای سرخ شان خون شفق ریزان

نیا یش را نما ز سبز بر خوانند صحر اها
گر ازگلدسته ها ی صبح پیچد، هی هی چوپان

زاسپر پیام نور، خوش میبرایدمهر
بیابان در بیا با ن آیت تر جیع ا لر حمان

مگر خوانده ست بلبل نغمه های شهر زادی را
که دارددر «هزارو یکشب» گل نغمه پنهان

در ختان رقص شور را نگیزرا، برر هگذار باد
پرافشانند در بال نسیم مست پر جولان

کلاف ابر آشفته، از بافان طوفانها
ببافدتا حریر باغها زا بر یشم با ران

درین صبح صبار ك كز شمیم مرغزار دور
هوار ادرمشام آید ، هوا یی سنبل و ریحان

مرا یاد از زلال چشمه های شعر میاید
وزین پویای جاری در سراب تشنه شریان

گرم آن پر تو روشن کـه در آیینه ها رخشد
جهان را بر نشاند در جهانبین جهانبانان

جهان را در خیال سبز باغی میتوان دیدن
به روی مو جهای رود ست نیلی پیچـان

فلك را چلچراغ قبه خورشیـد خواهی یافت
شبا نگاهان که دامن میفشاند شب چوشادروان

سواد خاك را منشور نگارنگ گلبنها
کران باغهـای آسمان را نستـرن زاران

جهان باغیست ، با غ آفتاب روشن هستی
که در اقصای رنگینش کمان قصه ها رخشـان

«زهر نسلی به نسل دیگری افسانه میخواند»
زبان سبز سوسنها، دهان سرخ نارستان

شقایق چشم خونین شفق در باده پیمایی
شراب سرخ سر مستیسـت دانی لالـه لغمان

گلاب آن عصمت قدیس عذرا را، نگهبانست
که دارد تاج خار «ناصری» برجبهه رهبان

طبر خونان صلیب سر خ قـدسیان گمنا ست
سیاو و شان حکایت داردا ز خون سیـاووشان

کدامین خط پیچا پیچ طرح تاك را بسته
بودش اندر سپهر شا خه ها ،صدنقش ناهان
دهان عنتری از اژ دها ی چر خ میگو ید
بدان یال منقش کش بود برساقه ها پاشان
ندیدی گیسوان نسترن برشانه دیوار
نشسته برف پیری موبه مویش درمه نیسان
هزارا ن لحظ جا و ید و نا میرا ی بود ارا
بخوان «در نیرو انا »ی نگا ه نر گس حیران
نگر زلفان لیلـی رابه پای لخت مجنون بید
بین چشمـا ن «وا مق» را به رو ی جعفر ی گر یا ن
گلیم فتح «قا آ ن »را به تن پیچیده عبا سی
که تابغداد میر اند سپا ه باد ش بی سا مـان
«شبی با قصه ها ی آشنا» سـر کرد ه بودم من .
هزارا ن قصه نا گفته از صد ر ستم دستان
نمید! نم که دی را ن بر کدامیـن فصل میچر خد
به گرده حور لغز ند ه ، چو ن گو ی سیه لغزان
هزا را ن شا خه خشکیده سـت درا نیو ه جنگها
هزارا ن داستان مانده ست از دیماه . تابستان
چه آتشها که ا فتاده به رو ی جنگل هستی
چه بارانها که داد ه قصه طور ما ر ها پایان
و لی سیا له رو یش که تخـم سبز پویشها ست
نیفتاده زپا در شاخسار جـنگل ا نسان
جها ن در با غ خود آ زاده مردان نیز پر و رد ه
تناورنا ر و نها ی گشن شا خ گشن بنیان
بیا شو ید سیا هی در د ل شبهای قیر اند و د
گذ ردسر به پای عزم شان صد حسرت و حرمان
زبا ن قو م را گو یا ی اسرارمگو بر لب
شبان ملك را خور شید روشن برسر ایوان

صنو بر قا متا ن جنگـل ایما نانسا نی
نمیلر زنداز باد حواد ث همچو بید ، هـرآن

صنو بر نی به با لابل که چو نکوه‌گرا ن بر جا
کشیده‌تابه گردو ن قله ها ی او چراویالان

به دار حا د ثات دهر، چـــون‌میکا ل سر بر کف
به‌خون‌شویند نا موس فرد را بادل پژمان

محیط هفت اقلیم خدا را،پاسبا نـانند
به‌نیروی‌خرد در تن ،به یمن گو هر ا یما ن

زیاد نام شان آشفته گرددخواب‌صدسنجر
بلرزد برخوداز فر یاد شا ن مشکوی‌صد خاقان

اگر چه تیر زهر آلو د دو را ن‌را ، بر آما جند
ولی جا نشا ن‌بوددر تیر چو ن آر ش پی پیمـــــان

من از خو ر شید یمگا نی سخن‌را نم خرا سا نرا
که‌میبالد خرا سانش بد ین خو ر شید در یمگـا ن

خرا سا ن باغ سبزسالیا ن‌راسرو آزاد ه
خرا سا ن‌دشت‌سر خ خاو را ن را لا له بر دا مـان

خرا سان بر چکاد مرز ها،آن‌مرز برگوهر
خرا سا ن‌بـــر نگین قر نها ،آن گوهرشا یـــان

خرا سا ن خا ستگا ه رادمردا ن‌ستیز نده
خراسان‌سر زمین کوهسار وتندر وطوفان

من از «تبعید ی »مشر ق که ازمشرق پیامش بود
فروزا نترزخو ر شید ی که میتا بد بد ین‌سامان

خـراسانـی سرود آورده ام‌از زاد گا ه او
خر ا سا نی سرودروشن از تا بنده تـر مهـران

خرا سا نی سـرود ی از تبارمیهن ا حرار
که‌دیده‌مر خرا سا ن‌رابه جنگ دیو ودد ویـــران

خرا سانی که‌شد تاراج‌راچون‌باغ پا ییزی
بهارانش چسان شدپا یما ل بهمـــــن و آبـــــان

نها ل قا متش در ا نحنا ی بـادوا رو نه
برانگشتان‌سر خ با غ آ نش د ست ا فشا نان
«چو ایوانهای مـرمر پوس روبا ها »فرور یزا ن
چو «مادر های‌رو یای امید من عـــزا داران»
چو بر ج وا ژ گو ن قلعه ها ی‌داد، نا آ باد
چوکاخ از نگارشهر ظلم آ باد ، آبـــــا دا ن
لیثما نرا در و بامش نشستنگاه‌دیو دد .
کر یما نرا بـروبومش چو د هشتنا کتر زنـدان
نو ا ی ار غنو ن مر گ ک را تکرارمیگرد ند
هیا هوی‌بلند باد در نجو ای‌کو هستـــا ن
کشا ورزان دشت باد بذرمرگ ک ا فشا ند ند
ستون‌دودرا با دستها سو د ند دهگا نـان
زبا ن یا و ه گو یا ن آ یت تکفیراهر یمن
«انا الحق‌گو ترین حلاجها‌بر دار ها»رقصان
بسیط مر غز ارا ن بر غز ا لاا ن‌دام‌گستر ده
سپید ار بلنـدبا غها بر زا غـهــــا ا رزا ن
خرا سا ن نا چه مینا لی که آمد ناصر خسرو
مهین‌فرزنددو ر ا نها به د ستش مشعل تابان
خو شادامان پاکت کین چنیـن‌فرزند پرور دی !
خو شا«ام‌البلاد»تو خو شا آن نا ز نین دا مـا ن !
خو شا مر ز بد خشا ن‌ما من‌آزاده گان راد
خو شابلخ‌گز ین سر چشمه زا ینده دو را ن
خو شا آن شهسوار عرصه‌ایمان‌انسا نیت
خوشا سیمرغ قـاف کو هـسار شا مخ یمگان
جها نگرد جها ن پیماسوار رخش‌عصیا نها
زپانشسته‌بر خا سته چو ن ر ستـم د ستان
در فش حجت علم و حقیقت بـر کفش پا یا
کلامش تیروزو بینش زبان آتشین پیکان

شب تاریك میهن را به نــورفضل آرا ید
نشانده نیزه پیکار را، بر تارك شیطان

نمود ار ست چو ن ر نگین کمان‌طیف آ زاد ی
چو او ج کو هه البرز آرش را خـــم‌چوگان

«چر یك پیر »کو هستا ن یمگا ن‌میز ند فر یاد
که‌مر«قبچاقیا ن »را کا خ لرزدا ز بن‌و بنیا ن .

کدا مین «سر بدار » ازدار بست‌قر ن میخوا ند
سرود خشم‌مرد م از گــلو ی بستـــه دو را ن

در فشا ن میکند پا یا ب‌ژر ف‌در فشا نش را
در خشان زرافشان موج آموی در رافشان

ز اوج «آلموت» آید نقــاب‌خشم‌صبا حی
که می جنبند ز جا کوه پایه های دیلــم ، و گـــیلان

تکا و ر از کدا مین سو ی میرا نند«ابو مسلم »
که‌مانده تا کمـــر درگل به حیرانی خر «ســـروان»

مگر« خنگ» سپید رودکی‌بررودآمو ر فت
همی خوا ندسرود موج شعر سر کش طغیان

الا یا یاد گاررا د مردان‌خراسانی
که‌میراث‌سخن بود ت به خو ن پا ك‌درشریان

به‌همت چون ا بو مسلم به دا نش‌چو ن ا بو معشر
به‌حکمت بوعلی‌سینا ، به ر فعـــت چو ن‌ابوریحان

زبا نت را ستا ی را ستین‌قا مت‌خو ر شید
«به پهلوی‌چپت بنگر شب مهتاب درجولان»

فراز خا طر خو ر شید سا یـت‌آسما ن بیر نگـــك
به پیش آن‌ضمیر نور زا یت «زهره‌چو ن‌قطران»

ردای خاوران افگنده بر کنفان‌نورا نی
هزا را ن‌آفتاب‌شعله و ر بـــر دستها ورزان

هزا ران حله زرین معنی‌راحریـراز شعر
هزارا ن‌کاروا ن حله را سا لار از د یـــوا ن

هزا را ن سا حل خا مو ش را ،آغو ش در یا بار
هزاران کشتی خورشیدراچون نوح کشتیبان
چُو اوج قله های رفته تاژرفای گرد و نها
سرآزاده گی سا یید ه برگرد و نه گـــــردان
بلند ذروه های شور را انگیــزۀشور ش
چکاد کوهســـار نور را آمیزه نیـــران
«ابا ذر» وار ره بر ذروه وار سته گی بر د ه
به نستوهی سپرده جاده پیکارچون «سلمان»
به کف شمشیر برهان بود تازچو ن و چرا برا ن
جهالت سرزیا نشنا ختی زا ن منطق و بر هان
نشیند یا و ه گو از منطقـــت چو ن« آ ب در غر با ل »
گریزداهرمن از هیبتت «چو نموش ار شعبان»
خروش خشم ببر بیشه ما زندرا ن دارد
غریوتندر آسا یی که میتو فد تر ا درجان
اگر «تیر ملا مت ر یخت برجانت» متر سید ی
به «حق گفتن شدی خود شهره » آفاق بر اقرار
نیا مد گر ز «مغز ب »لشکر «معهود» پیر و ز ی
تو بر مشـــر ق درفش فتح را خو ر شید نور ا فشا ن
به «حر ب آهل ظلمت »بر کشیدی تیغ نور شعر
چوپیکان شها ب تند برا همر یمن نـــا دا ن
ز زنجیر مدایح بر رهاندی گردن چا مه
که افرازند گرد ن سوی نیکی چامه پردازان
به زیر آرند زاورنگ دروغین نا سزا یا نرا
دها ن شو یند از گند در و غ دنا سز ا گو یـــان
نه نار شور و شر کردند چون «نمرود » را ابلیس
نه یار زورو زر گرد ند چو ن فر عو نرا ها مان
ستایش میسزد آنرا، که داردگو هر دا نش
نه «میرالحرب» بغدادی نه «طوغان شاه» ترکستان

نه‌اجرام ملك را بر نهد بر پای هر«خوکی»
نگردد «گرگ پویان گربه گرگان خواندش‌سلطان»
مقام شاعری راز غرور پـــاك بشناسد
نه‌بهرصله‌نا چیز بر در بار هر «قـــــا آن»
نبندت تهمت دریوزه‌گی بردامن‌همت
نپوشدچهره زیبایی حق در پرده کتمان
کنند آزاد جان ازبنده‌گی آزجا نفرسای
سرافرازندازآزاده‌گی بر گنبد کیـــــوان
بدینسان خود رسیدی تـــاکران‌کهکشان فضل
بسودی‌سر به سوی‌آسمان‌بی‌ستون‌آنسان
«چودر بحر سخن راندی کشیدی‌گوهر آدم»
«چودربحر خرد رفتی نمودی‌جوهر انسان»
«حروف عقل» بشمردی کـــه«مسطور ست اشیا را
«کتاب‌نفس» برخواندی‌که «باشد نسخه‌یی‌درخان»
جهان گفتی که «بحر ژرف»راماند «زمان آبش»
«صدف» را «کالبد»خواندی و«جان» را گوهر رخشان
خردرا ماهی ژرفای در یای‌زمان‌گشتی
شدی‌غواص دانشها ،گرفتی گوهر ایمـــــان
نشابور سخن رابوده ای عطار تصنیفات
چکید ازکلك و ادایت هزاران لولوومرجان
کلامت شهر بند بند را آیینـــه‌بندان کرد
پیامت بعثت‌برخاش را چون آیه‌فر قـــــان
حکیمان یکسر از ذاد المسافر توشه برد و شنند
به«وجه‌دین»شان از جامع الحکمت »بودعنوان
به نور «روشنا ینامه »ره،جویندر ظلمت
خداجو یان‌حکمت جو به سوی جودت‌وجدان
«کشاسنامه او را قزر یـــــن‌خرد مند یست
رسالات توچون دیبا چه رنگین هردیـــوان

سخنهای «دلاویز بلندت» بردل‌آو یز د
چو حرف‌د لپذ یر حق که خیز د ا زد ل قرآن
عروس شعر را، از طبع مواجت‌بشید ز یو ر
پروبال‌سخن را عرصه پرواز بیپا یان
سخنرا پاسد ار اینچنین والاتبارووراد
ند ید ه‌کلك بر نا ی فلك در د فتر ا مکا ن
زمین بلخ را چو ن تو ، به با لا شاخ‌کی روید
بدخشان چو‌تو لعلی کجاآید برون ازکان
چو آن مشکوی‌شکوی که‌پی‌افکند«پیر طو س »
نبیندکاخ آبا دان شعرت تابد نقصان
ز بعد سد ه ها با قیست فریادفر همند ت
رسدتاسا لیا ن دو ر دیگر نیز این ا فغا ن
نشینی باسخن در هودج رنگین‌معنیها
بپر ی‌باسخن تا رستای دامن کیـهان
سخن تند سیه اند یشه ها ی‌پاك‌انسا نیست
سخن بر میفر ازد خلق را تا پا یه یزدا ن
زبا ن خا مه ا لها م راآوا یـــــی آزاد یست
پیام پاك توهمچون‌صیفر مرغ‌خوش‌الحان
من این در دری را کزدیار مـردزای تست
برافشا نم به پایت ای سخن‌پیرای‌جاویدان
شبگرپولا د یا ن

قطعنامهٔ سیمینار بین المللی ناصر خسرو، نستوه مرد گسترهٔ خرد، دانش و ادب

سیمینار بین المللی «ناصرخسرو، نستوه مرد گستره خرد، دانش و ادب» به روز ۱۱ حوت ۱۳٦٥ برابر به اول مارچ ۱۹۸۷ در ادیتوریم پوهنتون کابل گشایش یافت.

محفل گشایش سیمینار که‌درآن بیشتر از پنجصد تن ازدانشمندان، فرهنگیان و دلبسته گان ناصر خسرو اشتراک ورزیده بودند، پس از پخش سرود ملی ج. ا. با بیانیه کاندید اکادمیسین ظاهر افق عضو کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. و معاون اول سرپرست اکادمی علوم ج..ا. آغاز گردید.

بعداً پیام هایی ازجانب کمیسیون‌ملی یونسکو، پوهنتون کابل، کمیته دولتی کلتور، اتحادیه نویسنده گان ج.ا. اتحادیه ژورنالستان ج.د.ا. جرگه عالی قبایل، شورای مرکزی‌مردم زحمتکش ملیت هزاره، رئیس هیئت دانشمندان اتحادیه شوروی ودانشمند بلغاریایی بدین مناسبت‌قرائت گردید، همچنان درین محفل زنده گینامه حکیم ابو معین ناصر خسرو حجت جزیره خراسان خوانده شد و پیام‌امتنانیه یی توسط محترم‌سید سعدی‌نادری به نماینده گی از برادران فرقه اسماعلیه ارائه گردید و گزارش کار کمیسیون برگزاری سیمینار به سمع حاضرین‌رسانیده شد.

در پنج جلسه علمی سیمینا رکه‌به رو ز ها ی ۱۱ـ۱۳ حــــوت ۱۳٦۵ مطابق ۱ـ۳ مارچ۱۹۸۷ بـه‌اشتراك ۱٤۵ تن از دانشمندان‌دا- خلی و خا ر جی در با لرو م میلمه‌پا ل هو تل بر گزارگردیده‌ودربارهٔ و ضع سیا سی ـ آ جتما عی رو زگار نا صر ، و یژه گی شعر و نثراو ،جها نبینی نا صر ، ر ز مند ه گی،میهن پر ستی و مردم دوستی این مرد بینشمند و متفکر ،مقالا تــی‌خوا ند ه شد .این مقا لات از جمله بیست و شش مقا له بر گز یده‌شده‌که به کمیسیو ن پذیر ش مقا لا ت سیمینار ،مو ا صلت نموده بود.درهمه جلسه ها ، دا نشمندا ن‌خا رجی ود.خلی درباره مقا له ها با گرمی‌بحث ومحض نمود ند که هر یــــك رو شنگر گو شه یی از مسا یــــل‌مطر و حه بود ه میتوا نست .

دا نشمند ا ن ا شترا ك‌کننده‌دراین سیمینا ر با شکو ه در حا لــی که از تو جه ها ی‌مز ید حز ب ودو لت در را ه شکو فا یی فر هنگ‌این سر زمین ، ا براز امتنا ن و سپاس‌مینما یند، به خا طر ار ج‌گذاشتن هر چه بیشتر به نا صر خســــرو،شخصیت بر ازند ه کشور ما و به خا طر ا ستفاده همه جا نبه از اند یشه ها و پردا خته ها ی وا لا گهری چو ن او که تا پا یان عمر در راه‌رسید ن به آ رما نها یش مردا نه ـ رزمیده و کار و پیکار نمود ، چنین‌فیصله مینما یند که :

۱ـ برای دست یافتن به اندیشه ها ی نا صر خسرو ، آثــــار او در کشور ما به گو نه آفسیــت‌وا گر نیا ز ی با شد پس از تهیه کرد ن متن آ نتقا د ی و منقح، چاپ‌ونشر گردد، تا فیض آنها، عامتــر گردد .

۲ـکتا بشنا سی نا صر خسرو،به صورت علمی و دقیق برای‌جلب آماده گردد .

۳ـکتا بها ی تحقیقی و رسا لــه‌ها ی پژ و هشی ،در با ر ه نا صر خسرو ،آثار ،ا فکار و جها نبینــی‌او تهیه و نشر گر دد و آ ن آثاری‌که در بار ه نا صر خسرو به ز با نهای‌خا ر جی نو شته شد ه‌ا ند ، تو سط متر جمین با صلا حیت تر جمه‌ونشرگردد .

٤ـبه تد ریس آثار نا صرخسرو،در پو هنتو ن کا بل پو هنځــــی زبـان وادبیـات د یپار تمنــت‌دری توجه به عمـل آید تاشاگردان

با عمق بیشتر به کار نا مه ها ی‌فرهیخته انسا نگرا یی چو ن ناصـــر آشنا گرد ند ، و ز مینه تحقق و پژوهش در بار ه او هموار تر گردد.

٥ـجاده یی در شهر کا بـــــل به‌نا م نا صر خسرو مسما گردد .

٦ـکتا بخا نه عا مه بد خشان، کتا بخا نه نا صر خسرو ،نامگذاری شود .

٧ـمجمو عه مقا لات سیمینا ر بعداز تعمق‌تیو ر یك واد بی بر آن‌بلاـ فا صله چا پ و نشر گر دد.

٨ـچو ن چها ر سا ل بعد نـــه‌صد و سی امین سا ل و فا ت‌ناصر است ، به این منا سبت تد ارك بـــرگزا ر ی سیمینا ر ی گر فته شود و تا آن زما ن کار ها ی گستر ده‌یی‌در زمینه چا پ ونشرآثار نا صـــر و چا پ کتا بها یی در ا بعاد گو ناگو ن‌شخصیت ناصر به انجا م‌آورده شود .

ا عضا ی اشترا ك کننده سیمینار‌در حا لی که یك با ردیگر از مقا ما ت حز بی ودو لتی واز ا کادمی‌علـــوم‌ج.ا. که زمینه تد و یر چنیـــــن سیمینا ر ی را آ ماده گردا نیده‌ودرشنا خت نا صر خسرو، بافر هنگیان ودوستداران ناصر را همکار ی نموده اند ابراز سپاس وشکران‌مینماـ ید و امید وار ا ست در امر عملـــی‌سا ختن فیصله ها ی مجلس ،نخست از همه اکاد می علو م ج. .ا. و بعدهمه مو سسه ها ی علمی و فر هنگی و ذیر بط ، بذل مسا عی نما یند.

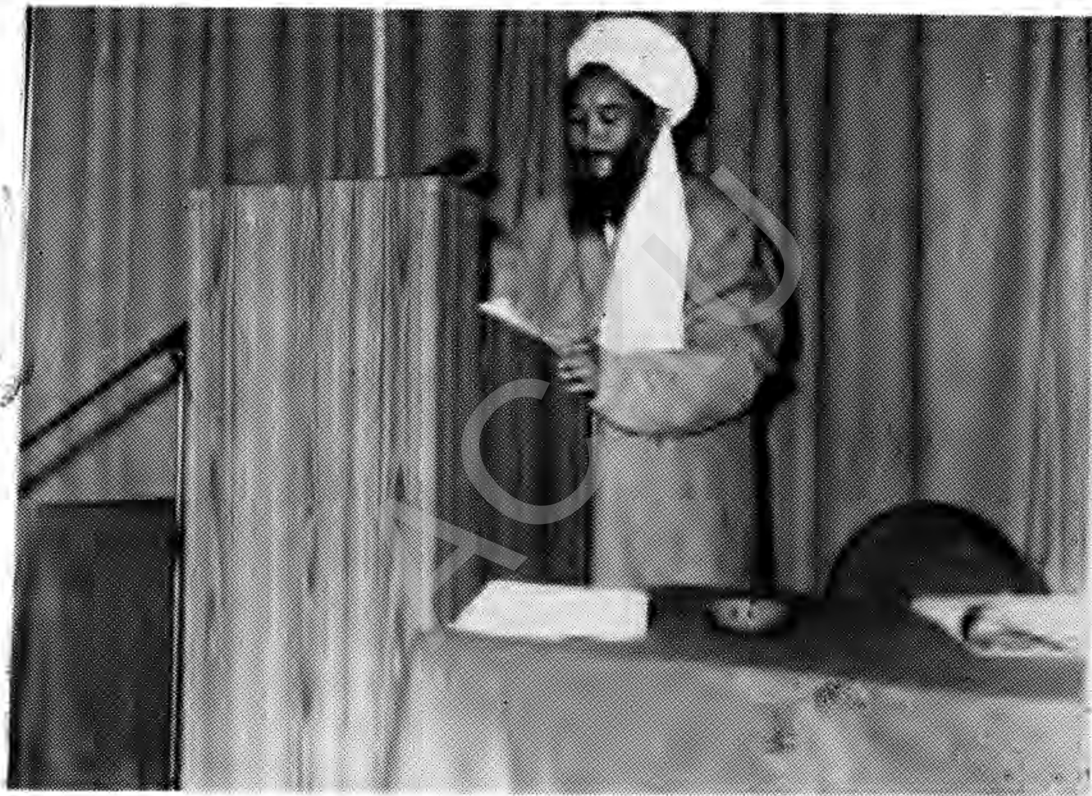
اعضای اشتراك کننده سیمینــــارمسا عد ت هر چه بیشتر را به‌خاطر تد و یر این چنین سیمینار هـــــا کنفرانس ها و سمپو زیم هـــــای علمی و تیور یك ، ار ز نده و پـــر قیمت ، آر زودا ر ند و به خا طـــر تا مین پیرو ز ی‌با زهم عمیقتر مصالح ملی این آر ما ن وا لای میلیونها انسا ن ز حمتکش میهن از هرنوع تلاش سا ز نده و هد فمند دریـــغ نخوا هند نمود و همچنین برا ی تامین صلح مطئمن و پا یه دا ر جهان که در نتیجه سود جو یی و ما جراجو یی امپر یا لیز م بین ا لمللی در را س امپر یا لیزم امر یکا در خطرا فتید ه‌ا ست ،در محد ود ه معیـــن ا جتما عی و علمی مبا ر زا ت پیگیرو خستگی نا پذیر خوا هند نمود .



گوشه یی از جریان توزیع تحایفی که ازطرف الحاج سید منصور نادری برای مهمانان خارجی اشتراک کننده در سیمینار تدارک دیده شده بود



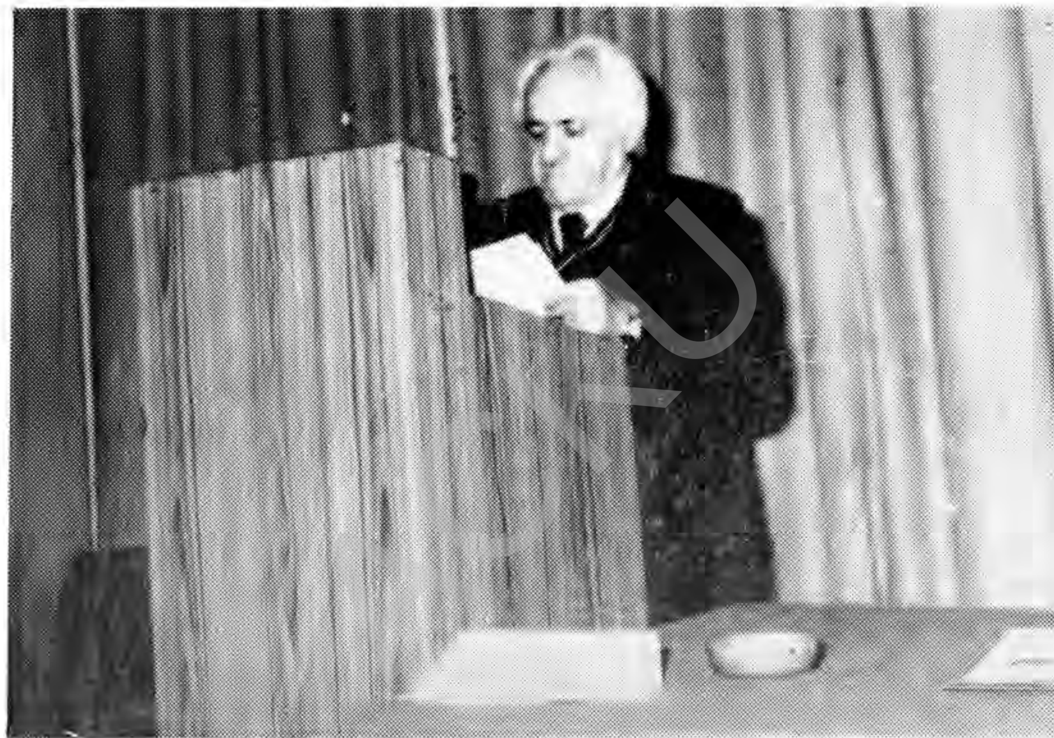
گوشه‌یی از مجلس علمـی سیمینار



مولوی میر افغان از ولایت سمنگان حین ایراد بیانیه .



محترم دکتور عبدالنبی ستارزاده دانشمند تاجکستان شوروی درأثنای ارائه مقاله شان



محترم رحیم ناموردانشمند ایرانی‌حین ایراد مقاله شان



محترم پروفیسور عبدالودوداظهر دانشمند هندی هنگام قرائت مقاله‌شان

